۳۸

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 38

تارخ امير المؤمنين - 4

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 38

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

باب پنجاه و ششم: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وصی و سیّد اوصیا و بهترین مردم پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بوده و هرکس آن را نپذیرد یا در آن شک کند، کافر است..... 7

باب پنجاه و هفتم: امیرالمؤمنین علیه السّلام با حق است و حق با اوست و اینکه اطاعت وی بر خلق واجب است و ولایتش ولایت خدای عزّوجلّ است..... 37

باب پنجاه و هشتم: ذکر امیرالمؤمنین در کتابهای آسمانی و آنچه پیشینیان به او و فرزندان معصومش علیهم السّلام بشارت دادهاند.....55

باب پنجاه و نهم: طهارت و عصمت آن امیرالمؤمنین علیه السلام..... 81

باب شصتم: استدلال به ولایت امیرالمؤمنین و استدلال به طلب نیابت وی در کارها بر امامت و خلافت ایشان و در آن روایات بسیاری است از بابهای گذشته و بابهای بعدی و مشتمل بر ذکر بالا رفتن ایشان از پشت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برای انداختن بتها و واگذاری مسئولیت همسرانش در زمان حیات و بعد از وفاتش به امیرالمؤمنین علیه السّلام..... 91

باب شصت و یکم: جوامع روایات دالّ بر امامت امیرالمؤمنین که از طرق خاصّه و عامّه روایت شدهاند..... 115

باب شصت و دوم: حدیثی مجزّا در آنچه خداوند امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را در حیات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و بعد از وفات آن حضرت بدان آزمود..... 200

باب شصت و سوم: نوادر - متفرقات..... 226

بابهای فضایل و مناقب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که تصریحات بسیاری در باره آن وارد شده است

باب شصت و چهارم: ثواب ذکر فضایل امیرالمؤمنین و تأمل در آنها و شنیدنشان و اینکه نظر کردن به وی و به ائمه از فرزندان ایشان صلوات الله علیهم، عبادت است..... 237

باب شصت و پنجم: اینکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در اسلام آوردن، ایمان آوردن، بیعت کردن و نمازخواندن هم به جهت زمان و هم از نظر مرتبت بر دیگر مردم پیشی گرفت و صِدّیق و فاروق اوست و مشتمل بر بسیاری از تصریحات و مناقب است..... 244

باب شصت و ششم: سبقت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر دیگر یارانش در مهاجرت..... 349

باب شصت و هفتم: اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام اخصّ مردم به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و محبوبترین آنها به وی بوده؛ و چگونگی معاشرت آن دو و بیان حال وی در حیات رسول خدا و در آن است که هرگاه نام پیامبر برده شود، نام او نیز برده میشود..... 357

باب شصت و هشتم: برادری امیرالمؤمنین با پیامبر، و مشتمل بر روایات بسیار است..... 401

باب شصت و نهم: روایت پرنده و اینکه امیرالمؤمنین محبوبترین مخلوقات نزد خداست..... 424

ادامه بابها از جلد قبل

باب پنجاه و ششم : اینکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وصی و سیّد اوصیا و بهترینِ مردم پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بوده و هرکس آن را نپذیرد یا در آن شک کند، کافر است

روایات:

1. مناقب ابن شهر آشوب: علی علیه السّلام به اصحاب شوری فرمود: من شما را به خدا سوگند میدهم که آیا رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وصیّی جز من داشته است؟ گفتند: نه به خدا!

سلمان فارسی گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: همانا وصی من و خلیفهام و بهترین کسی که بعد از خود بر جای میگذارم؛ کسی که وعدههایم را برآورده کند و وام مرا ادا نماید، علی بن ابی طالب است.

طبری از سلمان آورده است که گفت: به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عرض کردم: یا رسول الله، هیچ پیامبری بدون وصی نبوده است، وصیّ شما کیست؟ فرمود: وصی و جانشین من در خانوادهام و بهترین کسی که پس از خودم بر جای میگذارم، کسی که وام مرا ادا میکند، به وعدههای من عمل میکند، علی بن أبی طالب.

سلمان گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود ای سلمان، از وصیّ و جانشین من از میان اُمّتم پرسیدی، آیا میدانی موسی چه کسی را وصیّ خود کرد؟ عرض کردم: خدا و رسول او آگاهترند. فرمود: یوشع را وصی خود کرد چون دانا ترین فرد اُمّتش بود؛ وصیّ من و دانا ترین فرد اُمّتم بعد از من علی بن ابی طالب است. نزدیک به این مضمون را احمد بن حنبل در کتاب «فضائل الصحابه» نقل کرده است.

ابو رافع گوید: در همان روزی که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وفات یافت، از حال رفته و بیهوش گردید، من پاهای آن حضرت را گرفته و شروع کردم به بوسیدن آنها و گریستن، در این هنگام آن حضرت به هوش آمده در حالی که داشتم میگفتم: بعد شما من و فرزندانم چه کسی را داریم یا رسول الله؟ آن حضرت سر مبارک خویش را به طرف من کرده و فرمود: پس از من خدا را دارید و وصیّ من صالح المؤمنین را دارید.

زید بن علی از پدرش علیه السّلام آورده است که علی علیه السّلام به ابوذر برخورد، پس ابوذر عرض کرد: به ولایت، اخوّت و وصیّ پیامبر بودنت گواهی میدهم. و ابوبکر بن مردویه نظیر این روایت را از سلمان، مقداد و عمّار نقل کرده است.

عکرمه از ابن عباس آورده است که: جبرئیل نگاهی به علی علیه السّلام انداخته و به پیامبر گفت: وصیّ تو این است.

أعمش از عبایه از ابن عباس آورده است که جبرئیل در حالی نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمد که علی علیه السّلام نزد آن حضرت بود، پس گفت: این بهترینِ اوصیاست.

ام هانی دخت ابوطالب گوید: عرض کردم: یا رسول الله، پسر مادرم (علی علیه السّلام) مرا اذیت میکند. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: قطعاً علی مؤمنی را اذیت نمیکند. خداوند زمانی که سرشت او را آفرید، سرشت او را مطابق با خلق و خوی من آفرید. ای اُمّ هانی، او در زمین و در آسمان امیر است؛ خداوند برای هر پیامبری وصیّی قرار داده است، از این رو «شیث» وصیّ آدم، «یوشع» وصیّ موسی، «آصف» وصیّ سلیمان، «شمعون» وصیّ عیسی و «علی» وصیّ من است که در دنیا و آخرت بهترینِ اوصیاست، و من روز قیامت صاحب شفاعت هستم و من دعوتگرم و علی ادا کننده است.

«حلیه» ابونعیم و « الولایۀ» طبری: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای انس، آب وضویی برای من مهیّا کن. سپس وضو گرفته، دو رکعت نماز گزارد و فرمود: ای انس، از این در امیرمؤمنان، سرور مسلمانان، پیشوای دست و روی سپیدان و خاتم اوصیا بر تو وارد میشود. انس گوید: با خود گفتم: خداوندا ،او را

مردی از انصار قرار ده! و آن را پوشیده داشتم که ناگاه علی علیه السّلام وارد گشت. پس پیامبر با شادمانی برخاست و وی را در آغوش گرفت آنگاه شروع کرد به مالیدن عرق صورت علی به صورت مبارک خودشان. پس علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، تاکنون چنین رفتاری را از شما مشاهده نکرده ام! فرمود: چرا چنین نکنم در حالی که تو رسالت مرا به مردم ابلاغ نموده، صدای مرا به گوش ایشان میرسانی و اختلافات آنها را برطرف میسازی!

و این خود از سخنان خدای عزّوجل است که فرمود:«وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَيْکَ الْکِتَابَ إِلَّا لِتُبَينَ ّ لهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُواْ فِيه»(1) {و

ما [این] کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده اند، برای آنان توضیح دهی} و با این سخن علی علیه السّلام را برای بیان این امر به امامت منصوب فرمود. و حدیث وصیّت در بیعت عشیره که مورد اتفاق همه است، پیش از این مذکور افتاد.

از کلام صاحب است: همتای او کسی است که در حق وی برادری کرد، چون دعوتش فرمود اجابتش نمود، پیش از مردم او را تصدیق کرده، دعوتش را پذیرفت، به یاریش شتافته و با وی همدردی نمود، دین را برافراشته آن را بنا نمود، شرک را شکست داده و خوار ساخت، در بستر، خود را پیش مرگ آن حضرت نمود، از او دفاع نموده و حمایتش کرد، و بینی دشمنانش را به خاک مالید و آنان را به خشم آورد، و غسلش داد و به خاکش سپرد، وام او را پرداخته، تعهداتش را به جای آورد و به همه وصیتهایش عمل کرد، و آن شخص کسی جز امیرالمؤمنین علیه السّلام نیست.

و اجماع در حدیث ابن عباس در رحلت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، وجود دارد مبنی بر اینکه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای عباس، ای عموی رسول خدا، آیا وصایت مرا میپذیری و وعدههای مرا به جا میآوری و وام مرا ادا میکنی؟ عباس گفت: یا رسول الله، عمویتان مردی سالخورده و عیالوار است و شما در سخاوت و کرم از باد پیشی گرفته ای؛ و تعهداتی به عهده شماست، که عمویتان

1- . نحل/ 64

از عهده برآوردن آنها بر نمیآید، پس آن حضرت به علی علیه السّلام رو کرده و فرمود: آیا وصایت مرا میپذیری و وعدههای مرا به جا میآوری و وام مرا ادا میکنی؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله! سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نزدیک من بیا! چون علی علیه السّلام نزدیک آمد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله او را در آغوش گرفته، انگشتری خویش را در آورده و به وی داد و فرمود: این انگشتری را بگیر و در انگشت کن، آنگاه شمشیر و سپر خود را طلبیده- و روایت است که جبرئیل از آسمان فرود آمده آنها را با خود آورد و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آن دو را به علی علیه السّلام سپرد- و به علی فرمود: در حیات خودم آنها را از من بگیر، سپس استر خود و زین و برگ آن را نیز به علی داده و فرمود: به نام خدا به خانهات برو؛ و اندکی بعد بیهوش شد و بقیه ماجرا.

ابن عبد ربّه در کتاب « العقد الفرید» بلکه همه اُمّت از ابو رافع و دیگران آوردهاند که علی علیه السّلام از عباس به خاطر تصاحب بُرد، شمشیر و اسب پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به ابوبکر شکایت نمود. ابوبکر گفت: عباس، وقتی پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرزندان عبدالمطّلب را که تو نیز یکی از ایشان بودی،گِرد آورد و به آنان فرمود: کدام یک از شما مرا پشتیبانی میکند تا وصی و جانشین من در خاندانم گردد، وعدههای مرا به جای آوَرَد و وام مرا پرداخت نماید؟! تو در آن موقع کجا بودی؟ عباس به وی گفت: در این صورت چه چیزی باعث شده است که تو بر این جایگاه بنشینی، بر او پیشی گرفته و امیر او گشته ای!؟ ابوبکر گفت: ای فرزندان عبدالمطّلب شما هم مرا فریب میدهید؟

یکی از متکلّمان به هارون الرشید گفت: میخواهم از هشام بن حکم اقرار بگیرم که علی علیه السلام ستمگر بوده است! هارون به وی گفت: اگر بتوانی از عهده این کار برآیی، چنین و چنان پاداشهایی نزد من خواهی داشت. پس امر به احضار هشام بن حکم نمود و چون آمد، آن متکلّم به وی گفت: ای ابو محمّد، اُمّت به اجماع روایت کردهاند که علی بر سر تصاحب بُرد، شمشیر و اسب پیامبر نزد ابوبکر از عباس شکایت کرد. هشام گفت: بلی، همینطور است. متکلّم گفت: به نظر تو کدام یک از آن دو در حق دیگری ستم ورزیده است؟ پس هشام از هارون الرشید ترسیده

و گفت: هیچکدام ستم نکردهاند. متکلّم گفت: مگر میشود دو نفر باهم اختلاف داشته باشند و هر دو بر حق باشند؟! هشام گفت: بلی، دو فرشته نزد داود علیه السّلام شکایت کردند در حالی که هیچکدام ستمگر نبودند بلکه خواستند درست قضاوت کردن را به وی گوشزد کنند و علی و عبّاس نیز بدان سبب نزد ابوبکر شکایت کردند که ستمگریش را به رخش بکشند. (1)

2. امالی صدوق- الخصال: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خدای عزّوجل یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر آفرید و من نزد خدا از همه آنها گرامیترم و این را از باب فخرفروشی نمیگویم، و خدای عزّوجل یکصد و بیست و چهار هزار وصی آفرید که علی نزد خدا (2)

گرامی ترین و با فضیلت ترین آنهاست.

امالی صدوق- الخصال: زید بن علی از پدران بزرگوارش علیهم السّلام از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مانند آن را روایت کرده است.(3)

میگویم: بابهای این کتاب پر است از روایاتی که در این معنا نقل شدهاند.

3. امالی صدوق- عیون اخبار الرضا: امام رضا از پدرانش علیهم السّلام روایت نموده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو خیرالبَشَر هستی و جز کافر کسی در این مورد شک نمیکند.(4)

4. مناقب ابن شهر آشوب: ابن عباس گوید: چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فاطمه علیها السّلام را به زوجیّت علی علیه السّلام در آورد، فاطمه علیها السّلام عرض کرد: مرا به زوجیّت مردی فقیر که هیچ ثروتی ندارد در آوردید! پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: فاطمه، آیا خوشنود نیستی از این که خداوند نگاهی بر زمین انداخت و دو تن از میان مردمان آن برگزید؛ یکی از آن دو پدرت بود و دیگری همسرت!(5)

1- . مناقب آل أبی طالب1: 542-544
2- .امالی صدوق: 142-143. الخصال2: 172-173
3- . امالی صدوق: 143 . الخصال2 : 173

4- . امالی صدوق: 48-47 . عیون اخبار: 220
5- . مناقب آل أبی طالب 1: 180

5. امالی طوسی: جابر بن عبدالله گوید: در محضر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بودیم که علی بن ابی طالب علیه السّلام آمد؛ پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: برادرم نزد شما آمد، سپس رو به کعبه کرده و با دست بر دیوار آن زده و فرمود: سوگند به آنکه جانم در دست اوست که این و پیروان او در روز قیامت رستگارانند؛ سپس فرمود: او نخستین کسی است از میان شما که به من ایمان آورده و با من همراه شد؛ و وفادارترین شما به عهد و پیمان خدا و قیام کننده ترین شما به امر خدا و دادگرترین شما در کار رعیّت و به مساوی تقسیم کنندهترین و به جهت برخورداری از امتیاز، بزرگترین شما نزد خداست؛ گوید: پس آیه:«إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُوْلَئکَ هُمْ خَیرُ الْبرَِیَّه»(1) {در

حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، آنانند که بهترین آفریدگانند} نازل گردید. گوید: از آن پس هرگاه علی علیه السّلام میآمد، صحابه محمّد صَلی الله علیهِ و آله میگفتند:«بهترین آفریدگان آمد».(2)

6. امالی طوسی: عطیّه عوفی گوید: از جابر بن عبدالله درباره علی بن أبی طاالب پرسیدم، گفت: او خیرُالبشر است.(3)

7. امالی صدوق: عطا گوید: از عایشه درباره علی بن ابی طالب پرسیدم، گفت: او خیرالبشر است و جز کافر در این شک نمیکند.(4)

8. امالی صدوق: ربعی میگوید: از حذیفه بن یمان در باره علی علیه السلام سوال شد؛ گفت: او خیرالبشر است و جز منافق در این تردید نمیکند.(5)

9. امالی صدوق: حذیفه گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی بن ابی طالب خیرالبشر است و هر که این مطلب را نپذیرد به یقین کفر ورزیده است.(6)

1- . بیّنهٔ/ 7
2- . امالی شیخ طوسی: 158
3- . امالی شیخ طوسی: 213
4- . امالی صدوق: 47

5- . امالی صدوق: 47
6- . امالی صدوق: 47

الطرائف: ابن مردویه با سندی از ابووائل نظیر این روایت را نقل کرده است.(1)

10. امالی صدوق: جابر بن عبدالله انصاری گوید: علی خیرالبشر است و هرکه این مطلب را نپذیرد تحقیقاً کفر ورزیده است؛ ادامه حدیث.(2)

11. مناقب ابن شهر آشوب: ابوسعید خدری گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: افضل اُمّت من علی است؛ و در روایتی دیگر: علی بن ابی طالب افضل اُمّت من است.

عبدالرزاق از معمر نقل کرده که: از سفیان ثوری درباره افضل صحابه پرسیدم، گفت: علی علیه السّلام.(3)

12. بصائر الدرجات: امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نخستین وصی بر روی زمین هبهٔ الله پسر آدم بود، و هیچ پیامبر از دنیا نرفته مگر اینکه وصیّی داشته است؛ و تعداد پیامبران یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر بوده است که پنج تن از ایشان اولوالعزم هستند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد صلوات الله علیهم اجمعین، و علی بن ابی طالب علیه السّلام هدیه خداوند به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است که عِلم اوصیا و عِلم هر که پیش از او بوده به ارث برده است، همانطور که محمّد علم پیامبران و رسولان پیش از خود را به ارث برده است؛ و بر ستون عرش نوشتهاند: حمزه، شیرخدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان است، و در گوشههای عرش در سمت راست خدا- و هر دو دست خدا راست است- نوشته شده: علی امیرمؤمنان است. و این حجّت ما بر کسی است که حقّ ما را انکار نموده و میراث ما را نپذیرد و نیز در سخن، راه انصاف را نسبت به ما نپیموده است، پس کدام حجّت از این رساتر میتواند باشد؟(4)

13. مناقب ابن شهر آشوب: ابن مجاهد در تاریخ خود، طبری در «الولایهٔ»، دیلمی در «الفردوس»، احمد بن حنبل در «الفضائل»، اعمش از ابو وائل و از عطیه

1- . در نسخه چاپی الطرائف آن را نیافتیم.

2- . امالی صدوق: 47
3- . مناقب آل أبی طالب: 551
4- . بصائر الدرجات: 33

از عایشه، و قیس از ابو حازم از جریر بن عبدالله گفتهاند: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی خیرالبشر است، پس هرکس نپذیرد تحقیقاً کفر ورزیده و آنکه پذیرد به یقین شُکر گزارده است.

ابو الزبیر، عطیه عوفی و جوّاب هریک گفتهاند: جابر را در حالی دیدم که بر عصایش تکیه داده و در محلههای مدینه و مجالس آنها میگشت و این حدیث را روایت نموده سپس میگفت: ای جماعت انصار، فرزندان خود را بر حُبّ علی تربیت کنید و اگر کسی از آنها نپذیرفت، باید در کار مادرش نظر کند!

الداری با اسناد خود از اصبغ بن نباته از جمیع تیمی هر دو از عایشه آوردهاند که چون وی این حدیث را روایت کرد به وی گفتند: پس چرا با وی جنگیدی؟ گفت: من از خود با او نجنگیدم بلکه طلحه و زبیر مرا وادار به این کار کردند؛ و در روایتی گفت: کاری مقدّر بود و قضایی غالب!

ابو وائل، وکیع، ابو معاویه، اعمش، شُریک و یوسف قطّان با اسانید خود آوردهاند که از جابر و حذیفه درباره علی علیه السّلام سؤال شد، گفتند: علی خیرالبشر است و جز کافر در این مطلب تردید به خود راه نمیدهد؛ عطاء شبیه این روایت را از عایشه و مسلم بن جعد با یازده طریق از جابر نقل کردهاند.

طبری در تاریخ خود آورده است که مأمون عقیده مخلوق بودن قرآن و تفضیل علی بن ابی طالب علیه السّلام را در ربیع الأول سال دویست و دوازده آشکار نموده و گفت: او افضل مردم پس از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است. بغدادیان و اکثر معتزلیهای بصری گفتند: افضل مردم پس از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی بن ابی طالب علیه السّلام است و این، باور ابوعبدالله بصری است.

ابوبکر هذلی از شعبی آورده است که مردی نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و عرض کرد: یا رسول الله، مرا چیزی بیاموز که خداوند بابت آن مرا سودی رساند! فرمود: نیکوکار باش که در دنیا و آخرت تو را سودمند باشد، در این هنگام علی علیه السّلام آمده و عرض کرد: یا رسول الله، فاطمه سلام الله علیها شما را دعوت کرده است. فرمود: باشد؛ آن مرد عرض کرد: یا رسول الله، این مرد کیست؟ فرمود: این مرد از جمله کسانی است که خداوند درباره ایشان فرموده است:«إِنَّ

الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُوْلَئکَ هُمْ خَيرُ الْبرَيَّهِ»(1) {در

حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، آنانند که بهترین آفریدگانند. }

ابن عباس و ابو برزه و ابن شراحیل و امام باقر علیه السّلام گویند: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بیمقدمه به علی علیه السّلام فرمود: مصداق آیه:«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُوْلَئکَ هُمْ خَيرُ الْبرَيَّهِ» تو و شیعیان تو هستند و وعدهگاه من و شما بر سرحوض کوثر است که چون مردم محشور گردند، تو و شیعیانت دست و رو سپید خواهید آمد.

ابونعیم اصفهانی در کتاب «فیما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام» به اسنادش از حارث روایت کرده که علی علیه السّلام فرمود: ما اهل بیت با دیگر مردم مقایسه نمیشویم. پس مردی برخاسته نزد ابن عبّاس رفته وی را از این سخن آگاه نمود، ابن عباس گفت: علی علیه السّلام راست میگوید، مگر نه اینکه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله با مردم مقایسه نمیشود؟! درباره علی علیه السّلام نیز آیه:«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُوْلَئکَ هُمْ خَيرُ الْبرَيَّهِ» نازل شده است.

ابوبکر شیرازی در کتاب «نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین علیه السّلام» از انس بن مالک آورده است که گفت: آیه:« إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ» در شأن علی علیه السّلام نازل گردیده زیرا وی نخستین کسی است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را تصدیق نمود و «وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» یعنی: خود را ملزم به انجام فرایض نمودند،« أُوْلَئکَ هُمْ خَيرُ الْبرَيَّه» بدین معناست که علی علیه السّلام افضل آفریدگان پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله است... تا آخر سوره.

اعمش از عطیّه از ابوسعید خدری و نیز خطیب از جابر روایت کردهاند که چون این آیه (بیّنهٔ/7) نازل گردید، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود:« خَيرُ البرِيَّهٔ» علی است. و در روایت جابر آمده است: چون علی علیه السّلام میآمد، صحابه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میگفتند:«خَيرُ البرِيَّهٔ» آمد.

1- . بیّنه / 7

بلاذری در کتاب تاریخ خود آورده است که عطیّۀ گفت: به جابر بن عبدالله گفتیم: از علی برای ما بگو! گفت: او بهترینِ مردم پس از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بود.

ابن عبدوس همدانی و خطیب خوارزمی در کتابهای خود به اسنادشان از سلمان فارسی آوردهاند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: برادر، وزیر و بهترین کسی که پس از خودم بر جای میگذارم، علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

تاریخ خطیب: علی علیه السّلام گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکس علی را خیرالبشر نداند، یقیناً کفر ورزیده است.

خطیب در کتاب تاریخ به اسنادش از علقمه از عبدالله: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بهترینِ مردان شما علی بن ابی طالب و بهترین جوانان شما حسن و حسین و بهترینِ زنان شما فاطمه بنت محمّد است.

هر دو طبری در کتابهای «الولایۀ» و «المناقب» از عایشه آوردهاند که: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: آنها، یعنی مخدج و اصحابش (خوارج)، بدترین آفریدگانند که بهترینِ آفریدگان و نزدیکترین آنها به خدا به جهت وسیله به قتلشان میرساند.

سعد بن أبی وقّاص پس از صلح امام حسن علیه السلام و معاویه، بر معاویه وارد گردید. پس معاویه گفت: خوش آمد بر کسی که حقّی را نمیشناسد تا از آن پیروی کند و باطلی را نمیشناسد تا از او دوری گزیند. سعد گفت: آیا میخواستی بر علیه علی تو را یاری کنم بعد از اینکه شنیده بودم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به دخترش فاطمه فرمود: پدر و شوهر تو بهترینِ مردمانند؟!

و از سلمان نقل است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بهترینِ این اُمّت علی بن ابی طالب است.

طالقانی از ولید بن مسلم از حنظله بن أبی سفیان از شهر بن حوشب روایت کرده که: چون عمر بن خطاب دیوانها را فراهم آورد، از حسن و حسین آغاز نمود و دامن آن دو را از پول پرکرد. پس پسر عمر گفت: آیا آن دو را بر من مقدّم می

ص: 16

داری در حالی که من از صحابه پیامبر و از مهاجرین بودهام و آنها چنین نیستند؟ ! عمر گفت: ساکت شو بیمادر ! هم پدرشان از پدر تو بهتر است و هم مادرشان بهتر از مادر توست !(1)

14. مجالس مفید: مراغی به اسنادش از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: شک کننده در فضیلت علی بن ابی طالب روز قیامت در حالی از قبر برانگیخته میشود که طوقی از آتش با سیصد زبانه بر گردن دارد که بر هر زبانهای شیطانی گمارده شده که وی را به وحشت و هراس انداخته و آب دهان به صورتش میاندازد.(2)

15. کتاب الروضه: ابوبکر: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی بهترین کسی است که پس از خودم برجای میگذارم، هرکس اطاعتش کند، مرا اطاعت کرده و آنکه نافرمانیش کند، از فرمان من سرپیچیده است.(3)

16. کشف الغمّهٔ: از مناقب خوارزمی از معاذ بن جبل آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی، جز در نبوّت که بر تو غلبه میکنم، (در دیگر فضایل با من مشارکت داری)، زیرا پیامبری پس از من نیست، لیکن در هفت خصلت دیگر مردم را مغلوب میکنی و کسی از قریش در آنها غلبه بر تو نخواهد کرد: تو نخستین آنها در ایمان آوردن به خدایی، به پیمان الهی از همه وفادارتری، از همه قائمتر به فرمان خدایی، در تقسیم مساوی اموال از همه برتری، درباره رعیّت از همه دادگرتری، در قضاوت کردن از همه با بصیرتتری و در روز قیامت نزد خدا از همه ممتازتری.

مؤلف کتاب «کفایهٔ الطالب» گوید: این حدیث حَسَن و عالی است و الحافظ ابونعیم آن را در «حلیهٔ الأولیاء» نقل کرده است.(4)

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 556-558
2- . امالی شیخ مفید: 85-86
3- . الروضهٔ: 2
4- . کشف الغمّهٔ: 44

17. کشف الغمّة: از کتاب «کفایة الطالب» دارقطنی مرفوعاً از ابوهارون عبدی آورده است که گفت: نزد ابوسعید خدری آمده به وی گفتم: آیا در جنگ بدر شرکت داشتهای؟ گفت: آری، گفتم: آیا درباره علی علیه السلام و فضیلت او چیزی از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهای که برای من روایت کنی؟ گفت: بلی، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به یک بیماری مبتلا گردید که بعداً از آن شفا یافت، فاطمه علیها السّلام برای عیادت بر آن حضرت وارد شد در حالی که من سمت راست پیامبر نشسته بودم؛ و چون ضعف و ناتوانی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را دید، بغض چنان گلویش را گرفت که اشک بر گونههایش جاری گشت؛ پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: فاطمه، چرا گریه میکنی؟ عرض کرد: یا رسول الله، بیم آن دارم تو را از دست بدهم. فرمود: ای فاطمه: مگر نمیدانی خداوند نظری بر زمین افکند و پدرت را از آن برگزید سپس بار دوم نظر انداخت و شوی تو را برگزید، آنگاه به من وحی فرمود و من او را (به شما) تزویج کرده و وصیّ خویش قرار دادم، آیا نمیدانی که خداوند تو را کرامت بخشیده که به همسری عالمترین، بردبارترین و پیشتازترین مردم در اسلام آوردن در آورده است؟ ! فاطمه علیها السّلام این سخنان را به فال نیک گرفته و خندید، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله اراده فرمود وی را به خیر بیشتری که شامل همه خیراتی شود که خداوند قسمت محمّد و آل محمّد کرده است، بشارت دهد، از این رو به وی فرمود: ای فاطمه، علی دارای هشت دندان محکم است (منظورشان منقبت بود): ایمانش به خدا و رسول او، حکمتش، همسرش، دو سبطش حسن و حسین، امر به معروف و نهی از منکرش. ای فاطمه، به ما اهل بیت شش خصلت داده شده که جز ما به کسی از پیشینیان عطا نشده و کسی از آیندگان نیز به آنها دست نخواهد یافت؛ پیامبر ما بهترینِ پیامبران است که پدر توست، وصیّ ما بهترینِ اوصیاست که شوی توست، شهید ما بهترینِ شهداست که او حمزه عموی پدر توست، و دو سبط این اُمّت از ماست و آنها پسران تو هستند، و مهدی اُمّت که عیسی در نماز به وی اقتدا میکند، از ماست؛ سپس دست بر شانه حسین زده و فرمود: مهدی این اُمّت از نسل این است.

محمّد بن یوسف بن محمّد گنجی شافعی گوید: دار قطنی صاحب کتاب «الجرح و التعدیل» آن را به همین شکل روایت کرده است. گفتم: حافظ ابونعیم آن را در کتاب «الأربعین» ضمن اخبار مهدی علیه السّلام نقل کرده که إن شاء الله آن را که مفصل تر از این است، در همانجا خواهم آورد.

و از مناقب حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه از حذیفهٔ این روایت را نقل کردهام که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی خیرُالبشر است، هرکس نپذیرد به یقین کفر ورزیده است. و از حذیفهٔ نیز نظیر آن روایت شده است. و به نقل از وی گوید: از حذیفهٔ درباره علی علیه السّلام سؤال شد، گفت: پس از پیامبر، او بهترینِ این اُمّت است و در این امر جز منافق تردید نمیکند. و از سلمان فارسی نقل کرده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی بن ابی طالب بهترین کسی است که پس از خودم برجای میگذارم.

و از ابوسعید خدری آورده است که سلمان فارسی گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مرا دیده و صدا زد، پس لبّیک گفتم، فرمود: امروز تو را گواه میگیرم که علی بن ابی طالب بهترین و با فضیلت ترین اصحاب است.

و از ابوسعید خدری از سلمان رضی الله عنه روایت کرده که: عرض کردم: یا رسول الله، هر پیامبری یک وصی دارد، وصیّ شما کیست؟ آن حضرت سکوت فرمود لیکن بعداً که مرا دید، فرمود: سلمان! پس به سرعت حضورشان شرفیاب شده و عرض کردم: لبّیک! فرمود: میدانی وصیّ موسی کیست؟ عرض کردم: آری، یوشع بن نون. فرمود: چرا؟ عرض کردم: چون در آن روزگار وی اعلمتر از بقیه بود. فرمود: همانا وصیّ من، محرم رازم و بهترین کسی که پس از خودم بر جای میگذارم کسی که به وعدههای من عمل میکند، و وام مرا ادا مینماید، علی بن ابی طالب است.

و از انس بن مالک روایت کرده که: سلمان فارسی برای من روایت کرد که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیده است که فرمود: همانا برادرم، وزیرم و بهترین کسی که پس از خود بر جای میگذارم علیِ بن ابی طالب است. دوست ما العزّ المحدّث حنبلی نیز ما را مرفوعاً از انس روایت کرده که: رسول خدا صَلی الله علیهِ و

آله فرمود: علی، برادر و دوست و عمو زاده من است و بهترینِ کسانی است که بعد از خودم برجای میگذارم، وام مرا ادا میکند و وعدههای مرا تحقیق میبخشد. و از انس از سلمان روایت شده که: عرض کردم: یا رسول الله، پس از شما دین خود را از چه کسی بگیریم و به چه کسی اقتدا کنیم؟ گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مرا پاسخ نداده و سکوت فرمود تا اینکه ده بار پرسش خود را تکرار کردم و آنگاه فرمود: ای سلمان، وصی و جانشین، برادر و وزیر من و بهترین کسی که پس از خود بر جای میگذارم، علی بن ابی طالب است، کار های مرا انجام میدهد و وعدههای مرا به جای میآورد.

و از سلمان رضی الله روایت کرده که: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: آیا میدانی وصیّ موسی که بود؟ عرض کردم: یوشع بن نون. فرمود: وصیّ من در میان خاندانم و بهترین کسی که پس از خود بر جای میگذارم علی بن ابی طالب است. از ابورافع از پدرش از جدّش آورده است که: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو بهترینِ اُمّت من در دنیا و در آخرت هستی. و از حبشی بن جناده آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بهترین کسی که پس از من بر روی زمین راه میرود علی بن ابی طالب است. از انس بن مالک آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی بهترین کسی است که پس از خود بر جای میگذارم.

نیز از انس آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: دوست، وزیر، جانشین و بهترین کسی که پس از خود بر جای میگذارم، کسی که وام مرا میپردازد و وعدههای مرا به جا میآورد، علی بن ابی طالب است.

و از عطیّۀ بن سعد آورده است که: بر جابر بن عبدالله در حالی که پیری سالخورده بود، وارد شدیم و گفتیم: از این مرد، علی بن ابی طالب

برایمان بگو. پس ابروان خود را بالا برده سپس گفت: او خیرالبشر است. و از عطیّۀ مانند آن به چند روایت نقل شده است. و از او روایت شده که از جابر درباره علی علیه السّلام پرسیده شد، گفت: او خیرالبشر بود. و در روایتی دیگر، پس به وی (جابر) گفته شد: درباره مردی که علی را دشمن بدارد چه میگویی؟ گفت: جز کافر کسی با علی

دشمنی نمیکند. و از سالم بن ابی الجعد روایت کرده که گفت: گروهی نزد جابر بن عبدالله درباره فضایل علی بحث و گفتگ میکردند، گفت: آیا درباره فضایل وی شک دارید؟ ! پس یکی از آن جمع گفت: او بدعت نهاد. ! گفت: جز کافر یا منافق درباره فضیلت او شک نمیکند- و در روایتی دیگر گفت: او خیرالبشربود.- گفتم: ای جابر، درباره کسی که علی را دشمن بدارد چه میگویی؟ گفت: جز کافر کسی با او دشمنی نمیکند.

و از جابر بن عبدالله آورده است که گفت: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله ولید بن عقبه را (برای جمع صدقات) نزد بنی ولیعهٔ فرستاد و میان ولید و ایشان در جاهلیت دشمنی و عداوتی واقع شده بود. چون ولید به بنی ولیعهٔ رسید، به استقبالش شتافتند تا از نیّت وی آگاه شوند. گوید: پس ولید از آن قوم ترسیده نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بازگشت و عرض کرد: بنی ولیعهٔ قصد جان من کردند و از دادن صدقات امتناع ورزیدند. چون بنی ولیعهٔ اطلاع یافتند که ولید به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله چه گفته است، نزد آن حضرت آمده و گفتند: یا رسول الله، به خدا سوگند ولید دروغ گفته است، لیکن میان ما و او عداوتی واقع شده از این رو ترسیدیم به خاطر آن ما را مجازات کند. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای بنی ولیعهٔ، از مخالفت دست برمیدارید یا مردی را که نزد من چون خودِ من است به سراغتان بفرستم که جنگجویانتان را به قتل آورد و زنان و کودکانتان را به اسارت گیرد؟ و او همین است، بهترین کسی که تاکنون دیدهاید- و با دست بر شانه علی بن ابی طالب علیه السّلام زد- و خداوند درباره ولید بن عقبه این آیه را نازل فرمود:«يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِن جَاءَكُمْ فَاسِقُ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُواْ أَن تُصِيبُواْ قَوْمَا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُواْ عَلىَ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»(1) {ای

کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد،] از آنچه کرده اید پشیمان شوید. }

1- . حجرات/ 6

و از عطا روایت کرده که گفت: از عایشه درباره علی علیه السّلام پرسیدم، گفت: او بهترینِ مردم بود و جز کافر درباره مقام وی شک نمیکند. و از سلیمان بن بریده از پدرش روایت کرده که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به فاطمه علیها السّلام فرمود: شوی تو بهترینِ اُمّتِ من است، پیشتازترین ایشان در اسلام آوردن و عالِمترین آنان.

و از کتاب «کفایهٔ الطالب» از ابن تیمی از پدرش روایت کرده که گفت: علی بن ابی طالب بر دیگر صحابه رسول الله صَلی الله علیهِ و آله یکصد فضیلت دارد ضمن اینکه در مناقبی که صحابه از آن برخوردارند، با آنان شریک است.(1)

18. الطرائف: ابن عباس گوید: این آیه درباره علی علیه السّلام نازل شده است:« إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُوْلَئکَ هُمْ خَیرُ الْبرَِیَّه»(2) {در

حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، آنانند که بهترین آفریدگانند}. و از عطیّه روایت کرده که از جابر بن عبدالله درباره علی علیه السّلام سؤال کرده و جابر گفته است: او خیرُالبشر است و جز منافق در مقام او تردید نمیکند. و از عطا به نقل از عایشه آورده است که چون درباره علی علیه السّلام از وی سؤال شد، گفت: علی خیرُالبشر است و جز کافر در این مورد تردید نمیکند.(3)

19. امالی صدوق: ابن عمر گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکس یکی از صحابه مرا بر علی برتری دهد، به یقین کفر ورزیده است. (4)

امالی صدوق: جابر بن عبدالله انصاری نظیر این حدیث را نقل کرده است. (5)

20. امالی مفید: ابوذر گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: کسی را در مقابل علی قرار ندهید که کفر خواهید ورزید و کسی را بر وی برتری ندهید که مرتد میشوید.(6)

1- . کشف الغمّهٔ: 46- 44

2- . بیّنة/ 7
3- . در نسخه چاپی آن را نیافتیم .
4- . امالی صدوق: 390
5- . امالی صدوق: 399
6- . امالی شیخ مفید: 95

21. الروضة- الفضائل: عمر بن خطّاب گويد: رسول خدا صَلي الله عليهِ و آله را شنيدم كه ميفرمود: فضيلت على بن ابى طالب بر اين اُمّت به مانند فضيلت ماه رمضان بر ديگر ماههاست و فضيلت على بر اين اُمّت همانند فضيلت شب قدر بر ديگر شبهاست و فضيلت على بر اين اُمّت همانند فضيلت شب جمعه بر ديگر شبهاست، پس خوشا به حال آنكه به وى ايمان آورده و ولايتش را تصديق كند و اى واى بر آنكس كه منكر او و منكر حقّش شود، كه در اين صورت بر خدا حقّ است كه روز قيامت وى را از شفاعت محمّد صَلى الله عليهِ و آله محروم سازد.(1)

22. كشف الغمّة: حسن بن على عليه السّلام گويد: رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله به من فرمود: سيّد عرب -منظورش على بود- را براى من فرا بخوان! پس عايشه گفت: مگر سيّد عرب شما نيستيد؟ فرمود: من سيّد فرزندان آدم هستم و سيّد عرب على است. و چون على آمد، در پى انصار فرستاد كه آمدند، پس به ايشان فرمود: اى جماعت انصار، آيا شما را به كسى رهنمون گردم كه تا زمانى كه به وى تمسّک جوييد از آن پس هرگز گمراه نشويد؟ عرض كردند: آرى، يا رسول الله. فرمود: او على است، پس به واسطه محبت من او را دوست بداريد و به واسطه كرامت من او را گرامى بداريد؛ زيرا جبرئيل عليه السّلام از جانب خداى عزيز و بلندمرتبه به من امر فرمود كه اين را به شما بگويم.(2)

23. الروضة- الفضائل: امام باقر عليه السّلام فرمود: از جابر بن عبدالله انصارى درباره على بن ابى طالب عليه السّلام سؤال شد، گفت: به خدا سوگند كه او اميرمؤمنان هلاک كافران و قاتل قاسطين، ناكثين و مارقين (از دين برگشتگان، پيمانشكنان (وخوارج) است؛ و من خود از رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله شنيدم كه فرمود: پس از من على خيرُالبشر است و هركس در مقام او شک كند، كفر ورزيده است.(3)

1- . الروضة: 27 آن را در الفضائل نيافتيم.
2- . كشف الغمّة: 32
3- . الروضة: 36 . الفضائل: 170

24. میگویم: عبدالحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: در کتاب صفیّن، مدائنی از مسروق از عایشه نقل کرده که چون دانست حضرت علی علیه السّلام ذوالثدیهٔ (سردسته خوارج) را به قتل رسانده، گفت: خدا عمروعاص را لعنت کند که برایم نوشته بود او خود ذوالثدیهٔ را در اسکندریه به قتل رسانده است. اما آنچه از علی در دل دارم باعث نمیشود که سخنی را که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهام، بیان نکنم، من شنیدم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: او را بهترینِ اُمّتِ من بعد از من خواهد کشت.

و در مسند احمد بن حنبل از مسروق نقل است که: عایشه به من گفت: تو از فرزندان من و از محبوبترین آنها نزد منی؛ اکنون بگو که آیا از آن مخدج (شل- سردسته خوارج-) خبر داری؟ گفتم: آری، علی بن ابی طالب او را در کنار نهری که بالای آن را «تامَرّا» و پایین آن را «نهروان» و میان خافیق و طرفاء واقع است، به قتل رساند. گفت: برای اثبات گفتهات شاهد بیاور، و من نیز چند مرد را نزد ایشان آوردم و گواهی به صحّت گفته من دادند. گوید: پس به وی گفتم: تو را به صاحب این قبر سوگند میدهم به من بگو از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در مورد آنها چه شنیدهای؟ گفت: بلی، از آن حضرت شنیدم که فرمود: آنها بدترین آفریدگانند و بهترینِ آفریدگان و نزدیکترین آنها نزد خدا به جهت وسیله، آنها را به قتل خواهد رساند.(1)

25. امالی صدوق: انس بن مالک گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اکنون از این در بهترینِ اوصیا، سرور شهیدان و نزدیکترین مردم از جهت منزلت به پیامبران بر شما وارد میشود. پس علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شد؛ سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: و چرا چنین نگویم یا أبا الحسن در حالی که تو صاحب حوض من، به جا آورنده تعهدات و پرداخت کننده وام منی؟ !(2)

1- . شرح النهج 1: 245
2- . امالی صدوق: 126

26. امالی صدوق: سلمان رحمهٔ الله علیه گوید: به هنگام احتضار رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نزد وی رفتم، فرمود: علی بن ابی طالب بهترین کسی است که پس از خود برجای میگذارم.(1)

27. امالی صدوق: علی علیه السّلام گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: محبوبترین اهل بیتم و بهترین کسی که پس از خود برجای میگذارم علی بن ابی طالب است.(2)

28. کشف الیقین: امام باقر علیه السّلام میفرماید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در جمع صحابه نشسته بود که علی علیه السّلام را دید، پس فرمود: این بهترینِ اوصیا و امیر دست و رو سپیدان است.(3)

29. کشف الیقین: انس بن مالک گوید: به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خدمت میکردم که به من فرمود: ای انس بن مالک، اکنون مردی بر من وارد میشود که امام مؤمنان، سرور مسلمانان و بهترینِ اوصیاست. در این هنگام در زده شد و علی بن ابی طالب علیه السّلام عرق ریزان وارد گردید. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شروع کرد به خشک کردن عرق صورتش و میفرمود: این تویی که رسالت مرا ادا یا ابلاغ میکنی؛ علی علیه السّلام عرض کرد: مگر رسالت پروردگارتان را ابلاغ نکردهاید؟ فرمود: بلی، لیکن تو مردم را تعلیم میدهی.(4)

30. مناقب ابن شهر آشوب: الحلیهٔ، شعبی از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: مرحبا به سرور مسلمانان و امام پارسایان... تا آخر حدیث. و در حدیث مسند آمده است: من سید انبیا و علی سیّد اوصیاست. و در حدیثی از حسین علیه السّلام: تو سیّد پسر سیّد و برادر سیّد هستی.(5)

1- . امالی صدوق: 285
2- . امالی صدوق: 285
3- . کشف الیقین: 181-180
4- . کشف الیقین: 184-183
5- . مناقب آل أبی طالب1: 521

31. امالی طوسی: انس بن مالک گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: سیّد عرب کیست؟ عرض کردند: شما هستید یا رسول الله، فرمود: من سرور و سیّد فرزندان آدم هستم و سیّد عرب علی است.(1)

32. امالی طوسی: انس گوید: در حالی که آب روی دست رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میریختم تا وضو بگیرند، علی علیه السّلام وارد شد و شروع کرد به گرفتن آب وضوی پیامبر و صورت خود را با آن شستن، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: تو سیّد عرب هستی! عرض کرد: یا رسول الله، شما رسول خدا و سیّد عرب هستید: فرمود: یا علی، من فرستاده خدا و سیّد فرزندان آدم هستم و تو امیرمؤمنان سیّد عرب هستی.(2)

توضیح: شاید علت اینکه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وی را اختصاصا «سیّد عرب» نامیده بدان جهت باشد که این توهم پیش نیاید که علی علیه السلام افضل از اوست یا اینکه از بیم انکار مردم، سیادت وی را منحصر به عرب فرموده است.

33. الطرائف: اُمّ سلمه همسر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله (به مربی ای که او را حضانت و سرپرستی کرده بود و علی علیه السلام را در نمازها دشنام می داد) گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند، از هر اُمّتی پیامبری برگزید و برای هر پیامبری یک وصی برگزید لذا من پیامبر این اُمّتم و علی بعد از من وصیّ من بر خاندان، خانواده و اُمّت من است. اکنون پدر جان تو خود دانی، خواهی وی را ناسزا بگو و دشنام ده یا به حال خودش واگذار. از آن پس بود که دیدم پدر اُمّسلمه شب و روز مناجات میکرد و از خدا طلب آمرزش مینموده میگفت: خدایا، مرا بیامرز که نسبت به مقام و منزلت علی ناآگاه بودم، از این پس، من دوستِ دوست علی و دشمنِ دشمن علی هستم؛ و بدین ترتیب سرپرست ام سلمه توبه نصوحی کرد و در بقیه عمر پیوسته از خداوند میخواست وی را بیامرزد.(3)

1- . امالی شیخ طوسی: 325
2- . امالی شیخ طوسی: 325
3- . الطرائف: 8

میگویم: کُلّ این روایت در باب اینکه آن حضرت نزدیکترین مردم به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بود، خواهد آمد.

34. امالی صدوق: سلمان فارسی گوید: از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پرسیدم: از میان اُمّت شما چه کسی وصیّ وصیّ شماست؟ زیرا هیچ پیامبری فرستاده نشده مگر اینکه وصیّی از اُمّت خود داشته باشد؟ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هنوز وصیّ من معلوم نشده است. بعد از مدتها چون وارد مسجد شدم، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مرا صدا زده و فرمود: ای سلمان، درباره وصیّ من از میان اُمتّم پرسیدی؛ آیا میدانی وصیّ موسی از میان اُمّتش که بود؟ عرض کردم: وصیّ او یوشع بن نون بود، همان جوانمرد - همراه - او؛ فرمود: آیا میدانی چرا به او وصیّت کرد؟ عرض کردم: خدا و رسولش داناترند. فرمود: او را وصیّ خود کرد چون اعلم اُمّتش بعد از وی بود، و وصیّ و اعلم اُمّتم بعد از من علی بن ابی طالب است.(1)

35. العمدۀ: انس – ابن مالک- گوید: به سلمان گفتیم: از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بپرس وصیّ وی کیست؟ پس سلمان به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله عرض کرد: وصیّ شما کیست؟ فرمود: سلمان، وصیّ موسی که بود؟ عرض کرد: یوشع بن نون. گوید: فرمود: وصیّ و وارث من کسی است که وام مرا بپردازد، وعده مرا به جای آورد، علی بن أبی طالب.(2)

الطرائف: مسند ابن حنبل مرفوعاً از سلمان فارسی مانند آن را روایت کرده است.(3)

36. کشف الغمّۀ: از مناقب خوارزمی از بریده روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بریده برخیز به دیدار فاطمه برویم؛ چون بر ایشان وارد گشتیم و چشمشان بر پدرشان افتاد، چشمهای ایشان پر از اشک شد. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: دخترم چرا گریه میکنی؟ عرض کرد: به خاطر اندکی خوراک، کثرت غم و سختی بیماری! پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: به خدا سوگند

1- . امالی صدوق: 9
2- . العمدۀ: 38-37

3- . آن را در «الطرائف» نیافتیم.

آنچه نزد خدا داری بهتر از آنی است که بدان راغبی؛ ای فاطمه، آیا خوشنود نیستی که تو را به زوجیّت بهترینِ اُمّتم در آوردم که پیشتازترین آنان در پذیرش اسلام، عالمترین آنها و بردبارترینِ ایشان است؟ به خدا سوگند دو پسر تو دو سرور جوانان اهل بهشتند. و از کتاب «الذرّیۀ الطاهرۀ» دوالبی به خط شیخ بن وضّاح نزدیک به این مضمون را نقل کرده گوید: چون فاطمه علیها السّلام آگاه شد که به زوجیّت علی علیه السّلام در آمده است، گریست، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بر وی وارد گشته و فرمود: فاطمه، چرا گریه میکنی؟! به خدا سوگند تو را به همسری مردی درآوردم که از همه عالمتر، بردبارتر و در اسلام آوردن پیشتازتر است.

و از مسند احمد بن حنبل از معقل بن یسار آورده است که: روزی مشغول ریختن آب وضو برای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بودم که فرمود: مایل هستی به دیدار فاطمه برویم؟ عرض کردم: آری! پس آن حضرت به من تکیه داده و برخاست سپس فرمود: بار سنگین مرا دیگری حمل میکند ولی ثواب آن برای تو خواهد بود. گوید: در طول راه گویی هیچ باری بر من نبود تا اینکه بر فاطمه علیها السّلام وارد شدیم. سپس آن حضرت فرمود: خود را چگونه میبینی؟ عرض کرد: به خدا سوگند که اندوهم سخت، نداریم افزون و بیماریم به درازا کشیده است. عبدالله ما را روایت کرده گفت: در کتاب پدرم با دستخط خودش این حدیث را یافتم: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیا خرسند نیستی که تو را به زوجیّت پیشتازترین اُمّتم در اسلام آوردن و عالمترین و بردبارترین آنها در آوردم؟ !(1)

توضیح: از روایات این باب آشکار گردید که آن حضرت علیه السّلام وصیّ پیامبر و سیّد اوصیاست و اکثر آنها بیانگر این هستند که مراد از وصایت، خلافت عظمی است و بقیه روایات (که تصریح به وصایت ایشان ندارند) مزیت هایی را برای ایشان ثابت میکنند که مقدّم شدن او بردیگران را واجب میگرداند، و روشن میکنند که او خیرالبشر و به اجماع، نزدیکترین فرد به رسول خدا صَلی الله علیهِ و

1- . کشف الغمّۀ: 43

آله است و دیگران به عنوان بشر در مرتبهای فروتر از ایشان قرار میگیرند و بدین ترتیب فضل علی علیه السّلام بر آنان آشکار میگردد و این خود منزلتی رفیعتر از خلافت و امامت است و هیچ عاقلی تردید ندارد که این فضایل ملازم آن دو است، و شخصی که عاقل باشد چگونه جایز میداند کسی نبی و امام نیست، افضل از انبیا باشد؟ و از سایر روایات مشخص گردید که وی افضل همه صحابه و جمله اُمّت است و عقل سلیم اجازه نمیدهد کسی که افضل نیست، بر افضل پیشی گیرد، و اکثر روایات وارد شده در این باب بر امامت ایشان دلالت دارند، برخی به تصریح و برخی تلویحا و خوض در آنها موجب اطاله کلام میگردد، و اکثر مخالفان به وصی بودن آن حضرت علیه السّلام اعتراف کردهاند. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید:

از جمله اشعاری که از صدر اسلام برای ما روایت شده است و در بر گیرنده مفهوم وصیّ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودن علی علیه السّلام است، قول عبدالله بن أبی سفیان بئدن حارث بن عبدالمطّلب است:

-« و علی، آنکه فاتح خیبر است، از ماست، همان که گروهای رزمی او در جنگ بدر رفعت یافتند؛

- وصیّ پیامبر برگزیده و عموزاده او، پس کیست که در برخوردار بودن از این مقام و منزلت به وی نزدیک باشد؟»

و عبدالرحمان بن جعیل گوید:

-« به جان خودم سوگند تحقیقاً با مردی بیعت کردهاید که پاسدار دین مشهور به پاکدامنی و عفت و موفّق است؛

- علی، وصیّ پیامبر برگزیده و عموزاده او است، و نخستین کسی است که با وی نماز خواند، و کسی که قرین دیانت و تقوا است.»

و ابوالهیثم بن التیهان که بدری نیز بود، گوید:

-« به زبیر و به طلحه بگویید: ما همانهایی هستیم که شعارمان انصار پیامبر بودن است؛

ص: 29

- ما کسانی هستیم که آن کافران قریشی در روز بدر ضرب شست ما را دیدهاند؛

- در آن روز ما پشت و پناه او بوده، جان و دیدگان خود را فدای او میکردیم؛

- یقیناً آن وصی، امام و ولیّ ماست، و این راز نهان بر ملا شده و آشکار گشت»

و عمر بن حارثه انصاری که روز جمل به همراه محمّد حنفیه بود و پدر بزرگوارش او را ملامت کرده بود هنگامی که به وی فرمان حمله داده ولی او درنگ کرد، گوید:

-« ای ابوالحسن، تو خود کارها را فیصله میدهی و حلال و حرام به واسطه تو آشکار میشود؛

- مردم را زیر پرچم فرزندت در روز جنگ جمل گرد آوردی که دشمن را درهم شکند،

- لیکن او از ترس سستی نورزید بلکه باران پیاپی تیر مانع حمله وی گشت،

- از این رو گفت: درنگ کنید و شتاب به خرج ندهید، که من، اگر تیرهایشان را تا به آخر انداختند، حمله خواهم برد،

- لیکن مهلتش ندادی در حالی که آن جوان تصمیم به حمله داشت، سخنانی نثارش کردی که شخص ترسویی که از جنگ فرار می کند هم از شنیدن آنها کراهت دارد.

- آن همنام پیامبر و شبیه وصی را که بیرقش به رنگ سرخ بود.»

و مردی أزدی در روز جمل گفت:

-« این علی است و وصی اوست، که پیامبر در روز مؤاخات با وی عقد اخوّت بست؛

- فرمود: پس از من ولیّ این است، و آنکه دارای ظرفیت و حفظ کننده بود آن را دریافت و آنکه شقی بود، آن را به فراموشی سپرد»

ص: 30

و در روز جمل جوانی فریب خورده از قبیله بنی ضبّه از سپاه عایشه بیرون آمده میگفت:

-«ما بنیضبّه دشمنان علی هستیم، آنکه در گذشته به وصی شناخته میشد؛

- و آن سوار دلاور دوران پیامبر، و من در دیدن فضیلت علی کور نیستم،

- لیکن برای پسر عفان پارسا به خشم آمدهام، همانا ولیّ، خونخواه ولیّ است»

و سعید بن قیس همدانی- که در روز جمل در سپاه علی علیه السّلام بود- گوید:

-« شعله آتش چه جنگی افروخته شده، و در روز نبرد نیزهها درهم شکسته است؟

- به وصی بگو که قحطانیان به یاریت شتافتهاند، آنها را فرا بخوان که برای شکست دادن دشمن، همدانیان تو را کفایت میکنند؛

- همدانیان فرزندان جنگ و برادران آن هستند.

و زیاد بن لبید انصاری که از یاران علی علیه السّلام بود در روز جمل چنین سرود:

-«انصار را در روز تنگ شدن عرصه جنگ چگونه میبینی؟ ما مردمانی هستیم که از مرگ بیمی به خود راه نمیدهیم؛

- و در دفاع از وصیّ پیامبر از هیچ خشمی نمیهراسیم، زیرا به راستی انصار اهل جدّند، نه بازی؛

- این علی است و پسر عبدالمطلّب، امروز او را بر علیه آنکه دروغگوست، یاری میکنیم،

- هر که گناه کسب کند، چه بد دستاوردی داشته است»

و حجر بن عدیّ کندی در آن روز گفت:

-« پروردگارا، علی را برای ما به سلامت بدار، آن فرخنده نورانی را برای ما به سلامت بدار؛

ص: 31

- آن مؤمن، آن موحِّد و آن پارسا را، کسی که نه سست اندیشه است و نه گمراه؛

- بلکه هدایتگری است موفَّق و هدایت یافته؛ و او را نگاهدار ای پروردگار من و به وسیله حفاظت از او حرمت پیامبر را حفظ فرما!

- به درستیکه برای وی ولیّ بود، سپس او را بعد از خود وصیّ خویش نمود»

و خزیمهٔ بن ثابت انصاری ذوالشهادتین- که از جنگجویان بدر بود- در جنگ جمل نیز گفت:

-« در کشاکش جنگ میان انصار و سرکشان چیزی جز ضربت نیزه نیست؛

- و ضربتها دلاوران با سلاح هایی که دسته هایی سفید دارند، تا جایی که شمشیرهای تیز شکسته شوند.

- پس ایشان را فرا بخوان تا اجابت کنند ای علی که در میان خزرجیان و اوسیان ترسویی نیست؛

- ای وصیّ پیامبر، جنگ دشمنان را پراکنده ساخته و مجبور به کوچ شده اند.

- و کارها به نفع شما قوام یافته مگر شام، و در شام کینهها آشکار میگردد؛

- آنچه آنان از ضرب شست ما دیدند ایشان را کفایت میکند و آنچه شما (از فداکاری و وفاداری) ما دیدی شما را کفایت میکند، و وضع ما با ایشان هر کجا یکدیگر را دیدار کنیم، چنین خواهد بود»

و نیز خزیمه در روز جمل گفت:

-« ای عایشه، علی و نکوهش او را رها کن، به عیبهایی که در او نیست، تو مادر اویی!

- از میان خاندانش فقط او وصیّ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است، و تو خود بر آنچه بوده گواه بر اویی»

و ابن بدیل بن ورقاء خزاعی نیز در روز جمل گفت:

ص: 32

-« ای قوم! به درستی که این نقشه بزرگ که روی داده است، جنگیدن با وصی پیامبر است و این جنگ باعث تاسف نیست

- جداکننده حق و باطل و داورِ به تقوی وجود دارد در آن هنگام که قبایل در حق وی نیرنگ و فریب به کار بردند»

و عمر بن اُحیحه در روز جمل پس از خطبه امام حسن علیه السّلام که بعد از خطبه عبدالله بن زبیر ایراد فرمود، گوید:

-« ای حسن نیکو سرشت ای شبیه پدر خویش، در میان ما به عنوان بهترین خطیب ایستادی،

- خطبهای را که خداوند بدان عیبجویان از پدرت را از هم گسیخت؛

- و نقابها را برافکندی و موضوع روشن گشت و دلهای فاسد را به صلاح درآوردی؛

- تو، به مانند پسرِ زبیر نیستی که در سخن گفتن متردد است و دهنه هر شکاکی را به زیر آورده است - همواره تردید دارد -؛

- و خداوند ابا دارد از اینکه فرزندان وصی و فرزند آن نجیب

نیز همان کاری را انجام دهد که پسر زبیر انجام داد؛

- شخصیت تو- که خیر از آنِ تو باد !- شخصیتی میان پیامبر و وصی است و خللی بدان راه ندارد»

و زحر بن قیس جعفی نیز در روز جَمَل گفت:

-« شما را میزنم تا اینکه به ولایت علی اقرار کنید، آنکه پس از پیامبر بهترین همه مردان قریش است؛

- کسی که خداوند وی را آراسته و او را «وصی» نامیده است، به راستی که دوستدار، پشتیبان دوستدار است؛

- همانطور که گمراه دنبالهرو فرمان گمراه است»

جملگی این اشعار و ارجوزهها را ابو مخنف لوط بن یحیی در کتاب «وقعه الجمل» ثبت کرده است، و ابو مخنف از جمله محدثین است و از جمله کسانی است که عقیده دارند انتخواب امام از طرف مردم امری صحیح است و وی از شیعیان نیست و کسی او را از رجال شیعه به شمار نیاورده است.

ص: 33

از جمله اشعاری که در مورد صفین روایت کردهایم و متضمن نامگذاری علی علیه السّلام به «وصی» است، اشعاری است که نصربن مزاحم بن یسار منقری در کتاب «صفّین» آورده که او نیز از رجال حدیث است؛ نصر بن مزاحم گوید: زحر بن قیس جعفی چنین گفت:

-«درود خدا بر احمد، فرستاده خدایی که مالک تمام نعمتهاست؛

- فرستاده خداوند ملیک و بعد از او درود خدا بر خلیفه ما قائم، پشتیبانی شده است؛

- منظورم علی وصیّ پیامبر، همان که از جانب او با گمراهان امت میجنگم»

نصر گوید: از جمله اشعار منسوب به اشعث بن قیس یکی این است:

-«آن فرستاده نزد ما آمد، فرستاده به سوی مردم، پس مسلمانان از قدومش شادمان گشتند؛

- فرستاده آن وصی، وصیّ پیامبر، آن که در میان مؤمنان از فضیلت و پیشتازی در اسلام آوردن برخوردار است.»

و نیز از جمله شعرهای منسوب به اشعث یکی این است:

-« آن فرستاده، فرستاده وصی نزد ما آمد، علی تهذیب یافته که از بنیهاشم است؛

- و زیر پیامبر و دارنده نسبت دامادی او، و آن بهترینِ مردم و جهانیان»

و نصر بن مزاحم گوید: و از شعر امیرالمؤمنین علیه السّلام در صفین یکی این است:

-«شگفتا که سخنی بس زشت و ناپسند شنیدهام، دروغی به خداوند نسبت داده شده که موی سر را سپید میکند،

- سخنی که اگر پیامبر را از آن خبر میدادند، بدان راضی نمیشد؛

- که وصیّ او را با آن أبتر قرین و همسنگ بدانند؛

- آن دشمن رسول خدا و ملعون تنگ چشم، که من چون مرگ نزدیک و حاضر گردد؛

ص: 34

- پیراهن خویش را بالازده (کاری شبیه آستین بالا زدن برای انجام کاری مهم) و قنبر را فرا خوانده میگویم: بیرق مرا بیدرنگ آماده کن و از روی احتیاط و دوراندیشی کار را به تأخیر نینداز؛

- زیرا احتیاط و دوراندیشی تقدیر را دفع نمیکند، ای پسر حرب اگر (برادرم) جعفر (زنده و) در کنار من بود؛

- یا حمزه، آن بزرگ مرد دلاور درخشان، آنگاه قریش میدید که ستاره شب آشکار گردیده است»

و جریر بن عبدالله بجلی گوید: این شعر را نوشته و برای شرجیل بن السمط کندی رئیس آن هشت تن از یاران معاویه فرستادم:

-« ای پسر سمط، تو را اندرز دادم که در پی هوای نفس مرو، که در دنیا جایگزینی برای دین نمییابی؛

- تو به مانند آن کسی مباش که به سوی بدترین سرانجام میشتابد، زیرا که شلوار پاره گشته (همه چیز بر ملا گشته) و شتر نر خود را به شکل شتر ماده در آورده است؛

- سخن پسر هند درباره علی بهتان و دروغی بیش نیست، و خداوند در سینه پسر ابوطالب مقامی ارجمندتر دارد؛

- او تا زمانی که مرگ عثمان فرا رسید، در گوشه خانه خود، خانهنشین بود.

- او وصی رسول خدا در خاندانش است و دلاوری است که از او حمایت می کرد و در شجاعت به او مثل زنند.»

و نعمان بن عجلان انصاری گوید:

- چگونه پراکنده شویم در حالی که وصیّ رسول خدا پیشوای ماست؟

- نه، مگر این کار جز سرگشتگی و تن به خواری و ذلت دادن است؟

- خود را به سفاهت و بیخردی نزنید که هرکس در فتنهها خردمند نباشد، هیچ خیری در او نیست؛

- و معاویه گمراه را رها کنید و پیروی کنید از دین آن وصیّ پیامبر تا در آینده ستایشگر او باشید»

و عبدالله بن ذویب أسلمی گوید:

ص: 35

-« هان، به معاویه پسر حرب برسانید که چرا خود به کار زار روی نمیآوَرَد؟

- زیرا اگر همه عمر جان به دربُرده و زنده بمانی، روزی روزگار تو را با سپاهی بیشمار تنها خواهد گذاشت؛

- که وصیّ پیامبر آن را به سوی تو فرماندهی میکند، تا تو را از گمراهی و شک و تردید باز دارد»

و مغیرۀ بن حارث بن عبدالمطلّب گوید:

-« ای گروه مرگ آفرین، شکیبا باشید و به هراستان نیفکند، سپاه پسر حرب که اینک حق آشکار شده است؛

- و یقین بدانید که هرکس با شما مخالفت ورزد، بدبخت گشته و خود زیان دیده شده است؛

- وصیّ رسول خدا در میان شما رهبر شماست، آنکه داماد پیامبر است و کتاب خدا باز شده است»

و عبدالله بن عباس بن عبدالمطلّب گوید:

-« فقط او وصیّ رسول خداست از میان خاندانش، و سوار دلاور او آنگاه که گفته شود: آیا هماوردی هست؟

- پس تنها با او باش اگر جویای مهاجری بلند نظر همچون تیغه شمشیر و سیّد و دلاوری در میان قوم خود باشد، هستی»

و اشعاری که بیانگر این مفهوم باشند، بسیار زیادند، لیکن ما در اینجا تنها بخشی از آنها را که مربوط به این دو جنگ (جمل- صفین) هستند نقل کردیم، اما ناگفتهها از عدّ و حصر بیرون است و به شمار نمیآید و اگر بیم ملالت و زیادهگویی نبود، بخشی از آنها را ذکر میکردیم، آنقدر که دفترهای زیادی را پر کند. سخن ابن ابی الحدید تمام شد.(1)

1- . شرح النهج 1: 73-69

باب پنجاه و هفتم : در اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام با حق است و حق با اوست و اینکه اطاعت وی بر خلق واجب است و ولایتش ولایت خدای عزّوجلّ است

روایات:

1. مناقب ابن شهر آشوب: امامین باقرین علیهما السّلام در مفهوم آیه:« وَ الَّذِینَ ءَاتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَن یُنکِرُ بَعْضَهُ»(1) {و

کسانی که به آنان کتاب [آسمانی] داده ایم، از آنچه به سوی تو نازل شده شاد می شوند. و برخی از دسته ها کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می کنند.} میفرمایند: منظور علی بن ابی طالب علیه السّلام است که شاد میشود. و در قرائت ابن مسعود از این آیه آمده است: کسی که قرآن را بر تو نازل فرموده، حق تعالی است، و منظور «مَن یؤمن به» علی بن ابی طالب است و منظور از:« وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَن یُنکِرُ بَعْضَهُ» آن است که تأویل آنچه درباره علی و آل محمّد نازل شده را انکار کرده و فقط بخشی از این آیه را پذیرفتند اما مشرکان همه آن را انکار کردند.

ابن عباس در قول خدای متعال:«أَفَمَن یَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمَی إِنمَّا یَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الْأَلْبَاب»(2) {پس،

آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد، مانند کسی است که کوردل است؟ تنها خردمندانند که عبرت می گیرند.} گوید: منظور علی علیه السّلام است و مقصود از « کَمَنْ هو أَعْمَی» گوید: اولی است.

1- . رعد/ 36
2- . رعد/ 19

ابوالورد از امام باقر علیه السّلام در مصداق آیه:« أَفَمَن یَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ الحَقُّ» آورده است که مقصود علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

جابر از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: منظور از «حقّ» آورده در آیه:« یَأَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقّ ِ مِن رَّبِّکُمْ فَامِنُواْ خَیرًا لَّکُمْ»(1) {ای

مردم، آن پیامبر [موعود]، حقیقت را از سوی پروردگارتان برای شما آورده است. پس ایمان بیاورید که برای شما بهتر است.} و اگر کافر شوید [بدانید که] آنچه در آسمانها و زمین است از آنِ خداست، و خدا دانای حکیم است» ولایت علی علیه السّلام است و «اگر کافر شوید» به ولایتش، «هرچه در آسمانها و زمین است، از آنِ خداست»

امام باقر علیه السّلام: منظور از «حق» در آیه:«وَ قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ

فَمَن شَاءَ فَلْیُؤْمِن وَ مَن شَاءَ فَلْیَکْفُرْ»(2) {و بگو: «حق از پروردگارتان [رسیده] است. پس هر که بخواهد بگرود} ایمان آوردن به ولایت علی بن ابی طالب است و :« مَن شَاءَ فَلْیَکْفُرْ» { و هرکه بخواهد، انکار کند}.

آن حضرت در قول خدا:« وَ یَسْتَنبِئُونَکَ أَحَقٌّ هُوَ»(3) {و از تو خبر می گیرند: «آیا آن راست است؟»} یعنی: ای محمّد، از تو میپرسند: آیا وصیّ تو علی است؟«قُلْ إِی وَ رَبی»(4) {

بگو: «آری! سوگند به پروردگارم!} قطعاً او وصیّ من است. و نیز آن حضرت علیه السّلام مصداق قول خدای متعال:«یَأَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»(5) {ای

اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی آمیزید} کسانی است که با امیرالمؤمنین دشمنی میکنند«وَ تَکْتُمُونَ الْحَقَّ»(6) {و

حقیقت را کتمان می کنید} یعنی حقی را که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله درباره علی علیه السّلام به ایشان گفت.

1- . نساء/ 170
2- . كهف/ 29
3- . يونس/ 53
4- . يونس/ 53
5- . آل عمران/ 71
6- . آل عمران/ 71

زید بن علی در قول خدای تعالی:« أَفَمَن یهْدِی إِلیَ الْحَقّ ِ أَحَقُّ أَن یُتَّبَع»(1) {

پس، آیا کسی که به سوی حقّ رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد؟ }گوید: پیوسته از حضرت علی علیه السّلام سؤال میشد و او چیزی از کسی نمیپرسید. و در قول خدای تعالی:«و لواتّبع الحق»(2) {و

اگر حق از هوسهای آنها پیروی میکرد} مقصود از «حق» علی است اگر معصوم نبود.

ضحّاک از ابن عباس در مصداق قول خدای تعالی:«وَ الْعَصْرِإِنَّ الْانسَانَ لَفِی خُسْرٍ»(3) {سوگند

به عصر [غلبه حقّ بر باطل]، که واقعاً انسان دستخوش زیان است } گوید: منظور ابوجهل است. «إِلَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ»(4) {مگر

کسانی که گرویده و کارهای شایسته کردند} منظور علی علیه السّلام و سلمان هستند، و نقل است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله «والعصر» تا به آخر سوره را درباره علی خوانده است.

اُبیّ بن کعب گوید: سوره «عصر» درباره امیرالمؤمنین و دشمنان وی نازل شده است و توضیح آن چنین است که « الذین امنوا» در سوره مائده تفسیر« إِلَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ » در سوره عصر است.« إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ...»(5)

و نیز آیه:«عملوا الصالحات» توسط آیه:«وَ یُقِیمُونَ الصَّلَوهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکَوهَ »(6)

تفسیر شده است کما اینکه:«وَ تَوَاصَوْاْ بِالْحَقّ ِ» را قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله که میفرماید: الحقّ مع علی و علی مع الحقّ، تفسیر میکند و تفسیر آیه« وَ تَوَاصَوْاْ بِالصَّبر» آیه:« وَ الصَّابرِینَ فیِ الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ»(7) {و

در سختی و زیان، و به هنگام جنگ شکیبایانند} است.

1- . يونس/ 35
2- . مؤمنون/ 7
3- . عصر/ 2-1
4- . عصر/ 3
5- . مائده/ 55
6- . مائده/ 55
7- . بقره/ 177

ابن عباس گوید: منظور از «وَ تَوَاصَوْاْ بِالصَّبر» علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

در تفسیر ثمالی در قول خدای متعال:«طسم تِلْکَ ءَایَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِین»(1)

{طا، سین، میم. این است آیه های کتاب روشنگر} آمده است که از جمله آیات آن است که در آخر الزمان یک منادی ندا در میدهد که:« هان که حق با علی و شیعه اوست».

در مسند أبی یعلی عبدالرحمن بن أبی سعید خدری از پدرش آورده است که گفت: علی بن ابی طالب میگذشت که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: حق با اوست، حق با اوست. و از ابوذر درباره اختلاف مردم درباره وی (علی علیه السّلام) سؤال شد، گفت: به کتاب خدا و این شیخ، علی بن ابی طالب رجوع کنید که من خود از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهام: علی با حق است و حق با علی و با زبان او؛ و هر کجا علی برود، حق نیز همانجاست.

در واقعه جمل روزی محمّد بن أبی بکر به عایشه سلام کرد، اما عایشه با وی سخن نگفت: پس محمّد گفت: تو را به خداوندی که جز او خدایی نیست سوگند میدهم آیا از خودت نشنیدهام که میگفتی: پیوسته با علی باش زیرا من شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: حق با علی و علی با حقّ است، از هم جدا نمیشوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند؟ عایشه گفت: بلی، من این سخن را از وی شنیدهام. و عبدالله و محمّد پسران بدیل نزد عایشه آمده و همین سؤال را از وی کردند و او اعتراف کرد. و سمعانی در کتاب «فضائل الصحابۀ» آورده است که: اِلّا اینکه وی فرمود: علی با حق است و حق با علی... تا آخر حدیث.

در اعتقاد اهل السنّۀ آمده است که سعد بن أبی وقّاص از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که فرمود: علی با حقّ است و حق با علی، هرکجا علی رفت، با وی میگردد. و عبیدالله بن عبدالله هم پیمان بنیاُمیّۀ روایت کرده که معاویه به سعد گفت: تو کسی هستی که حق ما را از باطل دیگران باز نمیشناسی تا طرف ما یا

1- . الشعراء/ 2-1.القصص/ 2-1

دیگران باشی، در این مورد به جرّ و بحث پرداختند که سعد این روایت را نقل کرد. پس معاویه گفت: یا باید یکی را بیاوری که این حدیث را با تو شنیده یا اینکه هر کاری لازم بدانم با تو میکنم. سعد گفت: اُمّ سلمهٔ؛ چون بر اُمّ سلمهٔ وارد شده و از وی جویا شدند، گفت: سعد راست گفته است، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله این سخن را در خانه من بیان فرموده است. و مالک بن جعونه عرنی شبیه این حدیث را نقل کرده است.

خطیب در تاریخ خود از ثابت غلام ابوذر آورده است که: بر اُمّ سلمهٔ وارد گشتم و او را دیدم که گریه میکرد و گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی با حقّ است و حق با علی و این دو از هم جدا نمیشوند تا اینکه روز قیامت در کنار حوض بر من وارد شوند.

اصبغ گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: وای بر آنکه آنگونه که باید، مرا نشاخت و حقّ مرا نشناسد؛ بدانید که حقّ من همان حقّ خداست، بدانید که حقّ خدا همان حقّ من است.

و معتزله این حدیث را به عنوان دلیل بر افضلیت علی علیه السّلام مطرح کردهاند و امامیه گفتهاند که ظاهر حدیث بر عصمت آن حضرت و وجوب اقتدا به وی دلالت دارد، زیرا اگر جایز بود فعل قبیح از وی سرزند، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مجاز نبود مطلقا حق را قرین وی بداند، چون در این صورت حدیث دروغ از آب در میآمد و نسبت دادن دروغ به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله جایز نیست.(1)

2. مناقب ابن شهر آشوب: مجاهد از ابوذر از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آورده است که فرمود: ای علی، هرکس تو را فرمان بَرَد مرا فرمان برده است و آن که مرا فرمان بَرَد، خدا را فرمان برده است؛ و هر کس تو را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است و آنکه مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است.

1- . مناقب آل أبی طالب1 : 553-551

سمعانی در کتاب «فضائل الصحابۀ» آورده است: ابوذر از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که فرمود: با علی ستیز مکنید که گمراه میشوید و کسی را بر او برتری ندهید که مرتد خواهید گشت.

ابوذر و ابن عمر از پیامبر نقل کردهاند که فرمود: هرکس از علی جدا شود، از من جدا شده است و آنکه از من جدا گردد، از خدا جدا گشته است؛ و در روایت ابن عمر آمده است: یا علی، هر کس با تو مخالفت کند، با من مخالفت کرده و آنکه با من مخالفت ورزد، با خدا مخالفت کرده است.(1)

3. فضائل، کتاب الروضۀ: مرفوعاً از سلمان، ابوذر و مقداد آورده است که در زمان خلافت عمر بن خطاب مردی در طلب هدایت نزد ایشان آمد که از اهل کوفه بود. وی نزد ایشان نشسته و خواستار آن گردید وی را به راه درست رهنمون شوند. آنها به وی گفتند: پیوسته ملازم کتاب خدا باشد و از رهنمونهای علی بن ابی طالب علیه السّلام بهرهمند شو. که او پیوسته با کتاب خداست و از آن جدا نمیشود، زیرا ما گواهی میدهیم که شنیدیم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی با حق است و حق با علی، حق هر کجا که باشد، علی علیه السّلام نیز با آن است، او اوّلین کسی است که به خدا ایمان آورده و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه میکند، او صدَّیق اکبر است و جدا کننده میان حق و باطل؛ او وصی و خلیفه من در اُمّت من بعد از من است و بر سنّت من میجنگد. پس آن مرد به ایشان گفت: پس مردم را چه میشود که ابوبکر را «صدَّیق» و عمر را «فاروق» خطاب میکنند؟! به وی گفتند: مردم حق علی را نشناختند و آن دو نفر همانطور که خلافت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را نادیده گرفتند حق علی علیه السلام را نیز نادیده گرفتند و این دو نام متعلق به ایشان نیست زیرا از آنِ دیگری هستند؛ به خدا سوگند که صدَّیق اکبر و فاروق درخشان، خودِ علَی است، و به یقین او جانشین رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است و اوست امیرمؤمنان؛ پیامبر ما و ایشان را

1- . مناقب آل أبی طالب 2: 6

فرمان داد که به او به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنیم و ما و آن دو نفر جملگی به عنوان امیرالمؤمنین به آن حضرت سلام کردیم .(1)

4. امالی طوسی: انس بن مالک گوید: خدمتکار پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بودم، هرگاه نزد آن حضرت از علی علیه السّلام یاد میشد، شادمانی بر رخسار مبارک ایشان آشکار میگردید. یک بار مردی از فرزندان عبدالمطلّب وارد شد و نشست و پشت سر علی علیه السّلام شروع به بدگویی نمود که رنگ چهره پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هر لحظه متغیّرتر میشد، اما طولی نکشید که علی علیه السّلام وارد شده و سلام نمود؛ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله سلام وی را پاسخ داده سپس فرمود: علی و حق باهم هستند، این چنین- و با دو انگشت خویش اشاره فرمود- هستند، آن دو از هم جدا نمیشوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد گردند، ای علی، حسود تو حسود من است و حسود من حسود خداست و حسود خدا در دوزخ است.(2)

5. امالی طوسی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس از من جدا گردد به یقین از خدا جدا گشته و آنکه از علی جدا شود، از من جدا شده است.(3)

کشف الغمّهٔ: از کتاب مناقب خوارزمی از ابوذر نظیر آن را نقل کرده است.(4)

6. امالی طوسی: علی علیه السّلام میفرماید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس ولایت علی را بپذیرد، به یقین ولایت مرا پذیرفته و آنکه ولایت مرا قبول کند، ولایت خدای عزّوجل را پذیرفته است.(5)

7. امالی طوسی: رسول خداصَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام آنگاه که وی بر جای خود بر مدینه گمارد، فرمود: آیا دوست نداری دشمن تو دشمن من

1- . الروضهٔ: 25 . این روایت در الفضائل: 153 نیز هست.
2- . امالی ابن الشیخ : 41
3- . امالی شیخ طوسی: 168-167

4- . کشف الغمّة : 41
5- . امالی شیخ طوسی: 214

باشد با اینکه دشمن من دشمن خداست، و دوستدار تو دوستدار من باشد با اینکه دوستدار من دوستدار خداست؟(1)

8. بشارة المصطفی: مرفوعاً از عمار آورده است که گفت: رسول خداصَلی الله علیهِ و آله فرمود: وصیت میکنم به هر کس که به من ایمان آورده و تصدیقم نموده است که ولایت علی بن ابی طالب را بپذیرد، زیرا هر کس ولایت وی را پذیرفت، به راستی که ولایت مرا پذیرفته است و آنکه ولایت مرا بپذیرد، ولایت خدا را پذیرفته است، و هر کس او را دوست بدارد، یقیناً مرا دوست داشته و آن که مرا دوست بدارد، بیشک خدا را دوست داشته، و هر کس با وی دشمنی کند با من دشمنی کرده و آن که با من دشمنی کند با خدای عزّوجل دشمنی کرده است.(2)

9. بشارة المصطفی: ابن عباس گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ولایت علی بن ابی طالب ولایت خدای عزّوجل و محبّت او عبادت خداست و پیروی از او فریضه است.(3)

10. کشف الغمّة: از کتاب مناقب خوارزمی از ابولیلی نقل کردهام که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پس از من فتنهای خواهد بود؛ اگر چنین شد، در کنار علی بن ابی طالب باشید که او جدا کننده میان حق و باطل است.

ابن عمر گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس از علی جدا شود از من جدا گشته و آنکه از من جدا گردد، از خدای عزّوجل جدا شده است.

ابوایوب انصاری گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به عمّار بن یاسر میفرمود: گروه باطل تو را در حالی خواهد کشت که تو با حق هستی و حق با تو، ای عمّار، اگر دیدی علی به راهی رفت و مردم به راهی دیگر، تو با علی همراه شو و کاری به مردم نداشته باش، زیرا او تو را به هلاکت نزدیک نمیگرداند و از هدایت خارج نمیکند؛ ای عمّار، هرکس شمشیری حمایل کند و با آن علی را بر دشمنش یاری دهد، خداوند در روز قیامت رشتهای از مروارید را حمایل وی گرداند

1- . امالی شیخ طوسی: 310
2- . بشارۀ المصطفی : 185- 184
3- . بشارۀ المصطفی: 188

و آنکه برای یاری رساندن به دشمنان علی شمشیر حمایل کند، خداوند در روز قیامت گردنبندی از آتش بر گردنش آویزد.

از کتاب مناقب ابن مردویه از عبدالرحمان بن أبی سعید آورده است که گفت: به همراه جمعی از مهاجرین در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشسته بودیم که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بر ما گذشت. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: حق با این مرد است!

از عایشه نقل کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: حق با این (علی علیه السّلام) است و چون او نباشد، حق هم زایل خواهد شد.

از ابوذر به نقل از اُمّ سلمهٔ آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را شنیدم که فرمود: یقیناً علی با حق است و حق با اوست این دو پیوسته با هم هستند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

از اُمّ سلمهٔ آورده است که: علی با حق است و هرکس از او پیروی کند از حق پیروی کرده و هر که او را ترک گوید، حق را واگذاشته و این عهدی است پیش از این بسته شده است.

و از عبید بن عبدالله کندیّ آورده است: معاویه حج گزارد سپس به مدینه آمد در حالی که صحابه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در آنجا بسیار بودند. در مجلسی میان عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر نشسته و با دست بر ران ابن عباس زده سپس گفت: مگر نه اینکه به امر خلافت از پسر عموی تو سزاوارتر بودم؟! ابن عباس گفت: به چه دلیل؟ گفت: چون من عموزاده آن خلیفهای هستم که مظلوم کشته شد.ابن عباس گفت: در این صورت این- با اشاره به ابن عمر- از تو به خلافت سزاوارتر است، زیرا پدر او پیش از پسرعموی تو کشته شده است. گوید: پس معاویه از ابن عباس روی برتافته و متوجه سعد کرده و گفت: و تو ای سعد بن أبی وقاص، کسی هستی که حق ما را از باطل دیگران باز نشناختی، تا اینکه یا طرفدار ما باشی یا بر علیه ما باشی! سعد گفت: چون دیدم همه جا را تاریکی فرا گرفته، به شترم گفتم: «هیخ» و آن را خواباندم تا چون هوا روشن گردد، بروم. معاویه گفت: به خدا سوگند که روزی من تمام قرآن را خواندهام اما «هیخ» را در آن

ندیدهام! سعد گفت: حال که سخن مرا نمیپذیری، بدان که من خود از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدم که به علی علیه السّلام میفرمود: تو با حقّی و حق با تو! معاویه گفت: باید یک نفر دیگر را برای من بیاوری که این سخن را به همراه تو شنیده باشد وگرنه هرچه خواهم با تو کنم!! سعد گفت: اَمّ سلمهٔ این حدیث را با من شنیده است. گوید: پس معاویه برخاست و حاضران نیز با وی برخاسته و نزد اُمّ سلمهٔ رفتند. راوی گوید: پس معاویه سخن آغاز کرده و گفت: یا اُمّ المؤمنین، دروغگویانی که پس از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی دروغ نسبت دهند، بسیار شدهاند. پیوسته هستند کسانی که میگویند:«قال رسول الله» و سپس چیزهای میگویند که آن حضرت نگفته است؛ سعد بن أبی وقاص حدیثی را نقل کرده و میپندارد تو نیز این حدیث را با او شنیدهای. اُم سلمهٔ گفت: آن حدیث کدام است؟ گفت: گمان میکند رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی فرموده است:«تو با حقّی و حق با تو!» اُم سلمهٔ گفت: سعد راست میگوید، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله این سخن را در خانه من به علی فرمود. پس معاویه رو به سعد کرده و گفت: اکنون خود را ملامت میکنم که چرا تو نزد من نبودی، زیرا اگر من این حدیث را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیده بودم، تا دم مرگ خدمتکاری برای علی میبودم.

از عایشه نقل کرده است که: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: حقّ با علی و علی با حقّ است، از هم جدا نگردند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

از اُمّ سلمهٔ آورده است: علی با حقّ است، هر کس از وی پیروی کند از حق پیروی کرده است و آنکه او را واگذارد، حق را رها کرده است و این عهدی است که رسول خدا قبل از مرگش بسته بود.

باز از اُمّ سلمهٔ نقل کرده است که شبیه آن را قبلا آوردیم که: به خدا سوگند که علی بن ابی طالب بر حق است. و این خود عهدی است معهود و حُکمی است که از خداوند قبل از این روز صادر شده است.

از ابو البشیر از پدرش نقل کرده است که گفت: نزد عایشه بودیم که گفت: چه کسی خوارج را کُشت؟ گفتم: علی بن أبی طالب. عایشه گفت: دروغ گفتی! گفتم: ای

مادر مؤمنان، از من چه دیدهای تکذیبم میکنی؟ گوید: در این حال مسروق وارد شد، پس عایشه از وی پرسید:چه کسی خوارج را کُشت؟ گفت: علی بن ابی طالب ایشان را کشت و فرجام «ذوالثدیّهٔ» را بازگو کرد. پس عایشه گفت: چه چیزی مرا از آن باز میدارد که آنچه را از رسول خدا شنیدهام، بیان کنم؟ شنیدم که آن حضرت فرمود: علی با حقّ است و حق با علی است.

از علی علیه السّلام آورده است که: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای علی، بیشک حق با توست و حق بر زبان و در قلب و میان چشمان توست.

از ابو رافع نقل کرده که مردی بر اُمّ سلمهٔ همسر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وارد گشته و وی را از واقعه جمل آگاه نمود، پس اُمّ سلمهٔ گفت: وقتی دلها به پرواز در آمده بودند، پرنده دل تو به کدام سمت به پرواز در آمد؟ گفت: ای مادر مؤمنان، من در سپاه علی بن ابی طالب علیه السّلام بودم. ام سلمهٔ گفت: کار خوبی کرده و تصمیم درستی گرفتهای، زیرا من از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدم که فرمود: علی و شیعیان او در حالی در کنار حوض کوثر بر من وارد میشوند که حق با آنهاست و از آن جدا نمیشوند.

از ابورافع نقل کرده که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای ابورافع، چگونهای تو با قومی که با علی میجنگند در حالی که بر حقّ است و آنها بر باطل؟ جنگ با آنها به راستی که جهاد در راه خداست، پس هر کس نتواند با دستان خود با آنها جهاد کند با زبان خود با آنها جهاد کند و هر کس نتواند با زبان خود جهاد کند با قلب خود با آنها جهاد کند و کمتر از این مقدار دیگر جهادی نیست. عرض کردم: برای من دعا بفرمایید که اگر تا آن موقع زنده بودم، خداوند مرا برای جنگ با آنهایاری فرموده و قوی گرداند؛ پس چون مردم با علی بیعت کردند و معاویه با وی به مخالفت برخاست و طلحه و زبیر روانه بصره شدند، با خود گفتم: این قوم همانهایی هستند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آن سخنان را درباره ایشان فرمود. سپس زمین خود را در خیبر و خانهاش را در مدینه فروخته و با پول آن خود و فرزندانش را مسلح نمود آنگاه با تمام خانواده و فرزندانش در کنار علی علیه السّلام بودند تا اینکه علی علیه السّلام به شهادت رسید، پس از آن با حسن علیه

ص: 47

السّلام به مدینه بازگشت در حالی که در آنجا نه زمینی داشت و نه خانهای، لذا حسن علیه السّلام در آمد زمینی از صدقات علی علیه السّلام را در «ینبع» به وی اختصاص داد و خانهای به وی بخشید.

از ابو موسی اشعری آورده است که گفت: گواهی میدهم که حق با علی است لیکن زخارف دنیا مردم را به سوی خود متمایل کرد، و به راستی که من از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهام که به وی فرمود: ای علی، تو با. حق هستی و پس از من حق با توست.

از ابو حیّان تیمی از پدرش از علی علیه السّلام آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خدا علی را رحمت کند، خداوندا، حق را با علی به هر سمت که بگردد، بگردان!

و از اوست که چون شتر عایشه پی شد و وارد خانهای در بصره گردید، برادرش محمّد به وی گفت: تو را به خدا سوگند میدهم آیا به خاطر داری آن روزی را که از پیامبر حدیثی برای من نقل کردی که آن حضرت فرمود: حق پیوسته با علی است و علی با حق است، نه خلافی میان آنها حاصل خواهد شد و نه از هم جدا خواهند گشت؟ عایشه گفت: آری، به خاطر دارم.

از مسروق آورده است که: عایشه در مورد خوارج نهروان و سردسته آنها «ابوالثُدیّهٔ» پرسید و من هم وی را از خاتمه کار آنها باخبر کردم. پس گفت: ای مسروق، آیا میتوانی کسانی را نزد من بیاوری که خود شاهد این جنگ بودهاند؟ پس هفت مرد از هر هفت محله شهر را نزد وی آوردم و همگی شهادت دادند که فرجام کار خوارج را با چشم خود دیدهاند. پس عایشه گفت: خدا علی را رحمت کند، او بر حق بود، اما من زنی از احماء - خویشاوند سببی - بودم.

در آن آمده است، چون زید بن صوحان در جنگ جمل زخمی شد، در حالی که هنوز نیمه جانی داشت، علی علیه السّلام بر بالین وی آمده و در آن حالت به وی فرمود: ای زید، خداوند تو را رحمت کند، به خدا سوگند بارت بر ما سبک و یاریت بسیار بود. گوید: پس زید سر خود را به سمت آن حضرت بلند کرده و عرض کرد: شما نیز این چنین بودید؛ خداوند شما را نیز رحمت کند که به خدا سوگند تو را

خداشناس و به آیات او آگاه یافتم. به خدا سوگند که من از روی نادانی در رکاب شما نجنگیدم بلکه شنیدم حذیفهٔ بن یمان میگفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی امیر ابرار و قاتل فاجران است، منصور کسی است که او را یاری کند و خوار و ذلیل کسی است که وی را فرو گذارد، بدانید که حق با او و در پی اوست، پس به هر سمت که رفت شما نیز به همان سمت روید.

از اُم سلمهٔ رضی الله عنها آورده است که: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: علی با قرآن است و قرآن با او، از هم جدا نمیشوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد گردند.

و با همین اسناد: آن دو از هم جدا نگردند تا اینکه در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

از شهر بن حوشب آورده است که: نزد اُمّ سلمهٔ بودم که مردی سلام کرد. گفته شد، کیستی؟ گفت: من ابو ثابت مولای ابوذر هستم. اُم سلمهٔ گفت: خوش آمدی ابو ثابت، وارد شو. پس وارد گشت و اُمّ سلمهٔ به وی خوش آمد گفته و پرسید: وقتی دلها به پرواز در آمده بودند، پرنده دل تو به کدام سمت به پرواز در آمد؟ گفت: به سمت علی بن ابی طالب علیه السّلام. اُمّ سلمهٔ گفت: توفیق یافتی! سوگند به کسی که جان اُم سلمهٔ در دست اوست، من خود از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدم که فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی، این دو از هم جدا نمیشوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و من خود نیز پسرم عمر و برادر زادهام عبدالله بن أبی اُمیّهٔ را روانه کرده و به آنان دستور دادم که در رکاب علی با دشمنان وی بجنگند، و اگر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نفرموده بود که باید خانهنشین باشیم و از خانههای خود بیرون نیاییم، حتماً بیرون آمده و در صف علی علیه السّلام میایستادم.(1)

و از صحیح ترمذی با اسناد به حسین بن سعید ساعدی ترمذی آورده است که: خداوند علی را رحمت کند، خداوندا، علی هر کجا باشد حق را با او بگردان!(2)

1- . کشف الغمّهٔ: 43-41

2- . كشف الغمّة: 85

توضیح: اِنصاع: به سرعت بازگشت. و فیروزآبادی گوید:«هیخ» با کسر: صوتی است که به هنگام خواباندن شتر گفته میشود.(1)

و قول او:«ما وجدت فیه هیخ» یعنی: در قرآن چیزی آشکاری مبنی بر ترک جنگ وجود ندارد، و احتمال دارد که این سخن را از باب تمسخر گفته باشد. الأحماء: جمع «حمو» خویشاوند شوهر یا زن، جمع آن «حمیم» نیز آمده است و «أحماء» مناسب مقام نیست مگر با مجازگویی.

میگویم: سیّد، حدیث زید بن صوحان را از مناقب ابن مردویه با اسناد خود از اصبغ بن نباته نقل کرده است.(2)

11. الروضة- الفضائل: با اسناد به حسین بن سعید ساعدی آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند از میان بندگانش از کسانی که از حق رویگردان باشند نفرت دارد و حق با علی و علی با حق است، پس هرکس دیگری را جایگزین علی علیه السّلام کند هلاک گردد و دنیا و آخرت را از دست میدهد.(3)

12. کشف الغمّة: از کتاب کفایة الطالب از ابن أبی لیلی غفاری آورده است که: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پس از من فتنهای خواهد بود، اگر چنین شد، در کنار علی بن ابی طالب باشید که او نخستین کسی است که در روز قیامت مرا میبیند و با من مصافحه میکند، و او در عالیترین درجات آسمان با من خواهد بود و جدا کننده میان حق و باطل است؛ گوید: این حدیث حسن و عالی است که حافظ آن را در امالی خود نقل کرده است.(4)

13. بشائر االمصطفی: ابراهیم بن علقمه و الأسود گویند: نزد ابو ایوب انصاری رفته و گفتیم: ای ابو ایوب، خدای عزّوجل با میزبان پیامبر صَلی الله علیهِ و آله قرار دادنت تو را گرامی داشته و این خود فضیلتی از جانب خداست که تو را با آن کرامت بخشیده است، به ما بگو اکنون چه شده که در کنار علی بن ابی طالب با

1- . القاموس 1: 273
2- . الطرائف: 25

3- . در هر دو منبع آن را نیافتیم.
4- . کشف الغمّة: 113

اهل«لا إله إلّا الله» میجنگی؟ پس ابو ایوب گفت: من برای شما به خدای عزّوجل سوگند یاد میکنم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در همین خانهای که اکنون شما با من هستید، با من بود و علی علیه السّلام در سمت راست وی نشسته بود و من در سمت چپ آن حضرت نشسته بودم و انس بن مالک روبروی ایشان ایستاده بود و دیگر کسی با ما نبود، در این هنگام در زدند. پیامبر فرمود: ای انس، ببین پشت در کیست؟ پس انس رفت و متوجه شد که عمّار بن یاسر پشت در است. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: در را به روی عمّار پاک نهاد باز کن! سپس عمّار وارد گشته به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سلام نمود. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی خوش آمد گفته سپس فرمود: ای عمّار، بعد از من فتنهای مصیبت بار در اُمّتم پدیدار خواهد آمد به طوری به روی هم شمشیر خواهند کشید و یکدیگر را به قتل خواهند رساند و از هم بیزاری خواهند جست؛ اگر آن فتنه را دریافتی، در کنار این أصلع که سمت راست من است- منظور آن حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام بود- باش؛ و اگر دیدی که همه مردم به یک راه رفتند و علی به راهی دیگر رفت، قدم در راه علی بگذار و کاری به مردم نداشته باش؛ ای عمّار، تحقیقاً علی تو را از راه هدایت باز نخواهد گرداند و به هلاکت رهنمون نخواهد شد؛ ای عمّار، اطاعت از علی اطاعت از من و اطاعت از من، اطاعت از خدای عزّوجل است.(1)

14. الطرائف: ابوبکر محمّد بن حسن آجری شاگرد ابوبکر بن أبی داود سیستانی در جزء دوم از کتاب «الشریعهٔ» با اسناد آن به علقمه بن زید و اسود بن یزید نظیر آن را روایت نموده سپس گوید: عبدری در کتاب «الجمع بین الصحاح السّتّهٔ» در جزء سوم در باب مناقب علی علیه السّلام از صحیح بخاری از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آورده است که فرمود: خداوند علی را رحمت کند، خدایا، هر کجا باشد حق را با او بگردان!

احمد بن موسی بن مردویه در کتاب المناقب از چند طریق از جمله با سند خود از محمّد بن أبی بکر روایت کرده که گفت: عایشه برای من روایت کرد که

1- . بشارهٔ المصطفی : 178

رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: حق پیوسته با علی است و علی هم با حق است و این دو از هم جدا نگردند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند.

نیز در کتاب المناقب ابن مردویه با اسناد خود به ابو ثابت مولای ابوذر از اُمّ سلمۀ روایت کرده که: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرماید: علی علیه السلام با قرآن است و قرآن با او ، از هم جدا نگردند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند.

خطیب در تاریخ خود مطالبی را آورده است که دالّ بر آن است که علقمه و أسود بارها ابو ایوب را به سبب اینکه علی علیه السّلام را نصرت داده، مورد ملامت قرار دادهاند و او نیز دلیل خود را برای اقدام به این امر به سبب حدیثی که از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شنیده بود، بیان کرده است. خطیب گوید: علقمه و الأسود هنگام بازگشت از صفین نزد ابو ایوب انصاری آمده و به وی گفتند: خداوند از میان همه مردم تو را با میزبانی محمّد صَلی الله علیهِ و آله در خانهات و خوابیدن شتر او بر در خانهات، تو را کرامت بخشیده است و این خود فضلی است از جانب خدای تعالی، اما تو شمشیرخودت را روی شانهات انداخته و آمدی تا کسانی را بزنی که گوینده لا إله إلّا الله هستند؟ ابو ایوب گفت: ای فلانی! راهنما با قوم خود دروغ نمیگوید، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به ما امر فرموده با سه گروه در رکاب علی علیه السّلام بجنگیم: ناکثین، قاسطین و مارقین؛ اما ناکثین کسانی هستند که با آنان جنگیدیم و آنان اصحاب جمل و طلحه و زبیرند، اما قاسطین کسانی هستند که هم اکنون از جنگ با ایشان برمیگردیم – منظور وی معاویه و عمرو بن عاص بود- ، اما مارقین، آنها اهل طرفاوات و اهل سقیفهها و اهل نُخیلات و اهل نهروانات هستند، به خدا سوگند نمیدانم آنها کجایند لیکن میدانم ان شاء الله حتماً با ایشان خواهیم جنگید. سپس گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به عمّار فرمود: گروه ستمکار سرکش در حالی تو را خواهند کشت که تو در آن روز به همراه حقی و حق با توست؛ ای عمّار، اگر دیدی علی علیه السّلام به راهی میرود و تمامی مردم به راهی دیگر، تو راه علی علیه السّلام را در پیش گیر که او تو را به سوی هلاکت راهنمایی نمیکند و از هدایت خارج نمیسازد؛ ای عمّار، کسی که شمشیری

حمایل کند تا علی علیه السّلام را بر دشمنش یاری دهد، خداوند در روز قیامت دو حمایل از مروارید بر گردنش خواهد افکند و کسی که شمشیری را به قصد یاری دشمن او حمایل کند، خداوند در قیامت دو حمایل از آتش بر گردنش خواهد انداخت؛ گفتیم: ای مرد، بس کن خدایت رحمت کند، بس کن خدایت رحمت کند !(1)

میگویم: ابن بطریق در المستدرک از کتاب «الفردوس» با اسناد به امیرالمؤمنین علیه السّلام آورده است: رسول خداصَلی الله علیهِ و آله فرمود: خدا علی را رحمت کند، خدایا، حق را با او بگردان هر کجا که او بگردد !(2)

از کتاب فضائل الصحابه با اسناد به اصبغ بن نباته از محمّد بن أبی بکر از عایشه آورده است که: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرماید: علی با حق است و حق با علی، از هم جدا نمیشوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند.(3)

علّامه در « کشف الحق»(4)

از کتاب الجمع بین الصحاح الستّهٔ و مناقب ابن مردویه و دیگر کتب مخالفان نظیر حدیث یاد شده را نقل کرده است.

15. امالی طوسی: امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود علیهم صلوات الله اجمعین آورده است: علی بن ابی طالب آزمونی برای جهانیان است، خداوند با او منافقان را از مؤمنان باز میشناسد.(5)

16. امالی طوسی: علی علیه السّلام از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: هان که تو آزموده می شوی و (آنان) به تو آزموده میشوند، هان که تو هدایتگر کسانی هستی که از تو پیروی کنند و هرکس با راه تو مخالفت ورزد، تا روز قیامت گمراه گردد.(6)

1- .الطرائف: 25-24
2- . هر منبع نسخه خطی
3- . هر دو منبع نسخه خطی

4- . ج 1: 106
5- . امالی شیخ طوسی: 231
6- . امالی شیخ طوسی: 318

17. امالی صدوق: علی علیه السّلام گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: یا علی، هرکس از تو جدا شود، بیشک از من جدا شده و آنکه از من جدا گردد تحقیقاً از خدای عزّوجل جدا گشته است.(1)

18. امالی طوسی: اُمّ سلمه رضی الله عنها گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی که دست علی علیه السّلام را در دست گرفته بود میفرمود: حق با علی است، به هرکجا که رود، با وی میگردد.(2)

توضیح: اینکه آن حضرت (علی صلوات الله علیه) با حق است و فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به اینکه مردم بایستی طرفدار علی علیه السلام باشند؛ همانطور که گذشت، دلیلی است بر عصمت آن حضرت و اخبار متواتر از طرق خاصّه و عامّه بیانگر آنند که امیرالمؤمنین علیه السّلام از کسانی که بر وی پیشی گرفته بودند، شکایت داشت و از کارشان راضی نبود، و ما این امر را در کتاب «الفِتَن» به اثبات رساندیم و بر حق نبودنشان ثابت گردید؛ اما در مورد متواتر بودن حدیث و درستی آن، باید گفت: که اکثر مخالفان نیز به این امر اعتراف کردهاند. عبدالحمید بن ابی الحدید در مورد قول امیرالمؤمنین علیه السّلام که فرمود:«همانا ائمّه همه از قریش بوده که درخت آن را در خاندان هاشم کاشتهاند و مقام ولایت و امامت در خور دیگران نیست و دیگر مدّعیان پیشوایی، شایستگی آن را ندارند» گوید: اگر گفته شود که تو این کتاب (نهج البلاغه) را به حسب باورهای معتزله شرح کردهای، حال در مورد این سخن که تصریحی است مبنی براینکه امامت از میان قریش جز در بنیهاشم خاصّهً راست نیاید و مذهب معتزله قائل به این امر نیست، چه میگویی؟ خواهم گفت: این خود وضعیتی است دشوار و قابل تأمل، و چنانچه علی علیه السّلام این سخن را فرموده باشد، من نیز قائل به این سخن خواهم بود زیرا نزد من ثابت شده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: او با حق است، وی به هر سو که میل کند، حق هم به دنبال او میرود.(3)

1- . امالی صدوق: 330
2- . امالی شیخ طوسی: 305
3- . شرح النهج 2: 634

باب پنجاه و هشتم : ذکر امیرالمؤمنین در کتابهای آسمانی و آنچه پیشینیان به او و فرزندان معصومش علیهم السّلام بشارت دادهاند

روایات:

1. کمال الدین: ابوطالب گوید: چون بحیرا از وی (پیامبر صَلی الله علیهِ و آله) جدا گشت، به سختی گریست و چنین گفت: ای پسر آمنه، گویی میبینم که اعراب تو را آماج تیرهای خود ساخته و خویشاوندان پیوند خویشی را با تو گسستهاند و اگر (مقام و منزلت تو را) میدانستند، قطعاً برای آنان همچون فرزندشان میبودی؛ سپس رو به من کرده و گفت: ولی ای عمو تو حرمت خویشاوندی وی را پاسدار و وصیّت پدرت را دربارهاش نگهدار، زیرا قریش به خاطر او تو را ترک خواهد کرد لیکن تو اهمیّتی به کارشان مده، و من میدانم که تو به وی ایمان نخواهی آورد، لیکن فرزندی که از تو زاده میشود، به او ایمان خواهد آورد و وی را به عزّت یاری خواهد داد، نامش در آسمانها «شیر ژیان» و «مرد شجاع کم مو» است و دو فرزند شهید به او تعلّق دارد، او سیّد عرب، رئیس و ذوالقرنین آنهاست، و در کتابها از یاران عیسی علیه السّلام شناخته شدهتر است. پس ابوطالب گفت: به خدا سوگند هرچه بحیرا گفته بود و حتی بیشتر از آن را به چشم خود دیدم.(1)

2. کمال الدین: قطّان، ابن موسی و سنانی جملگی مرفوعاً از بکر بن عبدالله اشجعی از پدرانش نقل کردهاند که گفتهاند: در سالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شام سفر کردند؛ عبد مناۀ بن کنانه و نوفل بن معاویۀ بن عروۀ بن صخر بن نعمان بن عدی هم برای تجارت از مکه خارج شدند. در بین راه ابو المویهب راهب به ایشان برخورد و گفت: شما دو نفر هستید؟ گفتند: بازرگانانی از اهل حرم از

1- . کمال الدین: 110

طایفه قریش هستیم. پس به آن دو گفت: از کدام تیره قریش؟ آن دو او را آگاه کردند. پس به ایشان گفت: آیا جز شما شخص دیگری از قریش به همراهتان آمده است؟ گفتند: آری، جوانی از بنیهاشم که نامش محمّد است. ابوالمویهب راهب گفت: به خدا سوگند او را میجویم. آن دو گفتند: به خدا سوگند در قریش گمنامتر از او کسی نیست؛ مردم او را به نام «یتیم قریش» میشناسند! او کارگزار زنی از ماست که خدیجه نام دارد. با او چه کاری داری؟ ابوالمویهب سری جنبانده و گفت: او همانی است که میجویم. سپس به آن دو گفت: او را به من نشان میدهید؟ گفتند: او را در بازار بُصری بر جای میگذاشتیم.(1)

آنها مشغول گفتگو بودند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سر رسید. راهب گفت: این همان است، سپس ساعتی با وی تنها به گفتگو پرداخته سپس پیشانی آن حضرت را بوسیده و چیزی که ندانستیم چیست از آستین خود به در آورده و به وی داد لیکن پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از پذیرفتن آن خود داری میفرمود. و چون از وی جدا گشت، به ما گفت: میشنوید چه میگویم؟ به خدا سوگند او پیامبر آخرالزمان است، به خدا سوگند به زودی مبعوث شده و مردم را به شهادت «لا إله إلّا الله» دعوت خواهد کرد. اگر چنین دیدید، از وی پیروی کنید، سپس گفت: آیا عمویش ابوطالب پسری به نام علی دارد؟ گفتیم: نه! گفت: یا به دنیا آمده است یا اینکه امسال به دنیا خواهد آمد. او نخستین کسی خواهد بود که به وی ایمان خواهد آورد، او را میشناسیم او را میشناسیم و اوصاف او نزد ما به عنوان وصی موجود است کمااینکه صفت محمّد به عنوان پیامبر نزد ماست. او سیّد عرب، پرورش دهنده و ذوالقرنین ایشان است، حق شمشیر را نیک ادا میکند، نامش در میان خلق «علی» است و او در روز قیامت بعد از پیامبران، نام آورترین و پرآوازهترین شخص است و فرشتگان او را «پهلوان درخشان کامیاب» مینامند، با هر که رویاروی شود، پیروزی و ظفر یابد، به خدا سوگند او در میان اقرانش در آسمانها از آفتابِ برآمده شناخته شدهتر است.(2)

1- . بُصری، نام مکانی در شام است و همان جایی است که پیامبران صَلی الله علیهِ و آله به قصد تجارت به آنجا رسید. (مراصد الاطلاع 1: 201)
2- . کمال الدینن: 112-111

3. مناقب ابن شهر آشوب: جارود بن منذر عبدی که نصرانی بود و در سال صلح حدیبیّه اسلام آورد، شعری سروده که ضمن آن گوید:

-« ای پیامبر هدایت، مردانی به سوی تو آمدهاند که کوهها و دشتها را بریدهاند؛ و بر آنان سختیهای بسیار گذشته است؛

- صحراها و بیابان دوردست را در نوردیدهاند، و شب روی، آنها را با مخاطر بسیار و گرسنگی مواجه ساخته است؛

- پیشینیان ما را از نام شما آگاه کردند، و با نامهای کسانی که از آن پس پشت سر هم آمدند»

پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیا در میان شما کسی هست که قسّ بن ساعده أیادی را بشناسد؟ جارود عرض کرد: همه ما او را میشناسیم لیکن از میان ایشان من اطلاع بیشتری از او دارم و میدانم کجاست. فرمود: ما را خبر کن! عرض کرد: یا رسول الله، قس را در حالی دیدم که از انجمنی از انجمنهای قبیله ایاد به سوی آبگیری که دارای درختان خاردار و درختان سمر و علفزار بود رفته در حالیکه شمیشیری حمایل کرده بود. پس ایستاد در حالیکه شبی بود مانند روز روشن و صورت و انگشت به سوی آسمان برداشت؛ پس به وی نزدیک شدم و شنیدم که چنین میگفت:«خداوندا، ای پروردگار آسمانهای برافراشته و زمینهای سرسبز، تو را به محمّد و سه محمّد دیگر با او و چهار علی و فاطمه و حسنین بلند منزلت و جعفر و موسی آن همنام کلیم مقرّب درگاه، آن سرورانی که شفیع و صراط مستقیماند که انجیلهای تحریف شده را محو و منسوخه میکنند آنان که گمراهیها را محو و اباطیل را نابود میسازند، آن راستگویان که به تعداد نقبای بنیاسرائیلاند و آنان اولین آفریدگان هستند و قیامت بر آنان برپا شود و شفاعت آنان به مردمان رسد و اطاعتشان از جانب خدا فرض گشته، سوگند میدهم که بارانی نجات بخش بر ما بباری!» سپس گفت: ای کاش ایشان را درک میکردم هرچند پس از سختی در عمرم و در زندگیم؛ سپس این ابیات را خواند:

-« قس چنان سوگندی یاد کرده که آن را پوشیده نمیدارد، و حتی اگر دو هزار سال زنده بماند ملول و دلتنگ نمیشود؛

- تا اینکه به دیدار احمد صَلی الله علیهِ و آله و آن بزرگواران دانا (ائمه علیهم السّلام) نایل آید، آنها اوصیای احمدند که افضل تمام مخلوقاتی که در زیر آسمانند؛

- مردم نسبت به درک مقام و منزلت ایشان کورند و آنان خود درمان کوریاند و روشنی بخش چشمان کور، من یاد آنها را فراموش نمیکنم تا اینکه در گور جا داده شوم»

جارود گوید: سپس عرض کردم: یا رسول الله، خداوند شما را خیر دهد، از قول خدا مرا از نامهایی که آنان را نمیبینم اما قسّ آنها را به ما گفت، آگاه فرمایید. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای جارود، در آن شب معراجی که مرا به آسمان بردند، خدای عزّوجل به من وحی فرمود: از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم بپرس که ایشان را بر چه فرستادیم؟ عرض کردم: بر چه مبعوث شدند؟ فرمود: آنان را بر عقیده به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و امامانی که از شما هستند، فرستادم. سپس خداوند مرا با ایشان و نام آنها آشنا فرمود. آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نام امامان را یک به یک تا مهدی عجل الله تعالی فرجه را برای جارود ذکر نموده سپس فرمود: خدای متعال به من فرمود: اینان اولیای منند و این همان کسی است که از دشمنان من انتقام میگیرد- منظورش مهدی بود- . پس جارود عرض کرد:

-« ای پسر آمنه و ای رسول خدا، نزد تو آمدم تا به برکت وجود تو به راه راست هدایت یابم؛

- تو گفتی و گفتارت سخن حق بود، و راست است آنچه میخواهی بگویی؛

- تو کوران تبار عبد شمس را بینا کردی حال آنکه جملگی در تیرگی و گمراهی بودند؛

- و ما تو را از احوال قسّ أیادی خبر دادیم، و سخنان او را دربارهات که سزاوار آیند، برایتان بیان کردیم؛

- و نامهایی را شناختیم که برای ما نامفهوم بودند و من آنها را نمیدانستم»

مؤلف کتاب «الروضه» آورده است که این «استقسا» مربوط به ده سال پیش از نبوّت است و گواهی سلمان فارسی درباره آن معروف است؛ و شعبی گوید: عبدالملک بن مروان به من گفت: نماینده من در شهر «صفر» که سلیمان بن داود علیه السّلام آن را ساخته، ابیاتی را بر دیوار آن یافته است که این ابیات از جمله آنهاست:

-«اختیاردار تمام اهل زمین اوصیا هستند و آنها سزاوار پیشواییاند؛

- آنها خلفایند، دوازده حجت و بعد از او اوصیا و سروران بلندمرتبه هستند؛

- تا زمانی که قائم آنها به فرمان خدا قیام کند آنگاه که از آسمان او را به نام صدا زنند»

پس عبدالملک به زهری گفت: درباره اینکه از آسمان او را به نام صدا میزنند چیزی میدانی؟ زهری گفت: علی بن الحسین علیه السّلام مرا روایت فرمود که این مهدی از فرزندان فاطمه علیها السّلام است. عبدالملک گفت: هر دو دروغ میگویید، او مردی از ماست، ای زهری، کسی این سخن را از زبان تو نشنود !(1)

منصور بن حازم به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: آیا رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله امامان را میشناخت؟ فرمود: بلی، و نوح نیز میدانست، سپس آیه:« شَرَعَ لَکُم مِّنَ الدِّینِ مَا وَصیَ بِهِ نُوحًا» {از [احکامِ] دین، آنچه را که به نوح در باره آن سفارش کرد، برای شما تشریع کرد} را تلاوت فرمود.(2)

توضیح: الفدفد: زمین هموار، الآل: جمع «آله» و آن حالتی است که حالات مختلف در پی آن آیند. «الآل» به چوبهایی گفته میشود که خیمه با تکیه بر آنها برپا میشود.« الآل» آنگونه که درر النهایهٔ آورده، بر سراب نیز اطلاق میشود(3).

الجوب: پیمودن، طی کردن.«البید» با کسر باء: جمع «بیداء»، بیابان. المهامهٔ: جمع «مهمّهٔ»: بیابان و صحرای بسیار بزرگ. غاله الشیء: او را غافلگیر کرد، و گفته میشود:«غالته غولٌ» اگر در مهلکهای گرفتار آید. الطوی: گرسنگی. السُری: سفر شبانه.

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 203-204
2- . مناقب آل أبی طالب 1: 214. شوری/ 13
3- . ج. 1: 51

الضحضح: آب اندک، آبگیر کوچک. «القتاد» بر وزن «سحاب»، نام درختی است که خارهایی سوزن مانند دارد. «السمر» با ضم میم: نام درختی معروف است. فیروزآبادی گوید: الأغید من النبات: گیاه نرم و دارای خمیدگی (چمان)، مکان پر گیاه (علفزار)(1). «النجاد» بر وزن کتاب: حمایل شمشیر، و جمع «نجد» و عبارت از وسایلی است که خانه را با آن فرش میکنند از قبیل قالیها، گلیمها و بالشها. لیلۀ إضحیانۀ(با کسر همزه): شب روشن و مهتاب.

قول او:«الحسنان الأبرعۀ» در نسخهها به همین صورت ضبط شده و درست آن «الحسنین» به صورت مجرور است تا امام حسن عسکری علیه السّلام را نیز شامل شود، آنچه «أبرعۀ» را به صورت مؤنث تأیید میکند، دلالت آن بر جماعت است، یعنی اینکه هریک از آنها أبرع است در خلق و أعلی در کمال است، و با توجه به نسخهها، شاید تثنیه به اعتبار لفظ و توصیف به جهت رعایت معنا باشد.(2)

التبعۀ: شاید صیغه مبالغه برای «تابع» باشد و «الضرعۀ» نیز همین حالت را دارد. طریق مهیج (بر وزن «مقعد»): راه روشن. قول او: «داسۀ الأناجیل» یعنی اینکه انجیلها را زیرپا مینهند، و این کنایهای است از محو و نسخ آنها.«اللّأی»- بر وزن«سعی»- : درنگ کردن، باز ماندن و سختی. الرجم (با تحریک راء و جیم): قبر. قول او«جدیلاً» یعنی خصومت کننده و جدل کننده، و جوهری گوید: الصَیَد (با تحریک): مصدر «الأصید» است و او کسی است که سرش را بالا نگاه میدارد از این رو پادشاه را «أصید» نامیدهاند.(3)

4. مناقب آل أبی طالب: داود رقّی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای سماعۀ بن مهران، آن صحیفه را برای من بیاور. پس صحیفهای سفید برای آن حضرت آورد. امام آن صحیفه را به دست من داده فرمود: این را بخوان. گوید: من

1- . القاموس 1: 321
2- . به گونهای که به حسب لفظ حسن و حسین علیهما السّلام یکی شمرده شوند و حسن عسکری علیه السّلام نیز یکی. اما آوردن توصیف به صیغه مؤنث برای هماهنگی با معناست. لیکن ایرادی که بر این سخن وارد

است آن است که در این صورت باید به اقتضای مقام به صیغه مثنی و مجرور آورده شود نه مرفوع آنگونه که در متن آمده است.
3- . الصحاح 1: 496

شروع به خواندن آن کردم که دیدم فقط دو سطر است: در سطر اول نوشته شده «لاإله إلّا الله محمّد رسول الله» و در سطر دوم نوشته شده« در حقیقت، شماره ماهها نزد خدا، از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، در کتاب [علمِ] خدا، دوازده ماه است از این [دوازده ماه]، چهار ماه [ماهِ] حرام است. این است آیین استوار»(1) علی بن أبی طالب، حسن بن علی، حسین بن علی تا خلف صالح ایشان حجّت خدا.

سپس به من فرمود: ای داود، آیا میدانی این صحیفه کجا بوده و از کی نوشته شده است؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، خدا و رسول او و شما آگاهترید. فرمود: دو هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند. (2)

ابوالقاسم کوفی در کتاب «الرد علی اهل التبدیل» گوید: حسودان امیرالمؤمنین علیه السّلام در مورد قول پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در فضایل علی علیه السّلام تردید کردند، از این رو خداوند آیه:«فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ*وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»(3) {و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده ایم} منظور ، درباره علی علیه السّلام است {در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند بپرس.} یعنی از اهل کتاب در مورد آنچه در کتابهایشان در خصوص ذکر وصیّ محمّد آمده، زیرا شما آن را در کتابهایشان نوشته شده خواهید یافت، سپس در ادامه میفرماید: {قطعاً حقّ از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است. پس زنهار از تردیدکنندگان مباش. و از کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند مباش، که از زیانکاران خواهی بود.} و منظور از «الآیات» در اینجا، اوصیای پیشین و اوصیایی که بعداً خواهند آمد، میباشند.

کافی، محمّد بن فضل از موسی بن جعفر علیه السّلام آورده است که آن حضرت فرمود: ولایت علی علیه السّلام در کُتب تمام پیامبران نوشته شده و خداوند

1- . توبه/ 36
2- . مناقب آل أبی طالب 1: 219

3- . يونس / 94-95

هرگز پیامبری را نفرستاده مگر اینکه وی را از نبوّت محمّد صَلی الله علیهِ و آله و وصایت علی علیه السّلام آگاه کرده باشد.

صاحب کتاب «شرح الأخبار» گوید: امام باقر علیه السّلام در قول خدای متعال:«وَ وَصىَ بِهَا إِبْرَاهِمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَابَنىِ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنتُم مُّسْلِمُونَ»(1) {و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند[و هر دو در وصیتشان چنین گفتند:] «ای پسران من، خداوند برای شما این دین را برگزید پس، البته نباید جز مسلمان بمیرید.» } فرمود: منظور ولایت علی علیه السّلام است.

و در برخی اصول آمده: سلمان گوید: سوگند به آن که جان من در دست اوست اگر شما را از فضل علی علیه السّلام در تورات آگاه میکردم، گروهی از شما میگفتید: او دیوانه است، و گروهی دیگر میگفتند: خدایا، قاتل سلمان را بیامرز!

روضۀ الواعظین از نیشابوری نقل کرده که فاطمه بنت اسد به هنگام تولّد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله حاضر بوده و چون نزدیک صبح شده به ابوطالب گفته است: امشب امر عجیبی دیدم- منظور حضور فرشتگان و...

- ابوطالب به وی گفت: یک سبت(30سال) منتظر باش، مانند او را به دنیا خواهی آورد. و بعد از سی سال امیرالمؤمنین علیه السّلام را به دنیا آورد.

کتاب «مولد امیرالمؤمنین علیه السّلام» از ابن بابویه آورده است که ابوطالب در حجر اسماعیل خوابیده بود که در خواب دید دری از آسمان به روی او گشوده شده سپس نوری از آن نازل شده و وی را در برگرفت، اما ناگاه از خواب بیدار شده نزد راهب جحفه رفت و ماجرا را برای وی تعریف کرد. راهب در پاسخ او این ابیات را سرود:

-«ای ابوطالب، مژده باد تو را که به زودی صاحب پسری دلیر و بزرگوار و نجیب خواهی شد؛

1- . بقره/ 132

- خوشا به حال قریش، اکنون تأویل مرا بشنوید: اینان دو نور در یک مسیرند؛

- مانند موسی و برادری که او را از خدا خواست»

سپس ابوطالب به کعبه بازگشت و پیرامون آن را طواف کرد و چنین سرود:

-«برای خدا طواف خانه میکنم، ای زنده کننده مردگان، تو را از روی اشتیاق میخوانم؛

- که سبط مرا پیش از مرگم نشانم دهی، او که نورانیترین و درخشانترین است، ای بلند آوازه؛

- از نیام برآمدهای که بتپرستان را میکشد و هرکه را که دین اهل سبت(یهود) را پذیرفته باشد»

سپس به حجر اسماعیل آمده و در آن خوابید که در خواب چنان دید که گویی تاجی از یاقوت بر سرش نهاده و شلواری از دیبای سبز بر تنش کردند و گویندهای میگفت: ای ابوطالب، چشمانت روشن باد دستانت کامیاب و رؤیایت نیکو باد! علیرغم چشم حسودان، برای تو پسری آورده شده که مالک بلاد است و جایگاهی عظیم دارد! پس از خوشحالی از خواب بیدار شد و پیرامون کعبه طواف نموده و چنین میگفت:

-«ای پروردگار کعبه و طواف، و پروردگار پسری که آراسته با پاکدامنی است؛

- مرا با منّت و لطف خود یاری فرما، این دعا، دعای بندهای غرق گناه است؛

- ای سیّد سادات و اشراف»

سپس به حجر اسماعیل برگشت و به خواب رفت و در خواب عبدمناف را دید که میگفت: چه چیزی تو را از ازدواج با دختر اسد باز میدارد؟- در کلامی از او- پس چون به خود آمد با وی ازدواج کرد و کعبه را طواف نموده در حالی که میگفت:

-« با تعبیری که شد، خواب تو تصدیق گردید، و تو در کارها اهل تردید کردن نیستی؛

ص: 63

- ای پروردگار کعبه و نذورات، همانند بندهای مخلص و بینوا از تو میخواهم؛

- پس ای آفریننده شادی، با آن فرزند سیّد و دلاور مذکور حاجت مرا برآورده ساز؛

- که برای آن به نبوّت برانگیخته شده چون یک وزیر باشد، آن دو چه شگفت نورهایی هستند؛

- از خاندان هاشم سر بر آوردهاند که همگی ماههای شب چهاردهاند در فلکی رفیع بر بالای دریاها؛

- پس زمین را بر سر رزمآوران خُرد خواهد کرد، چنانکه آسیاب با گردش، دانه را آرد میکند؛

- اکنون قریش سخت متکبّر و مغرور گشته و غرق گناه و بدبختی است؛

- و کسی را ندارد که به وی پناه برد، از شمشیر انتقام جوی نابودکننده او؛

- و برگزیده پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در مأموریتها، شمشیر اوست که کافران را به هلاکت میرساند»

ابراهیم نخعی از علقمهٔ از بن عباس در حدیثی آورده است که راهب قَرقیسیا را نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آوردند، و چون وی را بدید، فرمود: مرحبا به بُحیرای اصغر، کتاب شمعون الصفا کجاست؟ عرض کرد: شما این را از کجا میدانید یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: علم همه چیز نزد ماست و نیز علم تفسیر معانی. پس آن مرد در حالی که امیرالمؤمنین ایستاده بود، کتاب را بیرون آورد. پس آن حضرت علیه السّلام فرمود: کتاب را نگاه دار، سپس چنین خواند:

«بسم الله الرحمن الرحیم، از جمله اموری که مقدر کرده است و از جمله آنچه در لوح محفوظ نگاشت این است که او در میان مردم اُمّی پیامبری از خودشان مبعوث خواهد فرمود تا کتاب و حکمت را به ایشان بیاموزد و آنان را به راه خدا رهنمون گردد، نه سختگیر است و نه سنگدل» سپس از صفات او و اختلاف اُمّتش پس از وی یاده کرده تا اینکه فرمود:«سپس مردی از اُمّت او در کرانه فرات ظهور مینماید که امر به معروف و نهی از منکر نموده و به حق قضاوت میکند» و مقداری

ص: 64

از سیره او را یاد نموده سپس فرمود:«هرکس آن عبد صالح را درک کند، حتماً به یاری وی بشتابد که نصرت او عبادت است و کشته شدن با وی شهادت» پس امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: حمد و سپاس خداوندی را سزد که مرا نزد خود فراموش گشته قرار نداد، حمد و سپاس از آنِ خداوندی است که بنده را در کتاب نیکوکاران یاد فرمود؛ سپس آن مرد در صفیّن کشته شد.(1)

توضیح: الحُلاحل (با ضم حاء): مرد دلیر پرتوان؛ السؤل- با همزه و بدون همزه- آنچه انسان طلب میکند، و شاید اشارهای باشد به قول خدای متعال پس از آن که موسی وزیری از خاندان خود از وی طلب کرده باشد:« قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَکَ يَامُوسى»(2) {فرمود:«ای

موسی، خواسته ات به تو داده شد.» } و السبط: نوه؛ و بدان جهت از وی به عنوان سبط یاد کرده که آن حضرت سبط ابراهیم یا سبط عبدالمطّلب است و احتمال دارد «سبط» با فتح سین باشد، گفته میشود: سَبَط الجسم: خوش قدّ و قامت. و گفته میشود:« رجل منصلت» اگر پیگیر کارها باشد. العبقری: از هر چیزی کامل آن و نوعی فرش هم هست. التلد- با فتح و ضم و تحریک- : آنچه از مال و منال تو که فزونی باید و زاد و ولد کند. خلق متلد: کهن، «التلد» با تحریک: کسی که در دیار عجم زاده شده و در کودکی کوچانده شده باشد و در سرزمین اسلام بزرگ شده باشد؟ و «تلد» بر وزن نصر و فرح: اقامت گزید و تطبیق آن بر یکی از این معانی خالی از تکلّف نیست هم به جهت لفظ یا معنا. نهکه- بر وزن منعه-: او را مغلوب کرد.

5. مناقب ابن شهر آشوب: امالی ابوالفضل شیبانی و اعلام النبوّة از مارودی و الفتوح از اعصم در روایتی طولانی آوردهاند که امیرالمؤمنین علیه السّلام چون در «لیخ» در کنار فرات فرود آمد، شمعون بن یوحنّا نزد وی آمده و نوشتهای را که مسیح علیه السّلام آن را املا فرموده بود، برای آن حضرت خواند که مشتمل بر ذکر بعثت پیامبر و صفت او بود سپس گفت: پس هنگامی که خداوند او را نزد خود بَرَد، اُمّت او دچار اختلاف گردد و سپس تا مدتها که خداوند اراده فرموده باشد،

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 416- 414

2- . طه/ 36

اجتماع مینمایند و آنگاه در دوره سوّمین آنها که کشته میشود، دچار اختلاف شوند، سپس زعامت ایشان به وصیّ پیامبرشان موکول میشود اما آنها به وی ستم روا میدارند و شمشیرها از نیامها برکشیده میشود؛ و از سیره و زهد وی یاد کرده سپس گفت: بیتردید اطاعت از او اطاعت از خداست؛ سپس گفت: من تو را شناختم و بر تو فرود آمدم که امیرالمؤمنین علیه السّلام سجده نمود و از وی شنیده شد که میگفت: سپاس صاحب نعمت را، سپاس- ده بار- آنگاه گفت: حمد و سپاس خداوند را که یاد مرا نهان نداشته و مرا نزد خود فراموش نفرموده است؛ سپس آن راهب در «لیلهٔ الهَریر» کشته شد.

ذکر بشارت دهندگان به آن حضرت موجب اطاله کلام میشود از قبیل: سلمی، قسّ بن ساعده، تبّع پادشاه، عبدالمطلّب، ابوطالب و ابوالحارث بن سعد حمیری که هفتصد سال پیش از بعثت چنین سروده است:

-«شهادت میدهم که احمد به یقین فرستادهای از جانب خدای آفریننده مخلوقات است؛

- اگر عمر من آنقدر طولانی شود که او را درک کنم، قطعاً وزیر یا پسرعموی او میشدم؛

- و عذابی بر مشرکان میبودم که جام مرگ و غم به آنان میچشاندم»

و از اوست:

-«حال او به حال هارون از موسی میماند، این را بفهمید، یاد و ذکر او در کتابهای [خدا] هر که باید بفهمد، فهمید؛

- دو اُمّت موسی و عیسی آن را خواندهاند، پس از ایشان بپرسید»

و ذکر این روایت در کتب گذشتگان جز در مورد اولیا و مخلصان اتفاق نمیافتد و توجهی به امور دنیوی ندارد، بنابراین اگر برخورداری علی علیه السّلام از تمام امور دینی که جز برای پیامبر و امام راست نیاید، درست باشد، از این رو اگر آن حضرت پیامبر نباشد، قطعاً امام خواهد بود.(1)

1- . مناقب آل أبى طالب 1: 416

6. مناقب ابن شهر آشوب: حارث اعور و عمرو بن حریث و ابو ایّوب از امیرالمؤمنین نقل کردهاند که چون آن حضرت از جنگ با خوارج بازگشت، در قسمت راست «السواد» فرود آمد، پس راهبی به وی عرض کرد: در اینجا جز وصیّ پیامبر که در راه خدا میجنگد، پیاده نمیشود. پس علی علیه السّلام فرمود:من سیّد اوصیا و وصیّ سیّد انبیا هستم. راهب گفت: بنابراین باید اصلع (طاس) قریش و وصیّ محمّد باشی، مطابق شریعت اسلام بر ما نازل شو که من نعت تو را در انجیل یافتهام و تو در مسجد براثا، خانه مریم و سرزمین عیسی علیه السّلام پیاده میشوی. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: بنشین ای حباب. عرض کرد: این هم یک نشانه دیگر! سپس فرمود: ای حباب، از این صومعه بیرون شو و بر جای این دیر مسجدی بنا کن. پس حباب دیر را تبدیل به مسجد کرد و به امیرالمؤمنین علیه السّلام در کوفه پیوست و همچنان در این شهر اقامت داشت تا اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام به شهادت رسید و آنگاه حباب به مسجد براثا بازگشت.

و در روایتی آمده است که راهب گفت: چنین خواندهام که در این موضع «ایلیا» وصیّ «بارقلیطا» محمّد، پیامبر مردمان اُمّی، آن خاتم پیامبران و فرستادگان پیش از خود، در اینجا نماز میخواند- و پس از سخنی بسیار- پس هر که او را درک نمود، از نوری که با خود آورده، پیروی کند، بدانید که این روزها در این بقعه درختی کاشته میشود که میوهاش فاسد نگردد. و در روایت زاذان آمده است: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: از کجا آب میخوری؟ عرض کرد: از دجله. فرمود: چرا چشمهای حفر نمیکنی تا از آن بنوشی؟ عرض کرد: حفر کردم، آب آن شور بود. فرمود: هم اکنون چاه دیگر حفر کن، چون چاه حفر کرد، آب آن شیرین بود، سپس فرمود: ای حباب، بگذار آب شرب تو از همینجا باشد ، و این مسجد همچنان آباد و پابرجا خواهد بود و اگر آن را ویران سازند و نخل آن را قطع کنند، برایشان- یا اینکه فرمود: بر مردم- هلاکت و بلا نازل خواهد شد.(1)

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 423

7. مجالس مفید: عبدالله بن سلام قبل از مسلمان شدنش نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و گفت: یا رسول الله، «علی» در میان شما به چه معناست پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: نزد ما به معنای «صدِّیق اکبر» است. پس عبدالله گفت: اشهد أن لا إله إلّا الله و أنَّ محمداً رسول الله! ما در تورات میبینیم که نوشته شده: «محمّد» پیامبر رحمت است و علی اقامه کننده حجّت.(1)

8. الروضه- الفضائل: سلیم بن قیس گوید: به همراه علی علیه السّلام از صفین بر میگشتیم که سپاه در نزدیکی دیر یک نصرانی پیاده شد و از درون دیر مردی سالخورده اما نیکو منظر و خوش سیما بیرون آمد در حالی که کتابی در دست داشت. گوید: وی به چهره سپاهیان مینگریست تا اینکه به علی علیه السّلام رسید و به عنوان خلیفه به وی سلام داده و سپس گفت: من از نسل مردی از حواریون عیسی بن مریم هستم که افضل حواریون دوازده گانه و محبوبترین آنها درستکارترین آنها نزد عیسی بود و عیسی وی را وصیّ خویش کرد و کتابها و علم و حکمت خود را به وی داد؛ خاندان وی همچنان متمسک به کیش او بودند بیآنکه در آن چیزی بیفرایند یا چیزی از آن بکاهند، این کتابها نزد من هستند که شامل املای عیسی علیه السّلام و دستخط پیامبران است و در آن هرکاری که مردم انجام دهند، ثبت شده، سرگذشت پادشاهانی که به قدرت رسیدند و آنان که به پادشاهی نرسیدند و اینکه هر پادشاه چند سال سلطنت میکند و در زمان هر پادشاه چه اتفاقاتی میافتد. سپس، خداوند متعال از میان عرب مردی از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل را از سرزمین تهامه از شهری که آن را «مکه» مینامند به نبوّت مبعوث فرموده که «احمد» نامیده میشود و دوازده وصی دارد و از مولد، مبعث، هجرت، کسانی که با او میجنگند، چه کسانی که او را یاری میدهند، چه کسانی با ووی دشمنی میکنند، چند سال عمر و اینکه پس از وی اُمّتش دچار چه اختلافاتی خواهد شد، سخن گفته است؛ و در آن نام امامان هدایت و سردمداران گمراهی و ضلالت تا زمان آمدن مسیح از آسمان به زمین ذکر شده است. و در آن کتاب نام

1- . امالی مفید: 62

چهارده نفر از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله علیه السّلام که محبوبترین آنها نزد ویاند، وجود دارد، کسانی که خداوند دوستدار دوستداران و دشمن دشمنان ایشان است، هرکس ایشان را اطاعت کند، به یقین خدا را اطاعت کرده و آنکه خدا را فرمان بَرَد هدایت گشته و عصمت مییابد، اطاعت از ایشان سب خوشنودی خدا و سرپیچی از فرمانشان نافرمانی خداست، نام و نسب و صفاتشان و اینکه هریک از آنان پس از دیگری چند سال در قید حیات خواهد ماند و اینکه چند تن از آنها دین خود را پنهان میدارند و چند تن از آنها آن را آشکارا بیان میکنند و اینکه کدامشان به قدرت میرسند و مردم مطیع فرمانش میگردند همه به صورت مکتوب آمده است؛ تا آن زمان که عیسی بر آخرین ایشان از آسمان به زمین آمده و پشت سر وی نماز میخواند، نخستینِ آنها افضل ایشان است و آخرینِ آنها از پاداشی همانند پاداش آنان و پاداش کسانی که از ایشان اطاعت کرده و رهرو راه هدایت آنان باشد، برخوردار خواهد بود.

نخستینِ این نامها احمد رسول الله است که محمّد بن عبدالله، یاسین، طه، نون، الفاتح، الخاتم، الحاشر، العاقب، السابح و العابد نام دارد، و او پیامبر خدا، خلیل خدا، حبیب خدا، صفوت و برگزیده خداست و خداوند او را با چشم خود میبیند و با زبان خود با وی سخن میگوید و هر آینه که نام خدا برده شود، نام او نیز برده میشود، و او عزیزترین آفریده خدا نزد خدا و دوست داشتنیترین ایشان نزد وی است، خداوند از زمان آدم فرشتهای مقرّب و پیامبری مرسل محبوبتر از او نزد خود نیافریده است، او را در روز قیامت در مقابل عرش خود مینشاند و شفاعت وی را درباره هرکس میپذیرد، قلم با نام و یاد او در لوح محفوظ در اُمّالکتاب نوشتن آغاز کرد. محمّد در روز قیامت، روز حشر اکبر پرچمدار است و پس از آن حضرت، برادر، وصیّ، جانشین وی در اُمّتش و محبوبترین آفریده خدا پس از او علی بن أبی طالب، پسر عموی پدر و مادری رسول خدا و ولیّ هر مرد و زن مؤمنی بعد از اوست، سپس یازده مرد از فرزندان محمّد صَلی الله علیهِ و آله از دخترش فاطمه علیها السّلام که دو نفر اول آنها همنام دو پسر موسی و هارون شبّر و شبّیر هستند و نه نفر از فرزندان ایشان که یکی پس از دیگری آنها را وصف خواهم کرد، آخرینِ

آنها همان کسی است که عیسی بن مریم در نماز به وی اقتدا میکند مذکور است و در آن نام یاران آنان و کسانی که از ایشان به قدرت میرسند، ثبت شده، سپس زمین پر از عدل و داد خواهد شد و از شرق تا غرب را به تصرّف در میآورند تا جایی که خداوند ایشان را بر تمام ادیان پیروز میگرداند.

پس چون خداوند این پیامبر را مبعوث فرمود، پدرم که بزرگ مردی سالخورده بود نزد وی آمده و بر او ایمان آورده تصدیقش نمود، و چون مرگش فرا رسید، به من گفت: تحقیقاً جانشین محمّد که اوصاف وی در این کتاب مذکور است پس از مردن سه تن از پیشوایان ضلالت و گمراهی و دعوت کنندگان به آتش، بر تو خواهد گذشت. نام و نشان این سه تن و قبایلی که به آن منتسب هستند، نزد من است که عبارتند از فلانی و فلانی و فلانی، و اینکه هرکدام از آنها چند سال حکومت خواهد کرد؛ پس چون آن کسی که برگردن ایشان حق دارد آمد، نزد وی رفته و با او بیعت نموده در رکاب او به جنگ که جهاد در رکاب او همانند جهاد در رکاب رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است، دوستدار وی به دوستدار خدا میماند و دشمن او همچون کسی است که با خدا دشمنی کند؛ ای امیرمؤمنان، اکنون دستتان را به من بدهید که من گواهی میدهم خدایی جز «الله» نیست و هیچ شریک و انبازی ندارد و اینکه محمّد صَلی الله علیهِ و آله بنده و فرستاده اوست و اینکه تو جانشین او در اُمّتش هستی و شاهد وی بر خلقش و حجّت او بر بندگانش بر روی زمینش بوده و اینکه اسلام دین خداست و من از هرکسی که با دین اسلام مخالفت ورزد بیزاری میجویم و این دین، دین خداست که آن را خالص گردانیده و برای اولیای خود پسندید، و اینکه اسلام دین عیسی بن مریم و پیامبران پیش از او و رسولانی که پدران گذشته او به دین ایشان گرویدهاند، میباشد؛ و من دوست تو را به دوستی میگیرم و از دشمن تو بیزاری میجویم و ولایت یازده امام از فرزندانت پذیرفته، از دشمنان ایشان و هرکس که با ایشان مخالفت کند و به آنان ستم ورزد و حق آنان را انکار کند، از اولیّن تا آخرین، بیزاری میجویم.

آنگاه دست خود را به سوی وی دراز فرمود و او با آن حضرت بیعت نمود. پس امام فرمود: کتابت را به من بده. پس کتابش را به وی داد، امیرالمؤمنین علیه

السّلام به مردی از یاران خود فرمود: با این مرد برو و مترجمی پیدا کن که سخن او را بفهمد و نسخهای تفسیر شده به زبان عربی از روی آن بنویس و برای من بیاور. و چون آن را برای آن حضرت علیه السّلام آوردند، به فرزندش حسین علیه السّلام فرمود: آن کتابی را که به تو دادهام برایم بیاور، پس کتاب را برای وی آورد، فرمود: بخوان! و تو ای فلان در این کتاب که با خطّ من است و به دست خود نوشتهام نظر کن، این کتاب را رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بر من املا فرموده است. پس چون آن را خواند، هیچ اختلافی با آن کتاب نداشت و تقدیم و تأخیری در آن به چشم نمیخورد گویی که هر دو را مردی به مردی دیگر املا کرده باشد؛ آنگاه علی علیه السّلام حمد و سپاس و ستایش خدا را به جای آورده و فرمود: حمد و سپاس از آن خداوندی است که ذکر مرا نزد او و دیگر اولیایش و نزد رسول خود قرار داده و مرا از اولیای شیطان و حزب او قرار نداده است. گوید: پس، از میان حاضران شیعیان مؤمن به آن حضرت شادمان گشته و منافقان ناراحت شدند به گونهای که ناراحتی آنها از تغییر رنگ رخسارشان هویدا بود.(1)

میگویم: این مطلب را با مطالبی اضافی در نسخه اصلی کتاب سلیم بن قیس هلالی(2) یافته و آن را در کتاب «احوال النبی صَلی الله علیهِ و آله» آوردهام.

9. الروضه- الفضائل: با اسناد مرفوعاً از حسن، از پدرش علیهما السّلام از جدّش رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که: روزی نشسته بودم که مردی دراز قامت که به نخل شباهت داشت، بر ما وارد شد و چون قدم از قدم برداشت، صدای بندهای مفاصل او برخاست، در این هنگام پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اما این، از فرزندان آدم نیست. عرض کردند: آیا ممکن است کسی وجود داشته باشد که از فرزندان آدم نباشد؟! پیامبر فرمود: آری، این یکی از آنهاست. سپس آن مرد نزدیک گشته و به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله سلام کرد. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: کیستی؟ عرض کرد: من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس هستم. آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: میان تو و ابلیس فقط دو پدر است؟ عرض کرد: آری یا

1- . الروضه: 25-24 . الفضائل : 152- 149

2- . ص : 82-85

رسول الله. فرمود: چند سال عمرداری؟ عرض کرد: وقتی قابیل هابیل را کشت، من نوجوانی بودم میان نوجوانان، سخن را میفهمیدم و در جنگلها میگشتم و امر به قطع صله رحم مینمودم. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چه بد رفتاری است که یاد کردی، اگر بر آن مانده باشی. عرض کرد: خیر یا رسول الله، من مؤمن هستم و توبه کردهام. فرمود: بر دست چه کسی توبه کردی و ایمانت بر قرار گشت؟ عرض کرد: بر دست نوح و به خاطر نفرینی که در حق قومش کرد از وی گله کردم که فرمود: من در مورد آن از جمله پشیمانانم و از اینکه از جاهلان باشم، به خدا پناه میبرم.

پس از وی همراه هود علیه السّلام بودم و همانند او نماز میگزاردم و صحفی را که بر جدش ادریس علیه السّلام نازل شده بودند و آنها را به من آموخته بود میخواندم، من پیوسته با وی بودم تا اینکه خداوند آن باد عقیم کننده و بنیان برافکن را بر قوم وی فرستاد و او را نجات داد و مرا نیز با وی نجات داد؛ و پس از وی صالح علیه السّلام را همراهی کرده تا اینکه خداوند زلزله را بر قومش فرستاده، اما او را نجات داد و مرا نیز با وی نجات داد؛ و پس از او با پدرتان ابراهیم علیه السّلام دیدار کرده و مصاحب وی گشته از او خواستم از صحفی که بر وی نازل گشته به من بیاموزد و او نیز مرا آموخت. من نماز را آن گونه که وی می گزارد، میگزاردم، و چون قومش در حق وی نیرنگ به کار برده و آن حضرت را در آتش افکندند، خداوند آن آتش را بر وی سرد و سلامت قرار داد، و من مونس وی بودم تا اینکه درگذشت؛ بعد از او مصاحب فرزندانش اسماعیل و اسحاق گشتم و نیز یعقوب، و مونس و همنشین برادرت یوسف در چاه بودم تا اینکه خداوند وی را از آن بیرون آورده و بر مصر حاکم گردانیده، پدر و مادرش را به وی بازگرداند؛و با برادرت موسی دیدار نموده از وی خواستم که آنچه را که از تورات بر وی نازل گشته به من بیاموزد و او نیز چنین کرد، و چون درگذشت، ملازم وصیّ او یوشع گشتم و همچنان با او بودم تا اینکه وفات یافت و همچنان به مصاحبت انبیا یکی پس از دیگری ادامه میدادم تا اینکه مصاحبت برادرت داود گشته او را در قتل جالوت ستمگر یاری نمودم و از وی خواستم از زبوری که خداوند بر وی نازل فرموده مرا بیاموزد و آن

را از او آموختم. پس از وی همراه سلیمان بودم و سپس همراه وصیّ او آصف بن برخیا بن سمعیا شدم. سپس پیامبران را یکی پس از دیگر مصاحبت میکردم و همه آنها بعثت تو را به من بشارت داده و از من میخواستند سلامشان را به شما برسانم تا اینکه مصاحب عیسی علیه السّلام شدم، و من، از جانب هریک از پیامبران علیهم السّلام که مصاحبت کردهام و بالأخص عیسی علیه السّلام بهترین و کاملترین سلام خدا را ابلاغ میکنم.

رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: سلام و رحمت و برکات خدا تا زمانی که آسمانها و زمین برپاست بر همه پیامبران الهی باد، و بر تو نیز ای هام سلام، به راستی که وصیّت را نگاه داشتی و امانت را ادا نمودی، اینک حاجتت را بخواه. عرض کرد: یا رسول الله، حاجت من آن است که به اُمّت خود امر فرمایید با اوامر وصیّتان مخالفت نکنند، زیرا من دیدهام که اُمّتهای پیشین به سبب ترک فرمان وصیّ هلاک شدند. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای هام، آیا وصیّ مرا میشناسی؟ عرض کرد: اگر وی را ببینم از اوصاف و نامش که در کتابها خواندهام، میشناسم. فرمود: آیا او را در میان حاضران میبینی؟ سپس هام سمت راست و چپ خود را از نظر گذرانده و عرض کرد: او در میان جمع حاضر نیست یا رسول الله. فرمود: ای هام، وصیّ آدم که بود؟ عرض کرد: شیث. فرمود: وصیّ شیث که بود؟ عرض کرد: أنوش . فرمود: وصیّ أنوش که بود؟ عرض کرد: قینان. فرمود: وصیّ قینان که بود؟ عرض کرد: مهلائیل، فرمود: وصیّ مهلائیل که بود: عرض کرد: برد. فرمود: وصیّ برد که بود؟ عرض کرد: پیامبر مرسل، ادریس. فرمود: وصیّ ادریس که بود؟ عرض کرد: متوشلخ. فرمود: وصی متوشلخ که بود؟ عرض کرد: لمک. فرمود: وصیّ لمک که بود؟ عرض کرد: آن که از میان پیامبران عمرش از همه درازتر، نسبت به پروردگارش شکرگزارتر و از جهت پاداش عظیمتر یعنی پدرتان نوح بود. فرمود: وصیّ نوح که بود؟ عرض کرد: سام. فرمود: وصیّ سام که بود؟ عرض کرد: ارفخشذ. فرمود: وصیّ ارفخشذ که بود؟ عرض کرد: عابر. فرمود:وصی عابر که بود؟ عرض کرد: شالخ. فرمود: وصیّ شالخ که بود؟ عرض کرد: قالع. فرمود: وصیّ قالع که بود؟ عرض کرد: اشروغ. فرمود: وصی اشروغ که بود؟ عرض کرد: روغا. فرمود: وصی

روغا که بود؟ عرض کرد: ناخور. فرمود: وصیّ ناخور که بود؟ عرض کرد: تارخ . فرمود: وصیّ تارخ که بود؟ عرض کرد: وصیّ نداشت بلکه خداوند متعال از صلب او ابراهیم خلیل الله را بیرون آورد. فرمود: راست گفتی ای هام، وصیّ ابراهیم که بود؟ عرض کرد: اسماعیل. فرمود: وصیّ او که بود؟ فرمود: نبت. فرمود: وصیّ نبت که بود؟ عرض کرد: حمل. فرمود: وصیّ حمل که بود؟ عرض کرد: قیدار. فرمود: وصیّ قیدار که بود؟ عرض کرد: وصی نداشت تا اینکه یعقوب از اسحاق زاده شد. فرمود: راست گفتی ای هام، تو انبیا و اوصیا را تصدیق نمودی، اینک بگو وصیّ یعقوب که بود، عرض کرد: یوسف. فرمود: وصیّ یوسف که بود؟ عرض کرد: موسی . فرمود: وصیّ موسی که بود؟ عرض کرد: یوشع بن نون. فرمود: وصی یوشع که بود؟ عرض کرد: داود. فرمود: وصیّ داود که بود؟ عرض کرد: سلیمان. فرمود: وصیّ سلیمان که بود؟ عرض کرد: آصف بن برخیا. گفت: و وصیّ عیسی شمعون بن الصفا بود.

فرمود: آیا صفت وصیّ من و نام او را در کتابها دیدهای؟ عرض کرد: آری سوگند به آنکه به آن که تو را به حق به نبوّت مبعوث فرمود که نامتان در تورات «مید مید» و نام وصیّتان « إلیا» است و نامتان در انجیل « حمیاطا» و نام وصیّتان در آن «هیدار» است و نامتان در زبور «ماح ماح» است چون با نبوّت شما هر کفر و شرّی محو گردید و نام وصیّتان «قاروطیا» میباشد. فرمود: معنای نام وصیّ من در تورات (إلیا) چیست؟ عرض کرد: یعنی اینکه پس از شما «ولیّ» اوست. فرمود: نامش در انجیل (هیدار) به چه معنی است؟ عرض کرد: به معنای صدِّیق أکبر و فاروق اعظم است. فرمود: معنای نامش در زبور (قاروطیا) چیست؟ عرض کرد: محبوب پروردگارش. فرمود: ای هام، اگر او را ببینی میشناسی؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله، او مدّور سر(گِرد سر)، میان بالا، به دور از زشتی، شجاع پهن سینه، درشت چشم، با رانهای نزدیک به هم، دارای ساقهای باریک، با شکم برآمده و چهار شانه است.

فرمود: سلمان، علی را برای ما فرا بخوان! پس آن حضرت وارد مسجد شد و چون چشم هام بر وی افتاد گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله، این وصیّ شماست، پس به اُمّت خویش امر بفرمایید با وی مخالفت نکنند که اُمّتها با مخالفت

با اوصیا به هلاکت افتادند. فرمود: این کار را کردهایم ای هام، من دوست دارم حاجت تو را برآورده سازم، آیا حاجتی داری؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله، دوست دارم از این قرآنی که بر شما نازل شده مرا بیاموزی و سنّت و احکام شریعت خودتان را برای من توضیح فرمایید تا همانند شما نماز بخوانم. فرمود: یا أبا الحسن، او را نزد خود ببر و تعلیمش ده. علی علیه السّلام فرمود: من نیز فاتحه الکتاب، معوذتین، سوره اخلاص، آیه الکرسی و آیاتی از سورههای آل عمران، انعام، اعراف، انفال و سی سوره کوتاه را به وی آموختم؛ از آن پس از نظر پنهان گشت و کسی او را ندید تا جنگ صفین که چون «لیله الهریر» فرا رسید، ندا کرد: یا امیرالمؤمنین، سرت را آشکار فرما که من در کتاب او را اصلع (طاس) یافتهام. امام علیه السّلام فرمود: من همانم، سپس سر مبارک خود را مکشوف نموده و فرمود: ای هاتف، خدایت رحمت کند خود را به من بنمایان. و چون آشکار شد، امام علیه السّلام دریافت که وی هام بن هیم است، امام به وی گفت: کیستی؟ عرض کرد: من همانی هستم که خداوند به واسطه شما بر من منّت نهاد و کتاب خدا را به من آموختی و به تو و محمّد صَلی الله علیهِ و آله ایمان آوردم. آنگاه بر وی سلام کرده و مشغول گفتگو و پرسش با او شد، آنگاه تا صبح جنگید و بعد از آن غایب شد. اصبغ بن نباته گوید: بعد از این ماجرا از امیرالمؤمنین علیه السّلام از وی پرسیدم، فرمود: هام بن هیم کشته شد، خدایش رحمت کند.(1)

توضیح: الدمامۀ: زشت رو و حقیر، الآنف: نزدیک

10. تفسیر فرات بن ابراهیم: ابن عباس در مورد آیه: « وَ مَا کُنتَ بجَانِبِ الْغَرْبیِّ إِذْ قَضَیْنَا إِلیَ مُوسیَ الْأَمْرَ وَ مَا کُنتَ مِنَ الشَّاهِدِین»(2) {و

چون امرِ [پیامبری] را به موسی واگذاشتیم، تو در جانب غربیِ [طور] نبودی و از گواهان [نیز] نبودی.} گوید: مربوط است به خلافت یوشع بن نون پس از موسی؛ پس خداوند به وی

1- . الروضه: 42-41
2- . قصص/ 44

فرمود: من پیامبری بدون وصیّ نگذارده ام و من پیامبری عربی را خواهم فرستاد و وصیّ او را علی قرار میدهم؛ این است معنای آیه:« وَ مَا کُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبیِّ ...»(1)

تفسیر فرات بن ابراهیم: از ابن عباس نظیر این حدیث را نقل کرده و در مورد وصایت چنین بدان افزوده است: و درباره آنچه اتفاق افتاده و اتفاق خواهد افتد، با وی سخن گفت. پس ابن عباس گفت: و خداوند با پیامبر خود درباره آنچه اتفاق خواهد افتاد سخن گفته بود و او را از اختلاف این اُمّت پس از وی آگاه کرد بود؛ پس هرکس گمان بَرَد که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بیآنکه وصیّ خود را مشخص کند از دنیا رفته باشد، بر خدا دروغ بسته و پیامبر خود را نشناخته است. (2)

11. الطرائف: محمّد بن حمّاد طهرانی گوید: هشام بن عبدالملک مرا مخیّر کرد که از سرزمین حجاز تا سرزمین شام شهری را انتخاب کنم و من«البَلقاء»(3) را برگزیدم و در آن کوه سیاهی یافتم که بر خرمنگاه آن نوشته شده بود «ما هو من سلب آل عمران».(4)

پس خواستم کسی را بیاورند که بتواند آن را بخواند. پیری سالخورده را آوردند. گفت: چه شگفتانگیز است آنچه را به زبان عبری در آن نوشتهاند! نوشته شده: پروردگارا به نام تو، حق از جانب پروردگارت به زبان عربی آمد که «لا إله اِلّا الله محمّد رسول الله علیّ ولیّ الله و موسی بن عمران با دست خود نوشت».(5)

میگویم: ابن ابی الحدید گو ید: نصر بن مزاحم گفت: حبّهٔ روایت کرد که چون علی علیه السّلام در «رقّهٔ»(6) در جایی که آن را البلیخ گویند در کنار فرات پیاده شد، راهبی از صومعه خود پایین آمده و به علی علیه السّلام عرض کرد: نامهای در اختیار داریم که آن را از پدرانمان به ارث بردهایم و یاران عیسی بن مریم آن را

1- . تفسیر فرات: 116
2- . تفسیر فرات : 116
3- . نام شهرستانی است از توابع دمشق میان شام و وادی القری، مرکز آن عَمّان است و روستاها و کشتزارهای بسیار در آن است.(مراصد

الاطلاع 2: 226)
4- . در نسخهها به همین صورت آمده و ما معنای آن را در نیافتیم.
5- . آن را در نسخه چاپی نیافتیم.
6- . الرّقه: نام شهری است که معروف در کناره شرقی فرات.(مراصد الاطلاع2: 226)

نوشتهاند آیا آن را به شما نشان دهم؟ فرمود: بلی؛ پس آن راهب نامه را چنین خواند: به نام خداوند بخشنده مهربانی که در هرچه حکم کرده حکمش نافذ است و از جمله اموری که مکتوب فرموده آن است که وی از میان مردمان اُمّی پیامبری از ایشان مبعوث خواهد فرمود که کتاب و حکمت را به ایشان بیاموزد و آنان را به سوی راه خدا رهنمون گردد، نه خشن باشد و نه درشت خو و در بازار صدایش را بلند نمیکند و بدی را با بدی پاسخ نمیدهد بلکه میبخشد و در میگذرد، اُمّت او از ثناگویانی هستند که خداوند را در هر بلندا و فراز و فرودی حمد و سپاس میگویند، زبانهایشان رام تکبیر و تهلیل و تسبیح گفتن میشود، و خداوند او را بر هرکس که با وی مخالفت کند، یاری مینماید، و چون خداوند او را نزد خود بَرَد، پس از وی اُمّتش دچار اختلاف شده و از آن پس دوباره اجتماع نموده و تا زمانی که خدا اراده فرماید بر این وضع خواهند بود، سپس دچار اختلاف میشوند سپس مردی از اُمّت او بر کرانه همین رود فرات می گذرد در حالی که امر به معروف و نهی از منکر کرده و قضاوت به حق مینماید و واژگونه قضاوت نمینماید، دنیا نزد او از خاکستری که در روز تند باد به هوا برخیزد، بیارزشتر است و مرگ نزد او از آب خوردن تشنه آسانتر است، در نهان از خدا میترسد و در عَلَن برای رضای او نصیحت میکند، در دفاع از خدا از ملامت هیچ ملامتگری نمیترسد؛ پس هرکس از این سرزمین، این پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را درک نموده و به او ایمان بیاورد، پاداش او خوشنودی من و بهشت خواهد بود و هرکس آن عبد صالح را درک نمود، باید به یاریش بشتابد که کشته شدن در رکاب او شهادت است.

سپس گفت: من همراه تو خواهم بود تا هرچه به تو رسید به من نیز برسد. پس علی علیه السّلام بگریست و آنگاه فرمود: سپاس خداوندی را که نزد وی فراموش شده نبودهام، سپاس خداوندی را که مرا نزد خود در کتابهای ابرار یاد فرمود.

پس آن راهب همراه وی گشت و آنگونه که یاد کردهاند، با آن حضرت ناهار و شام میخورد تا اینکه در جنگ صفین کشته شد. و چون مردم برای دفن مردگان خود بیرون شدند، علی علیه السّلام، فرمود: او را بیابید، و چون وی را یافتند، آن

حضرت بر وی نماز خواند و به خاک سپرده و فرمود: این مرد از ما اهل بیت است و بارها برایش طلب مغفرت نمود. این روایت را نصر بن مزاحم در کتاب «صفّین» از عمر بن سعد از مسلم اعور از حبّه عرنی نقل نموده و نیز آن را از ابراهیم بن دیزیل همدانی با این اسناد از حبّه نیز در کتاب صفین نقل کرده است.(1)

12. کنز الکراجکی: مرفوعاً از معمر روایت کرد که گفت: هشام بن عبدالملک مرا از سرزمین حجاز به شام احضار نمود تا به دیدارش بروم و چون به سرزمین بلقاء رسیدم، کوه سیاهی دیدم که بر آن چیزهایی نوشته شده بود که ندانستم به چه معنی است لذا از این امر تعجّب کردم سپس وارد عمّان قصبه بلقاء شدم، درخواست کردم مردی را نزد من بیاورند که بتواند سنگ نوشته قبرها و کوهها را بخواند که در پی آن پیرمردی سالخورده را نزد من آوردند و من برای او توضیح دادم که چه دیدهام، گفت: مرکبی بخواه تا سوار بر آن با تو به آنجا برویم. پس او را بر ترک خود سوار شتر خویش نموده و در حالی که کاغذ و دواتی با خود آورده بودم، به آن کوه رفتیم، و چون آن سنگ نوشته را خواند به من گفت: چه نوشته شگفتانگیزی به زبان عبری بر آن نوشته شده است! پس آن را به عربی برگرداندم که چنین بود: خداوندا به نام تو حق از جانب پروردگارت به زبان عربی آشکار آمد که، لا إلا إلّا الله محمّد رسول الله علیّ ولیّ الله، و موسی بن عمران آن را به دست خط خود نوشت.(2)

13. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه بود که جماعتی را به حضور وی آوردند که در ماه رمضان روزهخواری کرده بودند، پس آن حضرت به ایشان فرمود: آیا روزه نبودهاید و غذا خوردهاید؟ عرض کردند: آری. فرمود: آیا یهودی هستید؟ عرض کردند: خیر. فرمود: نصرانی هستید؟ عرض کردند: خیر. فرمود: آیا دینی شبیه همین ادیان مخالف اسلام دارید؟ عرض کردند: ما مسلمانیم. فرمود: مسافرید؟ عرض کردند: خیر. فرمود: آیا به بیماریی دچار هستید که ما آن را احساس نمیکنیم، زیرا شما از ما به حال خودتان آگاه

1- . شرح النهج1: 367- 366
2- . کنز الکراجکی: 154-153

ترید؟ زیرا خدای عزّوجل میفرماید:« بَلِ الْانسَانُ عَلیَ نَفْسِهِ بَصِیرَه»(1) {بلکه

انسان خود بر نفس خویشتن بیناست} عرض کردند، بیمار نیستیم. گوید: پس امیرالمؤمنین علیه السّلام بخندید سپس فرمود: شهادت میدهید که خدایی جز الله نیست و محمّد فرستاده خداست؟ عرض کردند: او را به عنوان پیامبر نمیشناسیم، او یک عرب بود که مردم را به خود دعوت کرد. فرمود: یا اقرار کنید یا شما را میکشم. گفتند: هر آنچه خواهی بکن. پس آن حضرت ایشان را به دست شرطهها - شرطه الخمیس - سپرد و آنها را به بیرون کوفه برد و دستور فرمود دو حفره در کنار هم کندند و سپس روزنهای بزرگ شبیه دری میان دو حفره قرار داده و به آنان فرمود: من شما را در یکی از این دو چاه قرار خواهم داد و در دیگری آتش روشن خواهم کرد و با دود شما را خواهم کشت. گفتند: اگر چنین کنی، تنها زندگی این دنیا را از ما میگیری. پس آنان را به آرامی درون چاه قرار داد آنگاه دستور برافروختن آتش را داد که آتش در چاه دیگر برافروخته شد. سپس پیاپی آنان را صدا زده میفرمود: چه میگویید؟ و آنها پاسخ میدادند: هرچه میخواهی بکن، تا اینکه مُردند.

گوید: پس آن حضرت به کوفه بازگشت و خبر این کار وی توسط مسافران به همه جا رسید و نقل مجالس مردم شد. روزی آن حضرت در مسجد بود که مردی یهودی از اهل یثرب که یهودیان یثرب اقرار داشتند به اینکه او اعلم آنان است و پدرانش نیز چنین بودهاند. به همراه عدهای از خاندانش نزد وی آمد و چون به مسجد اعظم کوفه رسیدند، شترهای خود را خوابانده و آنگاه بر در مسجد ایستاده و به امیرالمؤمنین علیه السّلام پیام فرستادند که ما جمعی از قوم یهود هستیم که از حجاز آمدهایم و از شما حاجتی داریم، آیا شما نزد ما میآیید یا اینکه ما به حضورتان برسیم؟ گوید: پس امیرالمؤمنین علیه السّلام در حالی که میفرمود: اکنون وارد میشوند و، با من بیعت می کنند، نزد ایشان بیرون آمده و پرسید: حاجت شما چیست؟ بزرگ آنها گفت: ای پسر ابوطالب، این چه بدعتی است که در دین محمّد گذاشتهای؟ فرمود: کدام بدعت؟ آن یهودی گفت: جمعی از مردم حجاز میپندارند

1- . قیامت/ 14

شما جمعی را که «لا إله إلّا الله» را بر زبان رانده ولی به نبوّت محمّد اقرار نکردهاند، با دود به قتل رساندهاید؟ امیرالمؤمنین علیه السّلام به وی فرمود: تو را به آن نه آیت که در طور سینا بر موسی نازل گردیدند و به حق کنیسههای مقدّس پنجگانه و به حق سمت - بینیاز - دیّان سوگند میدهم آیا پس از وفات موسی قومی را نزد یوشع بن نون نیاوردند که به وحدانیت خدا اقرار کرده بودند ولی نبوّت موسی را قبول نداشتند و او آنها را به همین شکل به قتل رساند؟! پس آن یهودی به وی عرض کرد: آری، گواهی میدهم که تو صاحب سرّ موسی هستی؛ گوید: سپس نامهای را از قبای خود در آورده و به امیرالمؤمنین علیه السّلام داد و آن حضرت آن را گشود و از نظر گذرانیده و گریست، پس آن یهودی به وی عرض کرد: ای پسر ابوطالب، چه چیزی شما را به گریه واداشته است؟ شما فقط نگاهی به این نامه انداختی که به زبان سریانی نوشته شده و شما مردی عرب زبان هستید، آیا میدانی در آن چه نوشته شده است؟ امیرالمؤمنین علیه السّلام به وی فرمود: آری، این نام من است که در آن نوشته شده است. آن یهودی به وی عرض کرد: اگر چنین است، نام خودتان را در این نامه به من نشان دهید و به من بگویید که نام شما در زبان سریانی چیست؟ گوید: پس امیرالمؤمنین علیه السّلام نام خود را در آن صحیفه به وی نشان داده و فرمود: نام من «إلیا» است. پس آن یهودی گفت: أشهد أن لا إله إلّا الله و أشهد أنّ محمّداً رسول الله و گواهی میدهم که شما وصیّ محمّد هستید و گواهی میدهم که شما پس از محمّد صَلی الله علیهِ و آله اولیترین مردم به ولایت بر آنها هستی، و آنگاه با امیرالمؤمنین علیه السّلام بیعت کردند و آن حضرت وارد مسجد شده و فرمود: حمد و سپاس خداوندی راست که نزد وی از فراموش شدگان نبودهام، حمد و سپاس خداوند را که نام مرا نزد خود در صحیفه ابرار ثبت فرموده است.(1)

1- 1. فروع کافی(جزء چهارم از کافی): 183-181

باب پنجاه و نهم : طهارت و عصمت امیر المؤمنین علیه السلام

روایات:

1. مناقب ابن شهر آشوب: به اجماع مسلمانان آیه:« إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(1) { خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. } در شأن وی علیه السّلام نازل شده است.

از کتاب الفردوس، علی علیه السّلام فرمود: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ما نخستین خاندانی هستیم که خداوند زشتیها و پلیدیها را چه آشکار و چه نهان، از ما زدوده است.

و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در قول خدای تعالی: «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَام»(2) {و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار} فرمود: پس دعای حضرت ابراهیم علیه السّلام به من و علی ختم شد.

و در روایت دیگر آمده که فرمود: «دعای ابراهیم من هستم» و منظور آن حضرت «طاهرین» بوده است به دلیل قول آن حضرت که فرمود: من از صلبهای طاهر به رحمهای پاکیزه منتقل شدم و از زنای جاهلیت دور ماندهام؛ ومردمان دوران جاهلیت زنا میکردهاند و نسبهایشان درست نیست و وضعیت آنان نزد اهل معرفت مشهور است.

عوف بن مالک گوید: مردی نزد عمر بن خطّاب آمده به وی گفت: نذری دارم که بندهای از فرزندان اسماعیل را آزاد کنم، گفت: به خدا سوگند نمیتوانم یقین داشته باشم که کسی جز حسن و حسین و فرزندان عبدالمطلب کسی از نسب درست برخوردار باشد، زیرا آنها از شجره رسول خدایند صَلی الله علیهِ و آله و خود شنیدم که فرمود: آنها پسران پدرم هستند.

1- . احزاب / 33
2- . ابراهیم/ 35

و اهل بیت با ادّله قاطع و برهانهای درخشان یقین کردهاند که آن حضرت معصوم است و عامه مردم اجماع کردهاند بر اینکه وی هرگز شرک نورزیده و در کودکی با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بیعت نموده و از پدر و مادر خویش جدا گشت.

در تاریخ خطیب آمده است که جابر گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: سه شخص طرف العینی به وحی کفر نورزیدند: مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب و آسیه زن فرعون.

تفسیر وکیع: سفیان بن مرّه همدانی از عبد خیر آورده است که گفت: از علی بن ابی طالب علیه السّلام درباره قول خدای تعالی:«یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ»(1) {ای

کسانی که ایمان آورده اید، از خدا آن گونه که حقّ پروا کردن از اوست، پروا کنید و زینهار، جز مسلمان نمیرید}پرسیدم، فرمود: به خدا سوگند کسی جز اهل بیت رسول خدا به این آیه عمل نکرد، ما خدا را یاد کردیم و هرگز او را فراموش نمیکنیم و ما شکر او را به جای آورده و بدو کفر نمیورزیم، و ما از او اطاعت نموده و نافرمانیش نمیکنیم ؛ و چون این آیه نازل گشت، صحابه گفتند: ما را تاب تحمّل این نیست ! سپس خداوند آیه: «فَاتَّقُواْ اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ ...»(2) {پس تا می توانید از خدا پروا بدارید.. } را نازل فرمود. وکیع گوید: یعنی به اندازهای که آن را تاب میآورید، سپس فرمود: « واسمعوا»: و بشنوید آنچه را که فرمان میبابند« وأطیعوا»: از خدا و رسولش و اهل بیت او در آنچه به شما فرمان میدهند، اطاعت کنید.

و در یافتیم که عامّه هرگاه از علی علیه السّلام در کتابهایشان نام میبرند یا اینکه نام وی را بر زبان میآورند، میگویند:« کرّم الله وجهه» و منظورشان آن است که آن حضرت هرگز بتپرست نبوده است.

و نقل است که مردی متأهِّل نزد آن حضرت اعتراف نمود که بارها مرتکب زنا شده است و آن حضرت علیه السّلام خود را به نشنیدن میزد تا اینکه برای چهارمین بار اقرار نمود، سپس دستور فرمود وی را زندانی کنند، سپس در میان مردم ندا در داد که اجتماع کنند. سپس در سحر گاه او را از زندان بیرون آورده

1- . آل عمران/ 102
2- . تغابن / 16

دستور داد حفره ای کندند و او را در آن قرار داد. سپس فرمود: ای مردم، این کار از حقوق خداست و کسی که خود مرتکب شبیه آن شده باشد، نمیتواند آن را طلب کند، مردم با شنیدن این سخن آنجا را ترک گفتند و فقط علی علیه السّلام و دو پسرش ماندند! سپس آن حضرت وی را سنگسار نموده و بر او نماز خواند. و در التهذیب آمده است که: محمّد بن حنفیه از جمله کسانی بود که آنجا را ترک گفت.(1)

و علی بن ابی طالب علیه السّلام از جمله کسانی بود که خداوند آنان را در کتاب خود چنین وصف فرموده است:« وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَام»(2) {

و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.} سپس فرمود:«وَ مِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّک»(3) {

و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود [پدید آر]} سپس در کار آن ستمگر نظر کردیم ناگاه دیدیم اُمّت گفته است که وی بت میپرستیده است و هرکس بت پرستیده باشد، ذلّت ملازم اوست و خداوند نفی فرموده که ظالم خلیفه باشد و فرموده است:«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِين»(4) {

«پیمان من به بیدادگران نمی رسد.» } و از طرفی آن حضرت هرگز خمر ننوشیده و گوشت قربانیهای بتها را نخورده و همچنین مرتکب دیگر فسوق نشده است، و این در حالی است که قریش جملگی آلوده به آنند و داستان سرا به هنگام نقل روایت چنین میگوید: ابو فلان فلان!، و آن طاهر و پاکیزه، علی.

تفسیر قطّان از عمرو بن حمران مرفوعاً از حسن بصری آورده است که: عثمان بن مظعون، ابو طلحه، ابو عبیده، معاذ بن جبل، سهیل بن بیضا و ابو دجّانه در خانه سعد بن أبی وقّاص گرد آمده و غذایی خوردند، سپس مقداری شراب برای ایشان آورده شد، آنگاه علی برخاسته و از میان ایشان رفت. پس عثمان چیزی در این مورد گفت، پس علی علیه السّلام فرمود: خدا لعنت کند خمر را، به خدا سوگند چیزی را نمینوشم که عقل مرا زایل کند و هر که مرا بیند به من بخندد و باعث شود

1- . التهذيب 2: 391
2- . ابراهيم/ 35
3- . بقره/ 128
4- . بقره/ 124

دخترم را زوجیّت کسی در آورم که نمیخواهم! و از جمع ایشان بیرون آمده و به مسجد رفت و جبرئیل با ین آیه فرود آمد:«یا أیها الذین امنوا» منظور کسانی است که در خانه سعد گرد آمده،« إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسرُ وَ الْأَنصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون»(1) {ای

کسانی که ایمان آورده اید، شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند. پس، از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید } سپس علی علیه السّلام فرمود: نابود باد، به خدا سوگند یا رسول الله از کودکی دیدگاهم درباره آن صائب بود؛ حسن گوید: به خداوندی که خدایی جز او نیست، آن حضرت حتّی برای یک بار قبل از تحریم خمر، از آن ننوشیده است.

از طرفی آن حضرت علیه السّلام هرگز مرتکب هیچ عمل زشتی نگردید و آیه:« قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُون...»(2) {به

راستی که مؤمنان رستگار شدند... } درباره وی نازل گردید.

در تاریخ از سه طریق از عمّار بن یاسر آن را نقل کرده و جماعتی آن را از طرق زیادی از بُریده اسلمی در حدیث خود روایت کرده که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: جبرئیل به من گفت: ای محمّد، فرشتگان موکّل بر علی بن ابی طالب بر ملائکه فخر میفروشند که از زمانی که ملازم وی شدهاند، گناهی بر او ننوشتهاند.(3)

2. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام گوید: روزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی آمد که دست خود را روی شانه عباس گذاشته بود؛ پس امیرالمؤمنین علیه السّلام به استقبال وی رفت و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله پیشانی وی را بوسید. سپس عباس به علی علیه السّلام سلام کرد و علی علیه السّلام به سردی پاسخ سلامش را داد، عباس از این رفتار علی علیه السّلام به خشم آمده و گفت: یا رسول الله، علی دست از خودخواهی خود نمیدارد! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: عباس، در مورد علی چنین مگو که من پیش از این جبرئیل را

1- . مائده/ 90

2- . مؤمنون/ 1
3- . مناقب آل أبى طالب 1: 362-360

ملاقات کردم و به من گفت: دو فرشته موکَّل بر علی ساعتی پیش با من دیدار نموده و گفتند: از روزی که علی به دنیا آمده تا امروز گناهی برای وی ننوشتهایم.(1)

3. علل الشرائع: محمّد بن عمّار بن یاسر از پدرش آوردهٔ است که: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ وآله میفرماید: دو فرشته موکَّل بر علی بن ابی طالب به همه فرشتگان موکَّل مباهات میکنند که همراه علی علیه السّلام هستند و این بدان سبب است که این دو خطایی از علی را به بالا گزارش ندادهاند که موجب خشم خدای عزّوجل گردد.(2)

الطرائف: ابن مغازلی از چند طریق مرفوعاً از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مانند این حدیث را آورده است.(3)

4. کنز الکراجکی: فاطمه علیها السّلام از پدرش صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: جبرئیل مرا از دو کاتب موکَّل بر علی علیه السّلام خبر داد که از آن زمانی که همراه علی علیه السّلام شدهاند، گناهی برای وی ننوشتهاند.(4)

5. الخصال: جابر بن عبدالله گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: سه تن طرفهٔالعینی به وحی کفر نورزیدند : مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب و آسیه زن فرعون.(5)

6. تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نطفه تا چهل روز همچنان در رحم «نطفه» باقی میماند و آنگاه تبدیل به علقه میشود و تا چهل روز به صورت «علقهٔ» است و آنگاه تبدیل به «مُضغهٔ» میشود و تا چهل روز مضغهٔ میماند سپس «استخوان» میگردد، آنگاه «گوشت» استخوان را میپوشاند و سپس خداوند روی آن پوست میکشد، سپس بر آن «موی» میرویاند، آنگاه خداوند فرشته ارحام را به سوی وی فرستاده و به او گفته

1- . تفسیر قمی: 341
2- . علل الشرائع: 14
3- . الطرائف: 20

4- . كنز الكراجكى: 162
5- . الخصال 1: 82

میشود: زمان مرگ، عمل و مقدار روزی او را بنویس و بنویس خوشبخت خواهد شد یا بدبخت! پس آن فرشته گوید: پروردگارا، علم به این امور را از کجا دارم؟ پس به وی گفته میشود: از قاریان لوح محفوظ بخواه که اینها را بر تو املا کنند و او آنها را از گفتههای ایشان مینویسد. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: و از جمله کسانی که اجل، عمل، روزی و پایان سعادتمندانه زندگیش نوشته میشود، علی بن ابی طالب علیه السّلام است که نوشته میشود: از کارهای او این است که هرگز مرتکب گناه نمیشود تا اینکه بمیرد. امام حسن عسکری علیه السّلام میفرماید: و این خود سخن رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است در آن روز که بُریده از علی علیه السّلام به آن حضرت شکایت کرد، و ماجرا چنین بود که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سپاهی را برای جنگ گسیل داشت و علی صلوات الله علیه را امیر آن سپاه کرد، و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هرگز سپاهی را به جایی نفرستاده که علی علیه السّلام در میان ایشان باشد مگر اینکه وی را امیر آن سپاه قرار داده باشد؛ و چون در آن جنگ پیروز گشته و غنیمت یافتند، علی علیه السّلام تمایل پیدا کرد از میان غنایم، کنیزی را خریداری نماید و بهای او را به حساب غنیمتها قرار دهد. پس حاطب بن أبی بلعته و بریده اسلمی با آن حضرت به رقابت پرداخته و قیمت بیشتری برای آن کنیز پیشنهاد دادند و کار را به مزایده کشاندند. و چون علی علیه السّلام چنین دید، نظری به آن کنیز انداخت و قیمتی برابر با قیمت متوسط آن کنیز در آن دوران بر او قرار داد. پس آن حضرت کنیز را به آن قیمت خرید و چون نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بازگشتند، آن دو دست به یکی کردند که بُریده موضوع را به پیامبر گزارش کند. پس بریده در مقابل رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ایستاده و گفت: یا رسول الله، آیا نمیبینید که از میان مسلمانان فقط پسر ابوطالب کنیزی از میان غنایم را برای خود برده است؟ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از وی روی برگرداند. پس بُریده به سمت راست پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمده سخنان خود را تکرار نمود و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از وی روی برگرداند، آنگاه به سمت چپ پیامبر رفته و بار دیگر سخنان خود را تکرار نمود ولی رسول خدا از وی روی برتافت، سپس به پشت سر پیامبر رفته و همان سخنان را تکرار نمود و آن

حضرت از وی روی برتافت تا اینکه مجدداً رویروی آن حضرت قرار گرفت و سخن خود را تکرار نمود، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله چنان به خشم آمد که پیش و بعد از آن هرگز دیده نشد که چنین خشمگین شده باشد که بر اثر آن رنگ رخسار آن حضرت دگرگون و رگهای گردنش برجسته و تمام مفاصلش به لرزه افتاد و فرمود: ای بُریده، تو را چه میشود که رسول خدا را می آزاری بعد از روزی که به من وحی شده که:« إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَ الاْخِرَهِ وَ أَعَدَّ لهُمْ عَذَابًا مُّهِینًا* وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَتِ بِغَیرِْ مَا اکْتَسَبُواْ فَقَدِ احْتَمَلُواْ بُهْتَنًا وَ إِثْمًا مُّبِینًا»(1) {بی گمان،

کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفّت آور آماده ساخته است. و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آنکه مرتکب [عمل زشتی] شده باشند آزار می رسانند، قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته اند.} بریده عرض کرد: یا رسول الله، نمیدانستم که دارم شما را آزرده خاطر میکنم. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بریده، آیا گمان میکنی فقط کسی که شخص مرا مورد هدف قرار دهد مرا میآزارد؟ آیا ندانستی که علی از من است و من از او، و هر که علی را بیازارد مرا آزرده و آنکه مرا بیازارد خدا را آزرده و هر که خدا را بیازارد بر خدا حق خواهد بود که او را با دردناکترین عذاب در آتش جهنم بیازارد؟!

ای بُریده، تو داناتری یا خدا؟ تو داناتری یا قاریان لوح محفوظ؟ تو داناتری یا فرشته موکّل بر ارحام؟ بریده عرض کرد: بلکه خدا داناتر است و قاریان لوح محفوظ داناترند و فرشته موکّل بر ارحام داناتر است! رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: تو داناتری ای بریده یا فرشتگان موکّل بر علی بن أبی طالب؟ عرض کرد: البته که فرشتگان موکّل بر علی بن ابی طالب داناترند. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پس چگونه به او نسبت خطا کردن میدهی و ملامت و تو بیخش میکنی و کار وی را زشت و ناپسند میپنداری در حالی که این جبرئیل است که مرا از قول فرشتگان موکّل بر علی خبر میدهد که آنها از روزی که علی زاده شده هرگز

1- . احزاب/ 57-58

گناهی از وی ثبت نکردهاند؟ و این فرشته موکّل بر ارحام است که به من گفت: آنها پیش از تولّد وی، آنگاه که در رحم مادرش شکل گرفت و استحکام یافت نوشتهاند که هرگز از او گناهی سر نخواهد زد! و اینها قاریان لوح محفوظاند که به من خبر میدهند در شبی که مرا به معراج بردند؛ دیدهاند که که در لوح محفوظ نوشته شده:« علی معصوم از هر گناه و لغزشی است» اینک تو ای بریده، چگونه او را گناهکار میدانی در حالی که پروردگار عالم و فرشتگان مقرّب او را درستکار میدانند؟! ای بُریده، برخلاف خوبی و نیکی متعرّض علی مشو که او امیرمؤمنان، سید اوصیا، سرور صالحان، دلاور مسلمانان و پیشوای مؤمنان دست وروی سپید است و قسمت کننده بهشت و دوزخ، به گونهای که گوید: این برای من است و این برای تو!

سپس فرمود: ای بُریده، آیا گمان نمیکنی که علی آنقدر بر گردن شما گروه مسلمانان حق دارد که با وی از در فریب در نیایید و با او لجاجت نکنید و افزون بر آنچه میگوید، چیزی نیفزایید؟ هیهات که قدر علی نزد خدا بزرگتر

از قدر وی نزد شماست! آیا میخواهید شما را خبری دهم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله؛ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند در روز قیامت اقوامی را برمیانگیزد که پیمانه گناه آنها پرمیگردد، پس به ایشان گفته میشود: این گناهان شما، پس خوبیهای شما کجاست؟ وگرنه نافرمانی کردهاید؟! پس خواهند گفت: پروردگارا، به یاد نداریم خوبی کرده باشیم، ناگاه ندایی از جانب خدای عزّوجل میرسد که:«ای بندگان من، اگر شما از خوبیهای خود خبر ندارید، من آنها را به شما میشناسانم و برایتان میاندوزم» سپس کاغذ کوچکی میآورد و آن را در کفّه خوبیهای آنها قرار میدهد که نسبت به بدیهای آنان بیشتر از فاصله آسمان تا زمین برتری مییابد، سپس به هرکدام از آنها گفته میشود: دست پدر، مادر ، برادران، خواهران، خواصّ خود، خویشاوندان، خدمتکاران و آشنایان خود را بگیر و آنها را وارد بهشت کن، پس اهل محشر خواهند گفت: پروردگارا، ما گناهان را شناختیم، حسنات و خوبیهای آنها چه بود؟ پس خدای عزّوجل به ایشان میگوید: ای بندگان من، هریک از اینها باقیمانده بدهی برادر (دینی) خود را برداشته و نزد برادر(دینی) خود رفته و گوید: این را بگیر که من به سبب محبّتی که نسبت به علی

بن ابی طالب علیه السّلام داری، تو را دوست میدارم، پس آن یکی به وی میگوید: آن بدهی را به سبب محبّتی که به علی داری، به تو بخشیدم و هر چه خواهی از ثروتم به تو میدهم. پس خداوند از این کار آنها تشکر نموده و به سبب این کارشان گناهان آنان را کاسته، این عمل آنها را در صحیفه اعمالشان گنجانده و در ترازوی اعمالشان قرار داده و بهشت را بر آنها و پدران و مادرانشان واجب گردانید.

سپس فرمود: ای بُریده، کسانی که به سبب دشمنی با علی وارد جهنم میشوند، بیشتر از سنگریزههای است که در رمی جمرات انداخته میشوند، پس برحذر باش از اینکه تو از جمله آنان باشی، و این قول خدای تبارک و تعالی است که میفرماید:«ُ اعْبُدُواْ رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُم»(1) {پروردگارتان

را که شما، و کسانی را که پیش از شما بوده اند آفریده است، پرستش کنید} یعنی: او را با بزرگداشت محمّد و علی بن ابی طالب. خدایی که که شما را به صورت آدمی آفرید و بعد از آن شما را راست قامت نمود و مصوَّر گردانیده صورت نیکو بخشیده آنگاه خدای عزّوجل فرمود: «الَّذین مِن قبلکم» گوید: یعنی: و پشتیبان شما را از سایر طبقات مردم آفرید« باشد که به تقوا گرایید»(2)

7. التهذیب: ابراهیم بن عبدالحمید گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر امیرالمؤمنین علیه السّلام قصد قضای حاجت داشت بر در باب الخلاء ایستاده و به دو طرف راست و چپ به دو فرشته موکّل بر خود توجه نموده و میفرمود: از من کناره گیرید که خدایتان بر من گواه است که تا بیرون نیامدهام، خطایی نکنم.(3)

میگویم: عبدالحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: ابو محمّد بن متویه در کتاب « الکفایهٔ» تصریح نموده است که علی علیه السّلام معصوم است هرچند عصمتش واجب نبوده و عصمت جزء شروط امامت نیست، لیکن ادلّه وارده در روایات دالّ بر عصمت اویند و سبب یقین به باطن و نهان آن حضرت هستند، و

1- . بقره/ 21
2- . تفسیر امام حسن عسکری (ع): 55-52

3- . التهذيب1: 100

در میان صحابه این ویژگی تنها به آن حضرت اختصاص دارد، و تفاوت دو عبارت ما آشکار است آنگاه که میگوییم:«زید معصوم است» و «زید وجوباً معصوم است چون امام میباشد و از شروط درستی امامت آن است که معصوم باشد» زیرا مفهوم اول مذهب ما (معتزله) و مفهوم دوم مذهب امامیه است.(1)

میگویم: اکثر روایات این باب و دیگر اقوال در این مورد آنگونه که مناسب این کتاب باشد، در باب «وجوب عصمت امام» آمده که پیش از این معروض افتاد و روایات دیگری که دالّ بر این امر باشند بسیار زیادند و خواهند آمد و نمیتوان جملگی آنها در یک باب گرد آورد، و هرکس خواهان دلالتهای عقلی بر این امر است، لازم است به کتابهای کلامی و بالأخص «الشافی» رجوع کنید.

1- . شرح النهج 2: 212

باب شصتم : استدلال به ولایت امیرالمؤمنین

روایات:

استدلال به ولایت امیرالمؤمنین و استدلال به نایب قرار دادن پیامبر ایشان را در کارها بر امامت و خلافت ایشان و در آن روایات بسیاری است از بابهای گذشته و بابهای بعدی و مشتمل بر ذکر بالا رفتن ایشان از پشت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برای انداختن بتها و واگذاری مسئولیت همسرانش در زمان حیات و بعد از وفاتش به امیرالمؤمنین علیه السّلام

1. مناقب ابن شهر آشوب: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مأموریت قرائت سوره برائت را پس از عزل ابوبکر به اجماع مفسران و روایان حدیث به آن حضرت علیه السّلام واگذار نمود.(1)

میگویم: شرح این ماجرا مفصلاً بیان گردیده است؛ سپس ابن شهر آشوب گوید:

سیره نویسان بر این امر اجماع دارند و تاریخی آن را ذکر کرده گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خالد بن ولید را به همراه جمعی از جمله براء بن عازب به یمن فرستاد تا مردم آن را به اسلام دعوت کند. وی شش ماه در آنجا اقامت کرد لیکن کسی دعوتش را اجابت نکرد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را این حالت خوش نیامد از این رو به امیرالمؤمنین علیه السّلام امر فرمود که برود و خالد را عزل نماید. چون

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 326

امیرالمؤمنین به آنجا رسید، نماز صبح را با ایشان اقامه فرمود و سپس فرمان پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را بر ایشان خواند و در پی آن همدانیها همگی در یک روز اسلام آوردند و مردم یمن به عنوان مسلمان با وی بیعت کردند. چون این خبر به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رسید، سجده شکر به جا آورده و فرمود: سلام بر همدان، سلام بر همدان ! امیرالمؤمنین علیه السّلام در جنگ صفین ضمن ابیاتی فرموده است:

-« اگر روزی دربان بهشت شده باشم، بیتردید به همدانیها میگفتم: ایمن وارد آن گردید !»

پیامبر صَلی الله علیهِ و آله چون علی علیه السّلام را به یمن فرستاد او را نماینده خود در آنجا و قاضی قرار داد تا بر طبق اتفاق نظری که دوست و دشمن بر سخنان آن حضرت دارند در میان آنان قضاوت کند، دست بر سینهاش زده و فرمود: «خداوندا، او را استوار بدار و به وی فصل الخطاب تلقین فرما !» امیرالمؤمنین علیه السّلام گوید: از آن پس هرگز در قضاوت میان دو نفر دچار تردید نشدم. این حدیث را احمد بن حنبل و ابویعلی در مسندهای خود و ابن بطه در کتاب « الإبانه» از چهار طریق نقل کردهاند.

وقتی آن حضرت را به انجام یک مأموریت شرعی به مدینه فرستاد، وی را به نمایندگی از خود گسیل داشت. احمد بن حنبل در مسند و کتاب الفضائل، ابویعلی در مسند، ابن بطّه در الإبانه و زمخشری در الفائق آن را چنین بیان کردهاند- لفظ از احمد بن حنبل است- : علی السلام علیه فرمود: به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در تشییع جنازهای بودیم که فرمود: چه کسی به مدینه میرود و قبری را فرو نمیگذارد مگر اینکه آن را با خاک یکسان کند و هر تصویری را محو سازد و هر مجسمهای را که دید، درهم شکند؟ پس مردی برخاست و عرض کرد: من، اما از هیبت مردم مدینه ترسید و نشست. پس من به سرعت به آنجا رفته و برگشته و به آن حضرت عرض کردم: یا رسول الله، همه قبور مدینه را با خاک یکسان کرده، تصویرها را محو نموده و بتها را شکستم. گوید: پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله

فرمود: هرکس بار دیگر چنین کند، یقیناً به آنچه خداوند بر محمّد نازل فرموده، کفر ورزیده است، تا پایان حدیث.

و علی علیه السّلام را نیابت داد تا بغیر از شصت و سه شتر همه شتران او را ذبح نماید. اسماعیل بخاری، ابو داود سیستانی، بلاذری، ابویعلی موصلی، احمد بن حنبل و ابوالقاسم اصفهانی در «الترغیب» از جابر و ابن عباس آوردهاند- و لفظ از اصفهانی است- که : رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله یکصد شتر پروار قربانی نمود، پس علی علیه السّلام از مدینه آمد و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وی را شریک ثلث شتران خود گردانید از این رو آن حضرت شصت و شش شتر را نحر فرمود و به علی علیه السّلام امر نمود سی و چهار شتر را نحر کند و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی دستور داد از هر قربانی مقداری گوشت بردارد، سپس آن گوشت پخته شد و آن دو هم از گوشت خوردند و هم از آبگوشت؛ و در روایت مجاهد از عبدالرحمان بن أبی لیلی از علی علیه السّلام آمده است که آن حضرت فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من امر فرمود که مسؤولیت شترها را بپذیرم و فرمود: چون آنها را نحر کردی، پوستها، جُلها و پیهای(چربی) آنها را صدقه بده؛ و در روایتی دیگر: به من فرمود: چیزی به قصاب نده که ما خود اجرت او را میپردازیم.

کافی کلینی: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله با دست خود 63 شتر را نحر فرمود و علی علیه السّلام بقیه شتران را نحر نمود.

در تهذیب الأحکام آمده است که چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از سعی میان صفا و مروه فارغ گشت فرمود: این جبرئیل است که مرا فرمان میدهد که دستور دهم هرکس قربانی نیاورده، احرام عمره بندد. سپس فرمود: اگر آنچه را که اکنون بر من روشن گشته در آغاز کار میدانستم، همانند شما قربانی با خود نمیآوردم و عمره به جای میآوردم لیکن اکنون قربانیها را با خود آوردهام. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله 66 یا 64 قربانی با خود آورده بود و علی علیه السّلام نیز از یمن با 34 یا 36 قربانی آمد، و به علی علیه السّلام فرمود: بر چه نیتی احرام بستهای؟ عرض کرد: احرام من به نیّت احرام پیامبر است. فرمود: پس همانند من محرِم باش و تو در قربانی من شریک هستی. و چون رمی جمرات به جای آورد، رسول

خدا صَلی الله علیهِ و آله 66 و علی علیه السّلام 34 شتر نحر کردند و از علی علیه السّلام خواست به نیابت از او شترها را قربانی کند.

الحاکم بن البیّع در «معرفهٔ علوم الحدیث» مرفوعاً از زرّ بن جیش آورده است که: علی علیه السّلام دو قوچ قربانی میکرد، یکی به نیابت از پیامبر و دیگری از جانب خودش، و فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من امر فرموده که به نیابت از وی قربانی کنم و من همیشه چنین خواهم کرد. و احمد بن حنبل در «الفضائل» آن را روایت کرده است.

و او را به نیابت از خود برای اصلاح آنچه خالد تباه کرده بود، فرستاد. بخاری روایت کرده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خالد به سریّهای فرستاد و او به قبیله ابو زاهر اسدی شبیخون زد؛ و در روایت طبری آمده است که خالد دستور داد دست مردان آنها را از پشت بسته و شمشیر در میان ایشان نهاده جمعی را به قتل رساند تا اینکه امان نامهای را که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی و قبیلهاش داده بود را آوردند. همه ناقلین می گویند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوندا من در حضور تو از کار خالد بیزاری میجویم. و در روایت ابوسعید خدری آمده است که آن حضرت فرمود: خدایا، من از خالد بیزارم!- سه بار- سپس فرمود: اما دارایی شما را مسلمانان برده و تقسیم کردهاند و بدین ترتیب از دست رفته است، لیکن من مانند آنها را به شما باز میگردانم. از طرفی سه بسته از اموال یمن را نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آوردند، پس آن حضرت فرمود: یا علی، ذمّه خدا و رسولش را آزاد کن و سپس آن سه بسته را تحویل وی داد. پس علی علیه السّلام دستور داد اموال از دست رفته آنان را مکتوب کنند و آنها چنین کردند، آنگاه

یکی از بستهها را گشوده و به آنان فرمود: این بسته را بردارید و با آنچه از دست دادهاید ارزیابی کنید. عرض کردند: سبحان الله، این بیشتر از آنی است که از دست دادهایم. فرمود: بسته دوم را نیز بردارید و آنها را بر تن خانوادههایتان و خدمتکارانتان کنید تا به همان مقدار که غمگین گشتهاند، خوشحال شوند، و سومین بسته را نیز بابت خسارتهایی که متحمل شدهاید و از آنها خبر دارید یا ندارید بردارید تا از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله راضی و خوشنود گردید. و چون علی

علیه السّلام نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بازگشت، آن حضرت را از کاری که کرده بود آگاه نمود، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله چنان خندید که دندانهای آسیای آن حضرت آشکار شدند و فرمود: خداوند ذمّه تو را پاک کند همانطور که ذمّه مرا پاک کردی؛ و نظیر این ماجرا در مورد بنی جذیمه نیز روایت شده است.(1)

حمیری:

-« آن کیست که محمّد به وی وصیت کرد که وعدهها را به جا آورد پس وامها را ادا کرد.»

و به هنگام هجرت علی علیه السّلام را در خانواده و اموال خویش جانشین خود فرمود تا تمام بدهیهای او را پرداخته و امانات مردم را به ایشان مسترد دارد و به وی وصیت نمود دیونش را ادا کند.

طبری با اسناد خود از عبّاد از علی علیه السّلام آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چه کسی وام مرا پرداخت نموده و به وعدههای من عمل مینماید تا در بهشت با من باشد؟ عرض کردم: من یا رسول الله!

فردوس دیلمی: سلمان گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی بن ابی طالب وعدههای مرا به جای میآورد و وام مرا ادا مینماید.

احمد بن حنبل در «الفضائل» از ابن آدم سلولی و حبشی بن جناده سلولی آورده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی از من است و من از اویم و وام مرا جز خودم یا علی ادا نمیکند. و نیز آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: «وام مرا پرداخت میکند و وعدههای مرا به جای میآورد» و در روایات بسیاری آمده است که به وی فرمود:« تو ادا کننده وام منی.»

قتاده: اطلاع یافتم که علی علیه السّلام سه سال در موسم حج ندا در داد: هرکس طلبی از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دارد، بیاید تا وام او را پرداخت کنیم. محدّثان عامه نیز از حبشی بن جناده نقل کردهاند که مردی نزد ابوبکر آمده و گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وعده کرد سه مشت خرما به من بدهد. ابوبکر

1- . در قاموس 4: 88 جذیمه بر وزن سفینه: نام قبیلهای از عبد قیس است و ممکن است با ضم جیم خوانده شود.

گفت: یا علی، سه مشت خرما به وی بده! سپس ابوبکر خرماها را شمرد و آن را هر مشت شصت دانه یافت، پس گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله راست فرمود، شنیدم فرمود: ای ابوبکر مشت من و علی در شمارش یکسان هستند.

بدهی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله که وعدههای آن حضرت بود بالغ بر هشتاد هزار درهم بود که علی علیه السّلام آن را ادا فرمود.

و از جمله دَینهایی که به جای وی ادا نمود دَین به خدا بود که بزرگتر است و شامل اموری میشد که خداوند انجام آنها را بر وی فرض کرده بود و آن حضرت پیش از ادای آنها رحلت فرمودند و به علی علیه السّلام وصیت نمود آنها را از جانب او به جای آورد و این خود قول خدای متعال است که فرمود:« یَأَیهُّا النَّبیِ ّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِین» {ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن} پس آن حضرت در حیات خود با کفار جهاد فرمود و به علی امر کرد پس از وفاتش با منافقان جهاد کند، پس علی علیه السّلام با ناکثین، قاسطین و مارقین جهاد نمود و بدین ترتیب دَین رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را به خدا ادا نمود.

آن حضرت طلاق همسرانش را به علی علیه السّلام واگذار فرمود.

ابو الدرعل مرادی و صالح مولای التومه از عایشه روایت کردهاند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله اختیار طلاق همسرانش را به علی علیه السّلام واگذار فرمود.

اصبغ بن نباتهٔ گوید: در روز جمل علی علیه السّلام به عایشه پیغام داد که برگرد وگرنه سخنی خواهم گفت که از خدا و رسولش دور شوی. و امیرالمؤمنین علیه السّلام به حسن علیه السّلام فرمود: نزد فلان زن برو و به وی بگو: امیرلمؤمنین به تو میگوید: سوگند به آنکه دانه و خلایق را آفرید، اگر هماکنون باز نگردی چیزی را که میدانی برایت خواهم فرستاد. و چون حسن علیه السّلام پیغام امیرالمؤمنین را به وی رساند، برخاسته و گفت: دست از سر من بردارید (مرا باز گردانید) پس زنی از مهالبه به وی گفت: ابن عباس که بزرگ بنیهاشم است نزد تو آمد و تو با وی جروبحث کردی و او از نزد تو خشمگین بیرون رفت و هماکنون جوانی نزد تو آمده و چنین از زمین کَنده شدی؟! عایشه گفت: این جوان پسر رسول

خدا صَلی الله علیهِ و آله است، هرکس میخواهد چشمان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را ببیند، به این جوان نگاه کند. و علی پیغامی را برای من فرستاده که میدانم چیست. آن زن گفت: تو را به حقّی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بر تو دارد سوگند میدهم که مرا از پیغامی که برایت فرستاده باخبر کن! عایشه گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله اجازه طلاق همسرانش را به علی واگذار کرده است، پس هر زنی را که علی در این دنیا طلاق دهد، در آخرت از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دور خواهد بود.

و در روایتی آمده است: پیامبرصَلی الله علیهِ و آله مشغول تقسیم غنایمی میان یاران خود بود که از وی خواستیم از آن غنایم چیزی به ما بدهد و بر این خواسته اصرار کردیم؛ پس علی ما را ملامت کرد و گفت: بس کنید، پیش از این رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را آزار ندهید! ما نیز به وی حملهور شدیم که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از برخورد ما با علی به خشم آمده و فرمود: ای علی، من طلاق آنها را به تو واگذار میکنم، پس هرکدام را که طلاق دهی، طلاقش بائن خواهد بود؛ و آن حضرت هیچ زمانی را برای این اختیار معیّن نفرمود، نه در حیات و نه پس از مرگ. پیغام علی اشاره به این اختیار بود، لذا من بیم آن دارم که برای همیشه از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دور گردم.

خطیب خوارزم:

-«علی، وصیّ او بر زنان بود، او امین بود و حجابی مانع از تردد او نزد پیامبر نمیشد»

و در شب هجرت وی را در بستر خود خوابانید و انتقال زنان اهل بیت را بعد از سه روز از هجرت به مدینه، به وی سپرد و در امور خصوصی و حفظ اسرار نظیر ماجرای ماریه زمانی که به وی تهمت زدند او را امین می شمرد. و چون به جنگ تبوک رفت وی را جانشین خود در مدینه قرار داد و قتل دلاوران قریش را به وی واگذار نموده، پس از هزیمتشان او را بر ایشان گمارد و هنگامی که وی را به فدک فرستاد به نیابت از خود فرستاد و رفتن به سوی بنی زهره را به او واگذار نمود و در جنگ اُحد او را پرچمدار سپاه خود نمود و تنها پرچمدار سپاه بود و به هنگام وفات

او را بر خود گمارده، غسل و کفن و نماز و دفن خود را به وی سپرد؛ و از آن حضرت نقل شده است که: ما اهل نبوت و رسالت و امامت هستیم و جایز نیست هنگام ولادتمان قابلهها ما را بگیرند. و سرپرستی امام به هنگام ولادت امام و به هنگام مرگ او کار بستن چشم(پس از وفات)، غسل و دفنش جز توسط امامی چون خودِ او جایز نمیباشد. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله هنگام ولادت علی علیه السّلام سرپرستی وی را بر عهده گرفت و علی علیه السّلام نیز مسؤولیت امور مربوط به وفات آن حضرت را عهدهدار گردید، و امیرالمؤمنین علیه السّلام سرپرستی حسن و حسین علیهما السّلام را به هنگام ولادت برعهده گرفت و آن دو نیز عهدهدار کارهای مربوط به وفات آن حضرت را شدند. و آنگونه که إن شاء الله گفته خواهد شد، امر امامت نیز به وی سپرده شد.

و در روز فتح مکه کار عظیمی را به وی واگذار نمود، و آن اینکه آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله ایستاد تا علی از شانههای وی بالا رفته و از سقف خانه کعبه آویزان شود. پس علی علیه السلام بالا رفت در حالیکه چنان بتها را از جا میکند و بر زمین میافکند تا بشکنند که دیوارهای کعبه به لرزه میافتادند؛ احمد بن حنبل و ابویعلی موصلّی در مسندهای خود، ابوبکر خطیب در تاریخ خود، محمّد بن صباح زعفرانی در «الفضائل»، خطیب خوارزمی در الأربعین خود، ابوعبدالله نطنزی در الخصائص و ابوالمضا صبیح غلام امام رضا علیه السّلام روایت کرده که: شنیدم که امام رضا از پدرش از جدّش درباره آیه:« وَ رَفَعْنَاهُ مَکَانًا عَلِیًّا»(1){و [ما] او را به مقامی بلند ارتقا دادیم.} روایت کرده فرمود: درباره بالا رفتن علی علیه السّلام از کتف پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برای درهم شکستن بتها نازل شده است.

ابوبکر شیرازی در کتاب «نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین علیه السّلام» قتاده از ابن مسیّب از ابوهریره روایت کرده که جابر بن عبدالله به من گفت: به همراه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وارد مکّه شدیم در حالی که درون کعبه و اطراف آن 360 بت وجود داشت، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله امر فرمود همه آن بتها را بر

1- . مریم/ 57

زمین بکوبند، پس همه با سر بر زمین افتادند. درون کعبه بتی بلند به نام «هُبَل» وجود داشت، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نگاهی به علی علیه السّلام افکنده و به وی فرمود: علی، سوار پشت من میشوی یا سوار پشت تو بشوم تا هبل را از پشت کعبه بر زمین افکنم؟ عرض کردم: یا رسول الله، شما بر پشت من سوار شوید. و چون بر پشت من سوار شد، به دلیل سنگینی بار رسالت نتوانستم وی را حمل کنم. لذا عرض کردم: یا رسول الله، من سوار پشت شما میشوم! پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خندهای فرمود و پایین آمده و کمر مبارک خود را خم نمود و من بر پشت آن حضرت نشستم، و قسم به کسی که دانه را شکافت و آدمیان را آفرید، اگر میخواستم آسمان را با دست خود بگیرم، این کار را میکردم، سپس هبل را از پشت کعبه بر زمین افکندم، آنگاه خدای متعال آیه: «وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِل»(1) {و بگو: «حق آمد و باطل نابود شد} نازل گردید.

و احمد بن حنبل و ابوبکر خطیب در کتاب ایشان مرفوعاً از نعیم بن حکیم مدائنی روایت کردهاند که گفت: ابومریم مرا از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت نموده که فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مرا با خود به سوی بتها برده و فرمود: بنشین، پس در کنار کعبه نشستم. آنگاه رسول خدا بر شانههای من سوار شده و به من فرمود: برخیز و مرا نزد آن بت ببر، من نیز آن حضرت بلند کرده و برخاستم لیکن چون دریافت که در حمل وی ناتوانم، فرمود: بنشین! پس نشستم و آن حضرت را پیاده کردم، و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برای من نشسته و به من فرمود: سوار شو علی! پس بر شانه آن حضرت سوار شدم، سپس رسول خدا مرا بلند فرموده، و چون برخاست چنان تصوّر کردم که اگر میخواستم میتوانستم آسمان را با دست خود بگیرم و به پشت بام کعبه بالا میرفتم. سپس رسول خدا به کناری ایستاد و من بت بزرگ آنها، بت قریش را که از مس میخکوب شده با میخهای آهنی ساخته شده بود، بر زمین انداختم... تا آخر حدیث. و در روایت خطیب آمده است: تصوّر کردم که اگر میخواستم، اُفق آسمان را به چنگ میآوردم.

1- . بنی اسرائیل/ 81

و ابوالحسن علی بن احمد عاصمی مرفوعاً مرا از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرد که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: مرا حمل کن تا بتهای کعبه را بیندازیم، اما من توان حمل آن حضرت را نداشتم لذا او مرا حمل فرمود و در آن حال اگر میخواستم آسمان را به چنگ آورم، میآوردم. و در خبر دیگری آمده است علی علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند اگر میخواستم دستم را به آسمان برسانم این کار را می کردم.

و قاضی ابو عمرو عثمان بن احمد مرفوعاً از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی صلوات الله علیهما فرمود: برخیز به سراغ بتها در بالای کعبه برویم و آنها را بشکنیم. پس همگی برخاستند و چون به آنجا رسیدند، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: برخیز و از دوشم بالا برو تا تو را برای افکندن بتها بالا ببرم. پس علی علیه السّلام پیراهن خود را به آن حضرت داد و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آن را روی شانه خود انداخت و علی علیه السّلام را بلند کرد تا به بالای کعبه رسید. پس علی علیه السّلام بت را که از مس بود از بالای کعبه بر زمین انداخت، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله صدا زد: بیا پایین! پس علی علیه السّلام چنان از بالای کعبه به پایین پرید که گویی دو بال داشت. و گفته میشود که عمر آرزوی انجام این کار را داشت که علی علیه السّلام به وی فرمود: کسی که آن را میپرستیده، قادر به افکندن آن نیست.

و چون ابوبکر خلیفه شد و از منبر بالا رفت یک پله پایینتراز پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نشست، و چون عمر خلیفه شد و از منبر بالا رفت یک پله پایینتر نشست و چون عثمان خلیفه شد یک پله پایین تر نشست ولی چون علی صلوات الله علیه به خلافت رسید و از منبر بالا رفت، در جای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشست. در این هنگام صدای همهمه مردم به گوش آن حضرت رسید، لذا فرمود: این سرو صدایی که میشنوم چیست؟ گفتند: به خاطر بالا رفتن شما از منبر و نشستن در جایی است که خلیفه پیش از شما در آنجا ننشست! فرمود: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: «هرکس در جای من بنشیند و همانند من رفتار نکند، خداوند او را با صورت در آتش افکند» و به خدا سوگند من همان کسی هستم که

چون وی رفتار میکنم، قول ایشان را به کار میگیرم و به حکم او فرمان میرانم از این رو بر جای وی نشستهام، سپس در خطبه خود چنین فرمود: ای مردم، از آن جهت در جای

برادر و عموزادهام نشستهام که آن حضرت مرا از آینده خود و کارهایی که از من سر میزند آگاه فرموده است؛ و گویا فرموده: من همان کسی هستم که پا بر دوش خاتم پیامبران نهاده و از آن بالا رفتهام، این چوبها چه میتوانند باشند؟ من از محمّدم و محمّد از من است.

و در خطبه افتخار فرمود: «بتها را من بشکستم، پرچمها را من برافراشتم، اسلام را من بنا کردم». و ابن نباته گوید:«تا جایی که به وسیله وی ریسمانهای اسلام را محکم ساخت و احزاب بتها را بدو درهم شکست» و ایمان به اقبال او آشکار گشت و بهتان به صولت او از هم گسست و بیشک مقام ابراهیم بر هر سنگی شرافت دارد بدان جهت که قدمگاه ابراهیم بوده است، از این رو لازم است که قدمگاه علی گرامیتر از سرهای دشمنان وی باشد، زیرا این قدم بر کتف نبوت قرار گرفته است.

مسند ابویعلی: ابومریم گوید: علی علیه السّلام فرمود: شب هنگام به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله راه افتاده و به کعبه آمدیم، سپس آن حضرت به من فرمود: بنشین! چون نشستم رسول خدا بر شانهام سوار گشت و من وی را بلند کردم. و چون ضعف مرا در حمل خود دید، فرمود: بنشین! من نشستم و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پایین آمده و خود نشسته سپس به من فرمود: بر دوش من سوار شو. من نیز سوار گشته و آن حضرت چنان مرا بلند کرد که تصوّر کردم اگر بخواهم افق آسمان را به چنگ آورم، حتماً بدان دست خواهم یافت؛ و از بام کعبه بالا رفته نزد بت قریش آمدم که بتی به شکل یک مرد و از جنس مس یا سرب بود... تا پایان حدیث.

و اسماعیل بن محمّد کوفی در حدیثی طولانی از ابن عباس روایت کرده که بنی خزاعه صاحب بتی در بالای کعبه بودند پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: ای ابوالحسن، برویم این بت را از کعبه بیرون بیندازیم. پس شبانه راه افتادند و چون به کعبه رسیدند فرمود: ابوالحسن، از روی پشتم بالا برو، و کعبه

چهل ذرع طول داشت، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السّلام را بر پشت خود حمل نمود. سپس فرمود: علی، رسیدی؟ عرض کرد: سوگند به آن کسی که تو را به حق فرستاد اگر اراده کنم آسمان را با دست خود لمس کنم، آن را لمس خواهم کرد، و آنگاه بت را بر زمین افکند که درهم شکست، سپس به ناودان آویخت و خود پایین آمد و چون بر زمین افتاد خندید، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله پرسید: به چه میخندی علی که خداوند پیوسته دهانت را به خنده باز کند؟ عرض کرد: یا رسول الله، از تعجّب خندیدم، زیرا از بام کعبه خود را به زمین انداختم لیکن نه دردی احساس کردم و نه آسیبی به من رسید. فرمود: چگونه احساس درد کنی یا اینکه آسیب ببینی در حالی که محمّد تو را بالا برده و جبرئیل پایین آورده است؟ و در اربعین خوارزمی ضمن حدیثی طولانی از علی نقل میکند که : من و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله راه افتادیم و بیم آن داشتیم کسی از قریش یا دیگران ما را ببیند، پس آن بت را انداختم و درهم شکست و از بالای کعبه به پایین پریدم.

اینها دلالتهای آشکار مبنی بر این هستند که علی علیه السّلام نزدیکترین مردم و مقرّبترین آنها به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و اینکه ولیّ عهد و وصیّ وی بر اُمّتش بعد از رحتلش بوده است، و آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله هرگز یکی از مشایخ دیگر را به نیابت از خود مأموریتی نداد مگر آنچه روایت شده در مورد ابوبکر که او را به نیابت خود به حج فرستاد، و به قول عایشه، فرموده است: به ابوبکر بگویید تا با مردم نماز بخواند؛ که هر دو مورد محل اختلاف هستند، از طرفی علی علیه السّلام از امتیازاتی برخوردار است از جمله اینکه هرگز پیامبر کسی را بر وی فرمانده نساخت و به هر جا که او را فرستاده یا در جایی بر جای گذاشت، او را امیرآن جمع نمود ولی ابوبکر و عمر زیر فرمان اسامهٔ بن زید، عمرو بن عاص و دیگران بودهاند.(1)

2. معانی الأخبار – علل الشرائع: محمّد بن حرب هلالی امیر مدینه گوید: از جعفر بن محمّد علیه السّلام سؤال کرده و به وی گفتم: ای فرزند رسول خدا، سؤالی

1- . منافب آل أبی طالب1: 328- 327

ذهن مرا به خود مشغول کرده و میخواهم آن را از شما بپرسم. فرمود: اگر بخواهی، پیش از آنکه سؤالت را بپرسی، تو را از جواب آن آگاه سازم، یا اینکه اگر میخواهی بپرس. به وی عرض کردم: ای فرزند پیامبر، چگونه پیش از آنکه بپرسم از سؤال من خبر دارید؟! فرمود: با هوشیاری و فراست، آیا قول خدای عزّوجل را نشنیدهای که میفرماید:«إِنَّ فیِ ذَالِکَ لاَیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِین»(1) {به

یقین، در این [کیفر] برای هوشیاران عبرتهاست.} و قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله که میفرماید:« از فراست مؤمن پروا داشته باشید که او به نور خدا میبیند» پس به وی عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، مرا از سؤالم آگاه فرما! فرمود: میخواستی از من درباره رسول خدا بپرسی که چرا علی علیه السّلام با آن همه قدرت و صلابت و آنچه از وی دیده شد نظیر کندن دروازه قلعه خیبر و پرتاب کردن آن به پشت سر به فاصله چهل ذرع، دری که چهل نفر توان حمل آن را نداشتند،هنگام انداختن بتها از بام کعبه نتوانست رسول خدا را بر دوش خود حمل کند در حالی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر شتر و اسب و الاغ سوار میشد، و در شب معراج بر براق سوار شد و همه اینها در قوت و قدرت به علی علیه السّلام نمیرسند؟ به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند ای فرزند رسول خدا، سوال من از شما همین بود. اکنون مرا پاسخ دهید. فرمود: علی علیه السّلام به برکت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شرافت یافت و رفعت مقام و منزلت پیدا کرد و به سبب آن حضرت به این جایگاه رسید که آتش شرک را خاموش و هر معبودی جز خدای عزّوجل را باطل نماید و چنانچه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به قصد انداختن بتها بر زمین بر دوش علی علیه السّلام سوار میشد، در این صورت این پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بود که برای انداختن بتها به علی علیه السّلام رفعت ، شرف و اصالت مییافت که در این صورت علی علیه السّلام افضل از وی میبود، مگر نمیبینی که علی علیه السّلام فرموده است:« هنگامی که از دوش رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بالا رفتم شرافت و رفعت یافتم تا جایی که اگر میخواستم به آسمان برسم، قطعاً میرسیدم»؟ مگر نمیدانی که در

1- . حجر/ 75

تاریکی، به چراغ راه مییابند و فرع آن از اصلش نشأت میگیرد؟ و از این روست که علی علیه السّلام فرموده است:« من از احمد همانند نور از نور میباشم (نور من فرعی از نور اوست)؟ آیا نمیدانی که محمّد و علی- صلوات الله علیهما- دو هزار سال پیش از خلقت آدم نوری در مقابل خدای عزّوجل بودهاند؟ و اینکه چون فرشتگان وقتی آن نور را دیدند، مشاهده کردند که اصلی دارد که در آن اصل شعاعی درخشان منشعب شده است از این رو گفتند: ای خدا و سیّد سرور ما، این نور چیست؟ پس خداوند تبارک و تعالی به ایشان وحی فرمود که: این نور، نوری از نور من است که اصل آن نبوّت و فرعش امامت است، اما نبوّت، از آنِ بنده و فرستادهام محمّد است و اما امامت، به حجّت و ولیّ من علی تعلّق دارد و اگر این دو نبودند، مخلوقاتم را نمیآفریدم؛ مگر نمیدانی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در غدیرخَمّ دست علی علیه السّلام را چنان بالا برد که مردم سفیدی زیربغل آن دو را دیدند و پیامبر وی را ولی و امام مسلمانان قرار داد؟ و در روز محله ی بنی النجار حسن و حسین علیهما السّلام را در آغوش گرفته و حمل فرمود و چون یکی از صحابه به وی عرض کرد: یکی از آن دو را به من بسپارید یا رسول الله، فرمود: چه نیکو سوارانی هستند این دو و پدرشان از آنها بهتر است؟ و اینکه آن حضرت با صحابه خود نماز میخواند که یکی از سجدههای خود را طول داد و چون نماز را سلام داد، به وی عرض شد: یا رسول الله، این سجده را طول دادید! آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پسرم بر پشتم سوار شد و دوست نداشتم در پایین آمدنش شتاب کنم تا خود پایین بیاید؟ قصد آن حضرت از این کارها آن بوده که ایشان را رفعت و شرافت بخشد، زیرا پیامبر صَلی الله علیهِ و آله امام و نبی است و علی علیه السّلام امام است لیکن نبی و رسول نیست، از این رو طاقت حمل بار سنگین نبوّت را ندارد.

محمّد بن حرب هلالی گوید: پس به وی عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، بیشتر برای من بگو، فرمود: به راستی که تو سزاوار آنی که بیشتر بدانی، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی را بر دوش خود حمل فرمود تا این معنا را القا کند که وی پدر فرزندان اوست و امامت ائمه از صلب وی پدیدار خواهد شد؛ چنانچه در نماز

استسقا عبایشان را وارونه نمودند تا به صحابه خود بفهماند که خشکسالی به بارندگی و وفور نعمت مبدّل میگردد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، بیشتر برایم بگو! فرمود: علی علیه السّلام را از آن جهت بر دوش خود حمل فرمود تا به قومش بفهماند که علی علیه السّلام است که ذمه رسول خدا را از بدهیها و وعدههایی که داده سبک نمود. و از طرف آن حضرت بعد از مرگش تعهداتش را به جا میآورد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، بیشتر برایم بگو! فرمود: او را بر دوش خود حمل نمود تا به دیگران بفهماند که علی علیه السّلام معصوم است و زیر بار هیچ گناهی نیست تا بدین ترتیب نشان دهد کارهای او در میان مردم حکمت است و ثواب، و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرموده بود که: ای علی، خدای تبارک و تعالی بار گناه شیعیان تو را بر دوش من نهاد و سپس آنها را بر من بخشید و منظور از قول خداوند در آیه:« لِّيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ مَا تَأَخَّر» {تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد} همین است و چون خدای عزّوجل آیه:«عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ » { به خودتان بپردازید }نازل کرد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود:« ای کسانی که ایمان آوردهاید، به خودتان بپردازید. هرگاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمیرساند، و علی نفس من و برادر من است، از علی اطاعت کنید که او پاکیزه شده و معصوم است نه گمراه میشود و نه به به شقاوت میگرایید» سپس این آیه را تلاوت فرمود:«قُلْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ وَ إِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُواْ وَ مَا عَلَىَ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَغُ الْمُبِينُ» {بگو: «خدا و پیامبر را اطاعت کنید. پس اگر پشت نمودید، [بدانید که] بر عهده اوست آنچه تکلیف شده و بر عهده شماست آنچه موظّف هستید. و اگر اطاعتش کنید راه خواهید یافت، و بر فرستاده [خدا] جز ابلاغ آشکار [مأموریتی] نیست}

محمّد بن حرب هلالی گوید: سپس جعفر بن محمّد علیه السّلام فرمود: ای امیر، اگر تو را از کنه معانی نهفته حمل کردن پیامبر صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السّلام را برای شکستن بتها از بام کعبه آگاه کنم، حتماً خواهی گفت که: به راستی

که جعفر بن محمّد یک مجنون است! سپس به همین مقداری که شنیدی بسنده کن! پس برخاسته و سرودستان آن حضرت را بوسیده و عرض کردم: خداوند آگاهتر است به اینکه رسالت خویش را در کجا قرار دهد.(1)

توضیح: قول آن حضرت علیه السّلام:« وانبعاث فرعه» مبتدا، و ظرف خبر آن است؛ و منظور آن است که فرع مصباح، نوری است که از آن متصاعد میشود- جدای آنچه با فتیله یا چراغ دیگری که نور را از آن اقتباس میکند- و هرچند که از نور اصلی نشأت گرفته و از آن پایینتر است، ولی بالاتر از آن قرار میگیرد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نیز همین وضع را دارند یعنی اینکه آن حضرت آن چراغی هستند که در ظلمات گمراهی و جهالت به وی هدایت یافته میشود و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرعِ وی است از این رو بالاتر از او ایستاد و بر دوشش سوار شد. بنابراین وجه دیگری خواهد بود که وجه غالب است؛ و احتمال دارد مراد آن باشد که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرع پیامبر صَلی الله علیهِ و آله است، و اگر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به واسطه علی علیه السّلام رفعت مییافت، در آن صورت علی علیه السّلام افضل از وی میبود که در این صورت فرع بر اصل برتری مییافت و این خود تکمله وجه اول است. درباره قول آن حضرت علی علیه السّلام« فالنبیّ امام نبیّ» میگویم: معنای این عبارت احتمال دو وجه دارد:

وجه اول: اینکه از تکمله وجوه پیشین باشد، زیرا معنای جمله آن است که علی علیه السّلام توان حمل چیزی را که پیامبر میتوانست آن را حمل کند، نداشت و از توان منزلت عظیم نبوت برخوردار نبود، و اگر میتوانست پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را حمل کند، افضل از وی میشد. زیرا در این صورت مبیِّن فضل پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میبود و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بدو شرافت و رفعت مییافت، اما علی علیه السّلام به منزلت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نرسیده بود پس چگونه میتوانست افضل از وی باشد؟!

1- . معانی الأخبار : 352- 350. علل الشرائع: 69

وجه دوم: اینکه اصل مطلوب علّت دیگری داشته باشد و آن اینکه علی علیه السّلام نمیتوانست پیامبر را حمل کند چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله حامل سنگینی بار نبوت بود و علی علیه السّلام تاب حمل این بار را نداشت. و از آنجا که پاسخ به اعتراض سائل که پرسیده بود آن حضرت بر شتر و براق سوار میشد خود به خود آشکار است از این رو از خلال عرض سخن نیز بدان اشارهای نشد، زیرا این ثقل از قبیل ثقل اجسام نیست تا بر غیر ذوی العقول آشکار شود، بلکه جز کسی که خود این درجه عظیم را به خوبی بشناسد و خود به آن درجه نزدیک باشد، قادر به درک و فهم آن نیست و در این صورت حمل جسمانی مقرون به حمل روحانی خواهد بود و به سبب تجرّد و تقدّس و روحانیّتش در برگیرنده ثقل رتبهها و معانی خواهد بود و در این صورت حمل بر آن به مثابه نقش و نگار زدن بر عقول و نفوس مجرّده است، و خلاصه اینکه این امور از جمله اسراری است هستند که کسی بر آنها آگاهی نمییابد مگر آنان که به غرایب احوال ایشان دانا باشد.

قول وی صَلی الله علیهِ و آله:« إنّه ابو ولده» آن است که از آنجا که ذریّهٔ در صلب انسان قرار دارد و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله او را بر فراز صلب خود بالا برد، به مردم نشان داد که آن حضرت بر ذریهاش برتری دارد و او پدر و اِمام ایشان است.

درباره قول آن حضرت علیه السّلام: و قد قال النبی صَلی الله علیهِ و آله میگویم: آنچه پس از این جمله خواهد آمد، محتمل چند وجه است: اول اینکه حمل وی مؤید عصمت وی باشد، زیرا پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود:« گناهان شیعیانت را بر دوش من نهاد» و اگر علی علیه السّلام گناهی مرتکب شده بود، حمل گناه او اولی بر حمل گناهان شیعیان وی میبود و این خود دلیل بر آن است که علی علیه السّلام معصوم بوده است. دوم اینکه آن حضرت فقط بخشی از فضایل وی را استطراداً یا در تأیید فضایل وی بود نه اینکه بخواهد عصمت او را اثبات کرده باشد. سوم اینکه: وجه دیگری برای حمل بر دوش باشد، و آن اینکه از آنجا که حمل علی علیه السّلام مستلزم حمل گناهان شیعیان وی باشد و این در خور عصمت وی نبود، خداوند متعال این گناهان را بدو بخشید و این حمل کردن موجب آمرزش گناهان

شیعیان علی علیه السّلام گردید، از این روست که خداوند در آیه:« ما تقدّم من ذنبک» گناهان را به وی نسبت میدهد زیرا با حمل آن، گویی گناه، گناه اوست.

قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله:« و علیٌّ نفسی» بدان معناست که ملزم به ملازمت و محافظت و بیان فضل او هستم زیرا خدای متعال میفرماید:« علیکم انفسکم» و نیز « فانّما علیه ما حُمّل» به حسب تفسیر آن حضرت علیه السّلام داخل در گناهان شیعه میشود، پس، از این نکته غافل مباش.

3. اعلام الوری: از جمله ویژگیهای امیرالمؤمنین علیه السّلام یکی آن است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وی را بر دوش خود حمل فرمود و او بتهای کعبه را بر زمین زد. عبدالله بن داود از نعیم بن أبی هند از ابومریم از علی علیه السّلام روایت کرده که: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: مرا بر دوش خود حمل کن تا بتها را از کعبه بیندازیم، اما من تاب حمل وی را نیاوردم از این رو وی مرا بر دوش خود حمل فرمود و در آن حال اگر میخواستم به آسمان برسم، میرسیدم.

و در حدیثی دیگر که طولانی است آمده است: علی علیه السّلام فرمود: پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مرا بر دوش خود حمل فرمود و من به آن بت پرداخته بر زمینش انداخته و پایین آمدم- یا اینکه فرمود:« پریدم» - شک از راوی است.

و در بخشی دیگر از این حدیث آمده است که چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد مسجد الحرام گردید سیصدو شصت بت را درون آن یافت که به هم بسته شده بودند، پس به امیرالمؤمنین فرمود: علی، مشتی سنگ ریزه به من بده! پس امیرالمؤمنین علیه السّلام مشتی سنگ ریزه به وی داد و آن حضرت آن سنگ ریزهها را به سوی بتها پرتاب نموده و فرمود:« وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»(1) {و

بگو: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.» } سپس تمام بتها با صورت بر زمین افتادند، آنگاه امر فرمود آنها را از مسجد بیرون آورده و همه شکسته شوند.(2)

1- . بنى اسرائيل/ 81
2- . اعلام الورى: 198

4. الروضة- الفضائل: از علی علیه السّلام نقل است که فرمود: شبی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در خانه خدیجه بود که مرا نزد خود خواند، و چون به حضور وی رسیدم، فرمود: به دنبال من بیا علی! پس آن حضرت به راه افتاد و من هم پشت سر وی راه افتاده و کوچههای مکّه را طی کردیم تا اینکه به کعبه رسیدیم و این در حالی بود که خداوند همه را به خواب فرو برده بود. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: یا علی! عرض کردم: گوش به فرمانم یا رسول الله. فرمود: علی، از شانهام بالا برو! گوید: سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خم شد و من بر دوش وی سوار گشته و بتها را با سر بر زمین افکندم سپس باهم از کعبه- که خدای متعالش شرافت عنایت فرماید- بیرون آمدیم تا اینکه به خانه خدیجه رسیدیم که آن حضرت به من فرمود: نخستین کسی که بتها را شکست جدّ تو ابراهیم بود و بعد از او تو ای علی آخرین بتشکن هستی. پس چون مردم مکه صبح از خواب بیدار شدند بتها را سرنگون یافته و گفتند: کسی جز محمّد و عموزادهاش چنین نکرده است. از آن پس دیگر بتی در کعبه به پا داشته نشد.(1)

5. کشف الغمّه: از مسند ابن حنبل از ابومریم از علی علیه السّلام نقل کرده که فرمود: من و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به راه افتاده تا اینکه به کعبه رسیدیم. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: بنشین! و بر دوش من سوار شد و من وی را بلند کردم. لیکن احساس کرد از حمل وی ناتوانم، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله پایین آمده و برای من نشسته و فرمود: از دوش من بالا برو. پس از دوشهای آن حضرت بالا رفتم. گوید: پس آن حضرت مرا بلند کرد. گوید: وقتی مرا بلند فرمود، چنان تصوّر کردم که اگر اراده کنم به افق آسمان دست مییابم. تا اینکه به بام کعبه رفتم و در آنجا بتی از مس یا سرب بود، سپس از راست، چپ، روبرو و پشت سر با آن ور رفتم تا اینکه توانستم آن را از جا برکَنَم. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: آن را پرتاب کن! و چون آن را انداختم همانند ظروف شیشه ای

1- . الروضه: 3 . الفضائل: 101

درهم شکست. سپس پایین آمدم و به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به شتاب برگشته میان خانهها خود را پنهان کردیم تا کسی از مردم ما را نبیند.(1)

میگویم: شیخ احمد بن فهد در کتاب « المهذّب» و دیگران با اسنادهای خود از معلّی بن خنیس از امام صادق علیه السّلام روایت کردهاند که فرمود: آن روزی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله امیرالمؤمنین علیه السّلام را سوار بر دوش خود نمود تا بتهای قریش را از بالای بیت الله الحرام به پایین انداخت و آنها را درهم شکست، روز نوروز بود.(2)

6. العمدهٔ: ابوهریره گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز فتح مکّه به علی علیه السّلام فرمود: علی، آیا این بت را بالای کعبه نمیبینی؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله! فرمود: تو را حمل میکنم تا به آن دسترسی پیدا کنی. عرض کرد: بلکه شما را حمل میکنم یا رسول الله. فرمود: اگر مردان قبایل ربیعه و مضر در حیاتم تلاش کنند جزئی از مرا حمل کنند، نخواهند توانست، اما علی بأیست. گوید: پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله با دو دست خود ساقهای پای علی علیه السّلام گرفته و چنان وی را بلند کرد که سفیدی زیر بغل پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آشکار گردید و سپس فرمود: اکنون چه میبینی علی؟! عرض کرد: میبینم که خدای عزّوجل به برکت وجود شما مرا چنان مقام و منزلتی عنایت فرموده که اگر اراده کنم، میتوانم آسمان را با دست خود لمس کنم. پس به وی فرمود: علی، بت را بردار! پس علی علیه السّلام بت را برداشته و آن را پرتاب نمود و آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از زیر علی در آمده و پاهای وی را رها نمود که بر اثر آن علی علیه السّلام بر زمین افتاد و خندید. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: به چه میخندی علی؟ عرض کرد: از بام کعبه افتادم ولی اتفاقی برایم نیفتاد. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: چگونه آسیب میبینی در حالی که محمّد تو را حمل کرده و جبرئیل تو را پایین آورده است. (3)

1- . کشف الغمه: 24
2- . نسخه خطی
3- . منبع را گشتیم ولی آن را نیافتیم.

الطرائف: ابن مغازلی تا « آن را پرتاب کرد» را از ابوهریره نقل کرده سپس گوید: و این حدیث را حافظ محمّد بن موسی در کتابی که آن را از تفاسیر دوازده گانه استخراج نموده، در تفسیر آیه:« جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كاَنَ زَهُوقًا»(1) {«حق

آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.» } روایت کرده است با این تفاوت که روایت او بیشتر در تعظیم علی بن ابی طالب علیه السّلام است. و محمّد بن علی مازندرانی در کتاب «البرهان فی اسباب نزول القرآن» ذکر کرده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السّلام را مختص به این کار نمود که وی را بر دوش خود حمل کند تا بتها را از بالای کعبه پایین افکند و با این کار پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وی را بر سایر مردم برتری داد.

ماجرای بالا رفتن علی علیه السّلام از دوش رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را بسیاری از بزرگان اهل سنت از قبیل احمد بن حنبل و ابویعلی موصلی در «مسند»های خود، ابوبکر خطیب در«تاریخ بغداد»، محمّد بن صباح زعفرانی در «الفضائل»، حافظ ابوبکر بیهقی، قاضی ابو عمر و عثمان بن احمد در کتابهای خود، ثعلبی در تفسیر خود، ابن مردویه در «المناقب» و ابن منده در «المعرفة»، نطنزی در الخصائص خطیب خوارزمی در «الأربعین» و ابو احمد جرجانی در «التاریخ» آن را در کتابهای خودروایت کردهاند و شعبه آن را از قتاده از حسن نقل نموده و در صحّت این روایت ابوعبدالله جعل، ابوالقاسم حسکانی و ابوالحسن شاذان تألیفاتی به رشته تحریر در آوردهاند و اهل بیت بر صحّت و درستی این روایت اجماع دارند؛ این آخرین کلام محمّد بن علی مازندرانی است در کتاب خود«البرهان فی اسباب نزول القرآن» و جمله اینها از علمای مذاهب چهارگانه اهل سنّت هستند.(2)

7. الطرائف: مسند احمد بن حنبل از زید بن منیع آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای بنیولیعه، باز میایستید یا اینکه مردی را به سوی آنها روانه کنم که فرمان مرا در میان ایشان به اجرا گذارد، جنگجویان آنان را به

1- . بنیاسرائیل/ 81

2- . الطرائف: 21-20

قتل رساند و زنان و فرزندان آنان را به اسارت گیرد! گوید: پس ابوذر گفت: ناگاه از برخورد دست سرد عمر در پهلویم از پشت سر تکان خوردم، وی گفت: گمان میکنی منظور وی کیست؟ گفتم: منظور آن حضرت تو نیستی بلکه منظورش «خاصف النعل» (تعمیر کننده کفش) یعنی علی علیه السّلام است.(1)

8. الطرائف: شیخ طوسی مرفوعاً از ابو اسحاق سبیعی آورده است که گفت: بر مسروق اجدع وارد گشتیم و ناگاه متوجه شدیم مهمان ناشناسی دارد و هر دو مشغول خوردن غذا هستند. پس آن مهمان گفت: در جنگ حنین در رکاب رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودم؛ و چون چنین گفت، دریافتیم که از صحابه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله است. وی گفت: صفیه بنت حُیَیّ بن اخطب نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمده و عرض کرد: یا رسول الله، من همانند دیگر همسران شما نیستم، پدر، عمو و برادرم را کشتی، اگر اتفاقی برایتان افتاد به چه کسی پناه ببرم؟ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: به این مرد و به علی بن ابی طالب علیه السّلام اشاره فرمود.(2)

9. بصائر الدرجات: یزید بن شرجیل آورده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در مورد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: این بردبارترین، عالمترین و پیشتازترین شما در اسلام آوردن است. ابن مسعود عرض کرد: یا رسول الله، آیا در تمام امور خیر بر ما فضیلت یافته است؟ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چیزی به من آموخته نشده مگر اینکه آن را به وی آموخته باشم و چیزی به من داده نشده مگر اینکه آن را به وی داده باشم و چیزی نزد من به ودیعت نهاده نشده مگر اینکه آن را در وی قرار داده باشم. عرض کردند: آیا اجازه طلاق همسران شما در دست اوست؟ فرمود: آری! عرض کردند: در زمان حیات شما؟ فرمود: آری، هر کس او را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است و آن که مطیع وی باشد، تحقیقاً از من اطاعت کرده است، پس هروقت شما را فراخواند، بدین امور گواهی دهید. (3)

1- . الطرائف: 18
2- . امالی شیخ مفید: 21-20
3- . بصائر الدرجات: 84

10. کمال الدین: سعد بن عبدالله قمی گوید: از حجّت قائم سؤال کرده و گفتم: ای مولا و فرزند مولای ما، از شما برای ما روایت شده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله حق طلاق همسران خود را به دست امیرالمؤمنین علیه السّلام واگذار فرموده و آن حضرت در جنگ جَمَل به عایشه پیغام داد که:«تو با فتنهانگیزی خود بر اسلام و مسلمانان غبار ستیزه پاشیدی و فرزندان خود را به نادانی خودت به ورطه هلاک افکندی، پس اگر دست از من برداری اسلام تو عزّت مییابد وگرنه تو را طلاق میدهم!» و همسران رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را وفات آن حضرت طلاق داده بود. فرمود طلاق چیست؟ عرض کردم: راه را بازگذاشتن. فرمود: اگر طلاق آنها با وفات رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله صورت میپذیرد، پس چرا شوهر کردن برای آنها حلال نبوده است؟ عرض کردم: چون خداوند شوهر کردن را برایشان حرام کرده است. فرمود: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که مرگ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله راه را برای آنها باز گذاشته است؟ عرض کردم: ای فرزند مولای من، پس مرا از مفهوم طلاقی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله حکم آن را به امیرالمؤمنین علیه السّلام واگذار نمود، چه بود؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی شأن همسران پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را بزرگ گردانید و آنان را مختص به شرافت مادری مؤمنان فرمود و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ای ابوالحسن، این شرافت تا زمانی برای آنها نافذ است که مطیع خداوند باشند، پس بعد از من هر کدامشان با خروج بر تو از فرمان خدا سرپیچی نمودند، راه را برای شوهر کردن وی باز بگذار و او را از شرافت مادر مؤمنان بودن ساقط کن.(1)

الاحتجاج: شبیه این روایت را از سعد نقل کرده است.(2)

میگویم:عبدالحمید بن ابی الحدید در شرح نامههایی که امیرالمؤمنین علیه السّلام به معاویه نوشت است:« وأُقسِمُ باللهِ لو لا بعضُ الاستبقاء لوصلت إلیکَ منّی قوارعَ تقرعُ العَظمَ و تنهسُ اللّحمَ» (به خدا سوگند اگر نه این بود که ماندنت را می

1- . کمال الدین : 253-254
2- . الاحتجاج: 258

خواستم، بلاهایی از من به تو میرسید که استخوان را بکوبد و گوشت را آب کند.) گوید: گفته شده است که پیامبرصَلی الله علیهِ و آله اختیار طلاق همسران خود را بعد از وفات به علی علیه السّلام واگذار نموده است و این اختیار را به وی داده که پیوند هرکدام از آنها را که اراده کند، با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بگسلد، و جمعی از صحابهِ پیامبر بودند که میتوانستند در این مورد شهادت دهند. او میتوانست پیوند اُمّ حبیبه را قطع نموده و به عنوان مجازاتِ برای او و برادرش معاویه، راه ازدواج او را با مردان باز بگذارد، زیرا اُمّ حبیبه با علی علیه السّلام دشمنی میورزید همانطور که برادرش معاویه با وی دشمنی مینمود و اگر چنین میکرد، گوشت بدن او را آب میکرد، و این قول امامیه است که از بزرگان خود روایت کردهاند که علی علیه السّلام عایشه را تهدید به چنین کاری نموده بود، لیکن ما این روایت را باور نمیکنیم و سخن وی را به شکل دیگری تفسیر میکنیم... تا آخر کلام وی.(1)

میگویم: از کلام ابن ابی الحدید چنین پیداست که این حدیث از احادیث مشهور میان شیعه بوده است که حتّی مخالفان آنها نیز آن را میدانستهاند و آن را به شیعیان نسبت دادند.

میگویم: روایات فراوانی مناسب این باب در باب اختصاص آن حضرت به رسول خدا و دیگر بابها خواهد آمد.

1- . شرح النهج 4: 318

باب شصت و یکم : جوامع روایات دالّ بر امامت آن حضرت که از طرق خاصّه و عامّه روایت شدهاند

روایات:

1. امالی صدوق: جابر بن عبدالله انصاری گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی بن ابی طالب پیشتازترین اُمّت من در پذیرش اسلام و عالمترین آنهاست، دینش از همه درستتر، یقینش برتر، در فروتنی تواناتر، از همه سخاوتمندتر و از همه دلیرتر است و پس از من خلیفه و امام اوست.(1)

2. امالی صدوق: علی بن الحسین علیه السّلام از پدرش از جدش علیه السّلام آورده است که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدم که میفرمود: ای علی، سوگند به آنکس که دانه را شکافت و خلایق را آفرید، بیتردید پس از من بهترین جانشین تویی؛ یا علی، تو وصیّ من و امام اُمّت منی؛ هرکس از تو اطاعت کند مرا اطاعت کرده و آنکه تو را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.(2)

3. امالی صدوق: ابن عباس گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پس از من، مخالف علی بن ابی طالب کافر است، و آنکس که کسی را همتای او قرار دهد مشرک است، دوستدارش مؤمن و دشمنش منافق است، پیروش به حق رسد و محارب او از دین بیرون است و ردّ کننده او نابود است؛ علی نور خدا در سرزمینش و حجّت وی بر بندگانش میباشد؛ علی شمشیر خدا علیه دشمنان او و وارث علم پیامبران وی میباشد؛ علی کلمه برتر خداست و کلمه دشمنانش فروتر است؛ علی سرور اوصیا و وصیّ سرور انبیاست؛ علی امیرمؤمنان و پیشوای دست و

1- . امالی شیخ صدوق: 6
2- . امالی شیخ صدوق: 9

روی سپیدان و امام مسلمانان است؛ خداوند ایمان را جز به پذیرش ولایت و اطاعت از وی نمیپذیرد.(1)

توضیح: مارق: از دین خارج شده، فاسد؛ جزری در حدیث خوارج گوید:«همانند تیری که از چلّه کمان رها شود، از دین خارج میگردند» یعنی اینکه از دین عبور کرده، آن را از هم میدرند و از آن بیرون میروند همانطور که تیر هدف را پاره میکند و از آن عبور مینماید. و سخن علی علیه السّلام که فرمود:« اُمرتُ بقتال المارقین» اشاره به خوارج است، تمام.(2)

الزاهق: هلاک شده و ممکن است به معنای به هدف نخورده باشد، زیرا تیر زاهق آن است که پشت هدف بیفتد و به آن اصابت نکند، و جزری در آن گوید:« غرّ محجّلون من آثار الوضوء» الغرّ: جمع «أغرّ» است و برگرفته از «غرّة» که به معنای سفیدرویی است، مقصود سپیدرویی آنان به نور وضو میباشد.(3)

و درباره اسبان دست و پا سفید گوید: اسبی که سفیدی دستها و پاهایش تا مچ بند برسد از مفصل مچ عبور کند ولی از زانو نگذرد، و جمله «اُمّت من دست و رو سپیدانند» از آن گرفته شده است، یعنی سپیدی مواضع وضو از دستها و پاها؛ اثر وضو در صورت، دستها و پاها را برای انسان از سپیدی پیشانی و دست و پای اسب استعاره کرده است.(4)

4. امالی شیخ طوسی: علی بن الحسین از پدرش از جدش صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند طاعت مرا بر شما فرض کرده و شما را از نافرمانی من نهی فرموده است و پیروی از فرمان مرا بر شما واجب گردانیده و پس از من اطاعت از علی را بر شما همانند اطاعت از من فرض کرده است و شما را از نافرمانی علی نهی فرموده همانطور که نافرمانی مرا نهی فرموده است و او را برادر، وزیر،وصی و وارث من قرار داد، و او از من است و من از او، دوست داشتن وی ایمان است و دشمنی با او کفر، دوستداراو دوستدار من

1- .امالی شیخ صدوق : 8

2- . النهايئ 4: 90
3- . النهايئ 3: 155
4- . النهايئ 1: 204

است و دشمن وی دشمن من، و او مولای هر کسی است که من مولای اویم و من مولای هر مرد و زن مسلمان هستم، و من و او دو پدر این اُمّت هستیم.(1)

5. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکس دوست داشته باشد که سوار کشتی نجات شود و به عروۀ الوثقی و ریسمان محکم الهی چنگ زند، باید پس از من ولایت علی را پذیرفته، با دشمنش دشمنی کند و پیرو امامان هدایتگر از نسل او باشد، زیرا اینان جانشینان و اوصیای من و حجّتهای خدا بر مردم پس از من هستند و سادات اُمّتم و جلودار پرهیزگارانند به سوی بهشت، حزبشان حزب من و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان آنها حزب شیطان است.(2)

6. امالی صدوق: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی مرا برگزید و اختیار نموده و رسول گردانید و سیّد کتابها را بر من نازل فرمود، پس عرض کردم: ای خدا و سیّد و معبود من، تو موسی را به سوی فرعون فرستادی و او از تو درخواست نمود که برادرش هارون را با او همراه کنی تا وزیرش باشد و بازویش را بدو قوی گردانی و سخن او را به وی تصدیق کنی، من نیز ای خدا و سرورم از تو میخواهم از خاندانم وزیری برای من قرار دهی که بازوی مرا بدو قوی گردانی! پس خداوند علی علیه السّلام را وزیر و برادر من قرار داد و شجاعت را در دل وی افکند و هیبت او را در دل دشمنش افکند، و او نخستین کسی است که به من ایمان آورده تصدیقم نمود و اولین کسی است که به همراه من خدا را به یکتایی میپرستید و من او را از پروردگار عزّوجل در خواست نمودم و او وی را به من عطا فرمود، او سیّد اوصیاست و رسیدن به او و سعادت و مرگ در راه فرمانبرداریش شهادت است و در تورات نامش مقرون نام من است و همسرش صدّیقه کبری دخت من است و دو پسرش دو سرور جوانان اهل بهشت پسران منند، او و آنها و امامان بعد از ایشان حجّتهای خدا بر خلق او پس از پیامبرانند و آنها دروازههای علم در اُمّت منند، هرکس دنباله رو آنها باشد از آتش نجات مییابد و

1- . امالی شیخ صدوق: 10
2- . امالی شیخ صدوق: 13

آن که به ایشان اقتدا کند به سوی صراط المستقیم رهنمون گردد، و خدای عزّوجل مهر آنها را در دل بندهای نیندازد مگر اینکه او را وارد بهشت کند. (1)

7. امالی شیخ صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای مردم، چه کسی از خدا خوش سخن تر و راستگوتر است؟ ای مردم، همانا پروردگارتان جلّ جلاله مرا امر فرمود که علی را برایتان پیشوا، امام، جانشین و وصیّ قرار دهم و او را برادر و وزیر خویش گردانم؛ ای مردم: به یقین علی بعد از من دروازه هدایت و دعوت کننده به سوی پروردگار من است و او صالح المؤمنین است. و کیست خوش گفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و گوید: من از مسلمانانم؟ ای مردم، به راستی علی از من است، فرزندانش فرزند من و او شوی دخت دلبند من است، فرمانش فرمان من و نهیاش نهی من است. ای مردم، باید از وی اطاعت کنید و از نافرمانیش پزهیز نمایید که اطاعت او اطاعت از من و نافرمانیش نافرمانی من؛ ای مردم، یقیناً علی صدِّیق این اُمّت و فاروق آن است و کسی است در این امت که ملائکه با او سخن می گویند. او هارون و یوشع و آصف و شمعون آن است، او «باب حطّه» و کشتی نجات آن است، او طالوت و ذوالقرنین آن است؛ ای مردم، او وسیله آزمایش مردم و حجّت عظمی و آیت کُبری و امام اهل دنیا و عروۀ الوثقی است؛ ای مردم، علی با حق است و حق با علی و بر زبانش؛ ای مردم، علی قسمت کننده دوزخ است، دوست او وارد آن نشود و دشمنش از آن نجات نیابد، او قسمت کننده بهشت است، دشمنش بدان راه نیابد و دوستدارش از آن کنار زده نشود؛ ای جماعت یاران من، من شما را اندرز داده رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم لیکن شما نصیحت کنندگان را دوست نمیدارید، این را بگویم و از خدا برای خود و شما آمرزش طلب کنم. (2)

8. معانی الأخبار- امالی صدوق: عایشه گوید: نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودم که علی بن ابی طالب علیه السّلام آمد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این سیّد و سرور عرب است. عرض کردم: یا رسول الله، مگر سیّد و

1- . امالی شیخ صدوق: 15

2- . امالی شیخ صدوق: 20

سرور عرب شما نیستید؟ ! فرمود: من سیّد و سرور فرزندان آدم هستم و علی سیّد عرب است. عرض کردم:«سیّد» چیست؟ فرمود: کسی است که اطاعتش همچون اطاعت از من، واجب است.

معانی الأخبار: با سند خود از ابن جبیر نظیر آن را نقل کرده است.

9. امالی طوسی: با اسناد برادر دعبل از امام رضا از پدرانش علیهم السّلام آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی سیّد عرب است . پس یکی از همسران وی عرض کرد: مگر سیّد عرب شما نیستید؟ ! فرمود: ساکت شو، من سیّد فرزندان آدم هستم و علی بن ابی طالب سیّد عرب است.(1)

توضیح: شاید آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله بدان جهت وی را منحصراً سیّد عرب نامیده تا فتح بابی باشد برای بیان فضل وی و برحذر بودن از تکذیب منافقان و ایجاد شکّ و تردید در میان مسلمانان ضعیف الاعتقاد.

10. امالی طوسی: ابن عباس گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از منبر بالا رفته و خطبه خواند و مردم پیرامون وی گرد آمدند، پس آن حضرت فرمود: ای جماعت مؤمنان، همانا خدای عزّوجل به من وحی فرموده که من از دنیا خواهم رفت و پسر عمویم علی کشته خواهد شد و من ای مردم، به شما خبری میدهم که اگر به آن عمل کنید، سالم میمانید و اگر آن را وانهید، هلاک میشوید، به راستی که عموزادهام علی خود برادر من است و وزیرم، و او جانشین من است و از طرف من تبلیغ میکند؛ او امام پارسایان و پیشوای دست و رو سپیدان است، اگر از وی راهنمایی بخواهید، شما را ارشاد میکند و اگر پیرو او گردید، شما را نجات میدهد و اگر با وی مخالفت نمایید، گمراه میشوید و اگر وی را فرمان برید، خدا را فرمان بردهاید و اگر نافرمانیش کنید، خدا را نافرمانی نمودهاید و اگر با وی بیعت کنید، با خدا بیعت کردهاید و اگر بیعت او را بشکنید، بیعت خدا را شکستهاید، به راستی خدای عزّوجل قرآن را بر من فرو فرستاد و قرآن همانی است که هرکس با آن مخالفت کند، گمراه گردد و هرکس طالب علمِ آن از غیر علی باشد، هلاک گردد؛ ای

1- . معانی الأخبار: 103 . امالی صدوق: 25

مردم، سخن مرا بشنوید و حق اندرز مرا بشناسید و پس از من با خاندانم جز با آنچه دستور یافتهاید مبنی بر اینکه ایشان را حفظ نمایید، رفتار نکنید، زیرا آنها حوزه من و خویشان و برادران و فرزندان منند و بیتردید شما باهم جمع خواهید شد و بابت ثقلین بازخواست خواهید گشت، پس بنگرید که بعد از من با آن دو چگونه رفتار میکنید. آنها اهل بیت منند، پس هرکس آزارشان دهد، مرا آزرده و آنکه به ایشان ستم کند، بر من ستم نموده، هرکس خوارشان دارد، مرا خوار داشته و آنکه ایشان را عزیز بدارد، مرا عزیز داشته و آنکه گرامیشان دارد، مرا گرامی داشته و آنکه یاریشان نماید، مرا یاری کرده و هرکس آنان را فرو گذارد مرا فرو گذاشته و هرکس هدایت را از غیر آنها طلب کند، مرا تکذیب کرده است. ای مردم، از خدا پروا کنید و بنگرید به وی چه خواهید گفت آنگاه که دیدارش کنید؟ زیرا من خصم آنانی هستم که ایشان را آزرده باشند و آنکه من خصمش باشم، او را مغلوب سازم، این گفتار خود را میگویم و از خدا برای خود و شما آمرزش میجویم.(1)

توضیح: قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله:«و هو الذی من خالفه» ضمیر «ه» به «قرآن» بر میگردد. جزری گوید: در عبارت «اللّهُمَّ هولاء اهل بیتی و حامّتی أذهِب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیراً»،«حامّه» انسان، خاصّه او و کسی است که به وی نزدیک است.(2)

و فیروز آبادی گوید: «خاصمه فخصمه»: او را مغلوب نمود.(3)

11. امالی طوسی: جابر بن عبدالله انصاری گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: علی علیه السّلام از خصلتهایی برخوردار است که اگر همه مردم از یکی از آنها برخوردار بودند، برای فضیلت آنان کافی بود. یکی از این فضیلتها قول آن حضرت:«هر که من مولای اویم اینک علی مولای اوست»، و دیگری قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله:«منزلت علی از من همانند منزلت هارون از موسی است» و قول آن حضرت:« علی از من است و من از اویم» و قول

1- . امالی شیخ صدوق: 40
2- . النهایهٔ1: 262
3- . القاموس 4: 107

آن حضرت:«علی نسبت به من همچون خودِ من است، اطاعت از او اطاعت از من و نافرمانی او نافرمانی من است» و قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله:« جنگ با علی، جنگ با خداست و صلح با علی صلح با خداست» و قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله:« دوست علی، دوست خدا و دشمن علی، دشمن خداست» و قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله:«علی حجت خدا و خلیفه او بر بندگانش است» و قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله:«حُب علی ایمان و بُغض علی کفر است» و قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله:« حزب علی حزب خدا و حزب دشمنانش حزب شیطان است» و قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله:« علی با حق است و حق با اوست، از هم جدا نگردند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند» و قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله: «علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است» و قول آن حضرت: «هرکس از علی جدا شود، یقیناً از من جدا شده است و هرکه از من جدا شود از خدای عزّوجل جدا گشته است» و قول آن حضرت: «شیعیان علی رستگاران روز قیامتاند».(1)

12 امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام در روز مشربه اُمّ ابراهیم ناشنیده گرفتند همانطور که سخن آن حضرت را درباره وی در روز غدیرخمّ به فراموشی سپردند. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در مشربه اُمّ ابراهیم بود و اصحاب وی در محضرش یودند که علی علیه السّلام آمد، اما آنها برای وی جا باز نکردند، و چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آنها را مشاهده فرمود که برای علی علیه السّلام جا باز نکردند، فرمود: ای مردم، اینها اهل بیت من هستند. من زندهام و در میان شما هستم و این چنین آنها را سبک میشمارید؟ ! به خدا سوگند هرچند من از دید شما پنهان گردم، اما خداوند از شما پنهان نگردد، به راستی که رحمت و آسودگی و بشارت و شادی از آنِ کسی است که علی علیه السّلام را مقتدای خویش قرار داده، ولایتش را بپذیرد تسلیم او و اوصیاء از فرزندان وی گردد، و بر من است

1- . امالی شیخ صدوق: 55

که وی را مشمول شفاعت خود گردانم زیرا ایشان پیروان منند، پس هرکس از من پیروی کند، از من است و این سنّتی است که از ابراهیم به من سرایت کرده است، زیرا من از ابراهیم هستم و ابراهیم از من، و فضیلت من برای وی فضیلت است و فضیلت وی فضلیت من است و من افضل از اویم، به تصدیق قول پروردگارم:« ذُرِّيَّةَ بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَ اللَّهُ سمَِيعٌ عَلِيم»(1) {فرزندانی

که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست} و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پایش در مشربه اُم ابراهیم زخمی گشته و به همین سبب مردم به عیادت وی میآمدند.(2)

توضیح: جزری گوید:« فوثئت رجلی»: پایم آسیب دید بیآنکه گوشت آن فرو ریزد یا استخوانش بشکند. گفته میشود:«وثئت رجله» اسم مفعول آن موثوءه است گفته میشود: «وثأتها أنا»: من این آسیب را به او رساندهام. و ممکن است بدون همزه آورده شود.(3)

13. امالی صدوق: «امام صادق علیه السّلام از پدرش از پدران بزرگوارش آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی که عبایی مشکی به خود پیچیده بود، بیرون آمد، عرض شد: یا رسول الله، چه کسی این عبا را بر شما پوشانده است؟ فرمود: دوستم، صفیّام، خاصّهام، زبدهام، آنکه از طرف من تعهداتم را ادا میکند وصی و وارثم، برادرم و اولین کسی که اسلام آورد و ایمانش خالصتر از همه است، آنکه از همه سخاوتمندتر است، سیّد و سرور مردم بعد از من، جلودار دست و رو سپیدان، امام اهل زمین: علی بن أبی طالب! و در اشتیاق او چنان گریست که ریگها از گریهاش تر شدند.(4)

توضیح: جزری گوید: «الخمیصه»: جامهای از خز یا پشم خطدار است. گفتهاند تا مشکی قلمدار نباشد، آن را «خمیصه» نمینامند.(5)

1- . آل عمران/ 34
2- . امالی صدوق: 68
3- . النهایهٔ4: 193
4- . امالی صدوق: 110

5- . النهاية 1: 322

14.امالی طوسی: حُذیفهٔ بن اُسید غفاری گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای حذیفه، حجت خدا بر شما بعد از من علی بن ابی طالب است، کفر به او کفر به خداست و همتا قرار دادن برای او شرک به خدا و شک در او شکّ در خداست و الحاد در او الحاد در خداست و انکار او انکار خداست و ایمان به او ایمان به خداست، چون او برادر رسول خدا و وصیّ او و امام اُمّت او و مولای ایشان است، و او ریسمان محکم خدا و آن دستاویز استواری است که گسستی برای آن نیست و دو گروه درباره او هلاک میشوند بیآنکه او را گناهی باشد: دوستداری که در حق وی غلوّ کند و کسی که در حق وی قصور نماید، ای حذیفه، از علی جدا نگردی که با این کار از من جدا خواهی گشت و با علی مخالفت نکنی که با من مخالفت خواهی کرد، به راستی که علی از من است و من از او، هر که او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده و آنکه او را خوشنود سازد به یقین مرا خوشنود ساخته است.(1)

15. امالی صدوق: روزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به اصحاب خود فرمود: ای جماعت اصحاب من، همانا خدای جل جلاله شما را به پذیرش ولایت علی بن ابی طالب و اقتدای به او فرمان میدهد که او بعد از من ولیّ و امام شماست، و با او مخالفت نکنید که کافر میشوید و از وی جدا نگردید که گمراه میشوید. خدای جلّ جلاله علی را نشانهای میان نفاق و ایمان قرار داده است، پس هرکس دوستش بدارد، مؤمن خواهد بود و آنکه با وی دشمنی کند، منافق خواهد بود؛ همانا خداوند جلّ جلاله بعد از من علی را وصی و مناره هدایت قرار داده است، او سرّ نگهدار و گنجینه علم من و بعد از من جانشینم در خاندان من است، از ستمکنندگان به وی به خدا شکایت میکنم.(2)

16. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس دوست داشته باشد چون تندباد از پل صراط بگذرد و بیحساب وارد بهشت گردد،باید ولایت ولیّ، وصیّ و مصاحب من و جانشین من بر خاندانم و اُمّتم علی بن ابی طالب

1- . امالی صدوق : 118-119
2- . امالی صدوق : 171

را بپذیرد. و آنکه دوست دارد وارد دوزخ گردد، ولایتش را رها سازد، پس به عزّت و جلال پروردگارم سوگند که او آن دروازه خداوندی است که جز از آن بر وی وارد نشوند و او صراط المستقیم است و او همان کسی است که خداوند در روز قیامت از ولایتش میپرسد.(1)

17. عیون الأخبار- امالی صدوق: خدای عزّوجل فرمود: الله منم و خدایی جز من نیست، با قدرت خویش خلق را آفریدم و هرکه را از پیامبرانم که خواستم از آنها برگزیدم و محمّد را از میان همه ایشان به عنوان محبوب، دوستی وصفی برگزیده او را به سوی خلق خود فرستادم و علی را برای او برگزیدم و برادر و وصی و وزیر و تبلیغ کننده به سوی خلقم بعد از اویش قرار دادم، و او را خلیفه خود بر بندگانم قرار دادم تا کتاب مرا برای ایشان تبیین نموده و حکم مرا در میان ایشان جاری سازد، و او را امام هادی از گمراهی و دری که از آن به سوی من آیند، قرار دادم و خانهای که هرکس وارد آن گشت، از آتش من در امان شد، و دژ من که هر کس به آن پناه برد، از بدِ دنیا و آخرت در امان دارد، و وجه من است که هرکس بدان روی آورد، روی از او بر نگردانم، و حجّت من در آسمانها و زمین بر هر که از خلقم که در آنهاست، کردار هیچ عاملی را جز با اقرار به ولایتش به همراه نبوّت احمد فرستادهام، نپذیرم، او دست گشاده من بر بندگان من است، و او همان نعمتی است که آن را به هرکس از میان بندگانم که دوست داشتم عطا نمودم، و از میان بندگانم هرکس را که دوست داشته باشم و سرپرستی او را بر عهده گیرم، ولایت و معرفت او را به وی میشناسانم و شناسای اویش میگردانم و از میان بندگانم هرکس را که دشمن بدارم بدان سبب وی را دشمن داشتهام که از شناخت و ولایت او روی برتافته است، پس به عزّت و جلالم سوگند خوردم که هیچ بندهای از بندگان من ولایت علی را نپذیرد مگر اینکه او را از دوزخ کنار زده و وارد بهشتش نمایم و بندهای از بندگان من با او دشمنی نورزد و از ولایتش عدول ننماید مگر اینکه با وی دشمن گردم و او را به دوزخ وارد گردانم و بد فرجامی است.(2)

1- . امالی صدوق: 173
2- . عیون الأخبار الرضا: 231- 212، امالی صدوق: 134

18. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: همانا خداوند جلّ جلاله به دنیا وحی فرمود: که خادم خود را به رنج افکن و به آنکه تو را ترک نموده خدمت کن، و چون بنده در نیمه شبِ تار با مولای خود خلوت کند و به راز و نیاز پردازد، خداوند نور را در قلبش استوار دارد، پس چون گوید:« یا رب، یا ربّ»، خداوند جلیل جلّ جلاله او را پاسخ دهد:« لبیّک ای بنده من، بخواه تا به تو عطا کنم و بر من توکّل کن، تو را از دیگران بینیاز میکنم» سپس خداوند جلّ جلاله به فرشتگان خود میفرماید:« ای ملائکه من، به بندهام بنگرید که چگونه در دل شب تار با من خلوت کرده در حالی که باطل گرایان مشغول لهو و سرگرمیاند و غافلان به خواب رفتهاند؟! شما شاهد باشید که من او را آمرزیدم»

سپس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بر شما باد ورع، تلاش و عبادت، و به این دنیا که به شما رغبتی ندارد، بیرغبت باشید که این دنیا پرفریب و خانه فنا و زوال است، بسیارند کسانی که فریب آن را خوردند و دنیا آنان را به هلاکت رساند و بسیارند کسانی که به آن مطمئن بودند ولی دنیا به ایشان خیانت نمود و چه بسیارند کسانی بر آن اعتماد نمودند ولی فریبشان داد و آنها را وا نهاد، و بدانید که راهی هولناک و سفری دراز در پیش رو دارید، و گذرتان بر صراط است و مسافر را توشه باید، پس هرکس توشه بر نگرفته به سفر رفت، از پای در آید و هلاک گردد، و بهترین توشه پرهیزگاری است و از طرفی، ایستادنتان در محضر خدای جلّ جلاله را به خاطر آورید که حاکم عادل اوست و خود را برای پاسخ دادن به پرسشهای وی آماده کنید چنانچه از شما سؤال کند و او لاجرم از شما درباره اینکه بعد از من با ثقلین: کتاب خدا و عترت من چه کردهاید، پرسش خواهد فرمود؛ پس نیک بنگرید که نگویید: اما کتاب، آن را تغییر داده و تحریف نمودیم و اما عترت، از آنها جدا گشته و به قتلشان رساندیم! که در این صورت کیفر شما جز دوزخ نخواهد بود؛ پس هر که از شما بخواهد از وحشت آن روز نجات یابد، باید ولایت ولیّ مرا بپذیرد و از وصیّ و جانشین من پس از من، علی بن ابی طالب پیروی کند که او صاحب حوض من و دشمنان خود را از آن دور میسازد و اولیایش را سیراب میسازد و هرکس از آن نوشانده نشود، تشنه خواهد ماند و هرگز

سیراب نخواهد شد، و هرکس از آن نوشانده شود، گرفتار شقاوت نخواهد شد و هرگز تشنه نخواهد شد؛ و اینکه علی بن ابی طالب در آخرت همانند دنیا پرچمدار من خواهد بود و نخستین کسی است که وارد بهشت میشود زیرا پیشاپیش من حرکت میکند در حالی که پرچم مرا در دست دارد و آدم و دیگر پیامبران در زیر آن پرچم هستند.(1)

19. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: یا علی، تو پیشوای مسلمانان، امیرمؤمنان، جلودار دست و رو سپیدان و حجّت خدا بعد از من بر تمام خلقی و سیّد اوصیایی و وصیّ سیّد پیامبران؛ ای علی، چون مرا در معراج به آسمان هفتم و از آنجا به سدرۀ المنتهی و از آنجا به حجابهای نور بردند و پروردگارم جلّ جلاله با سخن گفتن با من مرا مکرّم داشت، به من فرمود: یا محمّد، عرض کردم: لبیّک ربّی و سعدیک، تبارکت و تعالیت! فرمود: همانا علی پیشوای اولیای من و نوری است برای کسانی که مرا اطاعت میکنند و او آن کلمهای است که آن را ملازم پارسایان کردهام؛ هرکس از وی اطاعت کند، از من اطاعت کرده، و آنکه نافرمانیش کند، از من نافرمانی کرده است؛ این را به وی بشارت ده! پس علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، آنقدر منزلت یافتهام که در آنجا از من یاد شود؟! فرمود: بلی یا علی، پس شکر پروردگارت را به جای آور! پس علی علیه السّلام به سجده افتاد و خداوند را بابت نعمتی که به وی ارزانی داشته شکر گزارد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: علی، سربلند باش که خداوند در مقابل فرشتگان به تو

مباهات کرد.(2)

20. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: یا علی، تو صاحب حوض و پرچمدار منی و وعدههای مرا به جای میآوری و محبوب دل و وارث علم منی، و تو خزانه میراث پیامبرانی و تو امین خدا بر روی زمین وی هستی و حجّت خدا بر خلق اویی و تو رکن ایمانی و چراغ شب دیجور، و تو مناره هدایتی و تویی آن پرچم برافراشته برای اهل دنیا؛ هر که از

1- . امالی صدوق: 168

2- . امالی صدوق: 180

تو پیروی کرد نجات یافت و آن که از تو باز ماند هلاک گشت، و تو آن راه روشنی و صراط مستقیمی، و تو جلودار دست و رو سپیدان و بزرگ مؤمنانی، و تو مولای هرکسی هستی که من مولای اویم و من مولای هر مرد و زن مؤمنم، جز پاکیزه زاد تو را دوست نمیدارد و جز پلیدی زاد از تو نفرت ندارد، و هرگز پروردگارم مرا به آسمان نبُرد و با من سخن نگفت مگر اینکه به من فرمود: ای محمّد، سلام مرا به علی برسان و آگاهش کن که او پیشوای اولیای من است و نور اهل طاعت من، پس ای علی، این کرامت بر تو گوارا باد !(1)

21. امالی صدوق: ابن مسلم گوید: به همراه حسن بصری و انس بن مالک خارج شدیم تا اینکه به در خانه اُم سلمه رسیدیم. پس انس بر در نشست و من به همراه حسن بصری وارد خانه شدیم. پس شنیدم حسن را که میگفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد مادر! اُم سَلَمه به وی گفت: و علیک السّلام، کیستی فرزندم؟ گفت: من حسن بصری هستم. اُمّ سلمه گفت: به چه کار آمدهای حسن؟ به وی گفت: آمدهام حدیثی را که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله درباره علی بن ابی طالب شنبدهای برایم بازگو کنی. پس ام سلمه گفت: به خدا سوگند که حدیثی را برای تو نقل خواهم کرد که گوشهای من از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیده باشد وگرنه کر شوند! و چشمانم وی را دیده باشد وگرنه کور شوند! و قلبم آن را در خود جا داده باشد وگرنه خداوند بر آن مهر(فراموشی) زند و زبانم لال شود اگر نشنیده باشم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی بن ابی طالب علیه السّلام بگوید:« یا علی، هیچ بندهای نیست که خدا را در روز دیدار ملاقات کند و منکر ولایت تو باشد مگر اینکه همچون بتپرست خدا را دیدار نماید» ابن مسلم گوید: پس حسن بصری را شنیدم که میگفت: الله اکبر، گواهی میدهم که علی مولای من و مولای مؤمنان است. و چون بیرون آمد، انس بن مالک به وی گفت: چرا تو را تکبیر گویان میبینم؟ حسن بصری گفت: از مادرمان اُم سلمه خواستم حدیثی را درباره علی برایم نقل کند که آن را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیده باشد، سپس

1- . امالی صدوق : 184

وی چنین و چنان گفت: پس گفتم: الله اکبر، شهادت میدهم که علی مولای من و مولای هر مؤمنی است. گوید: پس آنگاه شنیدم که انس بن مالک گوید: گواهی میدهم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله این سخن را سه یا چهار بار فرموده است.(1)

22. امالی صدوق: امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی را به یمن فرستاد. پس اسبی متعلّق به مردی از اهل یمن رم کرد و مردی را لگد زد و کشت. اولیای دم صاحب آن اسب را نزد علی علیه السّلام بردند. صاحب اسب نزد آن حضرت ثابت کرد که اسب او از خانهاش رم کرده و آن مرد را با لگد کشته است. پس علی علیه السّلام خون مقتول را باطل اعلام نمود. اولیای دم به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شکایت برده و گفتند: علی به ما ستم روا داشته و خون کشته ما را هدر اعلام کرده است! رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی نه ستمگر است و نه برای ستم کردن آفریده شده و پس از من ولایت به علی تعلق دارد، حُکم حُکمِ اوست و سخن، سخن او، جز مؤمن به حکم، قول و ولایت او گردن نمینهد و جز کافر رد نمیکند، و جز مؤمن به حکم ، قول و ولایت او خوشنود نمیگردد. پس چون یمنیها قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را درباره علی علیه السّلام شنیدند، گفتند: یا رسول الله، به قول و حکم علی خرسندیم، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این توبه شماست از بابت آنچه گفتید.(2)

23. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روزی در مسجد قبا در حضور انصار به علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: علی، تو برادر منی و من برادر تو، ای علی، تو وصی و جانشین و امام اُمّت من بعد از منی، خدا دوست بدارد هر که تو را دوست میدارد و خدا دشمن بدارد آنکه تو را دشمن داشته و خدا نفرت داشته باشد از آنکه از تو نفرت دارد و یاری فرماید هر که تو را یاری نماید و خوار و ذلیل دارد کسی را که تو را واگذارد؛ ای علی، تو شوی دختر منی و پدر فرزندانم؛ ای علی ، چون مرا در معراج به آسمان بردند، پروردگارم درباره تو سه سفارش به من کرده و فرمود: ای محمّد، عرض کردم: لبیّک و سعدیک و تبارکت و تعالیت! پس

1- . امالی صدوق : 190
2- . امالی صدوق: 210-209

فرمود: به راستی علی پیشوای پارسایان است و جلودار دست و رو سپیدان و یعسوب مؤمنان.(1)

24. امالی صدوق: روزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در خانه اُمّ ابراهیم بود و عدهای از صحابه در محضر وی بودند که علی بن ابی طالب علیه السّلام به آنجا آمد. چون چشم پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر وی افتاد، فرمود: ای جماعت مردم، بهترینِ مردم بعد از من به سوی شما میآید و او مولای شماست؛ طاعتش همچون طاعت من فرض و نافرمانیش همچون نافرمانی من حرام است، ای مردم، من خانه حکمتم و علی کلید آن و جز با کلید به خانه دسترسی نیست، و دروغگوست آنکه گمان کند مرا دوست دارد ولی علی علیه السّلام را دشمن بدارد.(2)

25. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، تو برادر منی و من برادر تو، ای علی، تو از منی و من از تو، ایِ علی، تو وصی و جانشین من و بعد از من حجّت خدا بر اُمّت منی، تحقیقاً خوشبخت است آنکه ولایت تو را پذیرد و بدبخت است آنکه با تو دشمنی ورزد.(3)

26. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: ای علی، تو در حیاتم و پس از مرگم جانشینم در اُمّت منی و تو نزد من همانند شیث از آدمی و سام از نوح و اسماعیل از ابراهیم و یوشع از موسی و شمعون از عیسی هستی. ای علی، تو وصی، وارث و غسل دهنده بدن منی، تو هستی که مرا به خاک میسپاری و دَین مرا ادا میکنی و وعدههایم را به جا میآوری؛ ای علی، تو امیرمؤمنان، امام مسلمانان، جلودار دست و روی سپیدان و یعسوب پارسایانی؛ ای علی، تو شوی سرور زنان جهان فاطمه دخت منی و پدر دو سبطم حسن و حسین هستی، ای علی، خداوند تبارک و تعالی ذرّیه هر پیامبر را در صلب وی و ذریّه مرا از صلب تو قرار داده است؛ ای علی، هرکس تو را دوست بدارد و خواهان تو باشد، دوستش میدارم و خواهان اویم ، و هر که از تو کینه داشته باشد و با تو دشمنی کند،

1- . امالی صدوق: 212
2- . امالی صدوق: 212
3- . امالی صدوق: 217

کینهاش را به دل خواهم گرفت و با وی دشمنی خواهم کرد، چون تو از منی و من از تو؛ ای علی، همانا خداوند ما را پاکیزه کرده و برگزیده است و هیچ پدر و مادری در نژاد ما تا زمان آدم، به زنا آلوده نشدهاند، از این رو جز حلال زاده ما را دوست ندارد، ای علی تو را به سعادت بشارت میدهم که پس از من مظلوم واقع شده و کشته خواهی شد. علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، آیا در آن موقع من بر سلامت دینی خواهم بود؟ فرمود: دین تو در سلامت باشد؛ ای علی، تو گمراه نمیشوی و هرگز نخواهی لغزید و اگر تو نبودی، پس از من حزب خدا شناخته نمیشد.(1)

27. امالی صدوق: سلمان فارسی گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: ای گروه مهاجرین و انصار، آیا شما را به چیزی راهنمایی کنم که تا بدان تمسک جسته باشید پس از من هرگز گمراه نشوید؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله، فرمود: این علی، وصی، وزیر، وارث و جانشین من امام شماست، پس او را به محبّت من دوست بدارید و به خاطر من گرامیش دارید که جبرئیل مرا امر فرموده این را به شما بگویم.(2)

28. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که تا زمانی که بدان تمسّک جویید بعد از من هلاک و گمراه نشوید؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله؛ فرمود: همانا امام و ولیّ شما علی بن ابی طالب است، پس پشتیبان و خیرخواه او بوده وی را تصدیق نمایید که جبرئیل مرا به گفتن آن امر نموده است.(3)

29. معانی الأخبار – امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله: خدای عزّوجل درباره علی علیه السّلام سفارشی به من فرمود. عرض کردم: پروردگارا، آن را برای من توضیح دهید، فرمود: بشنو! عرض کردم: شنیدم. فرمود: به درستی علی پرچم هدایت و امام اولیای من و نور هر کسی است که مرا اطاعت کرده است، او آن

1- . امالی صدوق: 221
2- . امالی صدوق: 286-285
3- . امالی صدوق : 286

کلمۀ اللّهی است که پارسایان را ملزم به آن کردهام، هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و آنکه از وی اطاعت کند، از من اطاعت کرده است.(1)

30. امالی صدوق: امام ابو جعفر باقر علیه السّلام ضمن حدیثی طولانی چنین آورده است. همانا خدای تبارک و تعالی چون پیامبرش صَلی الله علیهِ و آله را به معراج برد به وی فرمود: یا محمّد، اینک نبوّت تو به سرآمده و روزیت به پایان رسیده است، پس از خودت چه کسی را رهبر اُمّتت میکنی؟ عرض کردم: پروردگارا، خلق تو را آزمودم و کسی را مطیعتر از علی بن ابی طالب برای خودم نیافتم، پس خدای عزّوجل فرمود: برای من نیز چنین بوده است، اکنون چه کسی را بعد از خودت به پیشوایی اُمّتت بر میگزینی؟ عرض کردم: پروردگارا، من آفریدههای تو را آزمایش کردم و کسی را پیدا نکردم که بیشتر از علی بن ابی طالب مرا دوست داشته باشد، پس خدای عزّوجل فرمود: و برای من نیز چنین بوده یا محمّد، پس به وی ابلاغ کن که او پرچم هدایت است و امام اولیای من و نوری است برای کسانی که مرا اطاعت کنند.(2)

تفسیر علی بن ابراهیم: مرفوعاً از اسماعیل جعفی این روایت را نقل کرده و در پایان آن افزوده است: و آن کلمهای است که آن را بر پارسایان، الزام کردهام، هرکس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و آنکه با وی دشمنی کند، با من دشمنی کرده و این علاوه بر آن چیزی - فضائلی - است که او را بدانها مختص گردانیدهام و دیگری را به آنها مختص نکردهام؛ پس عرض کردم: پروردگارا، او برادر، دوست، وزیر و وارث من است! فرمود: این فرمانی است از پیش - در علم من - بوده که او امتحان میشود و دیگران به او آزموده گردند با اینکه - فضائل زیادی - به او عطا کردهام، به او عطا کردهام، به او عطا کردهام و به او عطا کردهام چهار چیز را که آنها را با دست خود گره زده است و گره آنها باز نخواهد شد - وی از آنها دور نخواهد ماند -.(3)

1- . معانی الأخبار: 126-125، امالی صدوق: 286
2- . امالی صدوق: 286
3- . تفسیر قمی: 573- 572

میگویم: در آغاز این خبر با این روایت زیادتی وجود دارد که آن را در باب معراج آوردهایم.

31. امالی صدوق: عمران گوید: کسی را در قوم نمیشناسم که آنها را بهتر از او وادار به عمل به کتاب خدا و سنّت پیامبرش کند؛ منظورش علی بن ابی طالب بود. (1)

32. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند، خداوند جلّ جلاله با من سخن گفته و فرمود: یا محمّد! عرض کردم: لبّیک پروردگارا، فرمود: همانا بعد از تو علی حجّت من بر خلق من است و امام اهل طاعتم، هر کس او را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و آنکه او را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است، پس او را به عنوان امام اُمّتت منصوب کن تا پس از تو به وی هدایت یابند.(2)

33. امالی صدوق- امالی طوسی: روزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سواره و علی پیاده از شهر بیرون رفتند. پس آن حضرت به وی فرمود: یا أبا الحسن، یا سوار شو، یا برگرد، زیرا خدای عزّوجل مرا امر فرموده که چون سواره بودم تو هم سواره باشی اگر پیاده بودم تو هم پیاده باشی و اگر نشستم تو هم بنشینی مگر اینکه پای حدی از حدود الله در میان باشد که تو را ناچار سازد به سبب آن بنشینی و برخیزی، و خداوند هیچ کرامتی را به من عطا نفرموده مگر اینکه نظیر آن را به شما نیز داده باشد؛ و مرا به نبوّت و رسالت مختص گردانید و تو را ولیّ من در آن قرار داد تا حدودش را به پا داری و در مشکلاتش قیام کنی، و سوگند به کسی که محمّد را به حق به پیامبری مبعوث فرمود کسی که تو را انکار کند، به من ایمان نیاورده و به من اقرار نیاورده آنکه انکارت کند و به خدا ایمان نیاورده آنکه به تو کفر ورزد، و بیشک فضل تو از فضل من است و فضل من برای تو فضیلت است و فضل من برای تو لطف خداست و این خود قول پروردگار من عزّوجل است که:«قُلْ

1- . رجوع کنید ج 18: 375- 372
2- . امالی صدوق: 287

بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَالِکَ فَلْیَفْرَحُواْ هُوَ خَیرٌ مِّمَّا یجْمَعُون»(1) {بگو:

«به فضل و رحمت خداست که [مؤمنان] باید شاد شوند.» و این از هر چه گرد می آورند بهتر است.} پس فضل خدا نبوّت پیامبرتان است و رحمت ولایت علی بن أبی طالب.«فبِذَالِکَ» گوید: یعنی با نبوّت و ولایت.«فَلْیَفْرَحُواْ» یعنی شیعیان خوشحال شوند.«هُوَ خَیرٌ مِّمَّا یجْمَعُون» منظور مخالفان آنهاست که از خانواده، مال و فرزند در دار دنیا جمع میکنند.

به خدا سوگند ای علی که تو جز برای آنکه پروردگارت پرستیده شود، آفریده نشدهای و به وسیله تو معالم دین شناخته شود و راه کهنه به تو اصلاح گردد، هرکس تو را گم کند گمراه گردد و راهی به خدا ندارد کسی که راهی به تو و ولایتت ندارد و این خود قول پروردگارم عزّوجلّ است که فرمود:« وَ إِنىِّ لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثمُّ اهْتَدَى»(2) {و

به یقین، من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود.»}یعنی به سوی ولایت تو هدایت یافت. و پروردگارم تبارک و تعالی به من امر فرموده، همان حقی که برای من مقرر شده، برای تو مقرر کنم و اینکه حق تو بر هر کس که به من ایمان آورده، فرض است و اگر تو نبودی حزب خدا شناخته نمیشد و دشمن خدا با تو شناخته میشود« و اگر کسی با ولایت تو خدا را دیدار نکند، او را با چیزی دیدار نکرده است و خدای عزّوجل بر من نازل فرمود:«یَأَیهُّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ»(3) {ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن}یعنی در ولایت تو ای علی«وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ » {و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای} و اگر آنچه را که از ولایت تو فرمان یافتهام ابلاغ نکنم، حتماً عمل من تباه میشود و آنکه خدای عزّوجل را بدون ولایت تو دیدار کند، عملش ساقط میشود، و این خود وعدهای است برای من که برآورده میشود. و جز قول

1- . یونس / 58
2- . طه/ 82
3- . مائده/ 67

پروردگارم تبارک و تعالی را نمیگویم و آنچه میگویم از جانب خدای عزّوجل است که درباره تو نازل شده است.(1)

34. امالی صدوق: ابوذر غفاری گوید: روزی به همراه جمعی از صحابهاش در مسجد قُبا در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودیم که فرمود: ای جماعت صحابه من، از این در مردی بر شما وارد میشود که او امیرمؤمنان و امام مسلمانان است. گوید: پس نگاه کردند و من هم نگاه میکردم، ناگاه دیدیم که علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شد. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برخاسته، از وی استقبال نموده و با او معانقه کرده، بوسهای بر میان دو ابروی او زد و او را آورد تا اینکه در کنار خود نشاند. سپس رخسار کریم خود را متوجه ما نموده سپس فرمود: بعد از من امام شما این است، طاعتش طاعت من و نافرمانیش نافرمانی من است، و طاعت من طاعت خداست و نافرمانی من نافرمانی خدای عزّوجل است.(2)

35. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرماید: خداوند تبارک و تعالی به من وحی فرمود: که وی از میان اُمّتم برایم یک برادر، وزیر، وارث، جانشین و وصی قرار خواهد داد. عرض کردم: پروردگارا، او کیست؟ خدای عزّوجل به من وحی فرمود: ای محمّد، او امام اُمّت تو و حجّت من بر آنان بعد از تو میباشد. عرض کردم: پروردگارا، او کیست؟ خدای عزّوجل به من وحی فرمود: ای محمّد، او همان کسی است که دوستش میدارم و مرا دوست میدارد، آن مجاهد در راه من و کُشنده آنان که پیمان مرا شکستند و آن ستمگران در حکم من و آن خارج شدگان از دینم، او به راستی ولیّ من است، شوی دخترت و پدرک پسرانت، علی بن أبی طالب.(3)

36. امالی صدوق: عایشه گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: من سیّد اولین و آخرینم و علی بن ابی طالب علیه السّلام سیّد اوصیاست، و او برادر، وارث، وزیر و جانشین من بر امّتم میباشد و پذیرش ولایت او یک فریضه

1- .امالی صدوق: 296. در امالی شیخ صدوق آن را نیافتیم.
2- . امالی صدوق: 323

3- . امالی صدوق: 327

و پیروی کردن از وی یک فضیلت و دوست داشتنش وسیلهای برای نزدیک شدن به خداوند است، حزب او حزب خدا، دوستدارنش دوستداران خدا و دشمنانش دشمنان خدایند، و او امام مسلمانان و مولای مؤمنان و امیر ایشان بعد از من است.(1)

37. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمود: در آن شبی که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را به معراج بردند و تا آنجا که خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود رسید، پروردگارش جلّ جلاله با وی مناجات کرد، و چون به آسمان چهارم فرود آمد، وی را ندا در داد که: یا محمّد، عرض کرد: لبّیک! به وی فرمود: از میان اُمّت خود چه کسی را برگزیدهای تا بعد از تو جانشینت گردد؟ عرض کرد: تو خود او را برای من برگزین تا انتخاب خودت باشد. به وی فرمود: برگزیدهات علی بن ابی طالب را برایت برگزیدم.(2)

38. امالی صدوق: ابن المتوکّل مرفوعاً از شیخی از قبیله ثماله روایت کرد که: بر زنی سالخورده از بنیتمیم وارد گشتم در حالی که برای مردم حدیث میگفت، پس به وی گفتم: خدایتان رحمت کند، از برخی فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السّلام برایم بگو. گفت: با وجود این پیرمردی که میبینی در اینجا خوابیده از من میخواهی برایت حدیث روایت کنم؟! به وی گفتم: مگر او کیست؟ گفت: او ابوالحمراء خدمتکار رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است. من نزد او نشستم و او که سخن مرا شنیده بود، برخاست و نشست سپس گفت: درنگ کن! گفتم: خدایت رحمت کند، درباره آنگونه که دیدهای رسول خدا با علی رفتار میکرد، با من سخن بگو زیرا خداوند از تو درباره آن بازخواست میکند! پس گفت: نزد آگاه مردی آمدهای! اما از جمله رفتارهایی که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله با علی علیه السّلام داشت یکی اینکه روزی به من فرمود: ای ابوالحمراء ، برو و یکصد مرد عرب و پنجاه مرد عجم و سی مرد قبطی و بیست مرد حبشی را نزد من بیاور، و من آنها را آوردم. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برخاست و عربها را به صف کرد، سپس عجمها را پشت سر عربها به صف کرد و قبطیها را پشت سر عجمها قرار

1- . امالی صدوق: 347
2- . امالی صدوق: 353- 352

داد و حبشیها را پشت سر قطبیها نگاه داشت. آنگاه حمد و ثنای خدا را به جا آورده و از وی چنان تمجید و ستایش نمود که تا آن زمان خلایق نظیر آن را نشنیده بودند، سپس فرمود: ای جماعت عرب، عجم، قبطی و حبشی، آیا به شهادت«لا إله إلّا الله وحده لا شریک له و أنَّ محمداً عبده و رسوله» اقرار کردهاید؟ عرض کردند: آری! فرمود: خداوندا تو خود گواه باش (سه بار) و در مرتبه سوم فرمود: آیا اقرار میکنید که«خدایی جز الله نیست و اینکه محمّد بنده و فرستاده اوست و اینکه علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین و ولیّ امر آنها پس از من است؟ عرض کردند: بار خدایا آری! پس فرمود: خداوندا، تو خود گواه باش- آن را سه بار تکرار فرمود- سپس به علی علیه السّلام فرمود: ای ابوالحسن، برو و کاغذ و دواتی برایم بیاور(و چون آورد) آن را به علی بن ابی طالب علیه السّلام سپرده و فرمود: بنویس! عرض کرد: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحیم، این است آنچه عرب، عجم، قبطیها و حبشیها بدان اعتراف دارند: «اقرار کردهاند به اینکه خدایی جز الله نیست و محمّد بنده و فرستاده اوست و علی بن ابی طالب امیرمؤمنان و ولیّ امر آنها پس از من است» سپس آن نامه را مهر فرموده به علی علیه السّلام سپرد و دیگر تاکنون آن را ندیدهام.

گفتم: خدایت رحمت کند، بیشتر برایم بگو! گفت: بلی، در روز عرفه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی که دست علی علیه السّلام را در دست داشت بر ما بیرون آمده و فرمود: ای گروه خلایق! به راستی که خدای تبارک و تعالی در این روز به شما مباهات میکند تا جملگی شما را بیامرزد، سپس رو به علی علیه السّلام نموده و فرمود: و بالأخص تو را آمرزید! و فرمود: علی، نزدیک من بیا! پس علی علیه السّلام نزدیک وی آمد. سپس فرمود: آن کسی از سعادت واقعی برخوردار است که تو را دوست داشته و از تو اطاعت میکند و شقیّ واقعی کسی است که با تو دشمنی کند و با تو بجنگد و کینه تو را در دل داشته باشد؛ ای علی؛ دروغ گفته است آن کسی که گمان کرده مرا دوست دارد ولی با تو دشمنی میکند، ای علی، هر کس با تو بجنگد تحقیقاً با من جنگیده است و آن که با من در جنگ باشد با خدای عزّوجل جنگ کرده است، ای علی، هر کس با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده و

آنکه با من دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است، و خدا او را بدبخت نموده، به آتش دوزخ وارد میسازد.(1)

توضیح: التّعس: هلاک، لغزش، سقوط. الجدّ: بهره، بینیازی، اقبال.

39. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکس پس از من امامت علی را انکار کند، همانند کسی است که نبوّت مرا در حیات من انکار کرده باشد، و آن کسی که نبوّت مرا انکار کند، همانند کسی است که ربوبیّت پروردگار مرا عزّوجل، انکار کرده باشد.(2)

40. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی از من است و من از علی، خداوند با کسی بجنگد که با علی میجنگد، خدا لعنت کند کسی را که با علی مخالفت ورزد، علی پس از من امام خلایق است، هر کس بر علی پیشی گیرد، به راستی که بر من پیشی گرفته است، و آنکه از وی جدا گردد، از من جدا گشته است و هرکس چیزی را بر او برتری دهد بر من برتری داده است، من با کسی که با وی در صلح باشد، صلحم و با کسی که با او بجنگد، در جنگم و دوستدار دوستدار اویم و دشمن کسی هستم که با وی دشمنی کند.(3)

41. قرب الأسناد: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بر یک بلندی ایستاده سپس فرمود: خداوندا، بندهات موسی از تو حاجت خواست و اجابتش فرمودی و محبتی از جانب خود بر وی افکندی، و از تو خواست که سینهاش را برایش گشاده داری، کارش را برایش آسان گردانی، وزیری از خاندانش برای او قرار دهی و گره از زبانش بگشایی و من نیز آنچه را که بندهات موسی از تو درخواست نموده، از تو درخواست میکنم که سینهام را برایم گشاده داری، کارم را برایم آسان گردانی و از خاندانم وزیری برای من قرار دهی، علی برادرم.(4)

1- . امالی صدوق: 230-229
2- . امالی صدوق: 390
3- . امالی صدوق: 392-391
4- . قرب الاسناد: 14

42. عیون اخبار الرضا: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آیه:«لَا یَسْتَوِی أَصْحٰابُ النّٰارِ وَ أَصْحٰابُ الْجَنَّهِ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمُ الْفَائِزُون»(1) {دوزخیان

با بهشتیان یکسان نیستند بهشتیانند که کامیابانند} را تلاوت نموده سپس فرمود: بهشتیان کسانی هستند که از من اطاعت نموده و پس از من در مقابل علی بن ابی طالب علیه السّلام سر تسلیم فرود آورده و به ولایت او اقرار نماید؛ و دوزخیان کسانی هستند که نسبت به ولایت بغض و کینه ورزیده، پیمان شکنی نموده و پس از من با وی جنگ کنند.(2)

امالی طوسی: با اسناد برادر دعبل از امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوارش، نظیر این حدیث را روایت کرده است.(3)

43. امالی طوسی: از جابر بن عبدالله انصاری آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود:» ای مردم، از خدا پروا کنید و گوش فرا دهید!» عرض کردند: یا رسول الله، بعد از شما سخن چه کسی را بشنویم و از که اطاعت کنیم؟ فرمود: برادر، عموزاده و وصیّام علی بن أبی طالب. جابر گوید: به خدا سوگند که آنها از فرمان وی سرپیچی کردند و در کارش با او به مخالفت برخاستند و به رویش شمشیر کشیدند.(4)

44. امالی طوسی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند جان پیامبری را نگرفت مگر اینکه به وی فرمان داده باشد که فردی از خویشانش را وصی خود قرار دهد، و به من نیز فرمان داد که وصیّت کنم، پس عرض کردم: پروردگارا، برای چه کسی وصیّت کنم؟ فرمود: ای محمّد برای پسر عمویت علی بن ابی طالب وصیّت کن که من نام او را در کتابهای پیشین نوشتهام و در آنها معین کردهام که او وصیّ توست و از خلایق و پیامبران و فرستادگانم بر همین قرار پیمان گرفتهام که مرا به پروردگاری، تو را ای محمّد به نبوّت و علی را به ولایت بپذیرند.(5)

1- . حشر/ 20
2- . عیون الأخبار: 155
3- . امالی شیخ طوسی: 232-231
4- . امالی شیخ طوسی: 36
5- . امالی شیخ طوسی: 64-63

45. عیون اخبار الرضا: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پس از من، علی امام هر مؤمنی است.(1)

46. عیون اخبار الرضا: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: ای علی، تو حجّت خدایی و تو باب (تقرّب به) خدایی، تو راه به سوی خدایی، تو آن «نبأالعظیم» هستی، و تو صراط مستقیمی، تو مَثَل اعلایی، تو یا علی امام مسلمانان، امیرمؤمنان، بهترینِ اوصیا و سرور صدّیقانی، ای علی، فاروق اعظم و صدِّیق اکبر تویی، ای علی، تو جانشین من بر اُمّت منی و ادا کننده دین و بر آورنده وعدههای منی، ای علی تو آن مظلوم بعد از منی، ای علی، تو آنی که پس از من از تو کناره گیرند، ای علی آن مهجور بعد از من تویی، من خدای متعال را به شهادت میگیرم و نیز هرکس از اُمّتم که حضور دارد که حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست و اینکه حزب دشمنان تو حزب شیطان است.(2)

47. عیون اخبار الرضا: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر اُمّتی صدّیقی دارد و فاروقی و صدِّیق و فاروق این اُمّت علی بن ابی طالب است. علی سفینه نجات و «باب حِطّه» آنهاست، او یوشع، شمعون و ذوالقرنین آنهاست؛ ای مردم، به راستی که علی خلیفه خدا و پس از من جانشین من است، و او حقّاً امیر مؤمنان و بهترینِ اوصیاست، هرکس با وی نزاع کند با من نزاع کرده و آنکه به وی ستم روا دارد، بر من ستم روا داشته و آنکس که با وی چیرگی کند، تحقیقاً با من چیرگی کرده است و هرکس با وی نیکی نماید، تحقیقاً به من نیکی کرده و آنکه در حقش جفا روا دارد، بر من جفا روا داشته است، هرکس با او دشمنی کند، با من دشمنی کرده و آنکه دوستش بدارد، مرا دوست داشته است زیرا او برادر و وزیر من است و از گِل من آفریده شد و من و او نوری واحد بودهایم.(3)

1- . عیون الأخبار : 155
2- .عیون الأخبار: 181
3- . عیون الأخبار: 186

48. عیون اخبار الرضا: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، تو ذمّه مرا آزاد میکنی و تو جانشین من بر اُمّت منی.(1)

49. عیون اخبار الرضا: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکس من ولیّ او بودهام، علی ولیّ اوست و هرکس که من امام او بودهام، علی امام اوست.(2)

50. الخصال: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند مرا به معراج برده سپس سه چیز را درباره علی به من وحی فرمود: اینکه او امام پارسایان، سرور اوصیا و پیشوای دست و رو سپیدان است.(3)

51. مجالس مفید- امالی طوسی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: جبرئیل بر من نازل گشته و گفت: خداوند تو را فرمان داده که خطبهای بخوانی و در آن فضیلت علی بن ابی طالب علیه السّلام را برای یارانت بیان داری تا پس از تو آن را به آیندگان ابلاغ کنند، و به همه فرشتگان امر میفرماید که به آنچه میگویی گوش فرا دهند، و خداوند به تو وحی میکند ای محمّد که هرکس در کار او با تو مخالفت کند، سزاوار آتش است و آنکه تو را اطاعت نماید، بهشت از آنِ اوست. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله امر فرمود یک منادی ندا در داد که: الصلاة جامعه، سپس مردم گرد آمده، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بیرون آمده تا اینکه بر بالای منبر رفت، سپس آغاز سخنش این بود: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم، سپس فرمود: ای مردم، بشیر و نذیر منم و پیامبر اُمّی منم، من از جانب خدای عزّوجل مطالبی را درباره مردی به شما ابلاغ میکنم که گوشت او گوشت من و خونش خون من است و او گنجینه دانش است، او کسی است که خداوندش از میان اُمّت برگزیده و انتخاب نموده و به دوستی خود گرفت، و من و او را آفرید و مرا به رسالت برتری داد و او را به تبلیغ رسالت از جانب من، و مرا شهر علم قرار داد و او را دروازه آن شهر قرار داد، او را خزانهدار علم و اقتباس کننده احکام از آن قرار داد و به وصایت مخصوصش گردانید و کارش را آشکار ساخت و مردم را از دشمنی با

1- . عیون الأخبار: 221
2- . عیون الأخبار : 224
3- . الخصال: 57

وی ترسانده، دوستدارش را به خود نزدیک و شیعیانش را آمرزید، همه مردم را به اطاعت از وی فرمان داده است و اینکه وی عزّوجل میفرماید: هرکس با وی دشمنی کند، با من دشمنی کرده و آنکه با او دوستی نماید، با من دوستی کرده، و هرکس با او بستیزد، با من ستیزه کرده و آنکه با وی از در مخالفت درآید، با من مخالفت نموده است، هرکس نافرمانیش کند، مرا نافرمانی کرده و آنکه او را بیازارد، مرا آزرده است و آن کس که با وی کینهتوزی نماید، با من کیننه توزی کرده و آنکه دوستش بدارد، مرا دوست داشته، هرکس او را بخواهد، مرا خواسته و آنکه با وی نیرنگ کند با من فریبکاری نموده و هرکس یاریش نماید، مرا یاری کرده است. ای مردم، آنچه را که به شما فرمان میدهم بشنوید و اطاعتش کنید که من شما را از کیفرخدا بیم میدهم در آن «روزی که هرکس آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده مییابد و آرزو میکند: کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصلهای دور بود. و خداوند شما را از [کیفر] خود میترساند»(1)

سپس دست علی امیرالمؤمنین علیه السّلام را گرفته و فرمود: ای مردم، این مولای مؤمنان و حجّت خدا بر همه خلق است جهاد کننده با کارفران، خداوندا من ابلاغ کردم و آنان بندگان تواند و تو بر اصلاح آنها توانایی، پس با رحمت خود اصلاحشان فرما ای مهربانترین مهربانان! از خدا برای خودم و شما مغفرت طلب میکنم.

سپس از منبر پایین آمد که جبرئیل علیه السّلام نزد وی آمد و گفت: ای محمّد، خدای عزّوجل تو را سلام میرساند و به تو میگوید: به راستی که پیامهای پروردگارت را ابلاغ کردی و برای اُمّت خود خیرخواهی نموده، مؤمنان را راضی و کافران را خشمگین ساختی، ای محمّد، همانا پسر عموی تو آزموده خواهد شد و دیگران نیز بدو آزموده میشوند. ای محمّد، در همه اوقات خود بگو:«الحمدُ لله ربّ العالمین وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُواْ أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ»(2) {و

کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.}

1- . آل عمران/ 30

2- . امالی مفید 48-47. امالی شیخ طوسی: 74-73 . شعراء/ 227

الفضائل: از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و از جابر جعفی از امام باقر علیه السّلام نظیر این روایت نقل شده است.(1)

52. امالی طوسی: جابر بن عبدالله بن حرام گوید: نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و عرض کردم: یا رسول الله، وصیّ شما کیست؟ راوی گوید: آن حضرت تا لحظاتی پاسخ مرا نداد سپس فرمود: جابر، میخواهی به پرسشی که از من کردی پاسخ دهم؟ عرض کردم، پدر و مادرم فدایت باد، آنقدر پاسخ مرا نفرمودی که گمان بردم بر من خشم گرفتهاید! فرمود: بر تو خشم نگرفتم جابر، بلکه منتظر بودم از آسمانچه چیزی به من وحی میشود، تا اینکه جبرئیل نزد من آمد و گفت: یا محمّد، پروردگارت میفرماید: همانا علی بن ابی طالب وصی و جانشین تو بر خاندان و اُمّت توست و او کسی است که نااهلان را از حوض تو دور میسازد و او صاحب پرچم توست که در روز قیامت پیشاپیش تو وارد بهشت میشود؛ عرض کردم: یا نبیّ الله، آیا میتوانم کسی را که به این اعتقاد نداشته باشد، به قتل برسانم؟ فرمود: بلی ای جابر، این منزلت به وی داده نشده مگر برای اینکه با وی بر آن بیعت کنند، پس هرکس با وی بیعت کند، فردای قیامت با من در بهشت خواهد بود و آنکه با وی مخالفت نماید، هرگز در کنار حوض بر من وارد نخواهد شد.(2)

مجالس شیخ مفید: محمّد بن الحسین نظیر این روایت را نقل کرده است.(3)

53. امالی طوسی: علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای علی، خداوند به من امر فرموده تو را برادر و وصیّ خود قرار دهم، پس بدان که تو برادر، وصیّ و جانشین من در حیاتم و بعد از آن بر خاندانم هستی، هرکس از تو پیروی کند، مرا پیروی کرده و آنکه از تو باز ماند، از من باز مانده است و هرکس به تو کفر ورزد، به من کفر ورزیده و آنکه به تو ستم کند، به من ستم کرده است، یا علی، تو از منی و من از تو، یا علی، اگر تو نبودی کسی با نهروانیان

1- . در نسخه چاپی آن را نیافتیم.
2- . امالی شیخ طوسی: 119
3- . امالی شیخ مفید: 100-99

نمیجنگید؛ عرض کردم: یا رسول الله، نهروانیان چه کسانی هستند؟ فرمود: قومی هستند که از اسلام خارج میشوند آنگونه که تیر بر اثر پرتاب میجهد. (1)

54. امالی طوسی: سلمان فارسی گوید: شنیدم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای جماعت مهاجرین و انصار، آیا شما را به چیزی رهنمون نگردم که پس از من تا زمانی که بدان تمسّک جسته باشید، هرگز گمراه نشوید؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله، فرمود: این علی است، برادر، وزیر، وارث و جانشین من پیشوای شماست، او را به خاطر من دوست بدارید و به خاطر من گرامی بدارید زیرا جبرئیل مرا امر فرمود که آنچه را که با شما گفتم، بگویم.(2)

55. امالی طوسی: عبدالله بن بریده از پدرش روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی بن ابی طالب علیه السّلام و خالد بن ولید را جداگانه (به مأموریت) فرستاد و (قبل از اعزام) آنان را احضار نمود و فرمود: اگر به هم رسیدید، فرماندهی دو سپاه با علی است. سپس سمت راست یا چپ را در پیش گرفتیم و روانه شدیم. بریده گوید: پس علی علیه السلام راه را در پیش گرفته و دور شد و غنیمتی به دست آورد، سپس از خمس غنایم، کنیزی را به خود اختصاص داد. بریده گوید: و من بیش از همه مردم از علی علیه السّلام نفرت داشتم و خالد بن ولید نیز این را میدانست. پس مردی نزد خالد رفته و به وی خبر داد که علی علیه السّلام کنیزی را از خمس غنایم به خود اختصاص داده است. سپس یکی دیگر آمد و همین خبر را نقل کرد و به همین ترتیب پشت سرهم در این مورد خبر میرسید. پس خالد مرا فرا خوانده و گفت: ای بریده، دانستی که علی علیه السّلام چه کرده، هماکنون این نامه مرا به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برسان و او را از ماجرا آگاه کن و خود ماجرا را برای آن حضرت نوشت. من با نامه وی به شتاب راه افتادم تا اینکه بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد گشتم. آن حضرت نامه را گرفته در دست چپ خود نگاه داشت و آن حضرت همانگونه که خدای عزّوجل فرموده، سواد خواندن و نوشتن نداشت، و من عادت داشتم هنگام سخن گفتن سرم را پایین نگاه میداشتم تا

1- . امالی شیخ طوسی: 125

2- . امالی شیخ طوسی: 139

اینکه سخنم تمام شود، از این رو سرم را پایین انداخته و سخن آغاز نموده به عیبجویی و بدگویی از علی علیه السّلام پرداختم تا سخنم به پایان رسید و آنگاه سرم را بلند کردم و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را چنان خشمگین یافتم که پیش از آن هرگز وی را چنین برافروخته ندیده بودم مگر در روز جنگ بنیقریظه و بنیالنضیر. سپس آن حضرت رو به من کرده و فرمود: ای بریده، بیشک علی پس از من ولیّ شماست، پس علی را دوست بدار که او فقط طبق فرمانی که یافته عمل میکند. گوید: پس در حالی از محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برخاستم که از میان مردم کسی محبوبتر از علی علیه السّلام نزد من نبود؛ و عبدالله بن عطاء گوید: من این ماجرا را برای حارث بن سوید بن غفله نقل کردم پس گفت: عبدالله بن بریده همه حدیث را برای تو روایت نکرده است، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بریده، در غیاب من نفاق ورزیدی؟ !(1)

56. امالی طوسی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند پیمانی از من گرفت، عرض کردم: پروردگارا، آن را برای من آشکار کنید؛ فرمود: بشنو! عرض کردم: گوش به فرمانم! فرمود: یا محمّد، همانا علی بعد از تو پرچم هدایت است و امام اولیای من و نور هرکس که مرا اطاعت کند، و او آن کلمهای است که خداوند آن را ملازم پارسایان نموده است، پس هرکس او را دوست بدارد، تحقیقاً مرا دوست داشته است و آنکه با وی دشمنی کند، به راستی که با من دشمنی کرده است. او را بدین امر بشارت ده !(2)

57. امالی طوسی: شبی ابن مسعود به حسن گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: ای پسر مسعود، خبر مرگم را به من دادهاند. عرض کردم: یا رسول الله، جانشین خودتان را تعیین کنید. فرمود: چه کسی را؟ عرض کردم: ابوبکر! پس از من روی بگردانید، سپس فرمود:ای پسر مسعود، خبر مرگم را به من دادهاند. عرض کردم: یا رسول الله، جانشین خودتان را تعیین کنید. فرمود: چه کسی را؟ عرض کردم: عمر! پس از من روی بگردانید، سپس فرمود: ای پسر مسعود، خبر

1- . امالی شیخ طوسی: 157-156
2- . امالی شیخ طوسی: 154

مرگم را به من دادهاند؛ عرض کردم: جانشین تعیین کنید. فرمود: چه کسی را؟ عرض کردم: علی! فرمود: اگر از وی اطاعت کنند، همگی آنها وارد بهشت میشوند.(1)

58. امالی طوسی: از علی علیه السّلام نقل است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله این آیه را تلاوت فرمود:« .وَ أُوْلَئکَ أَصحُبُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُون»(2) {آنان

اهل آتشند و در آن جاودانه خواهند بود} عرض شد: یا رسول الله، دوزخیان چه کسانی هستند؟ فرمود: هرکس پس از من با علی بجنگد، به همراه کفّار در آتشاند، زیرا اینان کسانی هستند که چون حق نزد آنان آمد به آن کفر ورزیدند، بدانید که علی پاره تن من است، پس هر کس با وی بجنگد تحقیقاً با من جنگیده و پروردگارم را به خشم آورده است؛ سپس علی را فراخوانده و فرمود: ای علی، جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من است و پس از من تو نشانه من در میان اُمّتم هستی.(3)

59. امالی طوسی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند علی را نشانه - عَلَم - خود در میان خلقش قرار داد و در میان ایشان جز او نشانه دیگری نیست، پس هرکس اقرار به ولایت او کند، مؤمن است و آنکه انکارش نماید، کافر است، و هرکس او را نشناسد گمراه است و آنکه کسی را با او همتا قرار دهد، مشرک خواهد بود، و هرکس با پذیرش ولایت او بیاید، وارد بهشت گردد و آنکه انکارش کند، به دوزخ رود.(4)

60. امالی طوسی: جابر انصاری گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برای ما خطبهای خوانده و در خطبه خود فرمود: هرکس به من ایمان آورده و تصدیقم نموده، باید پس از من ولایت علی را بپذیرد، زیرا ولایت او ولایت من است و ولایت من ولایت خدا؛ این، فرمانی از جانب پروردگار من است که مرا امر فرموده آن را به شما ابلاغ کنم، آیا ابلاغ کردم؟ عرض کردند: شهادت میدهیم که ابلاغ

1- . امالی شیخ طوسی: 193
2- . عمران / 116
3- . امالی شیخ طوسی: 232

4- . امالی شیخ طوسی: 261

فرمودی. فرمود: بلی، شما میگویید: گواهی میدهیم که ابلاغ نمودی لیکن در میان شما کسانی هستند که در مورد حقش با او به نزاع برخواهند خاست؛ و مردم را بر او مسلط خواهند گرداند. گفتند: یا رسول الله، نام ایشان را بگویید: فرمود: فرمان یافتهام که از ایشان روی بگردانم و برای هرکس همین بس که به درون خود رجوع نموده و بنگرد که نسبت به علی چه احساسی دارد.(1)

61. امالی طوسی: اُم سلمه گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در آن بیماری که منجر به رحلتش گردید- در حالی که اتاق از صحابه آن حضرت پر شده بود-، فرمود: ای مردم، نزدیک است که به سرعت قبض روح شوم و از میان شما بروم، این سخن را به شما میگویم که جای عذری نمانده باشد، بدانید که من کتاب پروردگارم عزّوجل و عترتم اهل بیتم را در میان شما بر جای میگذارم، سپس دست علی علیه السّلام را گرفته و آن را بلند کرده و فرمود: این علی با قرآن است و قرآن با علی، دو جانشین بینا که از هم جدا نگردند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند، سپس از آن دو خواهم پرسید که چه رفتاری با آنها کردهاید.(2)

62. امالی طوسی: عطیّهٔ بن سعد از محدوج ذهلی- که با هیأتی از قوم خود نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمده بود و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آیه:« لَا یَسْتَوِی أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ

أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمُ الْفَائزُونَ»(3) {دوزخیان

با بهشتیان یکسان نیستند بهشتیانند که کامیابانند} را تلاوت فرموده بود- گوید: پس عرض کردیم: یا رسول الله، بهشتیان چه کسانی هستند؟ فرمود: هرکس از من اطاعت کرده و بعد از من مطیع این باشد، گوید: و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست علی را که آن روز در کنارش بود گرفته و آن را بلند کرده و فرمود: بدانید که علی از من است و من از اویم، پس هرکس با وی ستیز کند، با من ستیز کرده است و آنکه با من ستیز کند خدای عزّوجل را به خشم آورده است، سپس فرمود: ای علی، جنگ با تو جنگ من و صلح با تو صلح من است و تو جانشین من میان من و اُمّتم هستی .

1- . امالی شییخ طوسی: 267
2- . امالی شیخ طوسی: 305
3- . حشر/ 20

عطیّهٔ گوید: پس بر زید بن ارقم در خانهاش وارد گشته و سخن مخدوج بن یزید را برایش نقل نمودم، گفت: گمان نمیکردم از میان کسانی که این حدیث را از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شنیدهاند کسی جز من باقی مانده باشد، من گواهی میدهم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله این مطلب را به من فرموده اند. سپس فرمود: مردانی که این سخن رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را شنیده بودند، با علی علیه السّلام به ستیز برخاستند و وارد شدند شدند.(1)

توضیح: «وردوا -وارد شدند-»: یعنی سزای عملشان را دیدند یا وارد جهنم شدند.

63. امالی طوسی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: همانا خدای عزّوجل علی را به عنوان خلیفه خود میان خود و خلقش منصوب فرمود، پس هرکس (جایگاه) وی را شناخت، مؤمن است و آنکه او را انکار کند، کافر است و هرکس او را نادیده گیرد گمراه است و آنکه او را با دیگری برابر بداند مشرک است و هرکس معتقد به ولایتش بمیرد، وارد بهشت میشود و آنکه بر عداوت با وی بمیرد به دوزخ میرود.(2)

64. امالی طوسی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: یا علی، تو همانی که آزموده میشوی و مردم به تو آزموده میشوند. تو همانی که هرکس از تو پیروی کند، هدایت میکنی و هرکس با راه تو مخالفت کند، تحقیقاً در روز قیامت گمراه میگردد.(3)

65. امالی طوسی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند به من سفارش فرمود: عرض کردم آن را برایم آشکار فرما، فرمود: بشنو یا محمّد، علی رایت هدایت است و پیشوای اولیای من و نور هر کس که مرا اطاعت کند؛ و او همان کلمهای است که پارسایان را ملازم آن کردهام، پس هر کس او را دوست بدارد، به راستی که مرا دوست داشته است و هرکس با وی دشمنی کند، با من

1- . امالی شیخ طوسی: 310- 309
2- . امالی شیخ طوسی: 311-310
3- . امالی شیخ طوسی: 318

دشمنی کرده است، پس او را بدین امر بشارت ده! گوید: عرض کردم: قلبش را جلاده و بهار ایمان را در دلش جای ده! فرمود: چنین کردم. سپس فرمود: من او را مختصّ به بلایی کردهام که کسی از اُمّت من بدان مبتلا نشده است. عرض کردم: او برادر و همنشین من است! فرمود: این ابتلا در علم و مشیّت من مقدّر شده است، او آزموده میشود و دیگران بدو آزموده گردند.(1)

66. امالی طوسی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکس دوست داشته باشد که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و وارد بهشتی گردد که پروردگارم آن را به من وعده داده، باید پس از من ولایت علی علیه السلام را بپذیرد، زیرا او شما را از هدایتی خارج نمیکند و به بدی وارد نمیسازد.(2)

67. معانی الأخبار: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی علیه السلام بعد از من امام هر مؤمنی است.(3)

68. معانی الأخبار: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکس دوست داشته باشد که به ریسمان استواری که ناگسستنی است چنگ زند، باید به ولایت برادر و وصیّ من علی بن ابی طالب تمسّک جوید، زیرا به یقین هرکس او را دوست بدارد و وولایتش را بپذیرد، هلاک نگردد؛ و آنکه کینه او را به دل گرفته با وی دشمنی کند، نجات نمییابد.(4)

69. کشف الیقین: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق بشارت دهنده فرستاد، کرسی و عرش مستقر نگردید و افلاک به گردش در نیامدند و آسمان و زمین به پا نخاست مگر اینکه خداوند بر آنها نوشت:«لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، علیّ امیرالمؤمنین» و چون خدای متعال مرا به معراج و آسمان برد و مرا خداوند لطیف مخصوص به ندای خویش گردانده و فرمود: ای محمّد، عرض کردم: لبیک پروردگارا و سعدیک! فرمود: من محمودم و تو محمّد، نام

1- . امالی شیخ طوسی: 318
2- . امالی شیخ طوسی: 327
3- . معانی الأخبار: 66-67

4- . معانى الأخبار: 67-66

تو را از نام خود مشتق نموده و تو را بر همه مخلوقاتم برتری دادم، پس برادرت علی را به امامت بندگانم منصوب کن، آنها را به دین من هدایت میکند، ای محمّد، من علی را امیرمؤمنان قرار دادم، پس هرکس بر وی امیری کند، لعنتش میکنم و هرکس با وی مخالفت نماید، عذابش میدهم و آنکه از وی اطاعت نماید، به خود نزدیک گردانم؛ ای محمّد، من علی را امام مسلمانان قرار دادم، پس هرکس خود را بر وی مقدّم بدارد، رسوا میسازم و آنکه نافرمانیش کند، به زندان در اندازم، به راستی علی سرور اوصیا و جلودار دست و روی سپیدان و حجّت من بر جمله خلایق است.(1)

70 . کشف الیقین: از نسخهای کهن از کتب مخالفان با اسناد آن از مولایمان علی علیه السّلام حدیثی را با این لفظ نقل کردیم: کسانی را بیاورید که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آنچه را که من به شما میگویم، شنیده باشند و گویی هماکنون با آن حضرت هستم که در خانه اُمّ سلمه آن سخن را میگوید: آن حضرت به اُمّ سلمه فرمود: برخیز و در را باز کن؛ عرض کرد: یا رسول الله، این کیست که منزلتش آنقدر بزرگ است که من باید در را برای وی باز کنم؟ و این در حالی است که همین دیروز درباره ما این آیه نازل شده است:«وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْئَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَاب»(2) {و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید}؟! این کیست که باید با زیورها و النگوهایم به استقبالش بروم؟! رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله با حالتی خشمآلود فرمود: ای اُمّ سلمه، هر کس از رسول خدا اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است، برخیز و در را باز کن که آنکه پشت در است مردی است عاقل و خویشتندار، خدا و رسولش را دوست میدارد و خدا رسول او نیز وی را دوست دارند، ای اُمّ سلمه، او دست از چهارچوب در گرفته و قصد باز کردن آن و وارد شدن را ندارد و صبر میکند تا کسی که در را باز کرده داخل خانه شود إن شاء الله تعالی. پس اُم سلمه بیآنکه بداند پشت در کیست، در حالی که نعت و وصفی که پیامبر از آن مرد کرده بود را به خاطر سپرده بود و با خود میگفت، خوشا خوشا به

1- . کشف الیقین: 57-58
2- . احزاب / 53

حال مردی که خدا و رسولش را دوست میدارد و خدا و رسولش نیز او را دوست میدارند، در را باز کرد. پس من چهار چوب در را گرفته و منتظر ماندم تا صدای پای کسی که در را باز کرده محو گردد، و چون اُمّ سلمه وارد پشت پردهاش شد، وارد خانه شده و به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سلام کردم. پس رسول خدا فرمود: ای اُمّ سلمه، آیا او را میشناسی؟ گفت: آری، او علی بن ابی طالب است و گوارایش باد، فرمود: راست گفتی اُمّ سلمه، بلی ، گوارایش باد، گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است و او نزد من منزلت هارون از موسی را دارد که خداوند بازوی مرا با او قوی گردانیده لیکن پس از من پیامبری نیست.

ای اُمّ سلمه، و گواه باش که این علی بن ابی طالب امیرمؤمنان و سرور مسلمانان است، و علم دین نزد اوست و او وصیّ مردگان از اهل بیت من و جانشین من بر زندههای اُمّت من است، در دنیا برادر و در آخرت قرین من است، و در ملأ أعلی با من خواهد بود؛ بر من گواه باش ای اُمّ سلمه که او صاحب حوض من است نااهلان را چنان از آن دور میسازد که چوپان چارپایان را از آبشخور دور میسازد، اُمّ سلمه، گواه باش که در آخرت او قرین، نور چشم و میوه دل من است، گواه باش که همسرش سرور زنان جهان است، اُمّ سلمه، در روز قیامت من بر سر میزان خواهم بود و او سوار بر ناقهای از شتران بهشتی که«محتویهٔ» نام دارد و به من نزدیک میشود و جز او دیگری به من نزدیک نمیشود. اُمّ سلمه، گواه باش که او پس از من با ناکثین و مارقین و قاسطین خواهد جنگید و او شیطان ردهه (سردسته خوارج) را خواهد کشت و خود شهید خواهد شد یا اینکه زنده و با طراوت نزد من خواهد آمد.(1)

توضیح: «شیطان الردهه» همان «ذو الثدیه» است که علت نامیدنش به این نام بعداً خواهد آمد.

71. کشف الیقین: علی علیه السّلام فرمود: چون ابوبکر خطبه خواند روز جمعه بود و اوّلین روز از ماه رمضان که اُبّی بن کعب برخاسته و گفت: ای جماعت

1- . کشف الیقین: 153- 152

مهاجرین که برای رضای خدای رحمان مهاجرت کردید و خداوند در قرآن ایشان را ستوده است، و ای جماعت انصار که میزبانی مهاجرین و ایمان را یکجا برای خود کسب کردهاید و ای کسانی که خداوند در قرآن ایشان را ستوده، فراموش کردهاید یا خود را به فراموشی زدهاید؟ عهد و ایمان را تبدیل کردهاید یا آن را تغییر دادهاید؟ یا اینکه خذلان اختیار نموده یا دچار عجز گشته و به ناتوانی گرفتار آمدهاید؟ مگر نمیدانید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در بین ما ایستاد و علی را به امامت و خلافت ما منصوب نموده و فرمودند: هرکس من مولای اویم اینک علی مولای اوست، هر کس من نبیّ او بودهام اینک علی امیر اوست؟ مگر نمیدانید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای علی، تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری، اطاعت از تو بعد از من بر همه واجب است؟ آیا نمیدانید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: شما را سفارش میکنم که با اهل بیت من نیکو باشید، آنها را بر خود مقدّم بدارید و از ایشان پیشی نگیرید، ایشان را به امیری برگزینید و بر ایشان امیر مباشید؟ آیا نمیدانید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اهل بیت من امامان بعد از من هستند؟ آیا نمیدانید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اهل بیت من منارههای هدایتند و هدایت شدگانند به سوی خدا؟ آیا نمیدانید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای علی، تو برای هر گمراهی هدایتگری؟ آیا نمیدانید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی احیاکننده سنت من، آموزگار اُمّت من، قائم به حجّت من و بهترین کسی است که پس از خود بر جای میگذارم، او بزرگ اهل بیت من محبوبترین انسان نزد من است و اطاعت او همانند اطاعت من بر اُمتم واجب است؟ مگر نمیدانید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله هیچکدام از شما را امیر او نساخت و در هر غیبتی که داشت، او را به امیری شما میگمارد؟ آیا نمیدانید که آن دو از یک منزلت برخوردار بودند و کاری یکسان داشتند؟ آیا نمیدانید که آن حضرت فرمود: هرگاه در میان شما نبودم و علی را بر شما گماردم، مردی چون خودم را بر شما گماردهام؟ آیا نمیدانید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله قبل از رحلت خود ما را در خانه دخترش فاطمه علیها السّلام گرد آورده سپس به ما فرمود: همانا خداوند به موسی وحی فرمود که از خاندانت

برادری برای خود برگزین، من او را پیامبر قرار خواهم داد و فرزندان او را فرزندان تو قرار خواهم داد و ایشان را از هر آفتی پاک گردانده و از گناهان عاری مینمایم. پس موسی هارون و فرزندانش را برگزید و ایشان بعد از موسی پیشوایان بنی اسرائیل بودند و هر آنچه را که در مساجدشان برای موسی روا بود، برای ایشان نیز روا بود، بدانید که خداوند متعال به من وحی فرموده که علی را به برادری برگزینم همانطور که موسی، هارون را به برادری برگزید و فرزندان او را فرزندان خویش قرار دادم همانطور که موسی فرزندان هارون را فرزندان خود قرار داد، من ایشان را همچون فرزندان هارون پاک و مطهّر نمودهام، بدان که من نبوّت پیامبران را به تو ختم نمودم و پس از تو پیامبری نخواهد بود و آنها (فرزندان) امام خواهند بود.(1)

و روزی نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودم و او در حال گفتگو با مردی یافتم که سخن وی را میشنیدم لیکن چهرهاش را نمیدیدم، وی ضمن سخنانی به پیامبر گفت: یا محمّد، او چقدر خیرخواه برای اُمّت تو و چه دانا به سنّت توست! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیا به نظر شما اُمّتم بعد از وفاتم مطیع وی خواهد شد؟ گفت: ای محمّد، از میان اُمّت تو ابرارشان از وی پیروی خواهد کرد و فاجران اُمّت تو با او به مخالفت بر خواهند خواست و اوصیای پیامبران پیشین نیز چنین بودهاند، ای محمّد، موسی بن عمران یوشع بن نون را که اعلم بنیاسرائیل و خدا ترسترین آنها و مطیعترین فرد برای وی بود، به جانشینی خود منصوب نمود و خداوند به وی فرمان داد که او را وصی خود کند همانطور که تو علی را وصیّ خود کردی، لیکن بنیاسرائیل و به خصوص قبیله موسی بر او خشم گرفتند و لعنش کرده دشنامش دادند و با وی به خشونت رفتار کردند و تنهایش گذاشتند؛ از این رو چنانچه اُمّت تو از سنّتهای بنیاسرائیل تبعیت کنند، وصیّ تو را تکذیب خواهند کرد و ولایتش را انکار خواهند نمود، و زیربار خلافتش نخواهند رفت و علم او را مورد تردید قرار خواهند داد. پس اُبیّ عرض کرد: یا رسول الله، این کیست؟ فرمود: این فرشتهای از فرشتگان پروردگار من است که خبر میدهد اُمّت

1- . در اینجا مصنف رحمهٔ الله علیه بخشی طولانی از حدیث را از قلم انداخته است.

من در مورد برادر و وصیّ من علی بن ابی طالب دچار اختلاف خواهند شد و من تو را ای اُبیّ وصیّتی میکنم که اگر آن را نگاه داری، پیوسته برخیر خواهی بود؛ ای اُبّی، پیوسته از علی اطاعت کن زیرا او هم هدایتگر است و هم هدایت یافته، او خیرخواه اُمّت من و زنده کننده سنّتم میباشد و او پس از من امام شماست، پس هر کس بدین رضایت داد، به همان صورتی که از او جدا گشته ام، مرا دیدار خواهد کرد؛ ای اُبیّ، هر کس در این کار تغییر و تبدیلی دهد، همانند یک پیمان شکن سرکش و انکار کننده نبوّتم با من ملاقات خواهد کرد، نه او را نزد پروردگارم شفاعت میکنم و نه از حوضم سیرابش خواهم ساخت؛ پس مردانی از انصار برخاسته و گفتند: ای اُبیّ بنشین خدایت رحمت کند، آنچه را که شنیده بودی باز گفتی و به عهد خود وفا کردی.(1)

توضیح: التعاشی: خود را به نادانی زدن، تجاهل. این حدیث به صورت خلاصه است و کامل آن در کتاب «الفتن» نقل شده است.

72. کشف الیقین: جابر بن عبدالله انصاری گوید: از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله درباره میلاد علی علیه السّلام پرسیدم، فرمود: آه آه، ای جابر درباره ولادت کسی پرسیدی که در شباهت به مسیح بهترین مولود است، خداوند تبارک و تعالی علی را به صورت نوری از نور من آفرید و مرا نیز از نور او آفرید و هر دو از یک نور هستیم؛ سپس آن حضرت صلوات الله علیه آغاز ولادت علی علیه السّلام را به تفصیل بیان فرموده و اینکه مردی در آن زمان مبرم نامیده میشد دویست و هفتاد سال خدا را عبادت کرده بود و خداوند حکمت را در قلبش قرار داده و حسن طاعت پروردگارش را به وی الهام فرموده بود، و اینکه وی ابوطالب را بدین گونه بشارت داد: بشارت باد تو را ای مرد، زیرا خداوند علیّ اعلی به من الهامی فرموده که بشارت تو در آن است. ابوطالب گفت: آن چیست؟ گفت: از پشت تو پسری به دنیاخواهد آمد که ولیّ خدای عزّوجل است و امام پرهیزگاران و وصیّ رسول رب العالمین، پس اگر تو آن پسر را دیدار کردی، سلام مرا به وی برسان و به او بگو:

1- . کشف الیقین: 170-172

مبرم تو را سلام رسانده و میگوید: أشهد أن لا إله إلّا الله و أنّ محمّداً رسول الله، نبوّت به وی ختم میشود و وصیّت به علی به کمال میرسد، سپس تمام حدیث را نقل میکند لیکن مراد ما بیان همین مقدار بود.(1)

73. کشف الیقین: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، تو سرور مسلمانان، امام پارسایان، پیشوای دست و روی سپیدان و یعسوب مؤمنانی.(2)

74. کشف الیقین: از کتاب « مختصرالأربعین» یوسف بن احمد بغدادی با اسنادش گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، تو سرور مسلمانان، یعسوب مؤمنان، امام پارسایان و جلودار دست و روی سپیدانی؛ ابوالقاسم طائی گوید: از احمد بن یحیی درباره معنای «یعسوب» پرسیدم، گفت: نر زنبور عسل است که پیشاپیش آنها حرکت نموده و از آنان دفاع میکند.(3)

75. کشف الیقین: از کتاب «اسماء مولانا علی علیه السّلام» مرفوعاً از امام رضا علیه السّلام آورده است که: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در قول خدای عزّوجل:«یَوْمَ نَدْعُواْ کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِم»(4) {[یاد

کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم.} فرمود: آنها با امام زمان خودشان فرا خوانده میشوند و با کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان؛ و فرمود: ای علی، تو سرور مسلمانان، امام پارسایان، جلودار دست و رو سپیدان و یعسوب مؤمنانی.(5)

76. کشف الیقین: حافظ محمّد بن احمد نطنزی از کتاب خود مرفوعاً از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: همانا علی بن ابی طالب وصیّ من و امام اُمّت و خلیفه من بعد از من بر آنهاست، و از جمله فرزندان ایشان قائم منتظر است که خداوند زمین را بر دست او پر از عدل و داد میکند همانطور که از پیش پر از جور و ستم شده باشد؛ سوگند به آنکس که مرا به حق

1- . کشف الیقین: 186- 187
2- . کشف الیقین: 190

3- . كشف اليقين: 191
4- . بنى اسرائيل/ 71
5- . كشف اليقين: 191

بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث فرمود که ثابتان بر قول به وجود او در زمان غیبتش از کبریت سرخ نایابترند. پس جابر بن عبدالله انصاری برخاسته و عرض کرد: یا رسول الله، آیا قائم فرزندان تو غیبتی دارد؟ فرمود: آری به پروردگارم سوگند «وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ يَمْحَقَ الْكَفِرِين»(1) {و

تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند خالص گرداند و کافران را [به تدریج] نابود سازد. }؛ ای جابر، این امر کار خدای عزّوجل است و سرّی از اسرار الله است که از دید بندگان خدا نهان است، مبادا که در آن شک کنی زیرا شک کردن در کار خدای عزّوجل کفر است.(2)

77. کشف الیقین: از کتاب کفایة الطالب مرفوعاً از ابن عباس آورده است که گفت: فتنهای در پیش خواهد بود، پس هریک از شما که آن را درک نمود، باید به دو چیز تمسک جوید: کتاب خدا و علی بن ابی طالب علیه السّلام، که من از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی که دست علی علیه السّلام را گرفته بود، شنیدم که فرمود: این نخستین کسی است که به من ایمان آورد و اوّلین کسی است که (در روز قیامت) با من مصافحه میکند، و او فاروق این اُمّت است حق را از باطل جدا میکند، و او یعسوب مؤمنان است و ثروت، یعسوب ستمگران است و او صدِّیق اکبر است، و او دروازه من است که از آن به سوی من آیند، و او پس از من جانشین من است.(3)

معانی الأخبار: با سندی نظیر این روایت را از اعمش نقل کرده است.(4)

78. تفسیر عیاشی: أنس بن مالک گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: انس، آب وضویی برای من بیار، پس آب وضویی برای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فراهم کرده و به وی خبر دادم، آن حضرت بیرون آمده و وضو گرفت سپس به مجلس خود در خانه برگشت سپس سر برداشته و به من فرمود: ای انس، اوّلین کسی بر ما وارد شود، امیرمؤمنان است و سرور مسلمانان و جلودار دست و

1- . آل عمران/ 141
2- . کشف الیقین: 192-191

3- . كشف اليقين: 199-198
4- . معانى الأخبار : 402-401

روی سپیدان. انس گوید: پس با خود گفتم: خداوندا، او را مردی از قوم من قرار ده! گوید: ناگاه متوجه شدم در خانه را میزنند، پس بیرون رفته و در را باز کردم که علی بن ابی طالب علیه السّلام را دیدم، ایشان وارد شده و قدم زنان راه میرفت و دیدم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله چون وی را دید، شادمانه به پا خاسته و منتظر ماندند تا اینکه علی وارد اتاق آن حضرت شد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله او

را در آغوش کشیده و دیدم آن حضرت دست علی را بر صورت خود میکشد و دستِ مبارک خود را بر صورت علی علیه السّلام میکشد و سپس با همان دست بر صورت خود را مسح میکند؛ پس علی علیه السّلام به وی عرض کرد: یا رسول الله، امروز رفتاری با من داشتید که از پیش هرگز چنین رفتاری نکرده بودید! رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چرا چنین نکنم و حال آنکه تو وصیّ و جانشین منی و کسی هستی که احکامی را که بعد از من در آن اختلاف میکنند، بر ایشان توضیح میدهی و رسالت نبوّت مرا به گوش آنها میرسانی؟! (1)

79. مجالس شیخ مفید: عبدالله بن مسعود گوید: در شبی که گروههایی از اجنّه به حضور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شرفیاب شدند، ما با آن حضرت از مدینه بیرون شدیم. راوی گوید: پس آن حضرت در غُلَی(2) پیاده شد سپس از آنجا حرکت نموده، و چون بازگشت آهی کشید و فرمود: ابن مسعود! خبر مرگم را به من دادند. عرض کردم: یا رسول الله، جانشین معیّن کنید. فرمود: چه کسی را؟ عرض کردم: ابوبکر. ابن مسعود گوید: پس آن حضرت ساعتی قدم زده سپس آهی کشید و فرمود: ابن مسعود، خبر مرگم را به من دادند. عرض کردم: جانشین معیّن کن یا رسول الله. فرمود: چه کسی را؟ عرض کردم: عمر . پس آن حضرت سکوت کرده و ساعتی قدم زد و آهی کشیده و فرمود: این مسعود، خبر مرگم را به من دادند. عرض کردم: جانشین معین کنید. فرمود: چه کسی؟ عرض کردم: عثمان. آن حضرت سکوت فرموده ساعتی قدم زد آنگاه فرمود: خبر مرگم را به من دادند ای ابن مسعود. عرض کردم: جانشین معیّن کنید یا رسول الله. فرمود: چه کسی؟ عرض کردم: علی بن أبی

1- . نسخه خطی
2- . نام ناحیهای در وادی القری

طالب. آن حضرت نفس عمیقی کشیده سپس فرمود: سوگند به آنکه جانم در دست اوست اگر از وی اطاعت کنند حتماً جملگی باهم وارد بهشت میشوند.(1)

مناقب ابن شهر آشوب: ابوبکر بن مردویه و محمّد سمعانی با اسنادهای خود از عبدالرزاق مانند این حدیث را نقل کردهاند.(2)

80 مجالس مفید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: تحقیقاً برادرم، وزیرم و جانشینم در خاندانم و بهترین کسی که پس از خود بر جای میگذارم، آنکه وام مرا ادا میکند و وعدههای مرا به جای میآورد، علی بن ابی طالب است.(3)

81. معانی الأخبار: چون خداوند آیه:« وَ أَوْفُواْ بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُم»(4) {

به پیمانم وفا کنید، تا به پیمانتان وفا کنم } را نازل نمود ،- رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: به خدا سوگند حضرت آدم در حالی از دنیا رفت که از قومش پیمان گرفته بود که به فرزندش شیث وفادار بمانند لیکن به عهد خود وفا نکردند، و حضرت نوح از دنیا رفت در حالی که برای وصیش سام از قوم خود پیمان وفاداری گرفته بود، لیکن اُمّتش وفا نکردند، و حضرت ابراهیم در حالی که از دنیا رفت که از قوم خود برای وصیش اسماعیل پیمان وفاداری گرفته بود، لیکن اُمّتش به عهد خود وفا نکردند، و حضرت موسی زمانی از دنیا رفت که از قوم خود پیمان وفاداری برای وصیّ خود یوشع بن نون گرفته بود، لیکن اُمّت او به عهد خود وفا نکردند، و عیسی بن مریم به آسمان برده شد در حالی که از قوم خود پیمان وفاداری برای وصیّ خود شمعون بن حمّون صفّا گرفته بود، لیکن اُمّتش وفا نکردند، و من به زودی از میان شما میروم در حالی که از اُمّتم پیمان وفاداری نسبت به علی بن ابی طالب گرفتهام و این امت نیز روش امت های پیشین را در مخالفت با وصی خود و نافرمانی از او دنبال خواهد کرد، آگاه باشید که من بار دیگر عهد و پیمان خود را درباره علی با شما تجدید میکنم« فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنکُثُ عَلیَ نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفیَ بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ

1- . امالی مفید: 21-22
2- . مناقب آل أبی طالب 1: 553-554

3- . امالی مفید: 38
4- . بقره/ 40

فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»(1) {پس

هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می بخشد }

ای مردم، همانا علی امام شما بعد از من و جانشین من در میان شماست، و او وصی، وزیر، برادر، یاور، داماد، پدر دو سبط، صاحب شفاعت، حوض و لوای من است؛ هر کس او را انکار کند مرا انکار کرده و آنکه مرا انکار کند خدای عزّوجل را انکار کرده است؛ و هر کس به امامت وی اقرار کند، به نبوّت من اقرار نموده و آنکه به نبوّت من اقرار کند، به وحدانیت خدای عزّوجل اقرار کرده است. ای مردم ، هر کس علی را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده و آنکه مرا نافرمانی کند خدای عزّوجل را نافرمانی کرده است، و هر کس علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و آنکه مرا اطاعت کند خدای عزّوجل را اطاعت نموده است. ای مردم، هر کس قول و فعلی از علی را رد نماید، قطعاً مرا رد کرده است و آنکه مرا رد کند، به راستی که خدا را در بالای عرش منکر شده است. ای مردم، هر کس از شما کسی جز علی را به امامت برگزیند، چنان است که کسی جز مرا به نبوّت برگزیده باشد و آنکه جز مرا به پیامبری برگزیند تحقیقاً خدایی جز الله عزّوجل را به پروردگاری برگزیده است؛ ای مردم، به راستی که علی سیّد اوصیا و جلودار دست و روی سپیدان است و مولای مؤمنان، دوستدار او دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن او دشمن من است و دشمن من دشمن خدای عزّوجل است؛ ای مردم، به عهد و پیمان خدا درباره علی وفا کنید تا در روز قیامت به عهد و پیمان خود برای دادن بهشت به شما وفا کند.(2)

82. امالی طوسی: ابن عباس گوید: آنگاه که معاویه در «ذو طُوی» فرود آمد، من با او بودم که سعد بن أبی وقّاص نزد وی آمده سلام کرد. معاویه گفت: ای مردم شام، این سعد است، دوست علی! گوید: پس آن جماعت سر به زیر انداخته و علی را دشنام دادند. پس سعد گریست. معاویه به وی گفت: چه چیزی تو را به گریه

1- . فتح / 10

2- . معانى الأخبار: 373- 372

انداخت؟ گفت: چرا برای مردی از اصحاب رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله گریه نکنم که در حضور تو دشنام داده میشود و کاری از دست من بر نمیآید، و این در حالی است که علی را خصلتهایی بود که اگر یکی از آنها به من تعلّق داشت برایم از دنیا و هرچه در آن است، دوست داشتنیتر بود:

یکی آنکه مردی در یمن نزد علی بن ابی طالب علیه السّلام آمد و گفت: بیتردید شکایت تو را به رسول خدا خواهم کرد؛ سپس نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمد که پیامبر از وی جویای حال علی شد لیکن آن مرد از علی به بدی یاد کرد. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: تو را به خداوندی که قرآن را بر من نازل فرموده و به رسالتم مختص گردانیده سوگند میدهم که آیا آنچه درباره علی میگویی از روی خشم است؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله، فرمود: آیا میدانی که من اولیتر از مؤمنان به خودشان هستم؟ عرض کرد: آری، فرمود: هر کس من مولای اویم اینک علی مولای اوست.

و آن حضزت در جنگ خیبر عمر بن خطّاب را به جنگ فرستاد که او و همراهانش هزیمت یافتند. پس آن حضرت فرمود: فردا پرچم را به انسانی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسولش نیز او را دوست میدارند. پس مسلمانان شب را به روز رساندند در حالی که علی علیه السّلام دچار چشم درد بود. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وی را احضار نموده و فرمود: پرچم را بگیر، عرض کرد: یا رسول الله، میبینید چشمانم چگونه است! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آب دهان خود را به چشمش مالید و آنگاه برخاست و پرچم را گرفت و رفت و خداوند بر دست او خیبر را گشود.

سوم اینکه در یکی از غزوهها او را جانشین خود نمود، پس علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، مرا بر زنان و کودکان گمادری؟ پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیا خرسند نیستی که منزلت تو نزد من همچون منزلت هارون از موسی باشد با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست؟!

چهارم اینکه آن حضرت تمام درهایی را که از مسجدالحرام باز میشدند بستند به جز در خانه علی علیه السّلام.

پنجم اینکه چون آیه:« إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکمُْ تَطْهِیرًا»(1) {خدا

فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند} نازل گردید، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله علی، حسن ، حسین و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین را فراخوانده و فرمود: خداوندا، اینان خاندان منند، پس پلیدی را از ایشان دور فرما و پاک و پاکیزهشان گردان.(2)

83. علل الشرائع: سلمان فارسی عرض کرد: یا نبیّ الله، هر پیامبری یک وصی دارد، وصیّ شما کیست؟ گوید: پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سکوت فرمود: و پاسخ مرا نداد. مدتی بعد چون مرا از دور دید فرمود: یا سلمان: عرض کردم: گوش به فرمانم و به سرعت خود را به آن حضرت رساندم، سپس فرمود: آیا میدانی وصیّ موسی چه کسی بود؟ عر ض کردم: یوشع بن نون، سپس فرمود: به این دلیل که وی در آن روزگار داناترین ایشان بود، سپس فرمود: و من امروز گواهی میدهم که علی بهترین و افضل آنهاست و او ولی، وصی و وارث من است.(3)

84. التوحید: امیرالمؤمنین علیه السّلام در یکی از خطبههای خود فرمود: چه کسی هنگام گفتگوی سبخت فارسی با رسول خدا حضور داشت؟ گفتند: کسی از ما حضور نداشته است. پس علی علیه السّلام فرمود: لیکن من همراه وی بودم که سبخت آمد و او مردی زبانآور از شاهان پارس بود، وی گفت: یا محمّد، به سوی چه دعوت میکنی؟ فرمود: به شهادت دادن به اینکه خدایی جز الله نیست، یکتاست و انبازی ندارد و اینکه محمّد بنده و فرستاده اوست.(4) و من نیز گفتم: شهادت میدهم

1- . احزاب / 33
2- . امالی ابن الشیخ: 29- 28
3- . علل الشرائع: 160
4- . در منبع عباراتی بدین شرح افزون بر مطلب یاد شده دارد: یا محمّد، خدا در کجاست؟ فرمود: او با آیات خود در همه جا حضور دارد. سبخت گفت: چگونه موجودی است؟ فرمود: او را نه «کیف» است و نه «أین» ، که کسی بگوید چگونه است و کجاست. گفت: از کجا آمده است؟ فرمود:

به وی گفته نمیشود «آمد» زیرا «آمد» را درباره کسی به کار میبرند که از مکانی به مکان دیگر جا به جا شود و پروردگار ما به مکان و زوال وصف نمیشود. گفت: ای محمّد، تو پروردگاری بزرگ را توصیف میکنی که « کیف» در او راه ندارد، پس از کجا بدانم او شما را فرستاده است؟ پس در آن روز در اطراف ما هیچ سنگ و کلوخ و کوه و درختی نماند مگر اینکه به یگانگی خدا و بندگی و نبوّت محمّد گواهی میدهد.

که خدایی جز الله نیست و محمّد بنده و فرستاده اوست. سبخت گفت: ای محمّد، این کیست؟ فرمود: بهترین کس در خاندان من است و نزدیکترین مردم به من، گوشت او گوشت من است و خون او خون من و جان او جان من، او در حیاتم وزیر من و پس از وفاتم جانشین من است همانند جایگاهی که هارون از موسی داشت با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست. پس گوش به فرمان و مطیع او باش که او بر حقّ است، سپس او را «عبدالله» نامید.(1)

85. بصائر الدرجات: عمر بن اُمّ سلمه به نقل از مادرش اُمّ سلمه روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی را در خانه من نشاند سپس پوست گوسفندی خواست و تمام سطح آن را تا گوشهها نوشت، آنگاه آن را به من داد و گفت: هر کس بعد از من با چنین و چنان نشانهای نزد تو آمد، آن را به وی بسپار. پس اُمّ سلمه آن را تا وفات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و به خلافت رسیدن ابوبکر نگاه داشت، سپس به من گفت: برو و ببین که این مرد چه میکند؟ پس آمدم و در میان مردم نشستم تا اینکه ابوبکر خطبه خلافتش را خواند و پایین آمده وارد خانهاش شد. پس برگشتم و مادرم را خبر کردم. سپس صبر کرد تا اینکه عمر به خلافت رسیدو مادرم دوباره مرا فرستاد و عمر نیز همان کاری را کرد که ابوبکر کرده بود، لذا آمدم و او را آگاه کردم، سپس صبر کرد تا عثمان به خلافت رسید و مادرم مرا فرستاد و دیدم او نیز چون ابوبکر و عمر رفتار کرد، پس صبر نمود تا علی علیه السّلام به خلافت رسید پس مرا فرستاد و گفت: ببین این مرد چه میکند؟ پس به مسجد آمده و نشستم. چون علی علیه السّلام خطبه خواند و پایین آمد و مرا در میان مردم دید، فرمود: برو و از مادرت برای ملاقات با من اجازه بگیر. گوید: پس، از مسجد در آمده و نزد مادرم رفته وی را آگاه ساخته و گفتم: به من فرمود: از مادرت برای دیدار با من اجازه بگیر و او هم اکنون پشت سر من خواستار دیدار شماست. مادرم گفت: به خدا سوگند من هم خواستار دیدار اویم. سپس آن حضرت

1- . التوحید: 327-326

وارد خانه شده و فرمود: نامهای را که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله با فلان و فلان نشانی نزد شما سپرده به من بده. گویی دارم میبینم که مادرم از جای برخاسته به سراغ صندوقی رفت که جعبه کوچکی درون آن داشت و آن جعبه را خارج کرده و از درون آن بیرون آورده، آن را به علی علیه السّلام سپرد. سپس به من گفت: فرزندم، دست از او مدار که به خدا سوگند پس از پیامبرت جز او کسی را امام نمیدانم.(1)

میگویم: نظیر این حدیث با اسنادهای آن در «باب جهات علومشان» صلوات الله علیهم پیش از این بیان گردیده است.

86. قصص الأنبیاء: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: چه کسی شاهد گفتگوی سبخت فارسی با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بوده است؟ پس آن جماعت گفتند: کسی از ما در آن مجلس حضور نداشته است. علی علیه السّلام فرمود: اما من با آن حضرت بودم که سبخت؛ که یکی از پادشاهان پارس بود و مردی زبان آور به شمار میرفت، آمد. وی گفت: یا محمّد، خدا کجاست؟ فرمود: او همه جا هست، پروردگار ما توصیف به مکان نمیشود بلکه پیوسته جایی نداشته و در همه جا حضور داشته است. گفت: یا محمّد، تو پروردگاری دانا و عظیم را توصیف میکنی که «کیف» در و راه ندارد، پس من از کجا بدانم او تو را فرستاده است؟ سپس آن روز در اطراف ما هیچ سنگ و کلوخ و درختی نماند مگر اینکه در جای خود زبان به «أشهد أن لا إله الّا الله وحده لا شریک له و أنّ محمّداً رسول الله» گشود و من نیز گفتم:«أشهد أن لا إله إلّا الله و أنَّ محمّداً رسول الله». پس گفت: یا محمّد، این کیست؟ فرمود: او بهترینِ خاندانِ من است و نزدیکترین مردم به من، گوشت او گوشتِ من است و خونش خون من و جانش جان من، و وزیر من در حیاتم اوست و پس از وفاتم جانشین من است و منزلتی همانند هارون از موسی نزد من دارد با این تفاوت که پس از من پیامبر نیست. پس گوش به فرمان و مطیع او باش که او بر حقّ است. سپس وی را «عبدالله» نامید. (2)

1- . بصائر الدرجات: 44-43
2- . قصص الأنبیاء، نسخه خطی

87. کشف الیقین: انس بن مالک گوید: در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودم که فرمود: هم اکنون سرور مسلمانان، امیرمؤمنان، بهترینِ اوصیا و اولیترین مردم به پیامبران وارد میشود، که ناگاه علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شروع کردند به پاک کردن عرق پیشانی و چهره خود و مالیدن آن به چهره مبارک علی بن ابی طالب علیه السّلام، و نیز عرق را از چهره علی علیه السّلام مسح فرموده و به رخسار مبارک خود میمالید، پس علی علیه السّلام به وی عرض کرد: یا رسول الله، آیا چیزی درباره من نازل شده است؟ فرمود: آیا خرسند نمیشوی که منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون از موسی باشد إلّا اینکه پس از من پیامبری نخواهد آمد؟ تو برادر منی، وزیر منی و بهترین کسی هستی که از خود بر جای میگذارم، وام مرا میپردازی و به وعدههای من عمل میکنی و اختلاف آنها را (در مورد احکام شرعی) بعد از من برطرف میسازی و از تأویل قرآن چیزهایی را به ایشان میآموزی که نمیدانستهاند و بر سر تأویل قرآن با آنان میجنگی همانطور که من بر سر تنزیل آن با ایشان جنگیدم.(1)

88. کشف الیقین: امیرالمؤمنین علیه السّلام گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: یا علی، تو امیر مومنان و امام متقینی؛ تو سرور اوصیایی و وارث علم انبیایی و بهترینِ صدِّیقانی و افضل پیشینیانی؛ یا علی، تو شوی سرور زنان جهانی و جانشین بهترینِ پیامبران مرسلی؛ یا علی، تو مولای مؤمنانی و پس از من حجّت خدا بر همه مردمانی؛ هر کس ولایت تو را پذیرد، مستوجب بهشت است و آنکه با تو دشمنی کند، سزاوار دوزخ؛ یا علی، سوگند به آنکه مرا به نبوّت مبعوث فرمود و بر همه خلق برگزید، اگر بندهای هزار سال خدا را بپرستد، جز با پذیرش ولایت تو و ولایت امامانی که فرزندان تو هستند، عبادتش پذیرفته نمیشود، جبرئیل مرا از این امر آگاه نمود« پس هر که خواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند».(2)

1- . کشف الیقین: 13
2- . کشف الیقین: 57-56 . کهف/ 29

89. مناقب ابن شهر آشوب: عبدالله بن التخيّر از پيامبر صَلى الله عليهِ و آله نقل كرده كه فرمود: على بعد از من سزاوارترين كسى است كه بر مردم پيشوايى كند.(1)

90. مجالس مفيد: با سندى مرفوعاً از يعلى آورده است كه: شنيدم رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله به على بن ابى طالب عليه السّلام فرمود: يا على، تو ولىّ مردم پس از من هستى، پس هر كس از تو اطاعت كند، مرا اطاعت كرده است و آنكه از تو نافرمانى نمايد، به راستى كه مرا نافرمانى كرده است.(2)

91.مجالس مفيد: اميرمؤمنان عليه السّلام بر منبر كوفه فرمود: اى مردم، از جانب رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله ده خصلت داده شدهام كه نزد من محبوبتر هر چه خورشيد بر آنها بتابد است! رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله به من فرمود: يا على، تو در دنيا و آخرت برادر منى، و تو در روز قيامت در پيشگاه و حضور خداوند جبّار نزديكترينِ مردم به منى و جايگاه تو در بهشت روبروى جايگاه من است آنگونه كه خانههاى دوستان ايمانى در راه خداى عزّوجل روبروى هم هستند، و تو از من ارث ميبرى، و تو پس از من در مورد به انجام رسانيدن وعدهها و كارهايم وصىّ منى، و تو امام، حافظ و سرپرست خانواده من در غياب منى، و تو امام اُمّت و قائم به قسط در ميان رعيّت منى، و تو دوست منى و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست.(3)

92. الروضه: رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله فرمود: هر كس پس از من در مورد خلافت با على نزاع كند، او كافر است و با خدا و رسولش جنگيده است، و هر كس در (امامت) على شک كند، كافر است.(4)

93.الروضه: پيامبر صَلى الله عليهِ و آله فرمود: خداوند متعال در مورد على سفارش فرمود: پس عرض كردم: پروردگارا، آن را براى من آشكار فرما! فرمود:

1- . مناقب آل أبى طالب 1: 551
2- . امالى مفيد: 66
3- . امالى مفيد: 103

4- . الروضه: 12

همانا علی پرچم هدایت است و پیشوای اولیای من و نور هر کس که مرا اطاعت کرد، و او آن کلمهای است که پارسایان خود را ملزم به قبول آن کردهاند، هر کس او را دوست بدارد، تحقیقاً مرا دوست داشته است و آنکه اطاعتش کند، بیشک مرا اطاعت نمود و هر کس با او دشمنی ورزد، قطعاً با من دشمنی کرده است. پس او را بدان بشارت بده! پس چون علی علیه السّلام آن را شنید، فرمود: من بنده خدایم و در ید قدرت او قرار دارم، اگر مرا عذاب دهد، به خاطر گناهان من است و بر من ستم نکرده است و اگر آنچه را که به من بشارت داده به انجام رساند، از فضل و عظمت اوست و او اهل این بزرگواریها و معدن آن است. گوید: پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خدایا، قلب او را جلا بخش و بهارش را ایمان به خودت قرار ده. پس خدای عزّوجل فرمود: یا محمّد، خواستهات برآورده شد. سپس خداوند مرا آگاه فرمود که: من او را به بلاهایی میآزمایم که احدی از یاران تو را بدانها نیازمودهام، عرض کردم: یا رب، او برادر و بال و پر من است! خدای جلّ جلاله فرمود: این کاری است که از پیش بر علم ما گذشته است، او آزموده میشود و دیگران به او آزموده میشوند.(1)

العمدۀ: مناقب ابن المغازلی با سند خود مرفوعاً از سلام جعفی نظیر این روایت را نقل کرده است.(2)

94. الروضه- الفضائل: با اسناد از انس بن مالک آورده است که گفت: در حضور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودیم که ناگاه فرمود: اکنون مردی از در بر شما وارد میشود که سرور اوصیا، جلودار دست و روی سپیدان، قبله عارفان، یعسوب دین، نور مؤمنین و وارث علم نبییّن است. انس گوید: با خود گفتم: خداوندا، او را مردی از انصار قرار ده، ناگاه متوجه شدیم علی بن ابی طالب وارد شد.(3)

1- . الروضه: 12
2- . العمدۀ: 147 . نیز در کشف الغمه: 32-31 آن را ذکر کرده است.
3- . الروضه: 17 . آن را در الفضائل نیافتیم.

95. کشف الغمّه: محدّث حنبلی از انس آورده است که: در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشسته بودم که علی علیه السّلامم وارد شد، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: من و این، حجّت خدا بر خلق وی هستیم.

و نقل است که ابوذر رضی الله عنه به علی علیه السّلام عرض کرد: به ولایت و برادر پیامبر بودنت گواهی میدهم- و افزود: و به- حکمت و وصی پیامبر بودنت. و از کتاب «کفایهٔ لطالب» از عمّار بن یاسر نقل است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: به هر کس که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است سفارش می کنم به دوستی و ولایت علی بن ابی طالب. هرکس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و آنکه مرا دوست بدارد خدای عزّوجل را دوست داشته است.

96. بشارهٔ المصطفی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: همانا علی بن ابی طالب خلیفهٔ الله و جانشین من است، حجّت خدا و حجّت من است، باب خدا و باب من است، برگزیده خدا و برگزیده من است، حبیب خدا و حبیب من است خلیل خدا و خلیل من است، شمشیر خدا و شمشیر من است، او برادر و هم نشین و وزیر و جانشین من است، مُحِبّ او محبّ من است و کسی که بر او خشم گیرد بر من خشم گرفته است و دوستدارش دوستدار من و دشمنش دشمن من است، جنگ با او جنگ با من و صلح با او صلح با من است، قول او قول من و فرمان او فرمان من است، همسر او دخت من است و پسرانش پسران منند و سرور اوصیا و بهترینِ جملگی اُمّت من است.(1)

97. الروضه: الفضایل: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بر بالای منبر – در حالی که علی علیهالسّلام را در کنار خود به پا داشته و دست خود را چنان روی دست وی قرار داده بود که سفیدی زیربغل آن دو آشکار گشته بود- فرمود: ای مردم، بدانید که الله پروردگار من و پروردگار شماست و محمّد پیامبرتان و اسلام دین شما و علی هدایتگر شماست، و او وصیّ من و پس از من جانشین من است. سپس فرمود: ای ابوذر، علی برادر و امین من بر وحی پروردگارم میباشد و

1- . بشارهٔ المصطفی: 37

پروردگارم فضیلتی را به من عطا نفرمود مگر اینکه علی را به مانند آن مختص گردانیده باشد، ای ابوذر، خداوند هرگز از بندهای فریضهای را نمیپذیرد مگر اینکه مقرون به حُبّ علی بن ابی طالب باشد، ای ابوذر، هنگامی که مرا به معراج بردند، به عرش که رسیدم حجابی از زبرجد سبز دیدم و ناگاه منادی ندا در داد که ای محمّد، حجاب را بردار پس حجاب را بلند کردم ناگاه فرشتهای دیدم که دنیا در میان چشمانش بود و لوحی را مقابل داشت که در آن مینگریست، پس گفتم: ای محبوبم جبرئیل، این فرشته که در میان فرشتگان پروردگارم فرشتهای درشت اندامتر از او ندیدهام چیست؟ گفت: یا محمّد، به او سلام کن، که وی عزرائیل ملک الموت است. پس گفتم: سلام بر تو ای محبوب من ملک الموت، گفت: و سلام بر تو ای خاتم پیامبران، پسر عمویت علی بن ابی طالب در چه حال است؟ گفتم: ای محبوب من ملک الموت مگر او را میشناسی؟ گفت: چگونه او را نمیشناسم ای محمّد، قسم به آنکه تو را به حق به نبوّت فرستاد و به رسالت برگزید آنگونه که تو را به نبوّت میشناسم، عموزادهات را به وصایت میشناسم و چگونه چنین نباشد در حالی که خداوند مرا موّکل بر قبض روح همه خلایق نموده مگر روح شما و روح عموزادهات علی. زیرا خداوند با مشیت خود آنگونه که اراده فرماید، کار آن دو را بر عهده میگیرد و شیوه آن را برمیگزیند.(1)

98. کشف الغمّة: از کتاب «الأربعین» حافظ ابوبکر محمّد بن أبی نصر از عطا از انس روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: من و علی حجّت خدا بر بندگان او هستیم. گویم: و نظیر این حدیث را عزّ محدّث حنبلی نیز آورده است.(2)

و از کتاب کفایة الطالب از حذیفة بن یمان آورده است که: عرض کردند: یا رسول الله، آیا علی را به جانشینی بر نمیگزینی؟ فرمود: اگر ولایت علی را بپذیرید او را هدایتگر و هدایت یافته خواهید یافت که شما را به راه راست میبرد. گوید: این حدیث «حسن» و «عالی» است.(3)

1- . الروضه: 32
2- . کشف الغمة: 47-46
3- . کشف الغمة: 45

99. بشارة المصطفی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند و به حجابهای نور رسیدم، پروردگارم جلّ جلاله با من سخن گفته و فرمود: یا محمّد، سلام مرا به علی بن ابی طالب برسان و به وی خبر بده که پس از تو حجّت من بر خلقم اوست، به خاطر او بندگانم را با باران سیراب میکنم و به خاطر او بدیها را از بندگانم دفع میکنم و در روز قیامت به وسیله او بر مردم اقامه حجّت خواهم کرد، پس باید تنها از وی اطاعت کرده و امر و نهی وی را به کار بندند تا آنها را نزد خود در قرارگاه صدق نشانده و بهشت را برایشان مباح گردانم، و اگر چنین نکنند، آنها را با دشمنانم از اشقیا در دوزخم جای میدهم و هیچ اهمیتی نمیدهم.(1)

100. بشارة المصطفی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود:به هر کس که به من ایمان آورده و تصدیق نموده سفارش میکنم که ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام را بپذیرند، پس هر کس ولایت او را بپذیرد، ولایت مرا پذیرفته و آنکه ولایت مرا بپذیرد، ولایت خدای عزّوجل را پذیرفته است، و هر کس او را دوست بدارد، قطعاً مرا دوست داشته و آنکه مرا دوست دوست بدارد، بیشک خدای عزّوجل را دوست داشته است، و هر کس با وی دشمنی کند، با من دشمنی کرده و آنکه با من دشمنی کند، با خدای عزّوجل دشمنی کرده است.(2)

101.بشارة المصطفی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، تو آن مظلوم پس از منی، پس وای بر کسی که با تو بجنگد و خوشا به حال آنکه در رکاب تو بجنگد. یا علی، بعد از من این تویی که گفتارت کلام من است و با زبان من سخن میگویی، پس وای بر آنکه سخنت را نپذیرد و خوشا به حال آنکه کلام تو را بپذیرد؛ ای علی، بعد از من تو سرور این اُمّتی و تو پیشوا و جانشین من بر آن هستی، هر کس از تو جدا گردد، روز قیامت از من جدا میشود و آنکه همراه تو باشد، روز قیامت همراه من خواهد بود؛ ای علی، تو اوّلین کسی هستی که به من ایمان آورده و تصدیقم نمودی و اوّلین کسی هستی که مرا در کارم یاری رساندی و

1- . بشارة المصطفی: 96-95
2- . بشارة المصطفی: 130-129

با من بر علیه دشمنم جهاد کردی و تو نخستین کسی هستی که با من نماز گزاردی در حالی که مردم در آن روز در غفلت جهالت به سر میبردند؛ یا علی، تو اوّلین کسی هستی که به همراه من زمین بر او شکافته میشود و اوّلین کسی هستی که با من برانگیخته میشود و تو اوّلین کسی هستی به همراه من از پل صراط میگذری و پروردگارم جلّ جلاله به عزّت خویش سوگند یاد فرموده کسی از عقبه پل صراط نگذرد مگر اینکه امان نامه ای از ولایت تو و ولایت امامانی که از فرزندان تو هستند، به همراه داشته باشد، تو اوّلین کسی هستی که بر حوض من وارد میشود، دوستدارانت را از آن مینوشانی و دشمنانت را از آن میرانی، زمانی که در مقام محمود قرار گیرم، تو همنشین من هستی، دوستداران ما را شفاعت میکنی و شفاعت تو در مورد آنان پذیرفته خواهد شد، و تو اولین کسی هستی که وارد بهشت میشود در حالی که بیرق مرا در دست داری که «لواء الحمد» است که از هفتاد قطعه تشکیل شده و هر قطعه آن از آفتاب و ماه وسیعتر است، تو در بهشت صاحب شجره طوبی هستی، ریشه آن در خانه تو و شاخ و برگش در خانههای شیعیان و دوستداران توست.(1)

102. بشارة المصطفی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند متعال مرا به نبوّت فضیلت بخشید و علی را به امامت؛ و به من امر فرمود که دخترم را به زوجیّت وی در آوردم، بنابراین او پدر فرزندان من است و غسل دهنده بدنم و پرداخت کننده وامم، و دوستدار او دوستدار من است و دشمن او دشمن من.(2)

توضیح: محقق طوسی، آن نصرت دهنده ملت و دین و آن علّامه و برخی دیگر از علمای ما عبارت «قاضی دینی» را به کسر دال خواندهاند لیکن سیدمرتضی آن را نپذیرفته و به دلیل تواتر عبارات و نصوص صریح از دو طرف در این مورد نیازی نیست خود را به تکلّف اندازیم.

103. تفسر فرات بن ابراهیم: اسماء بنت عمیس گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در مکه رو به کوه ثبیر و پشت به غار حراء ایستاده بود و میفرمود: من

1- . بشارة المصطفی: 153- 152
2- . بشارة المصطفی: 179

امروز همانی را میگویم که آن عبد صالح موسی بن عمران علیه الصلاۀ و السلام گفت: بار خدایا من از تو میخواهم که سینهام را برایم گشاده داری و کارم را برایم آسان گردانی و از خاندانم وزیری برایم قرار دهی، علی بن ابی طالب برادرم، تا پشت مرا بدو محکم گردانی و او را در کارم شریک من گردان تا تو را بسیار تسبیح گوییم و تو را بسیار یاد کنیم که تو بر ما بینایی.

104. تفسیر فرات بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: جبرئیل چهل روز بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل نشده بود، لذا عرض کرد: پروردگارا، شوق دیدار پیامبرت در من شدّت یافته است، پس به من اجازه بفرما با وی دیدار کنم؛ پس خدای متعال به وی وحی فرموده و گفت: ای جبرئیل، بر محبوب و پیامبرم فرود آی و سلام مرا به وی برسان و به او اطلاع بده که من وی را مختصّ به نبوّت کرده و بر همه پیامبران برتری دادهام، و از جانب من به وصیّ او سلام برسان و وی را خبر کن که من او را به وصایت مختص گردانیده و بر همه اوصیا برتری دادهام. گوید: پس جبرئیل بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل گردید و پیوسته چنین بود که چون به زمین میآمد، بالشی از پوست آکنده از لیف خرما برایش قرار میدادند، پس در مقابل پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نشسته و گفت: یا محمّد، خداوند متعال تو را سلام میرساند و خبرت میکند که تو را به نبوّت مخصوص گردانیده و بر همه پیامبران برتری داده است، و وصیّ تو را سلام میرساند و به تو خبر میدهد که وی را مختصّ به وصایت فرموده و بر همه اوصیا فضیلت بخشیده است. گوید: پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در پی علی علیه السّلام فرستاد و وی را از آنچه جبرئیل گفته بود، آگاه نمود. گوید: پس علی علیه السّلام به سختی بگریست و آنگاه گفت: از خدا میخواهم که دین مرا از من نگیرد و کرامت خود را باز نستاند و آنچه را که به من وعده فرموده عطا فرماید.

جبرئیل گفت: یا محمّد، بر خداوند فرض و شایسته است که علی و هیچکدام از دوستدارنش را عذاب ندهد. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای جبرئیل، به خاطر کردارشان یا اینکه جملگی رستگار میشوند؟ جبرئیل گفت: یا محمّد: هر کس ولایت شیث را پذیرفت به ولایت شیث نجات یافت و خود شیث به آدم نجات یافت

و آدم به خدا نجات یافت، و هر کس ولایت سام را پذیرفت به سام نجات یافت و سام به نوح نجات یافت و نوح به خدا، و هرکس ولایت آصف را پذیرفت به آصف نجات یافت و آصف به سلیمان نجات یافت و سلیمان به خدا نجات یافت، و هر کس ولایت یوشع را پذیرفت به یوشع نجات یافت و یوشع به موسی نجات یافت و موسی به خدا، و هر کس ولایت شمعون را پذیرفت به شمعون نجات یافت و شمعون به عیسی نجات یافت و عیسی به خدا، و هر کس ولایت علی را پذیرفت به علی نجات یافت و علی به تو نجات یافت و تو به خدا، و همه چیز به خواست خدا انجام میشود، و اینکه ملائکه و فرشتههای موکَّل بر علی بر همه فرشتگان فخر میفروشند که مصاحب ایشانند. گوید: پس علی علیه السّلام نشست در حالی که کلام جبرئیل را میشنید ولی شخص وی را نمیدید. راوی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم، وقتی آن سه نفر (پیامبر و علی و جبرئیل) با هم نشستند سخنان آنها چه بود؟ فرمود: ذکر خدای متعال اما به عظمتش نمیرسید، سپس درباره فضیلت محمّد صَلی الله علیهِ و آله و اینکه خداوند تا چه میزان از علم خود را به وی عطا فرموده و تا چه حد رسالت خود را به وی واگذار نموده است ، سپس درباره شیعیان ما سخن گفته و در حق ایشان دعا کردند و ختم مجلسشان حمد و ثنای خدا بود. راوی گوید: عرض کردم: قربانت گردم یا ابا عبدالله، آیا فرشتگان ما را میشناسند؟ فرمود: سبحان الله، چگونه شما را نمیشناسند در حالیکه موکَّل شدهاند در حق شما دعا کنند و فرشتگانی که پیرامون عرش را احاطه کردهاند تسبیح پروردگارشان را گفته و برای کسانی که ایمان آوردهاند طلب آمرزش میکنند و طلب مغفرت آنها در این عالم منحصراً برای شماست.(1)

105. تفسیر فرات بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پیوسته احادیثی در فضیلت وصیّ خود برای ایشان بیان میفرمود تا اینکه این سوره(2)

بر وی نازل گردید، سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آنگاه که از مرگ خود اطلاع یافت و خبر وفاتش را به وی دادند، علناً با ایشان

1- . تفسیر فرات: 137-136
2- . سوره انشراح

احتجاج نمود. و خداوند متعال فرمود: «فإذا فرغت فانصب» یعنی اینکه چون از کار نبوّتت فراغت یافتی، علی را به جانشینی خودت منصوب کن، و علی وصیّ توست، پس ایشان را آشکارا از فضل وی آگاه کن، سپس پیامبر ص فرمود:«هرکس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست» و فرمود:« خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار و یاری فرما هر کس وی را نصرت دهد و خوار و ذلیل فرما آنکس که او را واگذارد» و این را سه بار تکرار فرمود. اما پیش از نزول این سوره، فضائل علی را به صورت کنایه با مردم در میان مینهاد، از این رو فرمود:«مردی را روانه میکنم که خدا و رسولش را دوست میدارد و خدا و رسولش نیز او را دوست میدارند، مردی که در جنگ اهل گریز نیست» و به صورت غیر مستقیم علی ع را اراده میفرمود. و گاهی اوقات برای جنگ دیگران را میفرستاد و آنها باز میگشتند در حالی که همراهان خود را از دشمن میترساندند و همراهانشان نیز او را از دشمن میترساندند و در این حال پیامبر میفرمودند: او همانند دیگران که اصحابشان را میترسانند و اصحابشان نیز آنها را میترسانند نیست؛ و پیش از آن فرمود:«علی سرور مسلمانان است» و فرمود: علی بن ابی طالب ستون ایمان است» و او بعد از من به خاطر حق، مردم را میزند» و :« علی تا زنده است با حق است و حق با اوست» از این رو وصایتی که نام اکبر و میراث علم را برای وی به ارمغان آورد، سزاوار اوست.(1)

.106

تفسیر فرات بن ابراهیم: اسماء بنت عمیس گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را دیدم که رو به کوه ثبیر کرده و میفرمود: بدرخش ای کوه ثبیر، بدرخش ای کوه ثبیر، خداوندا من آنچه برادرم موسی از تو خواست میخواهم، میخواهم که سینهام را برایم گشاده داری و کارم را برایم آسان گردانی و گرهی را از زبانم بگشایی که سخن من بفهمند و از خاندانم علی را وزیر من قرار دهی و پشتم را به او محکم گردانی و او را شریک کار من گردانی تا تو را بسیار تسبیح گوییم و بسیار یاد کنیم که تو به ما بینایی !(2)

1- . تفسیر فرات: 216
2- . تفسیر فرات : 217-216

107. ابن مغازلی از انس و دیگران گوید: در محضر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بودم که علی آمد. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: من و این در روز قیامت حجّت بر این مردم هستیم.(1)

108. الطرائف: با اسناد خود به عبدالله بن مسعود گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: من دعای پدرم ابراهیم هستم. گوید: عرض کردیم: یا رسول الله، چگونه دعای پدرت ابراهیم هستی؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی به ابراهیم وحی فرمود که:« إِنیّ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»(2) {من

تو را پیشوای مردم قرار دادم} پس شادی تمام وجود ابراهیم را فرا گرفته گفت: پروردگارا، از ذریّهٔ من امامانی همچون من قرار ده . پس خداوند بدو وحی فرمود که ای ابراهیم، من با تو عهدی نمیبندم که به آن وفا نکنم. عرض کرد: پروردگارا، این چه عهدی است که به آن وفا نمیکنی؟ فرمود: من به ستمگر از ذریّهٔ تو عهدی نمیسپارم؛ آنگاه ابراهیم عرض کرد: پروردگارا، از میان ذریّهٔ من ظالم کیست؟ به وی فرمود: آنکه با وجود من بر بتِ سجده نموده آن را پرستش کند. آنگاه ابراهیم فرمود:«وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنهَّنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنيّ وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَّحِيم»(3) {

و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار. پروردگارا، آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند. پس هر که از من پیروی کند، بی گمان، او از من است، و هر که مرا نافرمانی کند، به یقین، تو آمرزنده و مهربانی} سپس فرمود: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: و این دعا به من و علی ختم گردید که هیچکدام از ما هرگز بر بتی سجده نکردیم، از این رو مرا به عنوان پیامبر و علی را به عنوان وصی برگزید.(4)

1- . الطرائف: 19
2- . بقره/ 124
3- . ابراهیم/ 36-35
4- . الطرائف: 20

109. ابن مغازلی از طرق مختلف با اسنادهای مختلف و معنای واحد آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، تو سرور مسلمانان و امام پارسایان و جلودار دست و رو سپیدان و یعسوب مؤمنانی.(1)

110. الطرائف: مسند احمد با اسنادش به اسماء بنت عمیس نقل کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: خداوندا، من همان سخن برادرم موسی را میگویم: خداوندا مرا وزیری از خاندانم قرار ده، علی،تا پشتم را به او استوار گردانی و او را در کارم شریک کنی تا تو را بسیار تسبیح گوییم و بسیار یادت کنیم که تو به ما بینا بودهای.(2)

111. العمدة: از تفسیر ثعلبی در تفسیر قول خدای تعالی:«وَ أَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِین»(3) با سندی مرفوعاً از بُراء آورده است که چون آیه:«وَ أَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِین» نازل گردید، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، فرزندان عبدالمطلب را که آن روز چهل نفر بودند و هرکدام میتوانستند گوشت یک گاو یا گوسفند را بخورند و یک ظرف بزرگ را بنوشند، گرد آورده و به علی امر فرمود که گوسفندی را بریان کرده وارد مجلس کند سپس آن حضرت گوشت را آماده کرده و فرمود: به نام خدا نزدیک شوید؛ پس آن قوم به غذا نزدیک شده و مشغول خوردن شدند تا اینکه جملگی سیر گشتند، سپس آن حضرت ظرف بزرگی پر از شیر را طلبیده خود جرعهای از آن نوشید سپس به ایشان فرمود: بنوشید به نام خدا، پس آنقدر نوشیدند جملگی سیراب شدند، سپس ابولهب سخن آغاز کرده و گفت: این مرد شما را با این غذا جادو کرد، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آن روز سکوت فرمود. سپس فردای آن روز نیز ایشان را به مانند آن غذا و نوشیدنی دعوت فرمود و (پس از صرف غذا) رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ایشان را هشدار داده و فرمود: ای فرزندان عبدالمطّلب، من از جانب خدای عزّوجل بیم دهنده و بشارت دهنده به سوی شما هستم، به چیزی که هیچکس مانند آن را نیاورده است. من (خیر) دنیا و آخرت را

1- . الطرائف:26
2- . الطرائف: 32
3- . شعراء / 214

برای شما آوردهام، پس اسلام بیاورید و مرا اطاعت کنید! کدام یک از شما با من برادری میکند و پشتیبانم میشود و ولی و وصی و جانشین من پس از من در خاندانم خواهد شد و وام مرا ادا خواهد کرد؟ پس آن جماعت سکوت کردند و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله سه بار سخن خود را تکرار فرمود و در هر سه بار آن قوم سکوت کرده و علی میگفت: من! پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آن شخص تو باش! سپس آن جمع برخاسته در حالی که به ابوطالب میگفتند: از پسرت اطاعت کن که به امیری تو گمارده شد.(1)

میگویم: در باب بعثت نظیر این روایت با اسنادهای متعدد از نظر گذشت.

112. مناقب آل أبی طالب: ابوبکر شیرازی در کتاب « فیما نزل من القرآن فی أمیرالمؤمنین علیه السّلام» از مقاتل از عطا در قول خدای متعال:« وَ لَقَدْ ءَاتَیْنَا مُوسیَ الْکِتَابَ»(2) {و

به یقین، ما به موسی کتاب [آسمانی] دادیم } گوید: در تورات آمده است: ای موسی، من تو را برگزیدم و وزیری را برای تو برگزیدم که او برادر تو- منظور هارون است- از پدر و مادرت میباشد همانگونه که «إلیا» را برای «محمّد» برگزیدم، او برادر، وزیر، وصی و جانشین وی پس از اوست. خوشا به حال شما دو برادر و خوشا به حال آن دو برادر! «إلیا» پدر دو سبط حسن و حسین و محسّن پسر سوم اوست همانطور که برای برادرت هارون شبّر، شبّیر و مبشّر را قرار دادم.

و در کتاب «فیما نزل من القرآن فی أمیرالمؤمنین» تصنیف أبو نعیم اصفهانی و کتاب «الخصائص العلویهٔ» از نطنزی روایت شعبهٔ بن حکم از ابن عباس را نقل کرده که گفت: در مکه بودیم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست من و علی را گرفته از کوه ثبیر بالا برد سپس با ما چهار رکعت نماز گزارد و آنگاه سر به سوی آسمان برداشته و فرمود: خداوندا، موسی بن عمران از تو حاجت خواست و اینک من پیامبرت محمّد از تو میخواهم که سینهام را برایم گشادهداری و کار مرا آسان گردانی و گرهی از زبانم بگشایی تا سخن من فهمیده شود؛ و برایم وزیری از

1- . العمدهٔ: 38

2- . مؤمنون/ 49

خاندانم قرار ده، علی بن ابی طالب برادرم، پشت مرا به او استوار دار و وی را در کار من شریک گردان؛ابن عباس گوید: پس یک منادی را شنیدم که ندا میکرد: یا احمد، حاجتت برآورده شد.

و در روایتی دیگر آمده است:«و برای من وزیری از خاندانم قرار ده» علی بن ابی طالب برادرم، « پشت مرا بدو استوار گردان...»

در تفسیر قطّان و وکیع بن الجّراح و عطاء خراسانی و احمد در الفضائل از ابن عباس آوردهاند که شنیدم اسماء بنت عمیس میگفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: خداوندا، من سخنی را میگویم که موسی بن عمران گفت:«خداوندا، وزیری از خاندانم برای من قرار بده که دامادم باشد».

سمعانی در فضائل الصحابه با اسناد از مطر از انس روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: همانا خلیل و وزیر و جانشین من در خاندانم و بهترین کسی که پس از خود بر جای میگذارم، کسی که وعدههای مرا محقق سازد و وام مرا ادا کند، علی بن ابی طالب است.

و در امالی ابی الصلت اهوازی با اسناد از انس آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: همانا، برادر، وزیر، وصیّ و جانشین من در خاندانم علی بن ابی طالب است.

و در روایتی آمده است: امام و امیر بعد از من تویی، و تو دوست و وزیر منی و در اُمّت من مانند نداری!

113. العمدة: علی علیه السّلام فرمود: چون این آیه نازل شد:«وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِين»(1) {و خویشانِ نزدیکت را هشدار ده} پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خاندان خود را به خانهاَش فرا خواند که سی نفر گرد آمدند. آنها سه روز پیاپی خوردند و نوشیدند سپس آن حضرت به ایشان فرمود: کدامیک از شما پرداخت وام و به جای آوردن وعدههایم را تضمین میکند تا جانشین من گردد و در بهشت همراه من باشد؟ پس مردی که شریک از وی نان نبرده، گفت: یا رسول الله، آیا گمان می

1- . شعراء/214

کنی کسی را بیابی که این مسؤولیت را به انجام برساند؟ گوید: سپس دیگری گفت: او این پیشنهاد را به اهل بیت خود میکند. پس علی علیه السّلام عرض کرد: من! فرمود: تو باش!

و با اسناد از عبدالله بن احمد از پدرش از یحیی بن عبدالملک حمّانی از شریک نظیر این حدیث را نقل کرده و در پایان آن افزوده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی وام مرا پرداخت میکند و وعدههای مرا به جا میآورد.(1)

114.العمدۀ: سلمان فارسی گوید: شنیدم محبوبم محمّد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: من و علی چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم نوری در برابر خدای عزّوجل بودیم و آن نور خدا را تسبیح و تقدیس میکرد و همچنان باهم بودیم تا اینکه در صلب عبدالمطلّب از هم جدا گشتیم که نبوّت در من و خلافت در علی قرار گرفت. و از کتاب «الفردوس» ابن شیرویه با اسناد خود از سلمان نظیر این روایت را نقل کرده است.(2)

115. العمدۀ: از مناقب ابن مغازلی مرفوعاً از عبدالله بن بریده نقل است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر پیامبری وصی و وارثی دارد و وصی و وارث من علی بن ابی طالب است.(3)

و از او با اسنادش گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، تو سرور مسلمانان و امام پارسایان و جلودار دست و رو سپیدان و یعسوب مؤمنانی.(4)

از او مرفوعاً از پدر اسعد بن زراره گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: در شبی که مرا به معراج بردند، با قصری از یاقوت سرخ روبرو شدم که نورش میدرخشید، سپس درباره علی علیه السّلام به من وحی شد که او سرور مسلمانان و امام پارسایان و پیشوای دست و روی سپیدان است.(5)

1- . العمدۀ: 442
2- . العمدۀ: 44
3- . العمدۀ: 121

4- . العمدة: 138
5- . العمدة: 140

میگویم: از او با سندی دیگر نظیر این روایت نقل شده است.

116. العمدۀ: با اسنادش مرفوعاً از بریده روایت کرده است که وی بر جمعی گذشته که به علی علیه السّلام بد میگفتهاند، پس بالای سر ایشان ایستاده و گفته است: در من و خالد بن الولید نفرتی از علی وجود داشت، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مرا به سریّهای فرستاد که علی فرماندهی ما را بر عهده داشت و غنیمتی به دست آوردیم و علی کنیزی را از خمس غنایم برای خود برداشت. پس خالد بن الولید گفت: این فرصت را غنیمت بشمار! گوید: چون بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وارد شدیم با خود گفتم: باید ماجرا را برای آن حضرت بازگو کنم، سپس گفتم: علی را کنیزی از خمس غنایم برای خود برداشت، و من مردی سر بزیر بودم و چون سرم را بلند کردم دیدم رخسار رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دگرگون شده و سپس فرمود: هر کس من ولیّ اویم، اینک علی ولیّ اوست.

و با اسناد از عبدالله مرفوعاً از اسماء بنت عمیس آورده است که گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: الهی، من همان قول برادرم موسی را تکرار میکنم که عرض کرد: خداوندا، وزیری از خاندانم برای من قرار بده، علی، پشت مرا به او استوار بدار و او را در کارم شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گوییم و بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بینایی! (1)

117. العمدۀ: از مناقب ابن مغازلی با سندی مرفوعاً از انس آورده است که گفت: در محضر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بودیم که علی علیه السّلام آمد، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: من و این در روز قیامت حجّت بر اُمّت هستیم.

و از ابراهیم بن غسان مرفوعاً از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اگر تو نبودی، پس از من مؤمنان شناخته نمیشدند.

و از او مرفوعاً از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: جبرئیل بساطی از بساطهای بهشتی برای من آورد که بر روی آن نشستم و چون به حضور پروردگارم رسیدم، با من سخن گفت و نجوا کرد و چیزی به من

1- . العمدة: 142-141

آموخته نشد مگر اینکه آن را به علی آموختم که او دروازه شهر علم من است. سپس علی علیه السّلام را نزد خود خوانده و به وی فرمود: یا علی، صلح تو صلح من است و جنگ تو جنگ من و پس از من در میان اُمّت من علامت و نشانه هستی.(1)

118. میگویم: ابن أثیر در جامع الأصول از صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سپاهی گسیل داشت و علی علیه السّلام را به فرماندهی آن برگزید. وی به آن سریه رفت و کنیزی را برای خود برداشت، پس عدهای این کار بر وی ناروا دانستند و چهار تن از صحابه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله باهم همپیمان شده و گفتند: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را ملاقات کردیم به وی اطلاع دهیم که علی چه کرده است. و حال چنین بود که مسلمانان چون از سفر باز میگشتند، به حضور پیامبر صَلی الله علیهِ و آله رسیده به وی سلام میکردند و سپس به خانههای خود میرفتند. و چون آن سپاه وارد شد، جهت عرض سلام به محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رسیدند سپس یکی از آن چهار نفر برخاسته و گفت: یا رسول الله، آیا نمیبینی که علی چنین و چنان کرده است؟ پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از وی روی برتافت. سپس دومین نفر برخاست و سخنان دوست خود را تکرار کرد که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از وی نیز روی برگرداند، پس سومی برخاست و همان سخنان را تکرار نمود و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله توجهی به وی نفرمود، آنگاه نفر چهارم به پا خاسته و سخنان آنان را تکرار نمود که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رو به ایشان کرده، در حالی که آثار خشم بر رخسارش نمایان بود، فرمود: از علی چه میخواهید؟ از علی چه میخواهید؟ از علی چه میخواهید؟ علی از من است و من از علی! و او بعد از من ولیّ هر مؤمنی است. و نیز از وی از حبشی بن جناده روایت است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی از من است و من از علی، کسی جز خودم یا علی تعهدات مرا به جا نمیآورد.(2)

1- . العمدة: 147-146
2- . نسخه خطی

119. العمدة: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس بعد از من بر سر خلافت با علی بجنگد؛ کافری است که با خدا و رسول او جنگ کرده باشد و هرکس درباره علی شکّ کند، کافر است.(1)

120. میگویم: ابن شیرویه در الفردوس از سلمان فارسی از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: چهار هزار سال قبل آفرینش آدم، من و علی از یک نور آفریده شدیم. پس چون آدم خلق شد، آن نور در صلب وی قرار گرفت و همچنان باهم از صلبی به صلب دیگر منتقل میشدیم تا اینکه در صلب عبدالمطّلب از هم جدا گشتیم، اکنون نبوّت در من و خلافت در علی قرار گرفته است.(2)

121. مناقب ابن شهر آشوب: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: سیّد عرب- منظور آن حضرت علی بود-را نزد من فرا بخوانید. پس عایشه گفت: مگر سیّد عرب شما نیستند؟ فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و سیّد عرب علی است. و چون علی آمد، در پی انصار فرستاده سپس فرمود: ای جماعت انصار، آیا شما را به چیزی راهنمایی کنم که اگر پس از من به آن تمسّک جویید هرگز گمراه نشوید؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله. فرمود: این علی است، به خاطر من دوستش بدارد و به خاطر من گرامیش بدارید که جبرئیل از طرف خدای عزّوجل به من امر فرمود این را به شما بگویم. این حدیث را ابوبشر از سعید بن جبیر از عایشه در کتاب «السؤدد» نقل کرده است.و در روایتی دیگر آمده است: پس عایشه عرض کرد: «سیّد» چیست؟ فرمود: کسی است که طاعتش همانند طاعت من فرض است.

ابوحنیفه با اسناد خود به اُمّهانی آورده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو سیّد مردم در دنیا و سیّد مردم در آخرت هستی.

122. کنزالکراجکی: حسین بن محمّد صیرفی- که مشهور به عناد با آل محمّد و مخالفت با ایشان بود- با سندی مرفوعاً از ابن عباس آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: با وجود پروردگار، مرا هیچ امارتی نیست، و من

1- . العمدة: 45
2- . نسخه خطی

رسول پروردگار خویشم و هیچ امارتی با امارت من نیست و علی ولیّ هر کسی است که من ولیّش بودهام و با بودن او کسی را حق امارت نیست. (1)

123. از او، با سندی مرفوعاً از علی علیه السّلام آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی بن ابی طالب خلیفهٔ الله و جانشین من است، و حجّت خدا و حجّت من است و باب الله و باب من است و صفیّ الله و برگزیده من است، و حبیب خدا و محبوب من است و خلیل الله و دوست من است و سیف الله و شمشیر من است، او برادر، یاور، وزیر و وصیّ من است، دوستدار او دوستدار من، کینهتوز او کینهتوز من، ولیّ او ولیّ من، دشمن او دشمن من است و همسر او دخت من و فرزندان او فرزندان منند، حرب او حرب من و سخن او سخن من و فرمانش فرمان من است و او سرور اوصیا و بهترین فرد اُمّت من است. (2)

124. از او با سندی مرفوعاً از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: همانا خداوند طاعت مرا بر شما فرض و از نافرمانی من نهی فرموده و پیروی از دستورات مرا بر شما واجب گردانیده است، همچنین بعد از من اطاعت از علی بن ابی طالب را بر شما فرض(و شما را از نافرمانی او نهی کرده) همانطور که طاعت مرا بر شما فرض کرده و از نافرمانی من نهی فرموده است و او را برادر، وزیر وصیّ و وارث من قرار داده است، و او از من است و من از او، دوست داشتنش ایمان و نفرت از او کفر است، دوستدارش دوستدار من، کینهتوزی با او کینهتوزی با من است و او مولای هرکسی است که من مولای اویم و من مولای هر مرد و زن مسلمانی هستم و من و او پدران این اُمّت هستیم.(3)

125. و از او با سندی مرفوعاً از ابن عباس آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آسمان بر مردی سایه نیفکنده و زمین بر روی خود کسی را حمل نکرده که بعد از من بهتر از علی بن أبی طالب- صلوات الله علیه- باشد، و او امام اُمّت و امیر آن است و او وصیّ و جانشین من بر آن است؛ هر کس پس از من

1- . کنزالکراجکی: 154
2- . کنز الکراجکی: 185
3- . کنز الکراجکی: 208

به وی اقتدا کند هدایت مییابد و آنکه از غیر او هدایت جوید، گمراه گردد و در نادانی مانَد، من آن پیامبر برگزیدهام، از سر هوس درباره فضیلت علی سخن نمیگویم، هر چه هست وحیی است که وحی میشود، که آن را جبرئیل برگزیده نازل کرده است، از جانب کسی که هرچه در آسمانها و در زمین است و میان آنهاست و آنچه در زیرزمین است، از آنِ اوست.(1)

126. و از او با سندی مرفوعاً از اصبغ آورده است که گفت: از سلمان فارسی در مورد علی علیه السلام سوال شد. فرمود: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: شما را به ملازمت علی بن ابی طالب علیه السّلام سفارش میکنم که او مولای شماست پس دوستش بدارید، و بزرگ شماست، پس از وی پیروی کنید، و عالِم شماست، پس او را گرامی بدارید، و جلودار شما به سوی بهشت است، پس بزرگش بدارید و چون شما را خواند، اجابتش کنید و اگر فرمانتان داد از وی اطاعت کنید، به خاطر من دوستش بدارید و به خاطر من تکریمش کنید، من چیزی جز آنچه پروردگارم به من امر فرموده، درباره علی به شما نگفتهام.(2)

127. مناقب ابن شهر آشوب: عبدالله بن مسعود گوید: خلفا چهار نفرند: آدم:«إِنیّ ِ جَاعِلٌ فیِ الْأَرْضِ خَلِیفَةً»(3) {من در زمین جانشینی خواهم گماشت» }، داود:«یَادَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فیِ الْأَرْضِ»(4) {ای

داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم } یعنی بیت المقدس؛ هارون، زیرا موسی فرمود:«اخْلُفْنیِ فیِ قَوْمِی»(5) {در میان قوم من جانشینم باش!} و علی:«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُواْ مِنکُمْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ» یعنی علی «لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فیِ الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ» آدم و داود و هارون«وَ لَیُمَکنَِّنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضىَ لهَُمْ» یعنی اسلام«وَ لَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» یعنی اهل مکه« یَعْبُدُونَنیِ لَا یُشْرِکُونَ بیِ شَیْئًا وَ مَن کَفَرَ بَعْدَ

1- . کنز الکراجکی: 208
2- . کنز الکراجکی: 209
3- . بقره/ 30
4- . ص/ 26
5- . اعراف/ 142

ذَالِکَ» بولایهٔ علی بن ابی طالب «أُوْلَئکَ هُمُ الْفَاسِقُون»(1) یعنی العاصین لله و لرسوله {خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده} یعنی علی علیه السّلام {وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همانگونه که کسانی را که از پیش آنان بودند، جانشین [خود] قرار داد} منظور آدم، داود و هارون {و آن دینی را که بر ایشان پسندیده} یعنی دین اسلام {به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدّل گرداند} یعنی مردم مکه [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هرکس پس از آن به کفر گراید} در مورد ولایت علی بن أبی طالب {آنانند که نافرمانند} یعنی نافرمانان خدا و رسول او. و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: هرکس نگوید چهارمین خلیفه من هستم، لعنت خدا بر او باد، سپس نزدیک به همین معنا را نقل فرمود.

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون روز قیامت شود، ندا داده میشود: خلیفه خدا بر روی زمینش کجاست؟ پس داود برمیخیزد، اما به وی گفته میشود: منظور ما تو نبودی هرچند خلیفه خدا در زمینش بودهای، پس امیرالمؤمنین علیه السّلام برمیخیزد آنگاه آن صدا به گوش میرسد که: ای گروه خلایق، این علی بن ابی طالب خلیفه خدا بر زمین اوست و حجّت وی بر بندگانش میباشد، پس هرکس در دار دنیا به ریسمان وی چنگ زده، امروز نیز به ریسمان وی چنگ زند تا از نورش روشنی یابد و وی را به سوی بهشت بدرقه کند.

و هارون الرشید نهی کرد که علی علیه السّلام را «خلیفه» بنامد. ابو ماویه ضریر (نابینا) گفت: یا امیرالمؤمنین، قبیله تیم گفتند: خلیفه رسول خدا از ماست و بنیأمیه گفتند: خلیفه الخلفاء از ماست، پس بهره شما ای بنیهاشم از خلافت کجاست؟ به خدا سوگند بهره شما از خلافت کسی جز علی بن ابی طالب نیست. از آن پس دیگر هارون الرشید از قول خود بازگشت نمود.

معجم طبرانی از علیم جهنی روایت کرده، و در کتاب اخبار اهل البیت علیهم السّلام از اسعد بن زراره از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت شده که آن حضرت

1- . نور / 55 و آیه بعدی در پی آن میآید.

فرمود: شبی که پروردگارم مرا به معراج برد، سه چیز را در مورد علی به من وحی فرمود: او امام پارسایان و پیشوای دست و روی سپیدان و یعسوب مؤمنین است. و در روایت ابی الصلت اهوازی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی، تو سرور مسلمانان، امام پارسایان و پیشوای دست و روی سپیدان و یعسوب مؤمنین هستی.

یوسف قطّان در تفسیر خود از شعبه از قتاده از سعید بن جبیر از ابن عباس در قول خدای متعال:« یَوْمَ نَدْعُواْ کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِم»(1) { [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم } روایت کرده که گفت: چون روز قیامت شود، خدای عزّوجل ائمه هدی و چراغهای درخشان شب تار و بزرگان پرهیزگاری، امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السّلام را فراخوانده سپس به ایشان گفته میشود: خود و شیعیانتان از پل صراط بگذرید و بدون بازخواست وارد بهشت شوید. سپس ائمّه فسق را فرا میخواند- گوید: به خدا سوگند که یزید یکی از آنهاست- پس به وی گفته میشود: پیروانت را بدون بازخواست به دوزخ ببر.

مرا حافظ ابوالعلاء با اسنادش از شریک بن عبدالله از ابو ربیعه از ابو بریده از پدرش روایت کرده که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر پیامبری وصی و وارثی دارد و علی وصی و وارث من است.

فضائل الصحابه از احمد از زید بن أبی أوفی روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حدیثی فرمود: و منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون از موسی میباشد لیکن پس از من هیچ پیامبری نیست، و تو برادر و وارث منی؛ عرض کرد: یا رسول الله، از شما چه چیزی را به ارث میبرم؟ فرمود: آنچه را که پیامبران پیش از من به ارث گذاشتهاند عرض کرد: انبیای قبل از شما چه چیزی را به ارث گذاشتهاند؟ فرمود: کتاب خدا و سنّت پیامبرش.

زراره از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السّلام علم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را به ارث برد و فاطمه علیها السّلام دارایی وی را به

1- . بنی اسرائیل/ 71

ارث برد. و در روایت مشهوری آمده است (که به علی علیه السّلام فرمود:) تو وارث علم اوّلین و آخرین هستی.(1)

128. الطرائف: ابن مغازلی با اسنادش از ابوذر رضی الله عنه آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس پس از من در مورد جانشینی من رو در روی علی بایستد، کافر است و با خدا و رسول او محاربه کرده و آنکه در (امامت) علی تردید کند، کافر است.(2)

129. ثواب الأعمال: امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای تبارک و تعالی علی را نشانهای میان خود و خلقش قرار داد و جز او میان مردم و خدا نشانهای نیست، پس هرکس از وی پیروی کند، مؤمن است و آنکه انکارش کند، کافر شده است، و هرکس در وی شک کند، مشرک است.(3)

130. امالی طوسی: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام بر فراز منبر کوفه فرمود: ای مردم، از جانب رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ده خصلت به من داده شده که از هر چه خورشید بر آن برآمده، برای من دوست داشتنیترند: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: یا علی، تو در دنیا و آخرت برادر منی، تو در توقفگاه روز قیامت در حضور خداوند جبّار نزدیکترین خلایق به من هستی و خانه تو در بهشت روبروی خانه من است همانطور که خانههای برادارن ایمانی مقابل هم خواهند بود، تویی که از من ارث میبری، وصیّ من بعد از من در برآوردن وعدههایم و خانوادهام تویی، در غیاب من تو نگهبان من در خانوادهام هستی در هنگام غیبت من، تو امام اُمّت منی، تو قائم به قسط در میان رعیّت منی، تو ولیّ منی و ولیّ من ولیّ خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست.(4)

131. از کتاب شواهد التنزیل با اسناد خود به عبدالله بن عباس در قول خدای تعالی:«وَ اتَّقُواْ فِتْنَةً لَّا تُصِيبنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُواْ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 55-553
2- . الطرائف: 7
3- . ثواب الأعمال: 201

4- . امالی شیخ طوسی: 121

الْعِقَابِ»(1) {و

از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است} آورده است که گفت: چون این آیه نازل شد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس در مورد این جایگاهی که من دارم بعد از مرگم بر علی ستم کند، چنان است که نبوّت من و پیامبران پیش از مرا انکار کرده باشد. و از کتاب ابو عبدالله محمّد بن علی سرّاج در تأویل این آیه با اسنادش به عبدالله بن مسعود آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای ابن مسعود، آیه«وَ اتَّقُواْ فِتْنَةً ...» بر من نازل شده است و من آن را نزد تو به ودیعت میسپارم، پس سخن مرا خوب دریاب و آن را از جانب من بازگو کن: هر کس در مورد این جایگاه من بر علی ستم ورزد، همانند کسی است که نبوّت من و نبوّت هر کس که پیش از من بوده را انکار کرده است. راوی به وی گفت: ای ابو عبدالرحمان، آیا این حدیث را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهای؟ گفت: بلی. راوی گوید: گفتم: پس چگونه پیرو ستمگران شدی؟ گفت: لاجرم به سزای عمل خود خواهم رسید زیرا من همانند جندب، عمّار و سلمان از امام خود کسب اجازه نکردم و من از این بابت از خداوند طلب مغفرت کرده و به درگاهش توبه میکنم.(2)

132. مناقب ابن شهر آشوب: تاریخ الخطیب و الاحن و المحن از انس روایت کردهاند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام نظری افکنده و فرمود: من و این، حجّت خدا بر خلق او هستیم. الفردوس از دیلمی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: من و علی حجّت خدا بر بندگان وی هستیم. (3)

میگویم: عبدالحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: ابن عباس روایت کرده گوید: در اوایل خلافت عمر بر وی وارد گشتم ناگاه صاعی - پیمانهای - خرما در ظرفی حصیری برای وی آوردند، پس مرا به خوردن دعوت کرد و من یک دانه خرما خوردم، و خود شروع به خوردن کرد تا اینکه همه آن را خورد سپس از کوزهای که در کنارش بود آب نوشید و بر روی آرنج دراز کشید و شروع کرد به

1- . انفال/ 25

2- . الطرائف: 11
3- . مناقب آل أبى طالب 1: 576

تکرار «الحمدالله» گفتن و آنگاه گفت: عبدالله، از کجا آمدهای؟ گفتم: از مسجد. گفت: عمو زادگان چطورند؟ - من گمان کردم منظورش عبدالله بن جعفر است لذا- گفتم: او را ترک کردم تا با همسالانش بازی کند. گفت: منظورم او نبود بلکه بزرگ شما اهل بیت را میگویم. گفتم: او را در حالی جا گذاشتتم که در نخلستان با دلو مشغول آبیاری نخلها بود و قرآن تلاوت میکرد. گفت: اگر از من کتمان کنی باید شتری را قربانی کنی، آیا هنوز میلی به خلافت در او باقی مانده است؟ گفتم: آری. گفت: آیا گمان میکند که رسول خدا به خلافتش تصریح کرده است؟ گفتم: آری، و افزون بر این، من از پدرم در مورد ادّعای وی پرسیدم، گفت: راست میگوید: عمر گفت: در سخنان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در مورد او گوشه و کنایههایی بود که حجتی را اثبات نمیکرد و عذری را قطع نمیکرد. و زمانی میل داشت به کار او بپردازد و به هنگام بیماریش خواست به نام وی تصریح کند ولی به خاطر بیم بر اسلام و به خاطر حفظ آن او را از این کار منع کردم! به خدای این بنا (کعبه) سوگند که هرگز قریش برخلافت او به اجماع نخواهند رسید و اگر به خلافت میرسید، تمام عرب از اطراف و اکناف بر وی میشوریدند، و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دریافت که من از درون او باخبرم از این رو از سخن گفتن امساک نمود، و خداوند ابا دارد از اینکه جز امر محتوم را امضا کند. این روایت را احمد بن أبی طاهر صاحب کتاب «تاریخ بغداد» به صورت مسند در کتاب خود آورده است.

133. امالی طوسی: ابن عباس گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: خداوند متعال به من پنج چیز و به علی پنج چیز داده است: به من جوامع الکلم را عطا فرمود و به علی جوامع دانش را، مرا پیامبر قرار داد و علی را وصی، کوثر را به من داد و سلسبیل را به علی، وحی را به من عطا فرمود و به علی الهام را و مرا به معراج نزد خود برد و درهای آسمان و حجابها را برای وی گشود به گونهای که یکدیگر را دیدیم. ابن عباس گوید: سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله گریست؛ پس به آن حضرت عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، چه چیزی موجب گریه شما شده است؟ فرمود: ای ابن عباس، نخستین کلامی که به من فرمود این بود که: یا محمّد، نگاهی به پایین بینداز! پس نگاه کردم و دیدم که حجابها

دریده شده و درهای آسمان گشوده شدهاند و علی را دیدم که سر به سوی من بلند کرده است، سپس باهم گفتگو کردیم و پروردگار عزّوجل با من سخن گفت: پس عرض کردم: یا رسول الله، پروردگارت درباره چه با شما سخن گفت؟ ابن عباس گوید: به من فرمود: ای محمّد، من علی را وصیّ، وزیر و جانشین تو پس از خودت قرار دادم، پس او را به این آگاه کن که هماکنون سخن تو را میشنود؛ و من در حالی در محضر پروردگار عزّوجل خود بودم، وی را از این امر آگاه نمودم، پس به من گفت: پذیرفتم و اطاعت کردم! آنگاه خداوند به فرشتگان امر فرمود که بر وی سلام کنند و چنین کردند و علی علیه السّلام نیز به سلام ایشان پاسخ گفت و دیدم که فرشتگان بشارت او را به یکدیگر میدادند و بر گروهی از ملائکه آسمان گذر نکردم مگر اینکه مرا تهنیت گفته و به من گفتند: ای محمّد، سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث نمود از اینکه خداوند عموزادهات را جانشین شما کرده، همه فرشتگان شادمان شدهاند، و حاملان عرش را دیدم که سرهای خود را به طرف زمین خم کردهاند، پس گفتم: یا جبرئیل، چرا حاملان عرش سرهای خود را به زیر انداختهاند؟ گفت: یا محمّد، هیچ فرشتهای نمانده که از روی بشارت بر رخسار علی بن ابی طالب نظر نینداخته باشد مگر حاملان عرش که آنان الساعۀ از خداوند اجازه خواستند و به ایشان این اجازه را داد که به علی بن ابی طالب نظر کنند و آنها نیز بر وی نظر افکندند؛ و چون به زمین آمدم، من او را از ماجرا مطلع میساختم و او مرا آگاه میساخت، آنگاه دانستم که من پای بر جایی نگذاشتهام مگر اینکه چنان بر علی مکشوف گشته که آن را دیده است.

ابن عباس گوید: عرض کردم: یا رسول الله، مرا سفارشی بفرمائید. فرمود: تو را به مودّت علی بن ابی طالب سفارش میکنم، سوگند به کسی که مرا به حق به نبوّت مبعوث فرمود، خداوند هیچ کار نیکی از بندهاش را نمیپذیرد مگر اینکه از وی درباره حُبّ علی بن ابی طالب سؤال کند- و او که مقامش ارجمند باد آگاهتر است- پس اگر بنده با محبت علی علیه السلام به نزد او بیاید عملش را همانطور که انجام داده است از او می پذیرد و اگر با دوستی وی نیامده باشد، چیزی از او نمیپرسد و دستور میدهد به دوزخش دراندازد! ای ابن عباس، سوگند به کسی که مرا به حق به

پیامبری برانگیخت، آتش به دشمن علی سختتر از کسی خواهد بود که گمان داشته خداوند را فرزندی است؛ ای عباس، اگر فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل بر دشمنی با وی گرد آیند- و هرگز چنین نخواهند کرد- قطعاً خداوند آنان را در دوزخ عذاب میداد! عرض کردم: یا رسول الله، مگر کسی با وی دشمنی میکند؟ فرمود: ای ابن عباس، آری، قومی که مدعیاند از اُمّت من هستند با وی به دشمنی خواهند پرداخت، خداوند برای اینان بهرهای از اسلام قرار نداده است؛ ای ابن عباس، از علامت دشمنی آنها با وی آن است که کسی را مرتبهای پایینتر از او دارد را بر وی برتری میدهند. سوگند به کسی که مرا به حق فرستاده، خداوند پیامبری مبعوث نفرموده که مکرّمتر از من نزد وی باشد و وصیّی او مکرّمتر از وصیّ من علی باشد.

ابن عباس گوید: از آن پس پیوسته مطیع فرمان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در مورد سفارش وی به مودت علی علیه السّلام هستم و این را بزرگترین عمل من است. پس مدتی گذشت تا اینکه زمان وفات رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رسید، پس به خدمت ایشان رسیدم و به وی عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسولالله، مرگتان نزدیک گشته است، اکنون مرا چه میفرمائید؟ فرمود: ای ابن عباس، با مخالف علی مخالفت کن و پشتیبانش مباش و دوستش مدار. عرض کردم: یا رسول الله، پس چرا مردم را به ترک مخالفت با وی فرمان نمیدهید؟ راوی گوید: پس آن حضرت آنقدر گریست تا اینکه بیهوش شد، سپس فرمود: ای ابن عباس کارهایی که قرار است انجام دهند در تقدیر پروردگارم ثبت شده است. سوگند به کسی که مرا پیامبر برانگیخت هیچ کدام از کسانی که با وی مخالفت نموده و حقّش را انکار کرده باشند، این دنیا را ترک نخواهند کرد مگر اینکه خداوند نعمت را از ایشان برگردانَد، ای ابن عباس، اگر میخواهی خدا را دیدار کنی در حالی که از تو راضی باشد، دنباله رو راه علی بن ابی طالب باش و به هر سمت که مایل شد، مایل شو و به امامتش خرسند باش و با دشمنش دشمنی و با دوستش دوستی کن؛ ای

ابن عباس، مبادا که در مورد او دچار تردید گردی که شک درباره علی کفر به خدای متعال است.(1)

الروضه- الفضائل: با اسناد از ابن مسعود و ابن عباس نظیر این روایت را نقل کرده است.(2)

الخصال: پدرم از سعد از عبدالله بن موسی بن هارون از محمّد بن عبدالرحمان عرزمی خلاصه این حدیث را آورده سپس گفته است: و این حدیث طولانی است.(3)

134. نهج البلاغه: و از کلام آن حضرت علیه السّلام به یکی از یاران خود است که از وی پرسیده بود: چگونه این مقام (خلافت) را از شما گرداندند در حالی که با آن سزاوارتر بودید؟ فرمود: ای برادر بنیاسد؛ نااستوار و ناسنجیده گفتاری، لیکن تو را حقّ خویشاوندی و پرسش است و حال که پرسیدی، پس بدان که: خودسرانه خلافت را عهدهدار شدن و ما را که نسبت برتر است و پیوند با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله استوارتر، به حساب نیاوردن، خود خواهی ای بود که گروهی بخیلانه به کرسی خلافت را چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و داوری از آن خداست و بازگشتگاه روز جزاست:

-« این سخن بگذار و از غارتی که بانگ آن در گوشه و کنار برخاست، گفتگو به میان آر!»

بیا و داستان پسر ابوسفیان را به یاد آر ، زیرا شگفتی آن کار چنان روزگار مرا به خنده آورد که از آن پس گریانم، و به خدا سوگند جای شگفتی نیست که کار از بس عجیب مینماید که شگفتی را میزداید و کجی و انحراف میافزاید. مردم کوشیدند نور خدا را در درون چراغ آن خاموش کنند و جوشش زلال حقیقت را از سرچشمه آن ببندد، چرا که میان من و خود، آب را وباآلود کردند؛ اگر محنت آزمایش از ما و این مردم برداشته شود، آنها را به راهی میبرم که سراسر حق است

1- . امالی شیخ طوسی: 65-64
2- . الروضۀ: 39، الفضائل: 178-177

3- . الخصال 1: 141

و اگر به گونهای دیگر انجامد، با حسرت خوردن بر آنها جان خویش را از کف مده که خداوند بر آنچه میکنند آگاه است.(1)

عبدالحمید بن ابی الحدید گوید: الوضین: تسمه زین که از زیر شکم چارپا گذرانده شود. و به مردی که در کارهایش دچار پریشانی باشد گفته میشود:«إنّه لقلق الوضین» زیرا اگر تسمه زین شل باشد، جُل، زین و کجاوه با هر کس که سوار بر آن است دچار نااستواری میشوند. و «ترسل فی غیر سدد» یعنی«سخن نادرست و پریشان میگویی»، و السدد و السداد: استواری و در ستی. ذِمامه الصَّهر: حرمت پدر زنی ، و این سخن را بدان جهت فرمود که زینب بنت جحش همسر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از بنیاسد و دخترعمّه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بود. و امّا «حقّ المسأله» را بدان سبب فرمود که پرسشگر را بر پرسش شونده حقّی است، زیرا وی را شایسته پرسیدن دانسته تا از او بهرهمند شود. الاستبداد بالشیء: خود را منحصر به کاری دانستن. النوط: چسبیدن. و کان أثره: یعنی کار را منحصر به خود دانستن و استبداد ورزیدن در آن، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به انصار فرمود:«ستلقون بعدی أثره» - پس از من با خودکامگی مواجه خواهید شد-. شُحَّت: بُخل ورزیده شد، حسادت شد. سَخَت: بخشش کرد. و منظور آن حضرت از (النفوس الذی سَخَت) خود اوست و «النفوس التی شُحّت»: با اینکه آنگونه که ما می پنداریم، نفوش اهل شوری بعد از قتل عمر است یا به حسب قول امامیه، نفوس اهل سقیفه است، لیکن در سیاق سخن چیزی نیست که بتوان کلام را متوجه آنان کرد، از این رو بهتر آن است که معنای جمله را حمل بر ظاهر آن کنیم و آن را ناشی از ناراحتی آن حضرت از عبدالرحمان بن عوف و تمایل وی به عثمان بدانیم. سپس فرمود: «إنَّ الحَکَم هو اللّه» (قاضی خداست) و این قضاوت زمانی اتفاق می افتد که همه مورد در روز قیامت به سوی وی باز گردند، و علت منصوب آوردن «یوم» ظرف بودن آن است و عامل در آن «المعود» است به شرط اینکه مصدر باشد.

1- . فاطر / 8

اما بیت شعر به امرءالقیس بن حجر کندی تعلّق دارد، و نقل است که امیرالمؤمنین علیه السّلام فقط به مصراع اوّل آن استشهاد فرمود ولی راویان با آوردن مصرع دوم آن را کامل کرده اند. و ماجرای سرودن این شعر آن بوده که چون امرءالقیس بعد از کشته شدن پسرش در میان قبایل عرب می گشت، نزد مردی از تیره جدیلهٔ از قبیله طی به نام ظریف فرود آمد که آن مرد وی را پناه داده و گرامی داشت و در حق وی احسان نمود. پس امرءالقیس وی را مدح گفته و نزد او ماند. اما از دو کوه أجا و سلمی بهرهای برای خود ندید و از آن ترسید که قدرتی برای حمایت از او در آنجا وجود نداشته باشد از این رو نزدخالد بن سدوس بن أصمع تیهانی تغییر مکان داد، لیکن بنی جدیلهٔ به امرء القیس که به خالد بن سدوس پناهنده شده بود، حمله نموده و شترانش را بردند، و کسی که از بنی جدیله به وی حمله کرده بود، باعث بن حویص بود. چون این خبر به امرء القیس رسید، ماجرا را به خالد بن سدوس اطلاع داد؛ خالد به وی گفت: شترهای باریات را به من بده تا به آنها برسم و شترانت را بازگردانم و امرء القیس چنین کرد پس خالد سوار شد و به دنبال آنان رفته و به ایشان رسیده و گفت: ای بنیجدیله، شتران کسی را بردهاید که مجاور(پناهتده) من است. گفتند: او مجاور تو نیست. گفت: به خدا چنین است و این شتران باربر هم از آنِ اویند. گفتند: آیا به راستی چنین است؟ گفت: آری! پس نزد وی برگشتند و پیادهاش نموده، و آن شتران را نیز با خود بردند! و گفته شده، بلکه خودِ خالد شترهای وی را به غارت برد و امرء القیس این قصیده را در این باب انشاء کرد.

و «حجراته»: نواحی آن، مفرد آن«حجرهٔ» مانند جَمَرات، جَمرَهٔ: صیح فی حجراته: فریادهایی که به هنگام غارت سر میدهند. الرواحل: مفرد آن «راحله»، ماده شتری است که برای بستن باروبنه بر پشت آن مناسب است. «بعیر» و «راحله» به یک معنا هستند.

و انتصب «حدیثاً» با اضمار (مستترکردن) فعل، یعنی: سخنی بگو، ماجرایی را برای من تعریف کن، و «ولکن حدیث» نیز روایت شده یعنی جمله در اصل:« ولکن مرادی او غَرَضی حدیث» بوده و گوینده مبتدا را از جمله حذف نموده است. «ما»

در اینجا ممکن است «ابهامیه» باشد و آن «ما»یی است که چون با اسم نکره بیاید، بر ابهام آن میافزاید و فراگیرترش میکند چنانچه بگویی:« اعطنی کتاباً ما» و منظورت آن باشد که «هر کتابی که شد به من بده»؛ و احتمال دارد«صله مؤکّده» باشد همانند آنچه در قول خدای تعالی آمده:«فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهم...»(1) اما «حدیث» دوم را هم میتوان با نصب خواند هم با رفع، اگر کسی آن را با نصب بخواند، بدل از «حدیث» پیش از آن خواهد بود و آنکه با رفع بخواند، جایز است که«ما» را موصوله و به معنای «الّذی» تلقی کند و صله آن جمله خواهد بود یعنی « الذی هو حدیث الرّواحل» سپس صدر جمله را حذف نمود همانطور که در آیه « تَمَامًا عَلىَ الَّذِی أَحْسَنَ :»(2)حذف

گردیده و جایز است که آن را مرفوع بخواند تا آن را استفهامیه و به معنای «أیّ» قرار داده باشد.

سپس گفت: «هَلُمَّ الخطب» و این عبارت نظر کسانی را که معتقدند آن حضرت فقط به مصرع اول بیت استشهاد نموده، تأیید میکند زیرا گفته است: گذشته را رها کن و به اکنون که درگیر کار معاویه هستیم بپرداز و عبارت« هَلُمَّ ما نحُنِ [الان] فیهِ مِن أمر معاویهٔ» را جایگزین قول امرىء القیس «ولکن حدیثاً ما حدیث الرواحل» قرار داده است، و «هَلُمَّ» لفظی است که هم به صورت لازم و هم متعدی به کار میرود، لازم آن به معنای «تعالَ»(بیا) و متعدی آن به معنای «هاتِ» (بیاور) است. میگویی: هَلُمَّ کذا و کذا (بیاور چنین و چنان را)؛ خدای متعال میفرماید:«هَلُمَّ شُهداءَکم»(3)

{ گواهان خود را بیاور} میفرماید: «ولکن هات ذکر الخطب» و بدین ترتیب مضاف را از جمله حذف نموده است و «الخطب»: حادثه بزرگ، یعنی احوالی که منجر به این شد که معاویه رقیب او در زعامت شود و در نزد بسیاری از مردم جای وی شمره شود! سپس فرمود:«فلقد اضحکنی الدهر بعد ابکائه» تا اشارهای به شدت ناراحتی خود از پیشی گرفتن خلفای قبلی بر وی، کرده باشد، و روزگار به این هم اکتفا نکرده و معاویه را نیز نظیر وی قرارداده است. از این رو از آنچه اوقات

1- . نساء/ 155 . مائده/ 13
2- . انعام/ 154

3- . انعام /155

بدان حکم میکند و گردش چرخ روزگار آن را برای وی رقم میزند، خندهاش میگیرد و این خنده، خندهای از روی تعجّب و عبرت گرفتن است.

سپس فرمود: «لاغرو والله» یعنی: به خدا سوگند که جای تعجب ندارد. سپس این جمله را تفسیر فرموده گوید:« یا لَهُ خَطباً یستفرغ العجب» یعنی: در پی به پایان بردن آن (تعجّب) است. منظور آن حضرت این است که تعجّب دیگر «تعجّب» نیست، زیرا این کار حادثه سترگ تعجّب را چنان در خود فرو برده که دیگر چیزی از آن باقی نمانده که بشود بر آن نام «تعجّب» اطلاق کرد. و این از باب اغراق و مبالغه در مبالغه است. الأود: کجی.

سپس همدستی قریش بر علیه خود را ذکر نموده میفرماید: «حاول القوم اطفاء نور الله مِن مصباحه» منظور دشمنی کردن و پراکنده شدن طلحه و زبیر و دوستانشان از وی و همدست شدن معاویه و عمروعاص و پیروان آنها بر علیه آن حضرت است. فوار الینبوع: سوراخ چاه، روزنه چاه. قول آن حضرت:«و جدعوا بینی و بینهم شرباً» یعنی آب میان من و خودشان را گِل آلود و فاسد کردند. الوبیء: وبا و بیماری گرفته، و این خود یک استعاره است، زیرا گویی آن حضرت حالت پیش آمده میان خود و آنها را همانند آبی قرار داده که آن قوم متعفنش کردهاند و موجب شدهاند اسباب وبا و بیماری گردد همانند آبی که با زهر یا صبر (حنظل - هندوانه ابوجهل) آلوده گشته، فاسد و بیماریزا شود؛ سپس فرمود: اگر خداوند متعال این سختیها را که صابران و مجاهدان بدان آزموده میشوند، زایل گرداند و موفقیت در کار نصیبم گشت، آنها را به پذیرفتن حقّ محض وادار میکنم که به هیچ باطلی مخلوط نشده باشد، همانند شیر خالص که با آب مخلوط نشده باشد.« و إن تکن الأُخری» یعنی اینکه اگر خداوند متعال این گرفتاری را برطرف نفرمود و من مُردم یا کشته شدم در حالی که اوضاع همچنان به همین وضع گرفتار فتنه و قدرت یافتن گمراهی باشد، «فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرات»(1) {

پس مبادا به سبب حسرتها [ی گوناگون] بر آنان، جانت [از کف] برود !}

1- . فاطر/ 8

و از ابوجعفر یحیی بن محمّد علوی نقیب بصره- به هنگامی که نزد وی تلّمذ میکردم- درباره این سخن از وی سؤال کردم و او رحمه الله بر کیش مذاهب علوی و مردی منصف و بسیار خردمند بود، به وی گفتم: منظور علی علیه السّلام از عبارت «کانت أثره شحّت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین» چیست؟ و منظور اسدی از عبارت:«کیف دفعکم قومکم عن هذا المقام و أنتم أحقّ به» (چگونه قومتان شما را از دستیابی به این مقام- خلافت- منع کردند در حالی که مستحقتر از دیگران به آن بودید؟ چه کسانی است؟ آیا منظور ماجرای روز سقیفه است یا روز شوری؟ گفت: منظور ماجرای روز سقیفه است. گفتم: دلم نمیخواهد که نسبت عصیان و نافرمانی رسول خدا و ندیده گرفتن تصریح آن حضرت را به صحابه بدهم! گفت: من نیز میل ندارم إهمال امر امامت را به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بدهم و اینکه آن حضرت مردم را به حال خود رها کرده باشد و این در حالی است که آن حضرت از مدینه بیرون نمیرفت مگر اینکه امیری را بر آن بگمارد در حالی که وی زنده بود و چندان از این شهر دور نبود پس چگونه بعد از مرگ که دیگر توان سامان دادن به آنچه میگذرد را ندارد، کسی را به امارت اُمّت نمیگمارد؟!

سپس گفت: کسی از مردم تردید نمیکند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عاقل و از کمال عقل برخوردار بود، اعتقاد مسلمانان به وی معلوم است لیکن یهود، انصاری و فلاسفه گمان دارند که آن حضرت حکیمی به کمال است و برخوردار از فکری صائب و استوار، دینی به پا کرد و شریعتی بنا نهاد و با عقل و تدبیر خود حکومتی تشکیل داد، و این مرد عاقل کامل طبایع و غرایز عرب را میشناخت و با میل به انتقامجویی آنها حتی بعد از سپری شدن زمان بسیار، آشنا بود. او میدانست که چون مردی، مردی دیگر از قبیله را به قتل رساند، خانواده مقتول و خویشاوندان وی پیوسته در پی یافتن قاتل خواهند بود تا او را به قتل رسانده و انتقام خود را از وی گرفته باشند، و اگر به شخص او دست نیافتند، یکی از خویشاوندان یا خاندان وی را به قتل میرسانند و اگر چنین فرصتی بر ایشان دست نداد، یکی یا جمعی از افراد آن قبیله را به قتل میرساندند هرچند آنان از خویشاوندان نزدیک قاتل نباشند، و اسلام سرشت آنها را ذوب نکرد و این خصلتِ رسوخ یافته در اعماق اخلاقشان

را تغییر نداد، پس چگونه یک فرد دانا و بافراست میتواند تصوّر کند که این مرد عاقل کامل در حق عرب و بالأخص قریش ستم روا داشته و در ریختن خون همدیگر و گرفته شدن جانها به آنان کمک کرده باشد در حالی که میداند مردم کینه نزدیکترین پسرعمو و داماد شخص او را به دل گرفتهاند و میداند که او نیز یک بشر است و همانند بقیه مردم خواهد مرد و او را در حالی رها کند که دخترش درخانه اوست و دو پسر از وی دارد که از بس به آنان علاقهمند است و مهرشان را به دل دارد که آن دو را فرزند خود میشمارد، ولی با همه این احوال بعد از خود به فکر وی نباشد و او را جانشین خود نگرداند تا از ریخته شدن خون او و خون فرزندان و خاندانش جلوگیری کرده باشد؟ !

آیا این مرد عاقل کامل نمیداند اگر فرزندان و خاندان خود را همانند افراد عادی و رعایا به حال خود رها کند، بعد از خود خون آنان را در معرض ریختن قرار داده است؟ بلکه در این صورت قاتل آنها و به هلاکت رساننده آنها خود او خواهد بود؟ ! زیر آنها بعد از وی به امیری پناه نخواهند برد تا از ایشان حمایت کند بلکه تبدیل به لقمهای برای خورده شدن و طعمهای برای دریده شدن توسط شکارچیان خواهند شد و مردم برای انتقامجویی، آنان را از چنگ یکدیگر خواهند ربود؟ اما اگر امارت، قدرت و حکومت را در میان ایشان قرار دهد، با این کار خون آنها را حفظ خواهد کرد و به خاطر در اختیار داشتن قدرت مردم آسیب رساندن به ایشان باز داشته میشوند و این قبیل امور با تجره به اثبات رسیدهاند، آیا فکر میکنی اگر حاکم بغداد یا هر جای دیگر از بلاد مردم را به قتل رسانده و دلهای ایشان را پر از کینه کند و از آن پس به سرنوشت فرزندانش بعد از خود اهمیتی ندهد و راه را برای اینکه دیگران بعد از او به قدرت دست یابند، باز کند، فرزندان و خاندان خود را همچون عامه مردم قرار داده و در این صورت آنها بعد از وی زیاد دوام نخواهند آورد و به سرعت هلاک خواهند شد و مردم و نیز کسانی که کینهها از آنها در دل دارند و در پی انتقام جویی هستند، از هر طرف به ایشان حمله خواهند آورد، جملگی ایشان را به قتل رسانده یا آواره و پراکنده خواهند ساخت. امّا اگر یکی از فرزندان خود را به مقام جانشینی خود تعیین و خواص و خدمتگزارانش را بعد از

وی به حمایت و تقویت او بگمارد، از ریخته شدن خون خاندان خود جلوگیری کرده و دیگر دست کسی به سوی ایشان به دلیل وجود سلطان و قدرت و قانون، و نیز هیبت سلطنت و قدرت ریاست و حرمت امارت، دراز نخواهند شد.

آیا فکر میکنی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله این امور را نمیدانستند؟ یا اینکه میخواست بعد از خودش خاندانش از بن ریشه کن شوند؟ پس آن همه علاقه و محبت به فاطمهای که بر قلبش بسیار عزیز بود چه شد؟ میگویی که آن حضرت دوست داشت فاطمه بعد از او همانند یکی از بینوایان مدینه از مردم گدایی کند؟! و علی علیه السّلام را که آن همه عزیز و ارجمندش میداشت و همه از رابطه صمیمانه او با خودش باخبر بودند، هم سنگ ابوهریره دوسیّ و انس بن مالک انصاری قرار دهد او با این کار حاکمان را قادر سازد تا به خون و عرض و جان و فرزندانش تعرّض کنند و او را با یکصد هزار شمشیر آخته بر بالای سرش که جگر صاحبان آنها تشنه به خون او هستند چنانچه دوست دارند با دهانشان خونش را سر بکشند و به خاطر اینکه فرزندان، برادران، پدران و عموهایشان را به قتل رسانده، با دندانهایشان گوشت تنش را از هم بدرند، بالأخص که وقت زیادی بر این امور نگذشته و دملها پوست نینداخته و زخمها التیام نیافتهاند، تنها و بیدفاع رها سازد؟!

گفتم: بسیار نکو گفتی لیکن از سخنانی که علی علیه السّلام بیان فرموده چنین بر نمیآید که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله صراحتاً ایشان را به جانشینی خود گمارده باشند. مگر نمیبینی که علی علیه السّلام میفرماید:«و نحن الأعلون نسباً و الأشدّون بالرسول نوطاً» (ما را نَسَب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله استوارتر بود.) و با این جمله احتجاج را به نَسَب و نزدیکی و استواری خویشاوندی قرار داده است و اگر پیامبر به خلافت وی تصریح میفرمود، به جای این عبارت چنین میگفت:« من آنم که خلافتم تصریح شده و خطبه به نام من خوانده شده است.» ابوجعفر یحیی بن محمّد علوی رحمه الله در پاسخ من گفت: حضرت علی علیه السّلام با توجه به دانستههای او به وی پاسخ دادند نه با تکیه بر چیزهایی که او نمیدانست. مگر نمیبینی آن مرد از وی پرسید:«چگونه قومتان با اینکه سزاوارتر از دیگران بودید، شما را از این مقام کنار زدند؟» بنابراین سؤال وی

مربوط به کنار زده شدن آن حضرت از خلافت علیرغم سزاوارتر بودن ایشان به آن به جهت خویشاوندی نزدیک با پیامبر بوده است و آن مرد اسدی سؤال کننده نه تصوّری از تصریح داشته و نه به آن معتقد بوده و نه اینکه به ذهنش خطور میکرده است، زیرا اگر غیر از این بود، باید سؤال خود را اینگونه بیان میکرد:«چرا مردم مانع رسیدن شما به این مقام شدند در حالی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به خلافت شما تصریح فرموده بود؟» او چنین نگفت بلکه سخنش عام و متوجه همه بنیهاشم بود:« چگونه قومتان مانع رسیدن شما به خلافت شدند در حالی که شما محقتر از دیگران به آن هستید؟» یعنی به اعتبار هاشمی بودن و خویشاوندی. از این رو آن حضرت ابتدا معنایی را که آن مرد اسدی بیان کرده بود به عنوان مقدمهچینی برای پاسخ دادن بیان فرموده و گفتند:« آنان علی رغم اینکه ما از دیگران به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نزدیکتر بودیم، با ما چنین کردند چون خواستار خودکامگی و پیشی گرفتن بر ما بودند.» و اگر به وی میفرمود:« من همان کسی هستم که به خلافتم تصریح گشته و در حیات رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله خطبه به نام من خوانده شده است»، پاسخ سؤال او را نداده بود، زیرا آن مرد از وی نپرسید: آیا تصریح به خلافت شما شده است یا نه؟ یا : آیا رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به خلافت کسی تصریح فرموده بود؟ بلکه فقط پرسید:« چرا قومتان شما را از خلافت باز داشتند در حالی که به سرچشمه و معدن آن از دیگران نزدیکتر بودید؟» و حضرت علی علیه السّلام پاسخی متناسب با سؤال ارائه فرمودند. همچنین اگر آن حضرت سخن از تصریح پیامبر به خلافت وی به میان آورده و مفصلاً به بیان موضوع میپرداخت، آن مرد از وی میرمید و متّهمش ساخته، سخنش را نمیپذیرفت و برای قبول آن نرمش به خرج نمیداد. بنابراین، به حکم سیاست و تدبیرِ کار مردم لازم بود پاسخی به وی دهد که نه موجب رمیدگی وی گردد و نه بابت آن پاسخ، عیبی را متوجه خود کند.

میگویم: علّت اینکه با آوردن این کلام سخن را به اطناب و درازا کشاندم، متانت و قوّت کلام بود و به جان خودم سوگند برای انسان منصف تدّبر در آن کافی است که به بطلان قول اهل خلاف پی ببرد و توفیق دهنده خداست!

میگویم: روایاتی که دالّ بر تصریح به خلافت آن حضرت صلوات الله علیه هستند در اکثر بابهای گذشته و آینده در این مجلّد مذکورند و بالأخص در بابهای نشانهها، مناقب، فضایل و باب «آنچه به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و امیرالمؤمنین علیه السّلام هدیه گردید و باب جوامع معجزات امیرالمؤمنین علیه السّلام کما اینکه آنها را در باب فضیلتهای ماه رمضان و باب آغاز آفرینش ارواح ائمّهٔ علیهم السّلام و باب سواران روز قیامت و باب عصمت امام و باب جوامع معجزات رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله.

باب شصت و دوم : حدیثی مجزّا در آنچه خداوند امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را در حیات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و بعد از وفات آن حضرت بدان آزمود

روایات:

1. الخصال: امام باقر علیه السّلام فرمود: پس از واقعه نهروان و در حالی که علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه بودند، بزرگ یهودیان نزد آن حضرت آمده و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، من قصد دارم چیزهایی را از شما بپرسم که جز نبی یا وصیّ نبی پاسخ آنها را نمیداند. فرمود: ای برادر یهود، هرچه میخواهی بپرس. عرض کرد: ما در کتاب (تورات) میخوانیم که خدای عزّوجل هرگاه پیامبری مبعوث فرموده، به وی وحی نموده که از اهل بیت خود یکی را برگزیند که پس از وی کار او را در میان اُمّتش دنبال کند و اینکه از امتش عهدی در خصوص او بگیرد که پس از وی از آن عهد پیروی کنند و بر طبق آن عهد عمل کنند، و اینکه خدای عزّوجل اوصیا را در حیات پیامبران و بعد از وفاتشان مورد آزمایش قرار میدهد، اکنون مرا آگاه بفرما که خداوند اوصیا را چندبار در حیات پیامبران و چندبار بعد از پیامبران میآزماید؟ و فرجام کار اوصیا اگر از امتحان سربلند بیرون آیند، کجاست؟ علی علیه السّلام فرمود: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، خدایی که دریا را برای بنیاسرائیل شکافت و تورات را بر موسی نازل فرمود، اگر تو را پاسخ دهم به آن اقرار می کنی؟ گفت: بلی . فرمود: سوگند به کسی که دریا را برای بنیاسرائیل شکافت و تورات را بر موسی نازل فرمود: اگر پاسخت دادم اسلام میآوری؟ عرض کرد: آری.

سپس علی علیه السّلام به وی فرمود: خدای عزّوجل در حیات انبیا، اوصیا را در هفت مورد امتحان میکند تا میزان اطاعتشان را بیازماید، و چون از اطاعت و امتحانشان راضی گشت، به پیامبران وحی میکند که آنان را در حیات خود به عنوان اولیا و بعد از وفاتشان به عنوان اوصیا برگزینند. و بدین ترتیب اطاعت از اوصیا بر امتهایی که به طاعت انبیاء عقیده دارند واجب میشود. و بعد از وفات انبیا در هفت مورد اوصیا را امتحان میکند تا صبرشان را بیازماید و هنگامی که سرفراز بیرون آمدند، سعادت را بر ایشان ختم میگرداند تا ایشان را به انبیا ملحق گرداند در حالی که سعادت را برای ایشان به کمال رسانده باشد. بزرگ یهود عرض کرد: راست گفتی یا امیرالمؤمنین، اکنون مرا آگاه کنید که خداوند چندبار در حیات محمّد صَلی الله علیهِ و آله و چندبار بعد از وفات آن حضرت تو را امتحان کرده است؟ و اینکه فرجام کارتان به کجا ختم میشود؟ سپس علی علیه السّلام دست وی را گرفته و فرمود: برخیز ای برادر یهود تا تو را به آنها آگاه سازم. پس جمعی از یاران آن حضرت عرض کردند: یا امیرالمؤمنین، ما را نیز به همراه وی از آنها آگاه سازید. فرمود: بیم آن دارم که قلبهایتان تحمّل آن را نداشته باشد. عرض کردند: چرا چنین است یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: به سبب اموری است که در مورد بسیاری از شما بر من مکشوف شده است. سپس مالک اشتر برخاسته و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، ما را از آنها آگاه فرما، زیرا به خدا سوگند که ما میدانیم وصیّ پیامبری جز شما بر روی زمین نیست و ما به یقین میدانیم که خداوند پس از پیامبر ما صَلی الله علیهِ و آله پیامبر دیگری نخواهد فرستاد و اینکه اطاعت شما همچون اطاعت پیامبرمان بر گردن ماست.

سپس علی علیه السّلام نشسته و رو به آن یهودی نموده و به وی فرمود: ای برادر یهود، خداوند عزّوجل در حیات پیامبرمان محمّد صَلی الله علیهِ و آله در هفت جا مرا امتحان فرمود و – بیآنکه بخواهم خود را تزکیه کرده باشم- مرا به لطف خدا مطیع خودش یافت. عرض کرد: آن موارد کدام بود یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: اما نخستین آنها اینکه خدای عزّوجل به پیامبر ما وحی فرمود و او را به رسالت برانگیخت، من که کوچکترین عضو خانواده بودم، به وی در خانهاش خدمت می

کردم و برای برآوردن خواستههای ایشان تلاش مینمودم. سپس کوچک و بزرگ خاندان عبدالمطّلب را به شهادت دادن به اینکه خدایی جز الله نیست و اینکه او فرستاده خداست، دعوت فرمود لیکن ایشان از اجابت دعوتش امتناع ورزیده و منکر ادعای وی گشته او را ترک گفتند و با وی از در مخالفت برخاسته از او عزلت گزیده و دوری جستند در حالی که دیگر مردم با آن حضرت قطع رابطه نموده و به دشمنی و مخالفت با وی برخاسته بودند و ادّعای او را به دلیل اینکه دلهایشان تاب تحمّل آن را نداشت و خردهایشان از درک آن ناتوان بود، تاب نیاوردند اما من به تنهایی و به سرعت و مطیعانه و از روی یقین دعوت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را اجابت نمودم بیآنکه کوچکترین تردیدی در مورد وی داشته باشم. سپس سه سال بر ما گذشت بیآنکه جز من و دختر خویلد خدایش رحمت کند،- که چنین کرده است - بر روی زمین مردمانی باشند که نماز بخوانند یا به رسالت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و آنچه خداوند بر وی نازل فرموده بود، گواهی دهند. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السّلام رو به یاران خود نموده است و فرمود: آیا جز این است؟! عرض کردند: درست میفرمایید یا امیرالمؤمنین.

سپس آن حضرت علیه السّلام فرمود: اما دوم ای برادر یهود، قریش همچنان در فکر و چارهاندیشی و دسیسه چینی برای قتل پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بودند تا اینکه در نهایت در روز الندوۀ که ابلیس به هیأت أعور ثقیف (مغیرۀ بن شعبه ثقفی) نیز در جمع ایشان حضور داشت، پس از رایزنیهای بسیار به این نتیجه رسیدند که از هرتیره از قریش یک نفر به نمایندگی انتخاب شود و جملگی باهم و شمشیر به دست شب هنگام به سراغ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمده و هنگام خواب، همگی آنها هم زمان ضربتی با شمشیر بر پیکر آن حضرت وارد نموده و ایشان را به قتل برسانند، در این صورت اگر او را کشتند، قریش از مردان خود دفاع خواهد کرد و آنان را تسلیم (بنیهاشم) نخواهند کرد و بدین ترتیب خونش هدر خواهد رفت. لیکن جبرئیل علیه السّلام بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل گشته و آن حضرت را از ماجرا آگاه نمود و به وی خبر داد که در چه شبی گرد هم خواهند آمد و در چه ساعتی به محل خواب آن حضرت هجوم خواهند برد، و به ایشان امر نمود که در

همان ساعتی که به سوی غار(ثور) حرکت کرد، حرکت کند. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مرا از ماجرا آگاه نموده و امر فرمود که در بستر وی بخوابم و با جان خودم خطر را از او دور سازم، پس من نیز به شتاب و شادمان از اینکه به جای وی کشته شوم، فرمان ایشان را اطاعت نمودم؛ سپس پیامبر رفتند و من نیز در بستر او خوابیدم، آنگاه مردان قریش با این اطمینان که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را خواهند کُشت، وارد شدند، و چون همگی وارد اتاقی شدند که من در آن بودم، ناگهان با شمشیر خود به مقابله با ایشان پرداخته و از خود دفاع نموده ایشان را از خود راندم آنگونه که هم خدا و هم مردم از آن اطلاع دارند، سپس رو به یاران خود کرده و فرمود:آیا چنان نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین!

سپس آن حضرت علیه السّلام فرمود: اما سومی ای برادر یهود، دو پسر ربیعه و پسر عُتبه دلاوران قریش بودند که در جنگ بدر حریف طلبیدند لیکن احدی از قریش به مصاف ایشان نرفت، از این رو رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مرا که از همه صحابه کم سن و سالتر و در جنگ کم تجربهتر بودم به همراه دو یار دیگر که خدایشان رحمت کند، - که چنین کرده است - علیه آنان برانگیخت و خدای عزّوجل ولید و شیبه را بر دست من به قتل رساند و این سوای دیگر بزرگان قریش بود که در آن روز به قتل رساندم و غیر از کسانی است که به اسارت درآوردم و کشتگان بر دست من بیش از کشتگان بر دست یارانم بود و در آن روز عموزادهام رحمهٔ الله علیه به شهادت رسید، سپس رو به یاران خود نموده و فرمود: آیا چنان نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین.

پس علی علیه السّلام فرمود: اما چهارمی ای برادر یهود آن است که مردم مکه یکپارچه به همراه قبایل عرب و قریش که دعوت ایشان را پذیرفته بودند، به خونخواهی کُشتگان مشرک جنگ بدر به سوی ما حرکت کردند. پس جبرئیل بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل گشته و آن حضرت را از ماجرا آگاه نمود. سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به همراه صحابه خود به کوه اُحد رفته و در آنجا اردو زد. سپس مشرکان سر رسیدند و یکپارچه چون یک مرد به ما حمله آوردند و از مسلمانان خیلیها به شهادت رسیدند و آنهایی که باز مانده بودند نیز فرار کردند و

من با رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی ماندم و مهاجرین و انصار به سوی خانههایشان در مدینه گریختند در حالی که هریک از آنها میگفت: پیامبر و یارانش کشته شدند، سپس خدای عزّوجل به صورت مشرکان زد و شکست خوردند و این در حالی بود که در رکاب رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بیش از هفتاد زخم برداشته بودم که این و این از جمله آنها هستند- پس ردای خود را به کنار زده، دست روی زخمها کشید- و در آن روز کارهایی از من سر زد که پاداش آن بر خدا است ان شاء الله، سپس رو به یاران خود نموده و فرمود: آیا جز این بوده است؟ عرض کردند: چنین بوده است یا امیرالمؤمنین!

سپس فرمود: اما پنجمی ای برادر یهود اینکه قریش و دیگر قبایل عرب باهم گرد آمده و عهد و پیمان بستند که تا رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و ما خاندان بنیعبدالمطّلب را به قتل نرسانند، باز نگردند و با این عزم به سوی ما آمدند، با تمام توان و سلاحشان تا اینکه در حالی که از پیروزی خود اطمینان داشتند، بر ما در مدینه وارد شدند. از طرفی جبرئیل بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل گشته و آن حضرت را از حرکت این سپاه آگاه فرمود و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله با کمک مهاجرین و انصار خندقی پیرامون مدینه حفر نمود، آنگاه قریش سر رسید و در آن سوی خندق ما را به محاصره خود در آورد در حالی که خود را قوی و ما را ضعیف میپنداشت از این رو پیوسته خط و نشان میکشید لیکن از این سو رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آنان را به سوی خدای عزّوجل دعوت و آنان را به حق خویشاوندی و رحم سوگند میداد ولی نمیپذیرفتند و این دعوتها جز بر سرکشی و طغیان آنها نمیفزود. در آن روز دلاورترین دلیران عرب عمرو بن ودّ عامری بود که همانند شتر کف بر دهان آورده و حریف میطلبید و رجز میخواند، گاه با نیزه و گاه با شمشیر نمایش رزم میداد بیآنکه کسی جرأت مبارزه یا امیدی به شکست دادن وی داشته باشد، نه حمیّت کسی را وادار میکرد پاپیش بگذارد و نه آگاهی و بصیرت کسی را دل گرمی جنگیدن با وی را میداد. در چنین احوالی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من امر فرمود که برخیزم و با دست مبارک خود عمامه بر سرم گذاشته و شمشیرخود یعنی همین شمشیر- و دست خود را روی ذوالفقار گذاشت- را به دست

من داد، آنگاه در حالی که زنان مدینه از قدرت عمرو بن ود بر من هراسان بودند و میگریستند، به جنگ او رفتم و خدای عزّوجل وی را به دست من به قتل رساند در حالی که عرب دلاور مردی همتای او را در میان خود نداشت. و او نیز این ضربه را به من زد- و با دست خود به سرش اشاره نمود- و بدین ترتیب خداوند قریش و قبایل عرب را دچار هزیمت فرمود و آنها به واسطه من به خواری و ذلّت گرفتار آمدند، سپس رو به یاران خود نموده و فرمود: آیا چنین نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین چنین بود.

سپس آن حضرت فرمود: اما ششمین مورد ای برادر یهود، ما به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به شهر دوستانت «خیبر» وارد شدیم و با مردانی از یهود و سوارانی از قریش و دیگر قبائل مواجه شدیم و آنها با کوهی از اسبان و مردان جنگی و سلاح با ما روبرو شدند در حالی که آنها در نفوذ ناپذیرترین دژ موضع گرفته بودند و تعدادشان از ما بیشتر بود و هرکدامشان پیوسته فریاد برآورده و ما را دعوت به مبارزه میکردند لیکن هر که از یاران من به جنگشان رفت، او را به قتل رساندند، تا وقتی که چشمها غرق در خون گشت و من به مبارزه دعوت شدم در حالی هر کس به فکر نجات جان خود بود، دوستان من به یکدیگر نگریسته و باهم میگفتند: یا ابا الحسن برخیز. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مرا به سوی ایشان فرستاد و هرکس که به مصاف من آمد او را به قتل رساندم و هر سواری که به سوی من شتافت، با نیزهای او را از پای در آوردم، آنگاه همانند شیری که به شکارش حمله بَرَد، چنان بر ایشان حمله بردم که به همه درون شهر عقبنشینی کردند و من به درون دژ رفته، راه را بر آنان بسته و در را با دست خود از جا کنده و به تنهایی وارد شهرشان گشته هریک از مردان آنها را که دیدم، از دم تیغ گذرانده، زنانی را که مییافتم به اسارت میگرفتم تا اینکه آن قلعه را به تنهایی فتح کردم بیآنکه کسی جز خدای یگانه مرا یاری داده باشد؛ سپس رو به یاران خود کرده و فرمود: آیا چنین نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین!

سپس آن حضرت فرمود: اما هفتمین مورد ای برادر یهود، چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عازم مکه شد، اراده فرمود راه عذر را بر آنان ببندد و ایشان را

به سوی خدای عزّوجل دعوت کند همانطور که قبلاً نیز آنها را دعوت کرده بود، پس نامهای برای ایشان نوشت و آنان را از عذاب خدا برحذر داشته، وعده بخشش و آمرزش پروردگار را به آنها داد و در پایان آن سوره برائت را نوشت تا برایشان خوانده شود. سپس به همه صحابه پیشنهاد کرد که نامه را به مکه ببرند اما همگی در پذیرش این مأموریت سستی به خرج داده و طفره رفتند و چون آن حضرت احوال را چنین دید، یکی از ایشان را مأمور این کار کرد و وی را روانه نمود. اما جبرئیل علیه السّلام نزد آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله آمده و گفت: یا محمّد، این کار یا باید توسط شخص شما به انجام برسد یا اینکه مردی از خانوادهات این کار را انجام دهد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مرا از موضوع آگاه فرمود و مرا با نامه خود به مکه فرستاد. پس من در حالی وارد مکه شدم که مردم آن در دشمنی با من به گونه ای بودند که همه میدانید.

هرکدام از آنها اگر میتوانست مرا قطعه قطعه میکرد و هر قطعه از گوشت مرا برسرکوهی میگذاشت هرچند این کار به قیمت از دست رفتن جان خود و خانواده و فرزندان و اموالش گردد. سپس رسالت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را به ایشان ابلاغ نموده و نامه آن حضرت را بر ایشان خواندم و این در حالی بود که همگی چه مردان و چه زنانشان با تهدید و ارعاب و با من روبرو میشدند و کینه خود را نسبت به من آشکار میکردند. اما شما دیدید که من این کار را انجام دادم؛ سپس رو به یاران خود کرده و فرمود: آیا چنین نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین.

سپس آن حضرت فرمود: ای برادر یهود، اینها بودند مواردی که پروردگارم عزّوجل در حیات پیامبرش مرا با آنها آزمود و در همه آنها به لطف خود مرا چنان مطیع آن حضرت دید که احدی در این مورد به منزلت من نمیرسد و اگر اراده مینمودم آن را توصیف میکردم ولی خدای عزّوجل از خودستایی نهی فرموده است. پس گفتند: یا امیرالمؤمنین، به خدا سوگند راست گفتی، به راستی که خداوند شما را فضیلت خویشاوندی با پیامبرمان را عنایت فرموده و با برادرِ پیامبر قراردادنت تو را سعادتمند گردانیده به گونهای که نزد وی منزلت هارون از موسی را یافتهای و خداوند شما را بر دیگران برتری داده است به سبب میادینی که در آن حضور یافتی

و خطر هایی که به جان خریدی و ثواب مواردی را که فرمودید و موارد بسیار دیگری را که ذکر نکردید برای شما ذخیره کرده است. مواردی که هیچ مسلمانی نظیر آنها را ندارد و این را کسانی از میان ما میگویند که برخی شما را با پیامبر دیدهاند و برخی دیگر شما را بعد از آن حضرت دیدهاند، اکنون یا امیرالمؤمنین، ما را آگاه فرما که پس از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله خدای عزّوجل شما را به چه آزمونهایی مبتلا کرد و توانستید بر تحمل آنها شکیبا باشید. گرچه ما خود بر آنها وقوف داریم و اگر بخواهیم آن را به وصف میآوریم لیکن دوست داریم آنها را از زبان خود شما بشنویم همانطور که از شما شنیدیم خداوند در حیات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شما را به چیزهایی آزموده که در همه آنها از آن حضرت اطاعت فرمودهاید.

پس آن حضرت فرمود: ای برادر یهود، خداوند متعال مرا پس از رحلت پیامبرش صَلی الله علیهِ و آله در هفت مورد آزمود و - بیآنکه بخواهم خود را بستایم- به لطف و نعمت خود مرا صبور یافت، اما نخستین آنها ای برادر یهود آن است که در میان همه مسلمانان، کسی جز پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نبود که با وی انُس بگیرم و یا تکیه کنم و یا اطمینان کنم یا تقرّب جویم، او از کودکی مرا پرورش داد و در بزرگی پناه داد و در تنگدستی کفایت نمود. و نگذاشت یتیم بودن را احساس کنم و از گدایی و کسب و کار بی نیازم نمودم و سرپرستی من و فرزندانم را برعهده گرفت، این در ارتباط با مسائل گذران زندگی دنیوی بود، و علاوه بر آن مرا به سوی مراتب عالی در پیشگاه خدای عزّوجل کشید، سپس به سبب وفات رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مصیبتی بر من نازل گردید که گمان نکنم اگر قهرا بر کوهها نازل میگردید توان برخاستن مییافتند. گروهی از اهل بیت خویش را بیتاب و گروهی اختیار صبر از کف داده میدیدم که توان خویشتن داری نداشته و قادر به حمل بار مصیبتی به این سنگینی نبودند، بیتابی صبر از کفشان به در برده عقلشان را دچار حیرت نموده و قدرت فهم و افهام و گفت و شنود را از ایشان سلب کرده، و سایر مردم از غیر بنیعبدالمطلّب یا تسلیت گفته و امر به صبر مینمودند و یا اینکه با گریه و بیتابی خود با آنان همدردی میکردند، و من پس از وفات آن حضرت صبر

پیشه کرده به اموری که آن حضرت مرا بدانها فرمان داده بود، مشغول گشتم از قبیل: آماده ساختن و غسل دادن و حنوط کردن و کفن نمودن و نماز میّت را بر وی خواندن و به خاک سپردن و گردآوری کتاب خدا و پرداختن به برآوردن تعهدات ایشان به مردم بیآنکه اشک روان و هیجان آه و ناله و گزش سوزش و عظمت مصیبت مرا از وظیفه اصلی باز دارد تا اینکه توانستم حق واجب خدا و رسولش را در این خصوص که بر دوش من بود به انجام برسانم و آنچه را که به من امر فرموده بود به جای آورم و آن را صابرانه و تقربجویان تحمل نمودم؛ سپس رو به یاران خود نموده و فرمود: آیا چنین نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین.

سپس فرمود: اما مورد دوم ای برادر یهود آن است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حیات خود مرا امیر همه اُمّت خود نمود و از همه حاضران برای من بیعت گرفت که گوش به فرمان من باشند و از من اطاعت نمایند و به ایشان امر فرمود حاضران غایبان را از این موضوع آگاه سازند. از آن پس اگر در حضور وی بودم فرمان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را به مردم ابلاغ مینمودم و چون از ایشان جدا می گشتیم امارت مردم را به عهده داشتم، هرگز به ذهنم خطور نمیکرد که احدی در امر ریاست حال چه در زمان پیامبر و چه بعد از ایشان با من به منازعه برخیزد. از طرفی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به هنگام بیماریش فرمان داده بود که سپاهی را که به فرماندهی اسامۀ بن زید تجهیز نموده بود، بیدرنگ حرکت کند و هیچکس را از اوس و خزرج و بزرگان عرب و از سایر مردم که میترسید بیعت را درهم بشکنند و آنانی را که میدانست به خاطر کشته شدن پدران، برادران و نزدیکانشان به دست من کینهای از من به دل دارند، ملزم کرد که ضمن آن سپاه باشند و نیز از مهاجرین و انصار و مسلمانان و دیگران و کسانی که مؤلفۀ قلوبهم نامیده میشدند و منافقان را نیز ملزم به همراهی سپاه اسامه نمود تا فقط کسانی باقی بمانند که دلهایشان با من صاف است و تا کسی چیزی نگوید که مرا خوش نیاید و چیزی مانع از دستیابی من به ولایت و قیام به امر رعیّت آن حضرت پس از وی نشود، و آخرین چیزی که بر زبان آورد که مربوط به امر اُمّت وی بود این بود که لشکر اسامه بیدرنگ حرکت کند و هیچ کس از آن کسانی که مقرر فرموده بود با آن

بروند، بر جای نماند، و در این باره اصرار و تأکید بسیار میفرمود. اما پس از رحلت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله ناگاه دریافتم کسانی که قرار بود با سپاه اسامه بن زید باشند، برخلاف دستور پیامبر ترک مراکز خود نموده و پستهای خویش را رها کرده و فرمان رسول خدا را در رفتن با سپاه اُسامه و ملازمت امیرشان و حرکت در زیر پرچم وی را تا مقصد معین شده ندیده گرفته و امیرشان را در اردوکاهش تنها گذاشته، بر اسبان خود سوار گشته و به تاخت به سوی گشودن گرهی که خداوند و رسول او آن را برای من بر گردنهای ایشان بسته بودند، بازگشته و آن را گشوده و عهد خود را با خدا و رسول او شکستند و به جای آن برای خود عقد و پیمانی بستند که حاصل گفتگو و مشورت اختصاصی آنان بود بیآنکه احدی از ما فرزندان عبدالمطّلب در آن مشارکتی یا مشورتی داشته باشند یا درخواست فسخ بیعتی که در ارتباط با من بر گردن داشتهاند را کرده باشند. آنها در حالی دست به چنین کارهایی زدند که من مشغول تجهیز رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بوده و به چیزی جز این کار اهمیّت نمیدادم، زیرا این کار مهمترین کارها و سزاوارترین آنها بود که بدان پرداخته شود، این بود ای برادر یهود کاریترین زخمی که بر قلب من وارد گشت در حالی که من در مصیبت بزرگی ناشی از رحلت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به سرمیبردم مصیبت از دست دادن کسی که جز خداوند کسی را بعد از او نداشتم. من بر آن مصائب و دگرگونیها صبر کردم تا اینکه ناگاه حوادث دیگر باشتاب و سرعت به دنباله آن دگرگونیها به من روی آورد. سپس رو به یاران خود نموده و فرمود: آیا چنین نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین.

سپس آن حضرت علیه السّلام فرمود: اما سوّمی ای برادر یهود، آنکه پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به جانشینی وی نشست، هرگاه مرا میدید عذرخواهی مینمود و دیگری را مسؤول جنایتی که در حق من مرتکب شده بودند و براثر آن حق مرا غصب و بیعت مرا نقض شده بود، میدانست و از من حلالیت میطلبید، و من با خود میگفتم، بالاخره دوره خلافت او سپری میشود و حقّم به من باز میگردد، همان حقی که خدای عزّوجل برای من قرار داده آن هم بدون آنکه حادثهای در اسلام ایجاد شود آنهم با نزدیکی اسلام به دوران جاهلیّت و نوپایی آن و بیآنکه

در طلب حقم در پی منازعهای باشم که شاید فلانی بگوید: بلی، ولی فلانی بگوید: نه، سپس این اختلافات از گفتار گذشته و منجر به فعل شوند، و این در حالی بود که جماعتی از خواص اصحاب محمّد صَلی الله علیهِ و آله که آنان را به خیرخواهی برای خدا و رسول او و برای کتاب و دینش اسلام میشناختم، پیوسته و مدام آشکارا و نهان نزد من آمده و مرا به گرفتن حقّم دعوت میکردند و حاضر بودند جان خود را در راه یاری رساندن به من نثار کنند تا با این کار، بیعتی که بر گردن ایشان داشتم به من ادا کنند. اما من میگفتم: شتاب نکنید، اندکی صبر داشته باشید شاید خداوند حق مرا بدون منازعه و بدون ریختن خون، به من بازگرداند، زیرا بعد از وفات رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بسیاری از مردم دچار شک و تردید شدند و کسانی بعد از وی طالب خلافت شدند که شایستگی آن را نداشتند، پس هر قومی میگفتند: باید امیری از ما باشد و گویندگان این سخنان هدفی جز این نداشتند که خلافت را از من به دیگری واگذار کنند، و چون وفات کسی که به جای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشسته بود نزدیک شد و دوران حکومتش به پایان رسید، خلافت را بعد از خود، به دوستش واگذار نمود. این حادثه برای من همانند حادثه اولی بود که آنچه را که خداوند عزّوجل برای من قرار داده بود، از من سلب نمودند. بعد از آن جمعی از یاران محمّد صَلی الله علیهِ و آله که برخی به رحمت خدا رفتهاند و برخی در قید حیاتاند، نزد من گرد آمده و همان سخنانی را که قبلاً به من گفته بودند، دوباره تکرار کردند و من نیز همان سخنان پیشین را برای ایشان تکرار کردم آنهم به جهت بردباری، دورنگری، یقین و بیم از آنکه اُلفتی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله گاه با آنان به نرمی و گاه به درشتی و گاه با بخشش مال و گاه با شمشیر در میان ایشان به وجود آورده بود از هم خواهد گسست، و رفتار پیامبر صَلی الله علیهِ و آله با آنان چنان بود که اگر مردم گاهی در حال حمله و گاهی در حال فرار در سیری و سیر آبی و در پوشش لباس و بالا پوش بودند ولی ما اهل بیت در خانههای بدون سقف و در و بدون پوشش بودیم و جز شاخههای درختان و امثال آن برای مستور کردن خود چیزی نداشتیم؛ نه زیراندازی داشتم و نه بالاپوشی روی ما بود؛ یک پیراهن بیشتر نداشتیم که به نوبت برای نماز آن را میپوشیدیم، اکثر ما شب و روز را با

کرسنگی میگذراندند و چنانچه گاهی چیزی به ما میرسید، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی رغم حالتی که در آن به سر میبردیم، آن را به برخورداران از نعمت و ثروت میبخشید تا دل ایشان را به دست آورد، از این رو من سزاوارترین فردی بودم که این جمعی را که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله گرد آورده بود، از هم نپاشم و به راهی نکشانم که راه نجاتی برای آنها نباشد و آینده آنان از بین برود؛ زیرا اگر من خود را به خلافت منصوب کرده و ایشان را دعوت میکردم مرا یاری کنند، به دو گروه تقسیم میخواهند شدند: یا به دنبال من حرکت کرده و میجنگیدند و بقیه به دلیل تبعیت نکردن کشته میشدند یا مرا به حال خود وا میگذاشتند و از یاری من خودداری میکردند و از فرمانم سرپیچی مینمودند که در این صورت کافر میشدند، چون میدانستند که من منزلت هارون از موسی را نسبت به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله داشتم و اگر از من دست میکشیدند، آنگاه به سبب مخالفت با من به سرنوشت قوم موسی که با هارون به مخالفت برخاسته و از فرمانش سرپیچی کردند، دچار میگشتند. از این رو دیدم که اگر غصّهها را جرعه جرعه سر بکشم و آه از نهاد برنیآورده و شکیبایی پیشه کنم تا اینکه خداوند فرجی حاصل فرماید یا به آنچه خواست اوست حکم فرماید، برای به دست آوردن بهره و نصیبم از خلافت بهتر است و نسبت به حفظ جمعی که رسول خدا گرد آورده است و صفت آن را بیان کردم، کاری ملایم تر است. و «فرمان خدا مقدر است و واقع خواهد شد»؛ ای برادر یهود، اگر چنین نمیکردم و در پی احقاق حق خود بر میآمدم، از دیگران به آن سزاوارتر بودم، زیرا صحابه رسول خدا که وفات کرده اند و اینان که در اینجا حضور دارند،

می دانستند که من هم افراد بیشتری در اختیار دارم و هم خاندان گرامی تری دارم

و هم مردانی که از هرکسی بیشتر از من دفاع میکردند در اختیار داشتم و هم فرمان من بیشتر از هر کسی اطاعت میشد و هم حجت من از همه قاطع تر بود. و هم چنین میدانستند که مناقب من در این دین از همه بیشتر است و تاثیر گذاری من از همه بیشتر بوده است به خاطر سابقه هایم و قرابتم با پیامبر و ارث بردنم از او. علاوه بر اینها استحقاق من برای خلافت را به واسطه ی وصیت پیامبر که چاره ای برای مردم جز پذیرش آن نیست را میدانستند. و هم چنین بیعت گذشته ای را که در گردن

آنهایی که به خلافت رسیدند برای من بود را میدانستند. مگر جز این است که هنگام رحلت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ولایت اُمّت در دست پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و در خاندان او بود نه در دست کسانی که آن را قاپیدند و نه در خانههایشان بلکه حکومت از آن اهل بیتی بود که خداوند پلیدی را از ایشان دور کرده و به امر ولایت در همه اوصاف بر دیگران مقدّم بودند؛ سپس رو به یاران خود نموده و فرمود: آیا چنین نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین !

سپس فرمود: اما چهارمین مورد ای برادر یهود اینکه جانشین خلیفه اول با من مشورت کرده و نظرات مرا به کار میبست و در امور پیچیده با من مذاکره میکرد و در نهایت نظر مرا ملاک عمل قرار میداد و من کسی را نمی شناسم و یارانم نیز کسی را نمی شناسند که در این امور حساس طرف مشورت او بوده باشد غیر از من کسی غیر از من برای بعد از او امید خلافت نداشت، اما چون ناگهان و بدون هیچ سابقه بیماری مرگش فرا رسید و اینکه خلافت را برای کسی در نظر نگرفته بود، تردید نداشتم که این بار بدون درگیری به حقّم خواهم رسید و جایگاهی را که سزاوار آن بودم، به دست خواهم آورد و این فرجامی بود که امید آن را داشتم و اینکه خداوند اسباب آن را به بهترین وجهی که امید آن را داشتم فراهم خواهد فرمود،لیکن در نهایت شش نفر را برای تعیین خلیفه نام برد که من ششمین آنها بودم و مرا با هیچکدام از آنان برابر ندانست و بیآنکه به هیچیک از امتیازاتی چون وارث پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بودن، خویشاوندی، دامادی و نسبی که من از آنها برخوردار بودم اشاره کرده باشد و بیآنکه هیچکدام دارای سوابقی چون سوابق من یا تأثیری چون تأثیر من در (قدرت یافتن اسلام داشته باشند،) کار را به شورایی میان ما واگذار نمود و فرزندش را بر ما گمارد و دستور داد که اگر این شش نفر نظرات او را تأمین نکنند، گردنشان را بزنند؛ ای برادر یهود، در چنین حالتی صبر کردن، به حق صبر بزرگی بود. این گروه در آن چند روز هرکدام برای خود تلاش میکردند ولی من سخنی نمیگفتم و چون نظر مرا جویا شدند، با آنان درباره روزگار خودم و دوران آنان، آثار خودم و آثار آنان به مناظره پرداخته و اموری را که از آن بیاطلاع نبودند و شایستگی مرا برای این کار اثبات میکرد، بر ایشان توضیح دادم و اینکه

هیچکدام به اندازه من استحقاق خلافت را ندارند؛ و عهد و پیمانی را که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از ایشان برای خلافت من گرفته بود و اصراری که بر این امر داشت و عهدی را که بر گردنشان گذاشته بود را به یادشان آوردم. لیکن حُبّ ریاست و قدرت طلبی و باز شدن دست و زبان آنان در امر و نهی و تمایل به سوی دنیا آنان را به خود خواند و اقتدا کردن به گذشتگان و پیشینیان آنان

را واداشت طالب چیزی باشند که خداوند آن را برای ایشان قرار نداده بود . و چون با هرکدامشان تنها میشدم، روزهای خدا را به خاطرش آورده و او را درباره کاری که قصد انجام آن را دارد و اینکه چه سرنوشتی در انتظار اوست، برحذر میداشتم لیکن سخن مرا به شرطی میپذیرفت که بعد از خود خلافت را به او واگذارم، و چون جز حجتی روشن و درخشان از من ندیدند و اینکه آنان را به کتاب خدای عزّوجل و وصیت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ارجاع میدهم و به آنان آنچه را که خدا برایشان قرار داده خواهم داد و از آنچه برایشان قرار نداده منع خواهم کرد، خلافت را به سوی عثمان بن عفان برگرداندند؛ مردی که حالش با او و هیچکدام از کسانی که در آن جمع بودند، برابر نبود تا چه رسد به دیگران! نه در جنگ بدر که اوج افتخارشان بود و نه در جاهای دیگر از افتخاراتی که خداوند آنها را به پیامبرش و افراد خاصی از خاندان او اختصاص داده بود، شرکت نداشت، آنگاه گمان ندارم که همان روز به شب رسیده باشد که پشیمانی اعضای شورا آشکار شد و خود را کنار کشیده هرکدام مسؤولیت را گردن دیگری انداخته و به سرزنش یکدیگر پرداختند لیکن روزگار استبداد پسرعفّان نیز به درازا نکشید که او را تکفیر نموده و از وی تبرّی جستند و به سوی اصحاب خاص خود و دیگر صحابه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رفته طلب فسخ بیعتش را مینمود و به خاطر بیفکری و اشتباهی که مرتکب شده بود، به درگاه خدا توبه میکرد. این بود ای برادر یهود حادثهای که از حادثه قبلی بزرگتر و رسواتر بود که سزاوار است اگر بر آن شکیبایی به خرج داده نشود. و از این حوادث اموری به من رسید که به وصف نیایند و نمیتوان حدّ آن را تعیین کرد و من جز صبر بر مصیبتی شدیدتر از آن چارهای نداشتم! همان روز الباقی آن شش نفر نزد من آمدند و از آنچه در حقّ من روا داشته بودند، اظهار پشیمانی

مینمودند و از من میخواستند پسر عفّان را از خلافت خلع، و به او حمله کرده و حق خود را بستانم و میخواستند با من بر سر جان خود بیعت کنند که در زیر پرچم من بمیرند یا اینکه خداوند حقم را به من برگرداند. لیکن ای برادر یهود به خدا سوگند چیزی مرا از این اقدام به این کار باز نداشت جز همان که مرا در مقابل دو خلیفه پیشین بازداشته بود و دیدم که ماندن بقیه آن گروه برای من شادمانهتر و به قلب من مأنوستر از نابودی آنهاست و دانستم که اگر من آنها را به سوی مرگ بخوانم، میپذیرند. اما شخص خودم، همه حاضرانی که اکنون میبینی و غایبان از اصحاب محمّد صَلی الله علیهِ و آله میدانند که مرگ در نظر من آب گورایی در روزی بسیار گرم برای یک شخص بسیار تشنه است و من به همراه عمویم حمزه، برادرم جعفر و عموزادهام عبیده با خدای عزّوجل و رسول او بر سر کاری پیمان بسته بودیم، که به آن وفا کردیم. اما آنان بر من پیشی گرفتند و من به خواست خدای عزّوجل از کاروان آنها عقب ماندم و خداوند به همین خاطرآیه:«مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُواْ مَا عَاهَدُواْ اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضىَ نحْبَهُ وَ مِنهُم مَّن یَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُواْ تَبْدِیلا»(1) {از میان مؤمنان مردانی اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده خود را] تبدیل نکردند} را درباره ما: حمزه، جعفر، عبیده و من نازل فرمود و ای برادر یهود، به خدا سوگند آنکه در انتظار است منم و هرگز عقیده خود را تبدیل نکردهام و هیچ چیز مانع نشد که من در مقابل پسرعفّان سکوت کنم و مرا وادار به خویشتن داری نکرد مگر شناختی که از اخلاق وی داشتم و وی را آزموده بودم که این اخلاق دست از او بر نخواهد داشت تا اینکه دور دستان را به قتل و خلع او فرا خواهد خواند چه رسد به نزدیکان و این کار در حالی اتفاق خواهد افتاد که من گوشهای اختیار نموده و صبر پیشه کرده بودم تا اینکه آن اتفاق افتاد بیآنکه من درباره او یک کلمه آری یا نه گفته باشم. آنگاه آن قوم نزد من آمدند و خدا میداند که من از قبول خلافت کراهت داشتم چون میدانستم آنان در طمع جمع مال

1- . اجزاب / 23

و خوشگذرانی بر روی زمین هستند و نیز آگاه بودند که اینها را نزد من نخواهند یافت و ترک عادت کردن بسیار سخت است و چون نزد من به خواسته خود نرسیدند، به بهانهجویی روی آوردند. سپس رو به یاران خود نموده و فرمود: آیا چنین نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین!

سپس آن حضرت علیه السّلام فرمود: اما پنجمین مورد ای برادر یهود آن است که چون پیروان من از جانب من به خواسته خود نرسیدند، به همراه آن زن (عایشه) به من حمله آوردند در حالی که من ولیّ امر و سرپرست او (عایشه) بودم! او را سوار بر شتری کرده وادار به سفرش نموده کوهها و بیابانها را با وی درنوردیدند و (همانطور که پیامبرش پیشبینی فرموده بود) سگان «حوأب» بر او پارس کردند و هر ساعت و هر حال نشانههای پشیمانی بر آنها آشکار میشد، در میان جمعی که بعد از بیعتشان با من در زمان پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، دوباره با من بیعت کرده بودند، تا اینکه به شهری رسیدند که مردمانش دستانی کوتاه و ریشهای بلند داشتند و عقلهایشان اندک، افکارشان پریشان و ناصواب بود. ایشان همسایه بیابان گردان و ساحل نشین دریا بودند. او آن مردم را وادار کرد ناآگاهانه با شمشیر و کمان وارد کار زار شوند. من درباره آنها بر سر یک دو راهی قرار گرفتم که هر دو راهش ناپسند بودند: اگر خویشتنداری میکردم، آنها دست بردار نبودند و سر عقل نمی آمدند، و اگر ایستادگی و پایداری میکردم، به کاری کشیده میشدم که از آن کراهت داشتم. از این رو با بستن راه عذر و هشدار دادن با آنان وارد محاجّه شده، آن زن را به بازگشت به خانهاش دعوت نمودم و همچنین آن جماعت را که او را به این کار واداشته بودند، دعوت نمودم که به بیعتشان با من وفادار بمانند و نقض عهد خدای عزّوجل را درباره من رها سازند و از جانب خودم هر آنچه را که از من ساخته بود انجام دادم و با یکی از آنان مناظره کردم و او برگشت، گذشتهها را به یادش آوردم و او به خاطر آورد. سپس رو به دیگر مردم کرده و با آنان نیز به همین شیوه رفتار کردم لیکن جز بر نادانی، پافشاری و سرکشی آنان افزوده نشد. و چون طالب چیزی جز جنگ نبودند، من نیز به همین کار دست زدم - با آنان جنگیدم - و نتیجهای جز شکست، فرار، حسرت نابودی و قتل برای آنان نداشت.

من دست به کاری زدم که چارهای جز آن نداشتم و هنگامی که اقدام به جنگ کردم و در انتها آشکارا به معارضه با آنان پرداختم، دیگر برایم امکان نداشت که آن چشم پوشی و خود داری ای را که در ابتدای امر نسبت به آنان اعمال می کردم، به کار بندم چون دیدم که اگر بازهم خویشتنداری کنم با این کارم، در راهی که در آن پای نهادهاند و هدفی که طمع رسیدن به آن را دارند به آنان کمک کردهام یعنی آنان را یاری کردهام تا همه چیز را به دست بگیرند و دست به خونریزی بزنند، رعیّت را به قتل برساندند و زنان ناقصالعقل و بیبهره را به هر حال حاکم بگردانند، و این کار شیوه زردپوستان (رومیان) و سلاطین «سبأ» و اُمم پیشین بوده و در نهایت به جایی میرسیدم که در آغاز آن را بد میدانستم، و کار آن زن و سپاهش را رها نمودم که آنچه را که توصیف کردم، میان دو گروه از مردم انجام دهند. من به این کار هجوم نبردم مگر اینکه از قبل کارها را سبک و سنگین کرده و سنجیدم و درنگ نموده و بازگشته به آنان پیغام دادم و مسافرت کردم و راه عذر را بر ایشان بسته و به آنان هشدار دادم و هر چیزی را که از من خواستند اجابت نمودم و چیزهایی را که نخواسته بودند نیز در اختیارشان گذاشتم لیکن وقتی دریافتم که دست از جنگ بر نمیدارند، وارد جنگ شدم و خداوند اراده خود را میان ما و آنان محقق فرمود و خداوند بر کارهایی که درباره آنان انجام داده بودم گواه بود. آنگاه رو به یاران خود کرده و فرمود: آیا چنین نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین.

سپس آن حضرت علیه السّلام فرمود: اما ششمین مورد ای برادر یهود ماجرای حکمیت و جنگ با پسر آن زن جگرخوار طلیق بن طلیق(معاویه)، دشمن خدای عزّوجل و رسول او و مؤمنان از زمانی که خداوند محمّد صَلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود تا اینکه که خداوند مکه را علی رغم میلشان برای آن حضرت گشوده. پس از فتح مکه و سه بار دیگر بعد ازآن، بیعت او و پدرش برای من گرفته شد و پدر او نخستین کسی بود که به عنوان امیرمؤمنان به من سلام کرد و پیوسته مرا تحریک میکرد که برای گرفتن حق خود از پیشینیان اقدام کنم و هرگاه نزد من میآمد، با من تجدید بیعت مینمود، و شگفتتر اینکه چون مشاهده کرد خدای تبارک و تعالی حق مرا به من باز گرداند و آن را در جایگاه خود قرار داد و طمع او از

اینکه خلیفه چهارم گردد و در امانتی که بر دوش ما نهاده شده است حاکم گردد، بریده شده ، رو به آن عاصی، عمروعاص نموده و از وی دلجویی کرد و او هم به او روی آورد و بعد از اینکه او را به طمع انداخت حکومت مصر را به او پیش کش کرد در حالی که دریافت حتی یک درهم بیش از یک حق او از بیتالمال بر وی حرام بود، و حاکم نیز حرام است که حتی یک درهم بیش از حق او را به وی دهد، آنگاه پیش آمده و به ظلم وارد شهرها شد و با طغیان لگدمال نموده و هرکس را که با وی بیعت نمود راضی کرد و هرکس بیعت نکرد از خود دور نمود آنگاه رو به سوی من نهاد در حالی که بیعت خود را نقض کرده بود و به شهرهای واقع در شرق و غرب و راست و چپ بلاد حمله آورد و اخبار آن به من رسید. آنگاه آن یک چشم ثقیف(مغیر بن شعبه) به مشورت نزد من آمده و به من پیشنهاد نمود که ولایت شهرهایی را که بر آنها نفوذ دارد را به وی واگذارم تا با این کار روش مدارا را با او در پیش گرفته باشم، لیکن آنچه او به عنوان مشورت پیشنهاد داد، به عنوان یک کار دنیوی خوب بود مشروط به اینکه در والی قرار دادن او برای خودم نزد خدا عذری داشته باشم. من در این مورد فکر کردم و با کسی که به وی اطمینان دارم و میدانم برای رضای خدا و رسول او و خودم و مردمان مؤمن نصیحت میکند، رایزنی کردم و نظر او را در مورد پسر آن زن جگرخوار همانند نظر خود یافتم، او مرا از حکومت دادن به وی نهی و مرا از اینکه کار مسلمانان را به او بسپارم برحذر داشت و خداوند هرگز مرا در حالی نخواهد دید که گمراهان را یار و یاور خود قرار دهم. از این رو یکبار جریر بجلی و بار دیگرابوموسی اشعری را نزد وی (معاویه) فرستادم، اما هر دوی آنها میل به دنیا کرده و از هوای نفس خود در جلب رضایت او، از وی تبعیت نمودند! و چون مشاهده کردم که پیوسته محارم الهی را ظالمانه بیش از پیش زیرپا میگذارد، با آن دسته از یاران بدری محمّد صَلی الله علیهِ و آله که با من بودند، کسانی که خداوند از کار آنان راضی بود و پس از بیعتشان نیز از آنان خوشنود بود و نیز افراد دیگری از صالحان مسلمانان و تابعان رایزنی کردم و نظر همگی با نظر من در جنگیدن با او و بازداشتن وی از آنچه وی به تصرّف درآورده بود، مطابقت داشت، از این رو من و یارانم آماده جنگ با او شدیم و از هر مکانی پیکهای خود

را به سوی او گسیل داشته وی را به دست کشیدن از این کارها و بیعت کردن با من همچون سایر مردم، دعوت مینمودم. اما او برای من نامه نوشت و در آن با من درشتی کرد و آرزوهای درونی خود را آشکار نمود و شرط و شروطی را برای من قرار داد که مورد رضای خدای عزّوجل و رسول او و مسلمانان نبود ودر بعضی از این نامهها با من شرط میکرد که برخی از یاران نیک کردار محمّد صَلی الله علیهِ و آله را به وی تحویل دهم که عمّار بن یاسر از جمله ایشان بود و مگر نظیر عمّار یافت میشود؟ ! به خدا سوگند هنگامی که با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بودیم، اگر پنج نفر بودیم نفر ششم عمّار بود و اگر چهار نفر بودیم نفر پنجم عمّار بود ! او شرط میکرد که آنان را به او تسلیم کنم تا ایشان را به قتل رسانده بردار کند و با این شروط ادعای خون خواهی عثمان را می نمود. در حالی که به خدا سوگند جز او کسی بر عثمان نشوریید و جز او و افرادی از خاندانش که شاخههای درخت نفرین شده در قرآن بودند، مردم را برای کشتن او تحریک نکرد. و چون دریافت که شرط او را نمیپذیرم، با تکبر از روی سرکشی و ستم به همراه خرانی که نه عقل داشتند و نه بصیرت، بر من هجوم آورد. او آنان را فریب داد و آنان نیز از او پیروی کردند و آنقدر از مال دنیا به ایشان داد که همگی را با خود همراه نمود. و پس از بستن راه عذر و هشدارهای لازم با آنان مخاصمه و بحث کردیم و آنان را به داوری خداوند عز و جل فرا خواندیم و دریافتیم که این کار جز بر طغیان و ستم او نیفزود، با سنّت الهی با او به جنگ پرداختیم که عادت داشتیم با پیروی از این سنّت بر دشمنان خدا و دشمنان ما پیروز گردیم و در این حال پرچم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در دست ما بود. و همواره خداوند با آن پرچم، حزب شیطان را شکست میداد تا اینکه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از دنیا رفت و او (معاویه) پرچمهای پدرش را که در همه موارد با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله با آنها جنگیده بودیم، همراه داشت. معاویه دریافت که او را از مرگ گریزی جز فرار نیست از این رو سوار بر اسب خود گشته و پرچم خویش را واژگون نمود و مانده بود که چه چاره کند، از این رو به عمرو عاص روی آورد و از او راه چاره جست و عمروعاص به وی پیشنهاد داد که قرآنها را بر سر نیزه کنند و مردم را به حکمیّت قرآن دعوت کنند و گفت: علی بن ابی

طالب و همراهان او اهل بصیرت و رحمت و تقوا هستند. آنها در آغاز تو را به قضاوت کتاب خدا دعوت کردند و در نهایت نیز دعوت تو را در این مورد اجابت خواهند کرد. معاویه از عمروعاص اطاعت نموده، نظر وی را به کار بست چون دریافت جز با این کار چاره ای جز مرگ یا فرار ندارد، لذا قرآنها را بر نیزه کرده و به زعم خود ما را به رجوع به آنچه در قرآن است، فرا خواند. پس کسانی از یاران من که باقی مانده بودند، دلهایشان با دیدن قرآنها متمایل به آن گشت آنهم بعد از کشته شدن بهترین آنها و جهادشان با دشمنان خدا و دشمنان خود که از روی بصیرت انجام گرفت. آنان گمان کردند که پسر آن زن جگرخوار به آنچه دعوت نموده وفا میکند، از این رو دعوت او را گوش داده و جملگی آن را پذیرفتند. من آنها را آگاه کردم که این کار از جانب او و عمروعاص یک فریب بیش نیست و آن دو به پیمانشکنی نزدیکترند تا به وفای به عهد، اما سخن مرا نپذیرفتند و فرمان مرا اطاعت نکردند و مصرّانه خواستار آن شدند که دعوت وی را اجابت کنم چه از روی میل و چه از روی اکراه، بخواهم یا نخواهم ! و کار به جایی رسید که برخی به یکدیگر میگفتند: اگر نپذیرفت، او را نیز مانند پسرعفّان به قتل برسانید یا اینکه وی را زنده به پسرهند تحویل دهید. پس تلاش بسیار کردم- و خداوند از تلاش من آگاه است- و هیچ تلاشی را فرو نگذاشتم تا به نظر من عمل کنند ولی نکردنند. و از آنها خواستم به اندازه زمان دوشیدن یک شتر یا دویدن یک اسب مرا مهلت دهند لیکن جز این مرد- و با دست به مالک اشتر اشاره فرمود- و گروهی از خاندان خودم کسی این مهلت را به من نداد، به خدا سوگند چیزی جز ترس کشته شدن این دو نفر- و با دست خود به حسن و حسین علیها السّلام اشاره کرد- باعث نشد که من مطابق تشخیص خودم عمل کنم مبادا که نسل پیامبر و ذریه او در میان اُمّتش قطع گردد و نیز ترسیدم این دو نفر کشته شوند- و با دست خود به عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه رضی الله عنهما اشاره کرد- چون میدانستم که اگر من در این موقعیّت قرار نمیگرفتم، آنها به خطر نمیافتادند، به همین جهت بود که به آنچه آن قوم اراده کردند و در علم خدا گذشته بود، صبر نمودم. و چون ما شمشیرهای خود را از آن قوم برداشتیم، خود را (به جای قرآن) در کارها حَکَم قرار دادند و احکام

الهی را به میل خود گزینش کرده، قرآنها و آنچه که ما را به سوی آن خوانده بودند، رها ساختند. و من کسی را در دین خدا حَکَم قرار ندادم چون حکم قرار دادن در آن خطایی بود که شک و تردیدی در آن وجود نداشت. و چون جز آن را نپذیرفتند، خواستم مردی از خاندانم را و یا کسی را که عقل و فکر او را میپسندم و به خیرخواهی و دوستی و دین او اطمینان دارم، حَکَم قرار دهم لیکن هرکس را که نام بردم، مورد قبول پسر هند واقع نشد و او را به سوی هیچ حقی دعوت نکردم مگر اینکه به آن پشت نمود و همواره

به ما ستم میکرد. و این کار ممکن نمیشد اگر یاران من در این مسأله از وی پیروی نمیکردند. و چون به غیر از آن راضی نشدند که در جریان حکمیّت بر نظر من غالب آیند، از آنها به درگاه خدا بیزاری جستم و کار را به خودشان واگذار نمودم و آنها مردی را انتخاب کردند که در نهایت عمروعاص وی را فریب داد، فریبی که در شرق و غرب عالم هویدا گشت و آنکه فریب خورده بود، پشیمان گشت، سپس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله رو به یاران خود نموده و فرمود: آیا چنین نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین!

سپس آن حضرت علیه السّلام فرمود: اما هفتمین مورد ای برادر یهود آن است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من وصیّت فرموده بود که در اواخر عمرم با گروهی از یاران خودم که روز را روزه و شب را به عبادت میپردازند و پیوسته قرآن تلاوت میکنند، بجنگم، زیرا اینان به سبب مخالفت و جنگ با من چنان از دین خارج میشوند که تیر از کمان و «ذوالثدیهٔ» نیز در میان ایشان است و خداوند با قتل آنان سعادت را برای من ختم خواهد فرمود. چون به این موضع (کوفه) حرکت کردم- یعنی بعد از ماجرای حکمین- آن جماعت به سبب رضایت دادن به حکم حکمین شروع کردند به ملامت و سرزنش یکدیگر و راهی برای خارج شدن خودشان از این مخمصه نیافتند مگر اینکه گفتند: امیر ما نباید از رأی کسانی که اشتباه کرده بودند تبعیّت میکرد و باید بر اساس رأی درست خود عمل مینمود هرچند به قیمت کشته شدن خودش یا مخالفشان از میان ما تمام میشد. او با تبعیّت و اطاعت از ما که بر خطا بودیم، کافر شده و با این کار قتل خود را و ریختن خونش را برای ما حلال کرده است! آنها بر این نظر به اجماع رسیدند و در حالی

که سوار بر افکار خود شده بودند خروج کرده و با صدای بلند فریاد میزدند:« لا حُکم اَلّا لله» به چند گروه تقسیم شدند، گروهی به «نخیله» و گروهی به «حروراء» و گروه دیگر راه شرق را در پیش گرفته تا اینکه از رودخانه دجله عبور نموده و به هر مسلمانی که میرسیدند، او را امتحان میکردند، هر کس از ایشان تبعیت میکرد، زندهاش میگذاشتند و هرکس مخالفت مینمود، به قتل میرساندند. من یکی پس از دیگری به سوی دو گروه اول رفته، آنها را به اطاعت از خدای عزّوجل و بازگشت به سوی وی دعوت میکردم، لیکن آنها چیزی جز جنگ را نپذیرفتند و چون یافتن راه چاره با آنان بسته شد، طبق حکم خدا با آنان رفتار نمودم و خداوند هر دو گروه را کشت، ای برادر یهود، اگر چنین نمیکردند، رکنی توانمند و سدّی محکم بودند لیکن اراده خداوند بر آن تعلّق گرفت که به آن سرنوشت دچار شوند. سپس به آن گروه سوم نامههای پیاپی نوشتم که آنان از بزرگان صحابه من و اهل تعبّد و بینیازی از دنیا بودند لیکن بر پیروی از دو گروه دیگر پا فشاری کردند و راه آنان را در پیش گرفتند و شروع کردند به کشتن مسلمانانی که با عقیده آنها مخالف بودند و اخبار کارهای آنها پیاپی به من میرسید، لذا بیرون آمده به سوی آنها از دجله گذشتم و خیرخواهان و سفیرانی را به سوی آنان فرستادم و یک بار با این و بار دیگر با آن- و با دست خود به مالک اشتر و احنف بن قیس و سعید بن قیس ارحبی و اشعث بن قیس کندی اشاره فرمود- حُسن نیّت خود را به ایشان نشان دادم و چون دیدم که چیزی جز جنگ نمیخواهند، با آنان وارد جنگ شدم و ای برادر یهود، خداوند ایشان را که چهار هزار نفر یا بیشتر بودند به قتل آورد به گونهای که حتی یک نفر از آنان زنده نماند که خبر این جنگ را در جایی نقل کند، آنگاه در حضور جمع حاضران«ذوالثدیه» را از میان کشتگان آنان بیرون کشیدم که پستانی همانند پستان زن داشت؛ سپس رو به یاران خود نموده و فرمود: آیا چنین نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین. سپس فرمود: من به آن هفت چیز و این هفت چیز وفا کردم و یکی مانده که به زودی آنهم اتفاق خواهد افتاد.

سپس یاران علی علیه السّلام بگریستند و بزرگ یهود نیز با آنان گریست و گفتند: یا امیرالمؤمنین: ما را از آخری آگاه فرما! فرمود: آخرین مورد آن است که

این- و به ریش خود اشاره فرمود- به آن- و به سرخود اشاره فرمود- رنگین شود. راوی گوید: سپس صدای مردم در مسجد جامع به گریه و زاری برخاست و در کوفه خانهای نماند مگر اینکه ساکنان آن سراسیمه بیرون آمدند. و بزرگ یهود در همان ساعت بر دست علی علیه السّلام اسلام آورد و همچنان در کوفه بود تا اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام به شهادت رسید و ابن ملجم لعنت خدا بر او باد دستگیر شد. بزرگ یهودیان نزد حسن علیه السّلام آمد در حالی که مردم پیرامون وی را احاطه کرده بودند و ابن ملجم لعنت خدا بر او باد، روبروی ایشان بود. پس به وی عرض کرد: ای ابومحمّد، او را به قتل برسان که خدایش بکشد که من در کتابهایی که بر موسی علیه السّلام نازل شده دیدهام که این جنایت از جنایت قتل هابیل به دست قابیل و از جنایت «قدار» که ناقه ثمود را پی کرد، بزرگتر است.(1)

الاختصاص: جعفر بن محمّد جعفری از یعقوب کوفی مشابه این حدیث را نقل کرده است.

توضیح: ندبه الأمر فانتدب له: او را فراخواند و وی اجابت نمود. و جزری گوید: الجحاجحة: جمع «جحجاح»: بزرگ مرد بزرگوار، و حرف هاء در آن برای تأکید جمع است.(2)

و گفت: در آن آمده است:«جاءت هوازن علی بکرة أبیها»: این یک اصطلاح در زبان عربی برای بیان کثرت است و وفور تعداد نفرات و اینکه آنها جملگی آمدهاند و کسی نمانده که نیامده باشد، و در واقع بکره در کار نیست و آن قرقرهای است که با آن از چاه آب بالا آورند بلکه لفظ در این اصطلاح به استعاره گرفته شده و این اصطلاح در روایات به کرات به کار رفته است.(3)

و فیروز آبادی گوید: حاش الصید: از اطراف به سمت آن آمد تا آن را به سمت دامگاه سوق دهد، أحاشه و احوشه نیز به همین معنا به کار میرود.و حاش الابل به معنای گرد آوری و

1- . الخصال 2: 25-14
2- . النهایة 1: 144

3- . النهايئ 1: 91

راندن شتران است، التحویش: گردآوری کردن، و «حاوشته علیه»: او را علیه وی تحریک کردم.(1)

و جزری گوید: گفته میشود:«رَعَدَ و بَرَق» و «أرعَدَ و أبرَقَ» اگر خط و نشان کشید و تهدید کرد.(2)

و گوید: الهدیر: تکرار صدای شتر در حنجرهاش.(3) و فیروز آبادی گوید: اغتلم البعیر: شتر از شدت میل به جنس مخالف به هیجان آمد - رم کرد -.(4)

و گوید: خطر الرجل بسیفه و رمحه یخطر- با کسر طاء- شمشیر یا نیزهاش را بالا برده و سپس پایین آورد.(5)

و جزری گوید: گفته میشود: نکیت فی العدوّ، أنکی، نکایةً، در این صورت من «ناکی» هستم اگر در لشکر دشمن زخمی و کشته بسیار بر جا نهادم که موجب شکست آنها شد. تمام.(6)

و «الإرب(با کسر): عضو، اندام. استنام إلیه: آرامش یافت. الخطوة(با کسر و ضم حاء): جایگاه و منزلت و العنوة: خشونت. الفادح: سنگین.

قول آن حضرت علیه السّلام:« بادر دمعه» یعنی بیاختیار اشک وی جاری شد. الزفرة(با فتح «ز» و گاه با ضم آن: نفس عمیق. لذع الحُبّ قلبه: عشق قلب او را به درد آورد. لذع النار الشیء: آتش آن را سوزاند. أوعز إلیه فی کذا: به او سفارش و اشاره کرد تا فلان کار را انجام دهد.

قول آن حضرت علیه السّلام:«ویلزم غیره» یعنی میگفت: کار من نبود که تو به حقت نرسیدی بلکه کار عمر بود. العفو: آنچه آسان و در دسترس است؛ و شاید « الکَرّ و الفَرّ» کنایه از شل و سفت کردن باشد و ممکن است تصحیف « الکزم و القزم» با زاء باشند. و الکَزَم: پرخوری، القزم: پستی و حرص ورزیدن. الصعداء(با ضم صاد و فتح عین): نفس عمیق، و گفته میشود: دلوت الدلو: یعنی دلو را برداشتم

1- . القاموس 2: 271- 270
2- . النهایة 2: 87

3- . النهايئة 4: 242
4- . القاموس 4: 157
5- . القاموس2: 22
6- . النهايئة 4: 176

و به درون چاه فرستادم. و « دلوت الرجل و دالیته»: در حق او مهربانی و مدارا کردم.

در مورد قول آن حضرت علیه السّلام :« لم أشکّ أنّی قد استرجعت» میگویم: امثال این عبارت به حسب ظاهر امر بر زبان آن حضرت جاری میشده است، صرفنظر از اطلاع آن حضرت از خبر دادن خدا و رسول او مبنی بر دست اندازی این اشقیا به منصب خلافت است، و حاصل کلام اینکه حقّ مقام ایجاب میکرد که در آن شک نکند همانطور که در قول خدای متعال آمده است که:«لَا رَیْبَ فِیه»(1) {در

[حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست}. قول آن حضرت علیه السّلام: «و مشی إلی أصحابه» ظاهر این کلام دالّ بر این است که عثمان در ابتدا چون از پشیمانی آن جماعت اطلاع یافت، خواستار پس گرفتن بیعت خودشان از وی شد، اما چنین معنای نقل نشده است و احتمال دارد که مراد درخواست استعفا و کنارهگیری وی از خلافت پس از محاصره خانهاش و قصد قتل او بوده باشد. أمضّ: دردناکتر. الصَّدی(با یاء مخففه): تشنه. قول آن حضرت علیه السّلام «بما لا تطامعوا به» بدین معناست که هریک از آنان در دولت باطل لذّت حکومت را از کسب مال و ضبط آن را به یکدیگر چشاندند و «اعتقال الأموال»(ضبط اموال) از عقل البعیر و اعتقله گرفته شده که به معنای بستن دو دست شتر است، و در برخی نسخهها با دال آمده و در معنی تأویل به آن میشود، گفته میشود «اعتقد ضیعهٔ و مال» یعنی ملک و مالی به دست آورد.

قول آن حضرت علیه السّلام: « و شدید عادهٔ منتزعهٔ» در نسخههای موجود نزد ما نیز به همین شکل ضبط شده است و شاید«عادهٔ» مبتدا و «شدید» خبر آن باشد یعنی عادتی که ترک آن دشوار باشد. خبط البعیر الأرض بیده خبطاً: شتر دست خود را بر زمین کوبید و عبارت «خبط عشواء» از همین معنا گرفته شده و آن ناقهای است که دچار ضعف بینایی شده و از موانع نمیگذرد. خبطه: به سختی او را زد و «خبط القوم بسیفه» آنها را تازیانه زد، «خبط الشجرهٔ» آن را بست سپس برگ

1- . بقره/ 2

هایش را کند. خبط الدبرة(با تحریک حروف): هزیمت، جزری گوید: در آن آمده است«اغزوا تغنَّموا بنات الأصفر» یعنی «رومیان» زیرا نیای نخست آنها زرد (بور) پوست بود و او روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم است. (1)

قول آن حضرت:«و جعل یحثّنی» منظور ابوسفیان در آغاز خلافت ابوبکر است. اعور ثقیف: مغیرة بن شعبه ثقفی است . و شرح این فقرات با آنچه گذشته و جز اینها در کتاب «احوال النبی صَلی الله علیهِ و آله» و کتاب «الفتن» مذکور است. المناجزة: مبارز و جنگ. فللتُ الجیش: سپاه را فراری دادم. الفواق: فاصله میان دو بار شیر دوشیدن، زیرا ابتدا دوشیده میشود سپس چند لحظهای نوزاد پس پستان آن را میمکد تا شیر در آن جاری گردد و آنگاه دوباره دوشیده میشود. العتبی: رجوع از بدی کردن به خوشحال کردن. قول آن حضرت :« فکان قد» یعنی «فکانت قد وقعت» (اتفاق افتاده بود.)

1- . النهایة 2: 266

روایات:

1. العمدة: با دلایل قاطع ثابت شده است که در هر زمان و مکانی امامت لازم است چون در انجام واجبات و خودداری از کارهای ناپسند یک لطف به شمار میرود. ما این را میدانیم که با وجود یک امام مقتدر کارهای نیک بیشتری از مردم صادر میشود و فساد کمتر میگردد و در نبود چنین پیشوایی فساد بیشتر و خوبی کمتر میشود، بلکه با بودن پیشوایی که قدرتش رو به ضعف نهاده نیز وضع به همین صورت خواهد بود هر چند این امیر ضعیف در میان مردم حاضر باشد. و نیز ثابت شده است که این امام مقتدر باید معصوم بوده و معصومیتش قطعی باشد، زیرا نیار مردم به چنین حاکمی برای این است که مردم معصوم نیستند و امکان صدور فعل قبیح از آنها وجود دارد و اگر امام خود هم معصوم نباشد، به پیشوایی دیگری نیاز خواهد داشت که معصوم باشد، زیرا علت نیاز به او عصمتی است که از آن برخوردار است و در هر صورت لازم است یا امامانی بی نهایت داشته باشیم یا این که پیشوایی به امام معصوم ختم گردد و مطلوب همین است. پس چون وجوب عصمت امام ثابت شد و میدانیم که شناخت عصمت جز با معرفی خدای سبحان که عالم به اسرار و نهانِ کارهاست و از سرائر ضمایر مردم خبر دارد، ممکن نمیگردد، از این رو لازم میآید که خداوند متعال بر زبان پیامبری که تأیید شده به معجزات باشد یا به توسط امامی که خود برای اثبات امامت خویش معجزه آشکار نماید، وی را معرفی کند. و اگر این مفهوم نه چندان پیچیده که احتیاج به دقت نظر زیادی ندارد، ثابت شد، آنگاه خواهیم دید که دیدگاه اُمّت بعد از وفات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در این مورد از سه حال خارج نیست: شیعیان گفتند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به امامت امیرالمؤمنین تصریح فرموده است؛ و بنی عباس گفتند که پس از پیامبر صَلی الله علیهِ

و آله عباس به تصریح یا میراث، امام است؛ و با قی اُمّت گفتند که «امام» بعد از پیامبر، ابوبکر است، و هم طرفداران امامت عباس و هم طرفداران امامت ابوبکر اجماع دارند که این دو شخص معصوم نبودهاند، و با توجه به آنچه که معروض افتاد، این دو از حوزه امامت خارج میشوند، از این رو لازم میآید که پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله «امام» امیرالمؤمنین علیه السّلام امام باشد آن هم با نصّ خداوند سبحان و اشاره به امامت آن حضرت، زیرا در غیر این صورت مذهب حق امری خارج اقوال همه اُمّت قرار خواهد گرفت و چنین امری به حسب اتفاق نظر ما و نظر مخالفان جایز نیست، و این خود دلیلی است عقلی مبنی بر اینکه تصریح به امامت آن حضرت شده است.

امّا دلائل سمعی بر این امر بسیار زیاد است و علمای ما که خداوند از ایشان راضی باد، چه علمای قدیم و چه علمای جدید در کتابهایشان و بالأخص آنچه را که سیّد جلیل القدر ما مرتضی علم الهدی ذوالمجدین قدس الله روحه العزیز در کتاب «الشافی فی الأمامه» آورده است، ایشان بر دست نیافتنیها دست یافته و در این امر غور فراوان کرده و موضوع را روشن شناخته، هدف را به خوبی شناخته و در آن نیک نظر کرده است و به غایت استیفا و استقصا دست یازیده و پاسخ شبهات مخالفان را که بسیار آنها را به عنوان استدلال مطرح نموده و بر آنها اعتماد کرده، تلاش وافر برای طرح آنها میکردند، داده است؛ خداوند وی را از جانب دین و جمله مؤمنان جزای نیکو عنایت فرماید؛ و ما سخنی بر سبیل اختصار و اجمال و بدون شرح و بسط و اکمال بیان نموده و میگوییم:

آنچه میشود به عنوان دلیل مطرح کرد که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از خود تصریح فرموده و دلیل بر وجوب اطاعت از آن حضرت بر هر مکلّفی است، دو قسم است: یکی به فعل مربوط میشود هرچند که قول هم به آن باز میگردد ودیگری منحصراً به قول بر میگردد.

اما تصریح دالّ بر امامت ایشان با فعل و قول، آن دسته از رفتارهای پیامبرما صَلی الله علیهِ و آله که امیرالمؤمنین علیه السّلام را از بقیه اُمّت متمایز کرده و او را مستحق و شایسته بزرگداشت، اجلال و مقدّم بودن بر دیگران میکرده است و چنین

فضیلتهایی و حتی یکی از آنها جز برای او حاصل نگردیده‌اند یکی اینکه دخترش فاطمه زهرا سرور زنان جهان را به زوجیّت وی در آورد؛ و عقد پیمان اُخوّت میان آن حضرت با خود؛ دیگر اینکه او را به کار مهمی مأموریت نداد و هرگز تا پایان عمر مبارکش وی را با سپاهی به جایی نفرستاد مگر اینکه او را فرمانده آن سپاه کرده باشد و هرگز کسی از صحابه خود یا نزدیکان خویش را به امیری بر وی برنگزید؛ همچنین علی رغم طول و کثرت مصاحبت امیرالمؤمنین با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هرگز رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بابت هیچ کار او را سرزنش نفرمود و اظهار ناخرسندی ننمود و هیچگاه از کار او رنجیده خاطر نشد و هیچ گاه او را در امری سست و کاهل نیافت و هیچ گاه در هیچ کار کوچک یا بزرگی از او نخواست که به تلاش خود بیفزاید. و این در حالی است که موارد بسیاری وجود دارد که آن حضرت دیگر صحابه خود را چه صراحتاً و چه تلویحاً مورد عتاب و سرزنش قرار داده‌اند.

اما آنچه در این افعال از اقوال صادره از آن حضرت علیه السّلام که دالّ بر ممتاز بودن ایشان از دیگران است و حکایت از کمال عصمت و علّو منزلت وی دارد، بسیار زیادند و از جمله آنها سخن حضرت در جنگ اُحد است زمانی که همه گریخته بودند و تنها علی علیه السّلام مانده بود که از ایشان دفاع میفرمود تا اینکه توانست جمع دشمنان را پراکنده سازد و آنها گریختند سپس جبرئیل فرمود: مواساۀ یعنی همین! پس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله به جبرئیل گفت: علی از من است و من از او. جبرئیل گفت: و من از شما دو تا، و با این سخن علی علیه السّلام را چون خود دانست همانطور که در آیه مباهله خداوند با آوردن لفظ «و انفسنا»(1)

وی را چون نفس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله قرار داده بود.

و نیز از جمله آنها قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله به بُریده است که: ای بُریده، کینه علی را به دل مگیر که او از من است و من از او، مردم از درختان مختلف آفریده شده‌اند و من و علی از یک درخت خلق شده‌ایم.

1- . آل عمران/61

و نیز قول آن حضرت است: علی با حقّ است و حق با علی، به هر سو که میل کند، حق هم دنبال او میرود.

و نیز از جمله آن حدیث مشهور «پرنده بریان» و دعای رسول اکرم صَلی الله علیهِ و آله که: خداوندا، محبوبترین خلق خودت را نزد من بیاور تا با من در خوردن این پرنده شریک شود ! و علی علیه السّلام آمد.

و از جمله قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله به دخت گرامی خود حضرت زهراست آنگاه که زنان قریش به فاطمه علیها السّلام طعنه زدند که او را به همسری مرد فقیری در آوردهاند که: ای فاطمه، آیا راضی نیستی که من تو را به زوجیت کسی در آرودهام که از همه در اسلام آوردن پیشتازتر و از همه عالمتر است؟ همانا خدای عزّوجل نظری بر ساکنان زمین افکند و از میان آنان پدرت را برگزید و پیامبرش قرار داد، و بار دیگر نظری بر ایشان افکند و شوی تو را از میان ایشان برگزید و او را وصی قرار داد و به من وحی فرمود که تو را به عقد زوجیّت وی در آورم؛ ای فاطمه، مگر ندانستی به خاطر کرامتی که نزد خدا داری تو را به همسری بردبارترین، عالمترین و پیشتازترین مردم در اسلام آوردن در آوردهام؟ ! پس فاطمه علیها السّلام خندیده و بشارت یافت، سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای فاطمه، علی دارای هشت فضیلت انحصاری است که برای اولین و آخرین قرار داده نشدهاند: او در دنیا و آخرت برادر من است و هیچکدام از مردم از چنین امتیازی برخوردار نیستند، و تو ای فاطمه، سرور زنان اهل بهشتی که همسر او هستی، و دو سبط رحمت من پسران او هستند، و برادرش کسی است که به دو بال آراسته شده، در بهشت با فرشتگان به هرکجا که خواهد پرواز میکند، و علم اوّلین و آخرین نزد اوست، و نخستین کسی است که به من ایمان آورده و آخرین کسی است با من سخن خواهد گفت و او جانشین و وصیّ من و وارث اوصیاست.

و از جمله قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله درباره وی است که: من شهر علم هستم و علی دروازه آن، پس هرکس طالب علم باشد، باید از در درآید. . روایتی که ابن مسعود آورده مبنی بر اینکه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السّلام را احضار فرمود و با او تنها شد و چون از مجلس بیرون آمد، از وی پرسیدیم

که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله چه موضوعی را با شما در میان گذاشت، فرمود: آن حضرت هزار باب از علم را به روی من گشود که از هربابی هزار باب گشوده میشود.

و از جمله آنها اینکه آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله با گفتن این جمله که: جز مؤمن تو را دوست نمیدارد و جز منافق کینه تو را به دل نمیگیرد، محبّت علی علیه السّلام را نشانه ایمان و دشمنی با وی را نشانه نفاق دانست.

و از جمله اینکه آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله پذیرش ولایت وی را نشانه حلال زادگی و دشمنی با وی را نشانه خُبث مولد دانسته و فرمود: فرزندان خود را به حُبّ علی بن ابی طالب بیازمایید، هر کدامشان او را دوست داشت، بدانید که حلال زاده است و آنکه با وی دشمنی کند، فرزندی نامشروع است. این روایت را جابر بن عبدالله انصاری از آن حضرت نقل کرده است.

از امام باقر علیه السّلام (از جابر بن عبدالله انصاری) روایت است که فرمود: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام میفرمود: آیا خوشحالت نکنم؟! آیا در حق تو بخشش نکنم؟! آیا تو را مژدهای ندهم؟! عرض کرد: آری یا رسول الله! فرمود: من و تو از یک سرشت آفریده شدهایم، از طینت ما مقداری زائد آمد و خداوند شیعیان ما را از آن آفرید، پس چون روز قیامت شود، مردم به جز شیعیان ما به نامهای مادرانشان فرا خوانده میشوند ولی آنها به سبب طهارت مولدشان به نام پدرانشان خوانده میشوند. و از جابر بن عبدالله انصاری نقل است که آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله در کوچههای انصار میگشت و میفرمود: علی خیر البشر است و هرکس این را نپذیرد، به یقین کفر ورزیده است، ای گروه انصار، فرزندانتان را به حُبّ علی بن ابی طالب علیه السّلام امتحان کنید؛ پس هرکدام از دوست داشتن او سر باز زدند، در کار مادرش بنگرید. و ابن عباس روایت کرده که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون روز قیامت شود، مردم جملگی به نام مادرانشان فرا خوانده میشوند جز شیعیان ما که به خاطر طهارت مولد به نام پدرانشان فراخوانده میشوند.

و از جمله آنها اینکه آن حضرت علی علیه السّلام و شیعیان او را با گفتن: هفتاد هزار تن از اُمّت من داخل بهشت میشوند در حالی که هیچ حساب و عذابی بر آنان نیست، سپس رو به علی علیه السّلام کرده و فرمود: آنها شیعه تو هستند و تو امام ایشانی. این روایت را از أنس بن مالک از آن حضرت نقل کرده است.

و از جمله آنها اینکه آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله درهایی را که به مسجد النبی باز شدند را جملگی بست جز در خانه علی علیه السّلام را. ابو رافع روایت کرده گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله خطبه خوانده و فرمود: ای مردم، همانا خداوند متعال به موسی بن عمران فرمان داد که مسجدی پاکیزه بنا کند که جز او و هارون و دو پسر هارون: شبّر و شُبّیر در آن سکونت نکنند و خداوند مرا فرمان داده است مسجدی بنا کنم که جز من، علی، حسن و حسین در آن اقامت نکنیم، این درها را ببندید مگر در خانه علی را. پس حمزه گریان نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و عرض کرد: یا رسول الله، عموی خود را بیرون کردی و عموزادهات را در مسجد سکونت دادی؟! فرمود: من نه تو را خارج کردهام و نه او را سکونت دادهام بلکه خداوند وی را سکونت داده است؛ پس یکی از صحابه گفت- و گفته شده که او ابوبکر بوده است- : بگذارید خانه من روزنهای داشته باشد که از آن شما را نگاه کنم! فرمود: خیر، حتی به اندازه سر سوزنی باشد، جایز نیست. و زید بن ارقم از سعد بن أبی وقّاص روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در همه خانههایی را که به مسجد باز میشدند، بست إلّا در خانه علی علیه السَّلام را و سید حمیری در قصیده خود به همین مسأله اشاره نموده گوید:

-« داماد پیامبر است و در مسجدی طاهر در مدینه که برای رسول خدا پاکیزه گشته، همسایه است؛

- برای او یکسان است که در حال جنابت از آن بگذرد یا غیر جنابت و در هر دو حال نکوهیده نیست»

و امثال مواردی که ذکر کردیم از امثال و اقوال ظاهر که روایات آنها را نقل کردهاند، بسیار است که دوست و دشمن در مورد درستی آنها اختلاف ندارند و ذکر همه آنها موجب حجیم شدن کتاب میشود و آوردن همین مقدار برای نشان دادن

استحقاق امامت داشتن آن حضرت کافی است و نشان دادند که وی به تصدی مقام پیامبر صَلی الله علیهِ و آله محقتر و به امامت و خلافت سزاوارتر است و از طرفی اگر این روایات دالّ بر فضل اکید علی علیه السّلام بر دیگران و اختصاص شدید آن حضرت به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و برخورداری از کاملترین مراتب است، بالضرورۀ دانسته میشود که اینها قویترین اسباب و پیوندها برای رسیدن به اشرف ولایتهاست، زیرا عقل حکم میکند آنکه فضیلتش برتر و شأنش ارجمندتر و جایگاهش در دین والاتر باشد، و در کسب مقام امامت بر دیگران مقدّمتر و سزاوارتر به بزرگداشت و زعامت است و جانشینی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رفیعترین منزلتهای دین و پس از نبوّت است. از این رو هر کس در دین ارجمندتر و در یقین به اصول دین شریفتر و ثابت قدمتر و بهره او از آن بیشتر باشد. برای نیل این مقام و منزلت سزاوارتر از دیگران است و هرکس حال و روز او نشان دهد که از این صفات برخوردار است، همین ویژگیها به عنوان دلیل برای امامت او کافی است، زیرا عادت بر این است که هرکس برای ارجمندترین مقامات و بزرگترین مراتب در نظر گرفته میشود، آن کارهایی که در بالا ذکرش به میان آمد (مانند گرامی داشتن و ممتاز کردن او نسبت به دیگران) نسبت به او انجام میشود.

و دلیل بر این امر آن است که برخی از پادشاهان اگر در مدت امارت خویش نسبت به یکی از اصحابش افعال و اقوالی را پیوسته به کار برد که دلالت بر فضیلت شدید او و نزدیکی به خویش در مودت و خلوص نیت و اتحاد با خود باشد، این مسئله نزد افراد با تجربه کاملاً مشخص میکند که این شخص سزاوار افضل مقامها و عالیترین مناصب پس از آن پادشاه است و دلیل بر استحقاق وی برای دستیابی به این مناصب نیز هست؛ و گروهی از اصحاب ما گفتهاند: دلالت فعل ممکن است موکّدتر از دلالت قول باشد، زیرا فعل از شبهه دورتر است و در مقام استدلال واضح تر است زیرا آنچه به فعل مربوط است مجاز در آن راه ندارد و تاویل پذیر هم نیست ولی قول اقسامی از تاویل را می پذیرد و مجاز هم به آن راه دارد.(1)

1- . اعلام الوری: 166-162

2. الطرائف: و من در شگفتم از اینکه چرا پیروان مذاهب چهارگانه گاه از عمل به وصایای پیامبرشان محمّد صَلی الله علیهِ و آله که روایات آنها در کتب صحاح ایشان مذکور است و برخی از آنها از نظر گذشت، سر باز میزنند و گاه نیز اقدام به تقبیح پیامبرشان صَلی الله علیهِ و آله نموده و مدّعی میشوند که آن حضرت به رعیّت خویش بیتوجه بوده و بیآنکه کلّاً در مورد آینده رهبری آنها وصیّتی کرده باشد، از دنیا رفته است و این در حالی است که مسلم در جزء سوم از اجزاء ششگانه صحیح خود و در ثلث سوم آن جزء در کتاب الفرائض با اسناد آن به ابن شهاب از پدرش روایت کرده که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیده است که فرمود: هیچ مسلمانی که از چیزی برخوردار باشد حق ندارد که سه شب سر بر بالین نهد مگر اینکه وصیّت او نوشته شده نزد وی باشد.(1) و نظیر این روایت را از طرق مختلف نقل کرده است؛ با توجه به این، چگونه عقلها باور کنند که پیامبر چیزی فرموده که خود بدان عمل نکرده باشد؟ و این در حالی است که خدای متعال در کتاب خود آورده است که:«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَ أَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُون»(2) {آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید، با اینکه شما کتاب [خدا] را می خوانید؟ آیا [هیچ] نمی اندیشید؟} و خدای متعال درباره یکی از پیامبران که منزلتی فروتر از محمّد صَلی الله علیهِ و آله دارد میفرماید:«وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلىَ مَا أَنْهَئكُمْ عَنْه»(3) {من

نمی خواهم در آنچه شما را از آن باز می دارم با شما مخالفت کنم} پس چگونه پیامبر ما صَلی الله علیهِ و آله درباره امری ولو جزئی سفارش میکند ولی از وصیّت کردن درباره امری بسیار مهم که به همه مسلمانان مربوط است خودداری میکند بالأخص که روایت کردهاند خداوند متعال وی را از آنچه پیش خواهد آمد و چه اختلافاتی در میان اُمّت وی به ظهور خواهد پیوست، آگاه فرموده بود که إن شاء الله برخی روایات مربوط به آن در این کتاب خواهد آمد. سیاستمداری مطلوب و رحمت عامّه الهی و ثابت بودن شفقت

1- . این روایت و نظایر آن در صحیح مسلم 5: 70 را میتوان یافت.
2- . بقره/ 44
3- . هود/ 88

محمدیه چنین اقتضا نمیکند، و چگونه یک فرد عاقل و جاهل باور میکند که محمّد صَلی الله علیهِ و آله تمام اُمّت خود از بزرگ و کوچک گرفته تا غنی و فقیر و عالم و جاهل را در تاریکی حیرت و اختلاف و إهمال و گمراهی به حال خود وامیگذارد؟ تحقیقاً خداوند او را از داشتن چنین حالی در پناه خود گرفته است و اینان با این گفته او را متّصف به صفاتی کردهاند که با صفات شریف وی منافات دارد و دانسته یا ندانسته منکر حقوق ذات بزرگ منشانه و رفیع آن حضرت شدهاند.

و از جمله حوادثی که در پی این نظریه و نظریه ای که مذاهب اربعه را ملزم می کند که امام را با اختیار فردی از امت مشخص کنند، به وقوع پیوست آن است که چون مردم خواستند بنیهاشم را از حقوق و مقام نبیّشان باز دارند و وصای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را درباره آنها کنار بزنند، آن است که جمعی به جانبداری از خاندان حرب و بنیامیّه پرداخته و خلفایی را از میان ایشان برگزید. با آنان بیعت نمودند که موجب گردید خلافت به معاویه برسد که به جنگ با خلیفه مسلمانان و وصی فرستاده پروردگار و بزرگان بنیهاشم و صحابه و تابعین بپردازد کما اینکه موجب گردید خلافت به یزید بن معاویه برسد که در همان آغاز خلافتش حسین بن علی، پسر فاطمه دخت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، فرزند رسول خدا و یکی از دو سرور جوانان اهل بهشت ، را به قتل رساند. و پیش از این روایاتی را آوردیم که درباره وصایای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله درباره آن حضرت و برادر و پدرش و بزرگداشت ایشان توسط خدا که نیازی به تکرار آنها نیست و در کتابهای صحاح ایشان مکتوب است. و کار یزید بن معاویه به جایی رسید که حسین علیه السّلام و حرم وی را توسط عمر بن سعد از نوشیدن آب فرات منع نمود و یاران خاصّ آن حضرت و جمعی از خاندان وی را به قتل رساند و آنگاه شخص امام حسین علیه السّلام را به قتل رسانده، خیمه های حضرت را غارت کرد و زیور آلات خانواده ی ایشان را به یغما برد و سر آن حضرت را بر نیزههای مسلمانان کرده، حرم رسول خدا را سوار بر شتران بیجهاز و در حالی که صورت هایشان باز بود، در میان دشمنان و میان اهل شک و تردید از عراق تا شام برد. و به دنبال آن، مدینه الرسول صَلی الله علیهِ و آله را نیز آماج غارت نمود، و در کتب صحاح خودشان از مسند

ابوهریره و دیگران روایت کردهاند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هر کس را که به مدینه تعرّض کند. را لعن فرموده و مدینه را حرم امن قرار داده است. و این غارت و چپاول بر دست مسلم بن عقبهٔ صورت گرفت که وی را به نمایندگی خود نزد آنان فرستاده بود، وی مردم مدینه را به اسارت گرفت و به عنوان کسانی که خود و پدر و مادرشان برده یزید بن معاویه بودهاند، بیعت گرفت و این شهر را به مدت سه روز(برای سپاه خود) مباح کرد، تا جایی که مورّخان آوردهاند که در آن مدت چهار هزار نوزاد در میان ایشان به دنیا آمد که معلوم نبود پدرشان کیست؛ و در مدینه بزرگانی از بنی هاشم و صحابه و تابعین زندگی می کردند و خانواده جمع کثیری از مسلمانان در مدینه بود. و در پی آن یزید به مسلم بن عقبه سفارش نمود که حصین بن نمیر سکونی را برای جنگ با عبدالله بن زبیر به مکه گسیل دارد و او نیز کهنههای حیض و سنگ را به سوی کعبه پرتاب کرده از حرم خدای متعال و حرم رسول او هتک حرمت نمود و تظاهر به فسق در میان بندگان خدا و شهرها نمود و این ناشی از اختیاری بودن انتخاب خلیفه بود که موجب به خلافت رسیدن سفیهان بنی امیه و فرار بنیهاشم از دست آنان از بیم جان و کشته شدن صالحان و نیکان برگزیده گردید. و موجب شد ستّتهای ستمگران و اشرار دوباره زنده گردد تا اینکه خلافت به ولید بن یزید زندیق رسید، همانی که روزی به قرآن تفأل زده و آیه:«وَ اسْتَفْتَحُواْ وَ خَابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِید»(1) {و

[پیامبران از خدا] گشایش خواستند، و [سرانجام] هر زورگوی لجوجی نومید شد.} آمد، پس قرآن را پرت کرده و دستور داد آن را به صورت نشانه قرار دهند و شروع کرد به تیر انداختن به سوی آن و در همان حال این ابیات را سرود:

-«مرا به عنوان قدرتمند ستیزهجو تهدید میکنی؟! اینک من آن قدرتمند ستیزه جویم؛

- اگر در روز حشر نزد پروردگارت آمدی، پس بگو: ای پروردگار من، ولید مرا از هم درید»

1- . ابراهیم/ 15

و اگر مسلمانان به انتخاب خدای متعال و رسولش برای آنان قناعت میکردند و به آنچه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله تصریح فرموده بود که خلافت در عترت اوست، چنین خلل و اختلافی در اُمّت و شریعت وی واقع نمیشد.(1)

میگویم: بنای ما در این کتاب بر آن نیست که به ذکر دلایل عقلی و برهانهای جلی و خوض در آنها بپردازیم، پس هر کس دنبال آن است به کتابهای الشافی و تقریب المعارف و دیگر کتابهایی که در همین باب تألیف شدهاند، رجوع نماید، و ما بحمدالله به قدری روایت در این مورد نقل کردهایم که یک دهم آن برای کسی که خواستار آن باشد که خداوند هدایتش کند، کافی است، و خداوند توفیق دهنده به هر خیری است.

باب های فضایل و مناقب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که تصریحات بسیاری در باره آن وارد شده است

اشاره

ص: 236

1- .الطرائف: 42-41

باب شصت و چهارم : ثواب ذکر فضایل امیرالمؤمنین و تأمل در آنها و شنیدنشان و اینکه نظر کردن به وی و به ائمه از فرزندان ایشان صلوات الله علیهم، عبادت است

روایات:

ثواب ذکر فضایل امیرالمؤمنین و تأمل در آنها و شنیدنشان و اینکه نظر کردن به وی و به ائمه از فرزندان ایشان صلوات الله علیهم، عبادت است

1. امالی طوسی: عمران بن حصین گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نظر کردن به رخسار علی بن ابی طالب علیه السّلام عبادت است. (1)

توضیح: جزری در النهایهٔ در مورد حدیث عمران بن حصین که گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود:« النظر إلی وجه علی عبادهٔ» گفته میشود: معنای آن این است که چون علی بیرون میآمد، مردم میگفتند: لا إله إلّا الله، چه بزرگوار است این جوان: لا إله إلّا الله، چه دانا است این جوان! لا إله إلّا الله، چه دلاور است این جوان! و دیدن رخسار آن حضرت مردم را وادار میکرده که توحید را بر زبان جاری سازند.(2)

میگویم: این ناصبی خواسته است که منقبتی را از ایشان نفی کند لیکن چند برابر آن منقبت را برای آن حضرت اثبات کرده است! چه چیزی باعث شده است که وی دست به این کار بزند؟ و به چه دلیل عبادت بودن نظر کردن در رخسار آن حضرت صلوات الله علیه امری بعید است؟!

2. امالی طوسی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نظر کردن به عالم عبادت است و نظر کردن به امام عادل عبادت است و نظر کردن به والدین از روی رحمت و رأفت عبادت است و نظر کردن به دوستی که برای رضای خدا دوستش بداری عبادت است.(3)

1- . امالی شیخ طوسی: 223
2- . النهایهٔ 4: 155
3- . امالی شیخ طوسی : 29

3. امالی طوسی: حجر مذری گوید: در حالی وارد مکه شدم که ابوذر، جندب بن جناده در آن بود و در آن سال عمر بن خطاب به همراه جمعی از مهاجرین و انصار که علی بن ابی طالب علیه السّلام نیز در میان ایشان بود، به قصد گزاردن حج آمده بود. من به همراه ابوذر در مسجد الحرام نشسته بودیم که علی علیه السّلام نزد ما آمده و در مقابل ما به نماز ایستاد، پس ابوذر نگاهی به وی انداخت. گفتم: خدایت رحمت کند ای ابوذر، چنان به علی علیه السّلام نگاه میکنی که گویی نمیخواهی چشم از او برداری. گفت: این کار را میکنم چون شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: نظر کردن به علی بن ابی طالب عبادت است، و نظر کردن مهربانانه و از روی رحمت به پدر و مادر عبادت است و نظر کردن به صحیفه- منظورشان قرآن است- عبادت است، و نظر کردن به کعبه عبادت است.(1)

4. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: همانا خدای متعال فضایلی برای برادرم علی بن ابی طالب علیه السّلام قرار داده که جزاو کسی قادر به شمارش آنها نیست، پس هرکس فضیلتی از فضایل علی علیه السّلام را با اقرار به آن ذکر کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را میآمرزد هرچند با گناه دو عالم قدم به قیامت گذاشته باشد. و هرکس فضیلتی از فضایل علی بن ابی طالب علیه السّلام را بنویسد، تا زمانی که اثری از آن نوشته برجاست، فرشتگان برای وی طلب آمرزش میکنند، و هر کس به فضیلتی از فضایل وی گوش فرا دهد، خداوند گناهان شنیداری او را میآمرزد، و هر کس به نوشتهای نگاه کرد که درباره فضایل او باشد، خداوند گناهان بصری وی را میآمرزد؛ سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نظر به علی بن ابی طالب علیه السّلام عبادت است، و یاد او عبادت است و ایمان بندهای جز به قبول ولایت او و بیزاری جستن از دشمنانش، پذیرفته نمیشود.(2)

کشف الغمّهٔ: از مناقب خوارزمی نظیر این روایت را از علی علیه السّلام نقل کرده است.(3)

1- . امالی شیخ طوسی: 290
2- . امالی صدوق: 84
3- . کشف الغمهٔ: 33-32

کنز جامع الفوائد: خوارزمی در کتاب«الأربعین» با اسناد خود از امام صادق علیه السّلام مانند آن را روایت کرده است.(1)

میگویم: علامه در کشف الحق از اخطب خوارزم نظیر این حدیث را روایت کرده است، و از وی مرفوعاً از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اگر باغها جملگی قلم شوند و دریاها جوهر و جنّیان حسابدار و انسانها نویسنده، قادر به شمارش فضایل علی بن ابی طالب علیه السّلام نبودند.(2)

5. امالی صدوق: ابوهریره گوید: مردی نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده عرض کرد: یا رسول الله، آیا ندیدهای فلانی با اندک کالایی سوار بر کشتی گشته و به چین سفر نموده و خیلی زود بازگشته و سودِ بسیار برده به گونهای دوستانش به وی حسادت میورزند و در حق خویشاوندان و همسایگانش بخشش بسیار کرده است؟ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: مال دنیا هرچه بیشتر گردد، صاحبش بیشتر در معرض بلا قرار گیرد، از این رو بر ثروتمندان غبطه نخورید مگر کسانی که مال خود را در راه خدا ببخشند، لیکن آیا دوست دارید شما را از کسی آگاه کنم که سرمایهاش از دوست شما کمتر و زودتر از او بازگشته و سود بیشتری برده باشد و هرچه برای وی فراهم گشته جملگی در خزانه خدا محفوظ باشد؟ گفتند: آری یا رسول الله، فرمود: به این شخص که دارد به سمت شما میآید بنگرید! چون نگاه کردیم، مردی از انصار را دیدیم که جامهای کهنه بر تن داشت. فرمود: از این مرد امروز به قدری خیر و طاعت بالا رفته که اگر بر همه اهل آسمانها و زمین پخش شود، کمترین بهرهمند آن است که گناهانش آمرزیده شود و بهشت بر او واجب گردد. عرض کردند: با چه عملی یا رسول الله؟ فرمود: از وی بپرسید به شما خواهد گفت امروز چه کرده است.

پس صحابه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی روی آورده و گفتند: بر تو گوارا باد آنچه را که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به تو مژده داد، امروز چه کردهای که این همه ثواب برای تو نوشته شده است؟ آن مرد گفت: به یاد ندارم امروز کار

1- . نسخه خطی

2- . كشف الحق1: 108

خاصی کرده باشم جز اینکه در پی کاری از خانه بیرون آمدم و تأخیر کردم و ترسیدم که از دستم برود و با خود گفتم که نظر کردن به روی علی بن ابی طالب علیه السّلام را با آن حاجت عوض میکنم، زیرا از رسول صَلی الله علیهِ و آله شنیدهام که «نظر کردن به روی علی عبادت است» پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آری به خدا، عبادت است؛ و چه عبادتی است! ای بنده خدا، رفته بودی دیناری برای قوت خانوادهات به دست آوری لیکن آن را از دست دادی و به جای آن با محبت و اعتقاد به فضل او، به روی علی نظر کردی و این بهتر از آن است که همه دنیا پر از زر سرخ بود و به تو تعلّق داشت و تو آن را در راه خدا انفاق میکردی و به تعداد نفسهایی که در این راه کشیدهای، قطعاً شفیع هزار گناهکار میشوی که خداوند آنها را به شفاعت تو آزاد میکند.(1)

6. مناقب ابن شهر آشوب: خطیب در الأربعین از عمران بن حصین و زمخشری در ربیع الأبرار با سندی از عمر بن خطاب و لفظ از عایشه است، روایت کردهاند که ابوبکر به چهره علی علیه السّلام خیره میشد و چون در این باره از وی (عایشه) سؤال شد، گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود:«نظر کردن به سیمای علی عبادت است».

إبانه از ابن بطّه آورده است که ابوصالح از ابوهریره نقل کرده که گفت: معاذ را دیدم که به سیمای علی علیه السّلام خیره شده است. پس به او گفتم: چنان خیره به سیمای وی نگاه میکنی که گویی تاکنون وی را ندیدهای؟! گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود:«نظر کردن به سیمای علی بن ابی طالب عبادت است» و در اکثر روایات و نیز در روایات عمّار، معاذ و عایشه از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نقل شده است که:«نظر کردن به علی بن ابی طالب عبادت است و یاد کردن او عبادت است و ایمان بندهای جز با قبول ولایت او و بیزاری جستن از دشمنانش، پذیرفته نمیشود.»

1- . امالی صدوق: 218-217

شیرویه در الفردوس آورده است که عایشه گفت: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ذکر علی عبادت است.

خرکوشی در شرف النبی صَلی الله علیهِ و آله آورده است که مردم نماز میخواندند ولی ابوبکر به رخسار امیرالمؤمنین علیه السّلام خیره میشد. پس چون در این مورد از وی سؤال شد، گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود:«نظر کردن به علی بن ابی طالب عبادت است و نظر کردن با مهربانی و رحمت به پدر و مادر عبادت است و نظر کردن در قرآن عبادت است و نظر کردن به کعبه عبادت است».

ابوذر گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: مَثَل علی در میان شما- یا اینکه فرمود: در این اُمّت- به مَثَل کعبه ی پوشیده میماند که نظر کردن به آن عبادت است و حج گزاردن آن فریضه.(1)

7.الفضائل- الروضة: با اسنادی که آن را به اُمّ المؤمنین اُمّ سلمه میرساند آورده است که: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: هیچ قومی گرد نیامدند تا درباره فضیلت علی علیه السّلام سخن بگویند مگر اینکه فرشتگان از آسمان پایین آمده و آنها را احاطه کنند، و چون از هم جدا گشتند، آن فرشتگان به آسمان باز گردند. و دیگر فرشتگان خطاب به آنان میگویند: از شما بویی به مشام ما میرسد که از دیگر فرشتگان آن را استشمام نمیکنیم و رایحهای خوشبوتر از آن ندیدهایم. که به آنها میگویند: نزد قومی بودیم که محمّد و اهل بیت او را یاد میکردنداز این رو از عطر آنها به ما تراوش شده از این رو معطّر شدیم، سپس میگویند: ما را هم به نزد آنها پایین ببرید، که پاسخ میشنوند: پراکنده شدند و هرکدام به خانههای خود رفتند. گویند: ما را به محل اجتماع آنها ببرید تا بدان مکان خود را معطّر کنیم.(2)

1- . مناقب آل أبی طالب 2: 6- 5
2- . الرووضه : 34 . آن را در الفضائل نیافتیم

8. بشارة المصطفی: جابر بن عبدالله انصاری: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: مجالس خود را به ذکر علی بن ابی طالب زینت بخشید.(1)

9. العمدة: از مناقب ابن مغازلی مرفوعاً از عایشه نقل است که: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ذکر علی عبادت است.

از او مرفوعاً از معاذ بن جبل روایت نموده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نظر کردن به علی عبادت است.

از او مرفوعاً از پدر عمران بن خالد بن طلیق از جدش مانند این روایت نقل شده است.

از او از محمّد بن احمد مرفوعاً از عمران بن حصین نظیر این روایت را از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نقل کرده است.

از او مرفوعاً از عایشه شبیه این روایت از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آورده شده است.

از او مروعاً از خالد نظیر آن از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نقل شده است.

از او مرفوعاً از عبدالله بن مسعود شبیه آن از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نقل شده است.

از او از محمّد بن محمود مرفوعاً از عمران بن حصین مانند آن از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نقل شده است.

از او مرفوعاً از واثله بن الأصقع مانند آن از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت شده است.

از او مرفوعاً از عایشه آورده است که: ابوبکر را دیدم که بسیار به سیمای علی نگاه میکند، گفتم: پدر، چرا زیاد به صورت علی خیره میشوی؟ گفت: دخترم، شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نظر کردن به رخسار علی عبادت است.

از او مرفوعاً از عبدالرزاق مانند این روایت نقل شده است.

1- . بشارة المصطفى

از او مرفوعاً از ابو البرکات واسطی مرفوعاً از عمران بن حصین شبیه این روایت از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نقل شده است.

از او مرفوعاً از جعفر بن یرقان آورده است که: اطلاع یافتم که عایشه پیوسته میگفت: مجالس خود را به ذکر علی علیه السّلام بیارایید.(1)

باب شصت و پنجم : بعضی از مناقب امیرالمومنین علیه السلام

روایات:

1- . العمدة: 192-191

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در اسلام آوردن، ایمان آوردن، بیعت کردن و نمازخواندن هم به جهت زمان و هم از نظر مرتبت بر دیگر مردم پیشی گرفت و صِدّیق و فاروق اوست و مشتمل بر بسیاری از تصریحات و مناقب است

1. مناقب ابن شهر آشوب: امام باقر علیه السّلام در قول خدای متعالی:«وَ ارْکَعُواْ مَعَ الرَّاکِعِین»(1) {و با رکوع کنندگان رکوع کنید.} فرمود: این آیه درباره رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده است چون آن دو نخستین کسانی هستند که نماز خواندند و به رکوع رفتند.

مرزبانی از کلبی از ابوصالح از ابن عباس در قول خدای عزّوجل:«وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَتِ أُوْلَئکَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَلِدُون»(2) {و

کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته کرده اند، آنان اهل بهشتند، و در آن جاودان خواهند ماند.} گوید: این آیه اختصاصاً درباره علی نازل شده است، و او اوّلین مؤمن و اوّلین کسی است که با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نماز گزارد.

تفسیر سدّی مرفوعاً از ابن عباس در قول خدای عزّوجل:«إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنىَ مِن ثُلُثىَ الَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائفَهٌ مِّنَ الَّذِینَ مَعَکَ »(3) {در

حقیقت، پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تواند، نزدیک به دو سوّم از شب یا نصف آن یا یک سوّم آن را [به نماز] برمی خیزید} گوید: نخستین کسی که با رسول الله صَلی الله علیهِ و آله نماز خواند، علی بن ابی طالب علیه السّلام بود.

1- . بقره/43
2- . بقره/ 82
3- . مزّمل/ 20

تفسیر قطّان مرفوعاً از ابن عباس در قول خدای عزّوجل:«یَأَیهُّا الْمُدَّثِّرُ* قُمْ فَأَنذِرْ* وَ رَبَّکَ فَکَبرِّ»(1) {ای

کشیده ردایِ شب بر سر} منظورش محمّد است که خود را با جامههایش پوشاند {برخیز و بترسان} یعنی: نماز بگزار و علی بن ابی طالب را به گزاردن نماز با خود دعوت کن{ و پروردگار خود را بزرگ دار} از آنچه بتپرستان میگویند.

تفسیر یعقوب بن سفیان مرفوعاً از ابن عباس در روایتی پس از ذکر چگونگی مبعوث شدن پیامبر صَلی الله علیهِ و آله گوید: در حالی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله قیام کرده و به همراه خدیجه نماز میگزارد، ناگاه علی بن ابی طالب علیه السّلام بر وی وارد گشته و عرض کرد: این چه کاری است یا محمّد؟ فرمود: این دین خداست. سپس ایمان آورده، وی را تصدیق نمود، و از آن پس باهم نماز خوانده، به رکوع و سجود میرفتند. سپس مردم مکه آنان را در آن حالت دیدند و این خبر در میان ایشان شایع شد که محمّد دچار جنون شده است! سپس آیه:«ن وَ الْقَلَمِ وَ مَا یَسْطُرُونَ*مَا أَنتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُون»(2) {نون،

سوگند به قلم و آنچه می نویسند، [که] تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی. } نازل گردید.

شرف النبی به نقل از خرکوشی گوید: و جبرئیل به بالای مکه آمده نماز را به آن حضرت آموخت سپس از درّه چشمهای جوشید و جبرئیل در حضور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وضو گرفت و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله طهارت را از وی آموخت و به علی علیه السّلام امر فرمود به آن عمل کند.

تاریخ طبری، بلاذری، جامع ترمذی، إبانه عکبری، فردوس دیلمی، احادیث ابوبکر بن مالک و فضائل الصحابه از زعفرانی مرفوعاً از ابن عباس روایت کردهاند که: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اوّلین کسی که با من نماز گزارد، علی بود.

تاریخ نسوی: زید بن ارقم گفت: اوّلین کسی که با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز گزارد علی بود.

1- . مدّثر/ 3-1
2- . قلم/ 2-1

جامع ترمذی و مسند ابویعلی موصلّی از انس و تاریخ طبری از جابر گفته اند: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در روز دوشنبه مبعوث گردید و روز سهشنبه علی علیه السّلام با وی نماز گزارد.

ابویوسف نسوی در المعرفهٔ و ابوالقاسم عبدالعزیز بن اسحاق در اخبار ابورافع از بیست طریق از ابورافع روایت کردهاند که: پیامبر نخستین نماز را در آغاز روز دوشنبه به جای آورد و خدیجه در پایان همان روز با وی نماز گزارد و علی در روز بعد یعنی سهشنبه نماز گزارد.

احمد بن حنبل در مسند العشرهٔ و نیز در الفضائل، نسوی در المعرفهٔ، ترمذی در الجامع و ابن بطّهٔ در الإبانه مرفوعاً از حبّهٔ العرنی روایت کردهاند که گفت: شنیدم که علی گفت: من اوّلین کسی هستم که با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز گزاردم.

ابن حنبل در مسند العشرهٔ و فضائل الصحابه نیز از سلمهٔ بن کهیل از حبّهٔ العرنی در حدیثی طولانی آورده است که علی علیه السّلام فرمود: خداوندا، اعتراف ندارم که بندهای از این اُمّت به جز پیامبرت، پیش از من تو را پرستیده باشد- سه بار این مطلب را تکرار کرد...الخ. و در مسند أبویعلی آمده است: احدی از این اُمّت را به جز پیامبر آن نمیشناسم که قبل از من خدا را پرستیده باشد...الخ

حسین بن علی علیه السّلام در مورد آیه:«تَرَئهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا»(1) {آنان

را در رکوع و سجود می بینی.} فرمود: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده است.

و گروهی روایت کردهاند که آیه:«الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکَوهَ وَ هُمْ رَاکِعُونَ»(2) {

همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند} درباره ایشان نازل شده است.

تفسیر قطّان از ابن مسعود نقل کرده که علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، در سجده نماز چه بگویم؟ پس آیه« سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلیَ»(3) {نام

پروردگار

ص: 246

1- . فتح/ 29
2- . مائده/ 55
3- . الأعلی/ 1

والایِ خود را به پاکی بستای} عرض کرد: در رکوع چه بگویم؟ پس آیه:«فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیم»(1) {پس به نام پروردگار بزرگ خود تسبیح گوی} نازل شد و بدین ترتیب او نخستین کسی بود که آن را بر زبان آورد و اینکه هفت سال و چند ماه قبل از همه مردم با پیامبرصَلی الله علیهِ و آله نماز گزارد، و با مسلمانان چهارده سال نماز گزارد و پس از رحلت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله سی سال.

ابن فَیّاض در شرح الأخبار از ابوأیوب انصاری نقل کرده که شنیدم پیامبرصَلی الله علیهِ و آله میفرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی بن ابی طالب صلوات فرستادند و این به خاطر این بود که جز او هیچ مردی به من ایمان نیاورده بود، و قول خدا:«الَّذِینَ یحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِّمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فیِ الْأَرْض» (2)درباره

همین مسأله است.

و در روایت زیاد بن المنذر از محمّد بن علی از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: فرشتگان چند سال تنها برای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و من طلب آمرزش میکردند و آیه:«و الملائکهِ یُسَبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِّمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ ءَامَنُواْ رَبَّنَا وَسِعْتَ کُلَّ شیَ ْءٍ رَّحْمَةً وَ عِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُواْ وَ اتَّبَعُواْ

1- . الواقعه/ 74 و 96
2- . در این آیه خلطی واقع شده که ظاهراً علت آن اشتباه نسخه برداران است و آنچه در قرآن آمده چنین است: «الَّذِینَ یحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِّمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ ءَامَنُواْ رَبَّنَا وَسِعْتَ کُلَّ شیَ ْءٍ رَّحْمَةً وَ عِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُواْ وَ اتَّبَعُواْ سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیم*رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتیِ وَعَدتَّهُمْ وَ مَن صَلَحَ مِنْ ءَابَائهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّیَّتِهِمْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیم» (مؤمن/8-7) {کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند، و آنها که پیرامون آنند، به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند: «پروردگارا، رحمت و دانش تو بر هر چیز احاطه دارد کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند ببخش و آنها را از عذاب آتش نگاه دار.» «پروردگارا، آنان را در باغهای جاوید که وعده شان داده

ای، با هر که از پدران و همسران و فرزندانشان که به صلاح آمده اند، داخل کن، زیرا تو خود ارجمند و حکیمی} و آیه دیگر: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِی الْأَرْض»(شوری/ 5){ فرشتگان به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و برای کسانی که در زمین هستند}

سَبِيلَکَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ*رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدتَّهُمْ وَ مَن صَلَحَ مِنْ ءَابَائهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»(1)

درباره ما نازل شده است.

و گروهی از انس و ابوایوب روایت کرده اند و شیرویه در الفردوس از جابر روایت کرده، همگی گویند: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فرشتگان هفت سال قبل از مردم بر من و علی صلوات فرستادند. و این زمانی بود که علی نماز میخواند و کسی دیگر با ما نماز نمیگزارد. و در روایتی: در آن سالها جز من و او کسی نماز نخواند. و در روایتی: جز او مرد دیگری با من نماز نگزارد.

سنن ابن ماجه و تفسیر ثعلبی از عبدالله بن أبی رافع از پدرش روایت کرده است که علی علیه السّلام هفت سال و چند ماه با رسول خدا پیامبرصَلی الله علیهِ و آله پنهانی نماز میخواند.

تاریخ طبری و ابن ماجه، عباد بن عبدالله گوید: شنیدم علی میگفت: من بنده خدا و برادر رسول خدا پیامبرصَلی الله علیهِ و آله و من صِدِّیق اکبرم، پس از من جز دروغگوی بهتان زن این سخن را بر زبان نمیآورد، هفت سال با رسول خدا نماز خواندم.

مسند احمد و ابویعلی، حبّهٔ العرنی گوید: علی علیه السّلام فرمود: هفت سال پیش از آنکه مردم نماز بخوانند، من نماز خواندم.

حمیری:

-«آیا این علی نبود که سالها پیش از آنها نماز میگزارد؟ و الله، پروردگار خورشید و ماه را به یگانگی شناخت؟

- و اینان و هر آنکه در حزب دین اینها بودند، قومی بودند که نمازشان برای چوب و سنگ بود !»

و از اوست:

- « و همین افتخار او را بس که در نماز و توحید بر مردم پیشی گرفت؛

- هفت سال تمام قبل از آنها، با رکوعی نزد او یا به سجده»

و از اوست:

ص: 248

1-

-«آیا علی نخستین مؤمن نیست، و اوّلین کسی که در نوجوانی نماز گزارد و خدای یگانه را پرستید؟

و همچنان نهانی رفت و آمد میکرد و از کوه ثبیر یا حراء بالا میرفت؛

- به همراه پیامبر مصطفی صَلی الله علیهِ و آله دوتایی نماز گزاردند و به درگاه پروردگارش در آن دو (کوه) دعا خواند هرچند که تنها بود،

-سه سال پس از پنج سال کامل و چندماه نماز خواند پیش از آنکه صورتش موی درآورد»

و او نخستین کسی است به طرف هر دو قبله نماز خواند: چهارده سال رو به بیت المقدس نماز خواند و محرابی که پیامبرصَلی الله علیهِ و آله به همراه علی و خدیجه در آن نماز میگزارد، معروف است و در باب مولد النبیّ صَلی الله علیهِ و آله در شعب بنیهاشم واقع است، و ما از شیرازی حدیثی را که از ابن عباس درباره آیه:«وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُون»(1) {و

پیشگامانِ نخستین}نقل کرده بود، روایت کردیم که درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام نازل گشته، پیش از همه مردم ایمان آورد و رو به هر دو قبله نماز گزارد و در هر دو بیعت با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بیعت نمود.

حمیری:

-«و در حالی رو به هر دو قبله نماز گزارد که قبیله تیم (قریش) و خواهرش قبیله عدی کافر بودند»

و سی و نه سال رو به کعبه نماز گزارد. تاریخ طبری به سه طریق، عکبری به چهار طریق، کتاب المبعث از محمّد بن اسحاق، التاریخ نسوی، تفسیر ثعلبی، کتاب مارودی، مسند ابویعلی موصلّی و یحیی بن معین، کتاب ابوعبدالله محمّد بن زیاد نیشابوری از عبد الله بن احمد بن حنبل با اسنادهایشان از ابن مسعود و علقمه بجلی و اسماعیل بن أیاس بن عفیف از پدرش از جدّش آوردهاند که هریک از آنان گفته است: عفیف، برادر اشعث بن قیس کندی جوانی را در حال نماز خواندن دید، سپس نوجوانی آمد و در سمت راست وی ایستاد، سپس زنی آمد و پشت سر آن دو

1- . توبه/ 100

ایستاد، پس به عبّاس گفت: این کاری بس بزرگ است! گفت: وای بر تو، این محمّد است و این علی و این هم خدیجه است؛ این برادرزاده من به من گفته است که پروردگارش پرودرگار آسمانها و زمین به این دین فرمان داده است. به خدا سوگند که جز این سه نفر شخص دیگری بر روی زمین نیست که بر این دین باشد. و در کتاب نسوی آمده است: وی(عباس) بعد از اسلام آوردنش میگفت: اگر آن روز اسلام آورده بودم، پس از علی بن ابی طالب علیه السّلام نفر دوم میشدم.

و در روایت محمّد بن اسحاق از عفیف آورده است که: چون از مکه خارج شدم، ناگاه جوانی بسیار زیبا سوار بر اسبی دیدم که گفت: ای عفیف در این سفر خود چه دیدی؟ پس من ماجرا را برای وی بازگو کردم، گفت: عبّاس حقیقت را به تو گفته است، به خدا سوگند که دین او نیکوترین دینها و اُمّت او افضل اُمّتهاست. گفتم: چه کسی بعد از او جانشین وی میگردد؟ گفت: پسر عمویش داماد او، ای عفیف وای بر کسی که او را از رسیدن به حقّش باز دارد.

ابن فیّاض در شرح الأخبار از ابو حجّاف از مردی روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السّلام در حدیثی فرمود: ابوطالب در حالی که من و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حال سجده بودیم ناگهان ما را غافلگیر کرده و گفت: کار خودتان را کردید؟ ! (1)

سپس دست مرا گرفته و گفت: بنگر چگونه وی را یاری خواهی کرد، و شروع کرد به تشویق من در این کار و تحریک من برای یاری آن حضرت. ادامه خبر.

و در کتاب شیرازی آمده است که چون وحی بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل گردید به مسجدالحرام آمده و در آن به نماز ایستاد، سپس علی علیه السلام که نوجوانی نه ساله بود از آنجا گذر نمود، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وی را صدا زد: یا علیّ، بیا نزد من. علی علیه السّلام اجابت نموده و نزد آن حضرت آمد. فرمود: من

1- . گویا این سخن در مقام اظهار شادمانی بر زبان ابوطالب جاری گشته و آنچه در پی میآید نیز مؤید همین معناست. زیرا وقتی آن دو را دید که در

حضور جمعی از مردم نماز میخوانند، شادمان گشته و به وجد آمد و آنگاه گفت: آیا کار خودتان را کردید؟! یعنی: سپاس خداوندی را که این توفیق را به شما داده است.

فرستاده خدایم، خصوصاً به سوی تو و عموماً برای همه مردم، بیا علی و در سمت راست من بایست و با من نماز بخوان. علی عرض کرد: یا رسول الله، باید بروم و از پدرم ابوطالب اجازه بگیرم. فرمود: برو، او به تو اجازه خواهد داد. پس به سرعت رفت تا اجازه پیروی از وی را از پدرش بگیرد. ابوطالب به وی گفت: فرزندم، یقین کن به خدا قسم که محمّد پیوسته امین بوده است، برو و از وی تبعیّت کن هدایت گشته، رستگار گردیده و - به نبوّتش - گواهی میدهی. پس علی علیه السلام نزد رسول خدا آمد در حالی که آن حضرت در مسجدالحرام به نماز ایستاده بود. و در سمت راست ایشان به نماز با او ایستاد. پس ابوطالب بر ایشان در حالی گذر کرد که مشغول نماز بودند پس گفت: محمّد، چه میکنی؟ فرمود: خدای آسمانها و زمین را عبادت میکنم و برادرم علی با من است و هرچه را من میپرستم او نیز میپرستد؛ عموجان، و من تو را به پرستش خدای یگانه قهّار دعوت میکنم. پس ابوطالب چنان خندید که دندانهای آسیای وی آشکار شدند و چنین سرود:

-« به خدا با تمام جمعیتشان دستشان به تو نخواهید رسید، مگر اینکه در خاک دفن گشته و از دیدهها نهانم کرده باشند....الخ»

تاریخ طبری و کتاب محمّد بن اسحاق آورده اند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله چون وقت نماز فرا میرسید، به درّههای مکه میرفت و علی بن ابی طالب علیه السّلام دور از چشم قومش با وی خارج میشد و در آنجا باهم نماز میخواندند. و چون شب فرا میرسید، باز میگشتند. و مدتی همین کار را انجام میدادند. از طرفی ثعلبی نیز به همراه آنها(1)

روایت کرده که ابوطالب پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و علی را در حال نماز خواندن دید، لذا از این کار آنها سؤال کرد. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در ضمن بیاناتی به وی خبر داد که این دین خداست و دین فرشتگان او و دین پیامبران او و دین پدرمان ابراهیم است پس علی علیه السلام فرمود: پدرجان، به خدا و رسول او ایمان آوردم و او را در آنچه آورده تصدیق نمودم و با او برای خدا

1- . یعنی طبری و ابن اسحاق

نماز خواندم. پس ابوطالب به وی گفت: او جز به خیر دعوت نمیکند پس ملازم وی باش.(1)

2. روضۀ الواعظین- مناقب ابن شهر آشوب: امام صادق علیه السّلام فرمود: نخستین نماز جماعتی که به وجود آمد چنین بود که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز میخواند در حالی که امیرالمؤمنین علیه السّلام با وی بود، در این هنگام ابوطالب که جعفر را همراه داشت، بر ایشان گذشته و گفت: فرزندم جعفر، خود را به پسر عمویت نزدیک کن و با او نماز بگذار، پس چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله حضور جعفر را احساس فرمود، جلو آن دو ایستاده و ابوطالب در حالی که خوشحال بود این ابیات را میخواند:

-« علی و جعفر مورد اعتماد منند، به هنگام روی آوردن سختیهای زمانه و غمها؛

- به خدا سوگند که پیامبر را تنها نخواهم گذاشت و از میان فرزندان من آنکس که دارای اصل و نسب باشد او را تنها نخواهد گذاشت؛

- آن دو را رو در روی دشمنان قرا میدهم و هنگامی که بمیرم به آباء خود میپیوندم.

- پسر عمویتان را تنها مگذارید و او را یاری کنید، و عموزاده خود را که برادرزاده پدر و مادری من است، یاری دهید»(2)

3. تفسیر عیاشی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: در روزی که خداوند از مردم پیمان گرفت، اُمّت من بر من عرضه شدند، در آن روز اوّلین کسی که به من ایمان آورد، علی بود، و او نخستین کسی بود که بعد از بعثتم مرا تصدیق نمود، و او را صدِّیق اکبر و فاروق است که حق و باطل را از هم جدا میسازد.(3)

4. امالی طوسی: جمعی مرفوعاً از رقبه بن مصقلۀ بن عبدالله بن خونعۀ بن حمزه عبدی از پدرش از جدش عبدالله روایت کردهاند که گفت: در خلافت عمر بن

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 251- 248
2- . روضۀ الواعظین: 76 . مناقب آل أبی طالب 1: 251
3- . نسخه خطی

خطاب به نمایندگی از قبیله عبدالقیس نزد وی آمدیم، پس دو مرد از میان ما درباره طلاق کنیز از وی پرسیدند، عمر با آن دو برخاست و گفت: برویم، پس به حلقه ای آمد که أصلع (طاس) در آن بود، پس گفت: ای أصلع، طلاق کنیز چند بار است؟ پس با انگشت خود چنین اشاره فرمود- یعنی دوبار- راوی گوید: پس عمر رو به آن دو مرد نموده به آن دو مرد گفت: طلاقش دوبار است. پس یکی از آنها پرسید: سبحان الله، به خدا سوگند که ما نزد تو به عنوان اینکه امیرالمؤمنین هستی آمدیم و سؤالی از تو پرسیدیم، پس نزد مردی آمدی که به خدا سوگند با تو سخنی نگفت! پس عمر گفت: وای بر تو، آیا میدانی این کیست؟ این علی بن ابی طالب است، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را شنیدم که فرمود: اگر آسمانها و زمین در یک کفّه ترازو گذاشته شوند و ایمان علی را در کفّه دیگر قرار دهند، قطعاً کفّه ایمان علی برتری خواهد یافت.(1)

5. الاحتجاج: علی علیه السّلام فرمود: من اوّلین کسی بودم که اسلام آوردم، روز دوشنبه مبعوث شدند و روز سهشنبه با ایشان نماز گزاردم و همچنان به مدت هفت سال با وی نماز میخواندم تا اینکه چند نفر اسلام پذیرفتند...الخ.(2)

6.الخصال: علی علیه السّلام فرمود: من، بنده خدا و برادر رسول خدا هستم؛ و صدِّیق اکبر منم و جز دروغگو کسی بعد از من چنین ادّعایی نمیکند؛ هفت سال قبل از مردم نماز گزاردم.(3)

7. الخصال: امیرالمؤمنین در پاسخ آن یهودی که درباره اینکه از کدام صفات اوصیا برخوردار است؛ فرمود: ای برادر یهود، تحقیقاً خدای عزّوجل مرا در حیات پیامبرمان محمّد صَلی الله علیهِ و آله در هفت جا آزموده است و بیآنکه بخواهم خود را تزکیه کرده باشم، به لطف خود مرا در همه آنها مطیع خود یافت؛ عرض کرد: در چه مواردی یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: اما اوّلین امتحان آن بود که خدای عزّوجل به پیامبر ما وحی فرمود رسالت را بر دوش وی گذاشت در حالی که من

1- . امالی ابن شیخ طوسی: 17
2- . در نسخه چاپی آن را نیافتیم.
3- . الخصال 2: 36

کمسن و سالترین عضو خانواده بودم و در خانهاش به وی خدمت نموده در پی اجرای اوامرش میکوشیدم، سپس بزرگ و کوچک خاندان عبدالمطّلب را به پذیرش اسلام و گفتن لا إله إلّا الله و اینکه وی رسول خداست دعوت فرمود لیکن آنان از پذیرش دعوتش امتناع نموده منکر رسالتش شده، از وی کناره گرفتند و رهایش نموده ترکش گفتند و از وی دوری جستند و دیگر مردم نیز از آن حضرت دوری نموده و به مخالفتش برخاسته ادّعایش را بزرگ و غیرقابل تحمّل دانستند چون دلهایشان آن را تاب نیاورده و خردهایشان از درک آن عاجز بود. اما من به تنهایی دعوت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را پذیرفته و به سرعت از وی اطاعت نمودم بیآنکه تردیدی در این مورد به من راه یابد، از روی یقین آنچه مرا بدان دعوت فرموده بود پذیرفتم، و سه سال بر ما گذشت بیآنکه بر روی زمین کسی غیر از من و دختر خویلد که خدایش رحمت کند و تحقیقاً چنین کرده است، نماز بگزارد و یا به آنچه خداوند به پیامبرش عنایت فرموده بود گواهی دهد. سپس امیرالمؤمنین علیه السّلام رو به یاران خود نموده و فرمود: آیا چنین نبود؟ عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین.(1)

8. عیون اخبار الرضا: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی اوّلین کسی است که از من پیروی نمود و او نخستین کسی خواهد بود که حق تعالی با وی مصافحه میکند.(2)

توضیح: مصافحه حق تعالی کنایه از ظهور احسان و منتهای امتنان خداوند نسبت به ایشان در قیامت است، همانطور که هرکس به دیگری برخورد کند، با وی مصافحه میکند و با این کار نهایت لطف و مودّت خود را نشان میدهد.

9. امالی طوسی: ابوسخیله گوید: من و سلمان حج گزاردیم و سپس به خانه ی ابی ذر رفتیم و مدتی را نزد وی ماندیم و چون وقت رفتن فرا رسید، گفتم: یا أباذر، من دارم میبینم حوادثی اتفاق افتاده است و مرا بیم آن است که میان مردم اختلاف افتد، اگر چنین شد مرا به چه فرمان میدهی؟ گفت: همراه کتاب خدا و علی

1- . الخصال2: 14
2- . عیون اخبار: 221

بن ابی طالب باش، و من گواهی میدهم که خود از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدم میفرمود: علی نخستین کسی است که به من ایمان آورد و اوّلین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه میکند و او صدِّیق اکبر است و فاروق اوست که حق را از باطل جدا میکند.(1)

توضیح: الخفوق: کنایه از بیرون رفتن و سفر، از «خفق الطائر» گرفته شده که به معنای پرواز است یا از «خفق» به معنای اضطراب و حرکت است، یا از «أخفق النجوم» یعنی حرکت ستارگان به سوی نهان گشتن.

10. کشف الیقین: از کتاب الفضائل عثمان بن احمد معروف بن ابن سمّاک مرفوعاً از ابو سخیله نمیری آورده است که گفت: به همراه سلمان فارسی عازم سفر حج شدیم، و چون به رحبه رسیدیم به دیدار ابوذر رفته و با او نشستیم، و در حالی که با ما گفتگو میکرد، گفت: فتنهای خواهد بود، اگر آن را دریافتید به دو چیز تمسک جویید: کتاب خدای عزّوجل و علی بن أبی طالب- رضوان الله علیه – زیرا من خودم دیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست وی را گرفته میفرمود: این اوّلین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه میکند، او یعسوب مؤمنان است و ثروت یعسوب ستمگران، و او صدِّیق اکبر است و جدا کننده حق از باطل.(2)

الإرشاد: با سندی از ابوسخیله نظیر آن را نقل کرده و در آن آمده است: من و عمّار به قصد حج خارج شدیم.(3)

11. امالی طوسی: سلمان فارسی گوید: به یقین نخستین کسی که (در قیامت) بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد خواهد شد، اوّلین مسلمان یعنی علی بن ابی طالب است.(4)

1- . امالی شیخ طوسی: 157
2- . کشف الیقین : 200
3- . ارشاد المفید : 14
4- . امالی شیخ طوسی: 155-154

امالی طوسی: ابن حشیش با سندی از محمّد بن سلمه از پدرش نظیر آن را روایت کرده است.(1)

12. ابو عمرو با سندی از عبدالرحمان بن میمون از پدرش آورده است که شنیدم ابن عباس میگوید: نخستین کسی که به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ایمان آورد، از مردان علی و از زنان خدیجه رضوان الله علیهما میباشند.(2)

13. امالی طوسی: با سندی از ابن عباس آورده است که ابو موسی گفت: علی اوّلین کسی است که اسلام آورد.(3)

میگویم: در باب نصوص از حسین بن خالد از امام رضا از پدرانش از پیامبر صلوات الله علیهم مذکور افتاد که آن حضرت فرمود: هر اُمّتی صدِّیق و فاروقی دارد و صدِّیق این اُمّت و فاروق آن علی بن ابی طالب است.

14. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: صدِّیقان سه تن هستند: حبیب نجّار مؤمن آل یاسین که میگفت:« اتَّبِعُواْ الْمُرْسَلِينَ*اتَّبِعُواْ مَن لَّا يَسْلُكُمْ أَجْرًا وَ هُم مُّهْتَدُونَ»(4) {از

این فرستادگان پیروی کنید. از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و خود [نیز] بر راه راست قرار دارند، پیروی کنید} و خرقیل(5) مؤمن آل فرعون و علی ابن ابی طالب و او افضل آنهاست.(6)

کشف الغمّهٔ: از مسند احمد از ابولیلی نظیر آن روایت شده است.(7)

تفسیر فرات بن ابراهیم: عبید بن غنّام با سندی از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مانند آن را روایت کرده است.(8)

1- . امالی شیخ طوسی: 196
2- . امالی شیخ طوسی: 162
3- . امالی شیخ طوسی: 172
4- . یس/ 21-20
5- . در متن اصلی« حزقیل»
6- . امالی صدوق: 285

7- . كشف الغمه: 26
8- . تفسير فرات: 130

تفسیر فرات بن ابراهیم: حضرمی با سندی از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نظیر این حدیث را نقل کرده است.(1)

15. امالی طوسی: ابوذر و سلمان رضی الله عنهما گفتند: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته سپس فرمود: این اوّلین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه میکند، و او صدِّیق اکبر و فاروق این اُمّت و یعسوب مؤمنان است.(2)

کشف الغمّه: از کتاب الخصائص از ابوذر و سلمان مانند این حدیث را نقل کرده است.(3)

16. کشف الیقین: ابن عباس گوید:«وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ» یعنی کسانی که تصدیق نمودند خدا یکی است، علی، حمزهٔ بن عبدالمطّلب و جعفر طیّار هستند. و: «أُوْلَئکَ هُمُ الصِّدِّیقُون»(4) گفت: صدِّیق این اُمّت امیرالمؤمنین است و صدِّیق اکبر و فاروق اعظم است...الخ.(5)

17. کشف الیقین: از کتاب الحافظ احمد بن مردویه مرفوعاً از ابوذر آورده است که وی شنیده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو نخستین کسی هستی که در روز قیامت با من مصافحه میکنی، و تو صدِّیق اکبر و تو فاروق اعظم هستی که حق را از باطل جدا میکنی و تو یعسوب مؤمنانی و ثروت، یعسوب کافران.(6)

کشف الیقین: ابن مردویه مرفوعاً از علی بن هاشم مانند این حدیث را نقل کرده است.(7)

1- . تفسیر فرات: 130
2- . امالی شیخ طوسی: 131
3- .کشف الغمّهٔ: 26
4- . حدید/ 19
5- . کشف الیقین: 152
6- . کشف الیقین: 193-194
7- . کشف الیقین: 194-195

کشف الیقین: از کتاب الأربعین فضل الله راوندی با سندی از ابن مردویه مانند آن را آورده است.(1)

18. کشف الیقین: ابن مردویه مرفوعاً از ابن عباس آورده است که گفت: فتنهای خواهد بود، پس هریک از شما آن را درک نمود باید از دو خصلت برخوردار شود: به کتاب خدا و علی بن ابی طالب علیه السّلام متمسک باشد که من از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی که دست علی علیه السّلام را گرفته بود، شنیدم که میفرمود: این اوّلین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه میکند و او فاروق این اُمّت است که حق را زا باطل جدا میکند، و او یعسوب مؤمنان است و ثروت یعسوب ستمکاران، و او صدِّیق اکبر است و او دری است که از آن به سوی من آیند.(2)

19. کشف الیقین: از کتابی کهن که به سال هشتادو هشت هجری تألیف گشته چنین نقل کرده است: ما را عبدالله بن جعفر زهری از پدرش از جعفر بن محمّد از پدرش از جدش علی علیهم السّلام (3)روایت

کرده، سپس چنین فرمود: و من به همراه او بودم که گفت: نُه نفر از حضرموت خواهند آمد که شش تن از ایشان اسلام خواهد آورد و سه تن دیگر از آنها اسلام نخواهند آورد. از این سخن پیامبرتردیدهای بسیاری در دل حاضران افتاد، سپس من گفتم: خدا و رسول او راست میگویند، یا رسول الله، چنین خواهد شد که فرمودی. فرمود: تو صدِّیق اکبر و یعسوب مؤمنانی و امام ایشانی و آنچه من میبینم تو نیز میبینی و آنچه من میدانم تو نیز میدانی و تو به جهت ایمان سرآمد مؤمنانی و خداوند تو را چنین آفریده است و شکّ و گمراهی را از دل تو در آورده است؛ تو هدایتگر دوّم هستی و وزیر صادق؛ پس چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شب را به صبح رساند، در همان مجلس خود نشست در حالی که من سمت راست ایشان بودم که نُه نفر از حضرموت وارد شدند و نزدیک آمدند تا اینکه به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نزدیک گشته سلام کردند و سلام ایشان

1- . کشف الیقین: 199
2- . کشف الیقین: 194

3- . پوشیده نیست که این سند با تاریخ نگارش کتاب مورد استناد، تناسب ندارد.

را پاسخ فرمود؛ آنها گفتند: یا محمّد، اسلام را بر ما عرضهدار، سپس شش نفر از ایشان اسلام آوردند ولی سه نفر اسلام نیاورده و رفتند. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به آن سه نفر فرمود: اما تو ای فلان، با صاعقهای از آسمان خواهی مُرد، اما تو ای فلان، یک افعی در فلان جا تو را نیش خواهد زد، و اما تو ای فلان، در طلب گلهای گوسفند و شتر متعلق به خود خواهی رفت که مردمی از فلان جا از جلو تو در خواهند آمد و تو را به قتل خواهند رساند. پس در دلهای آن شش نفر شک و تردید افتاد و بعد از مدتی نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بازگشتند پس آن حضرت به ایشان فرمود: بر سر آن سه نفر از دوستانتان که از اسلام روی بر تافتند و اسلام نیاوردند چه آمد؟ عرض کردند: سوگند به آنکس که تو را به پیامبری برانگیخت از آنچه فرمودی تخطّی نکردند و هرکدامشان به همان شکلی که فرمودید، جان سپرد و ما نزد شما آمدهایم که تجدید بیعت کنیم و گواهی دهیم که بعد از این ماجرا که دیدیم تو فرستاده خدایی و تو امین بر زندگان و مردگان هستی.(1)

توضیح: قول وی: «بعد هذا و هذه» متعلّق به عبارت«نجدّد و نشهد» است و مراد معجزاتی است که در ابتدا و انتها دیدند یا فقط معجزات پایانی.

20. کشف الیقین: از کتاب مذکور با سندی از ابن مسعود آورده است که گفت: روزی درِ خانه رسول خدا به انتظار خروج وی نشسته بودیم که بیرون آمدند و ما به نشانه احترام و تعظیم ایشان از جای برخاستیم و علی بن ابی طالب علیه السّلام در میان ما بود که به همراه بقیه از جا برخاست. پس پیامبر دست وی را گرفته و فرمود: ای علی، من با تو احتجاج میکنم، پس اشک در چشمان علی علیه السّلام جمع شده و عرض کرد: برای چه با من محاجّه میکنید یا رسول الله در حالی که میدانید من هرگز بابت چیزی از شما گلهای نکردهام؟! فرمود: من برای تو حجّت میآورم و حجّت من نبوّت من است و تو بعد از من برای مردم حجّت میآوری و حجّت تو برای آنها با اقامه نماز، دادن زکات، امر به معروف، نهی از منکر، تقسیم برابر (بیتالمال) و اقامه حدود است؛ سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این

1- . کشف الیقین: 196

اوّلین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که مرا تصدیق نمود و او صدِّیق اکبر است و او فاروق اکبری است که حق را از باطل جدا میکند، و او یعسوب مؤمنان است و روشنایی در ظلمت گمراهی.(1)

21. مناقب ابن شهر آشوب: ابن عباس در مورد آیه:«وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُوْلَئکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ»(2) {و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند، آنان همان راستینانند }گوید: صدِّیق این امّت علی بن ابی طالب است. او صدِّیق اکبر و فاروق اعظم است؛ سپس گفت:«وَ الشهَّدَاءُ عِندَ رَبهِّمْ » {و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود} ابن عباس گوید: اینان علی، حمزه و جعفر هستند. اینان صدِّیق و گواهان فرستادگان خدا بر اُمّتهایشان هستند،آنها رسالت را ابلاغ کردند؛ سپس گفت:«لَهُمْ أَجْرُهُمْ » {و ایشان راست اَجر» نزد پروردگارشان به خاطر اینکه نبوّت را تصدیق کردند « وَ نُورُهُمْ » { و نورشان } بر صراط.

مالک بن انس از سمیّ از ابوصالح از ابن عباس در قول خدای متعال:«وَ مَن یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُوْلَئکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِْم مِّنَ النَّبِیِّنَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشهَّدَاءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُوْلَئکَ رَفِیقًا»(3) {و

کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند}گوید:«وَ مَن یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُوْلَئکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِْم مِّنَ النَّبِیِّنَ» محمّد است، و:«الصِّدِّیقِینَ» علی است و او نخستین کسی بود که پیامبر را تصدیق فرمود، و:«الشهَّدَاءِ» علی، جعفر، حمزه، حسن و حسین علیهم السّلام هستند. پیامبران همگی«صدِّیق» هستند لیکن هر«صدِّیقی» پیامبر نیست و صدِّیقان همگی صالحاند لیکن هر صالحی صدِّیق نیست و هر صدِّیقی نیز «شهید» نیست؛ و امیرالمؤمنین علیه السّلام هم صدِّیق بود و هم شهید (گواه) و هم صالح، از این رو استحقاق اوصافی که در این دو آیه آمدهاند را دارد إلّا نبوّت.

1- . کشف الیقین: 198
2- . حدید/ 19

3- . نساء/ 69

ابوذر درباره مطلبی سخن میگفت که وی را تکذیب کردند، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آسمان بر کسی سایه نیفکنده...الخ، در آن هنگام علی علیه السّلام نیز وارد گردید، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بدانید مردی که دارد میآید صدِّیق اکبر و فاروق اعظم است.

ابن بطّۀ در الإبانه و احمد در الفضائل با سندی از داود بن بلال آوردهاند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: صدِّیقان سه نفرند: علی بن أبی طالب، حبیب نجّار و مؤمن آل فرعون – منظور خرقیل است- و در روایتی دیگر: و علی بن ابی طالب و او افضل ایشان است.

و امیرالمؤمنین بارها تکرار فرمودکه: منم صدِّیق اکبر و فاروق اعظم.

ابن عباس به نقل از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آورده است: همانا علی صدِّیق این اُمّت فاروق و محدّث آن است و او هارون، یوشع، آصف و شمعون آن است، و او «باب حطّه» و کشتی نجات آن است، او طالوت و ذوالقرنین آن است.

کعب الحبر: عبدالله بن سلام پیش از آنکه اسلام آورد پرسید: یا محمّد، نام علی در میان شما به چه مفهوم است؟ فرمود: صدِّیق اکبر. پس عبدالله گفت: أشهد أن لا إله إلّا الله و أشهد أنّ محمداً رسول الله؛ ما در تورات چنین مییابیم: محمّد نبیّ رحمت و علی اقامت کننده حُجّت است، و این بیت را سرود:

-«نخستین کسی که او را تصدیق نمود، هم او غمزدای اوست»

حسن از ابولیلی غفاری آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پس از من فتنهای خواهد شد، چون چنین شد، همراه علی بن ابی طالب باشید که او فاروق میان حق و باطل است. شیرویه آن را از الفردوس استخراج نموده است.

و بدان سبب فاروق نامیده شد که بهشت را از دوزخ جدا میکند؛ و گفته شده: چون یادش دوستان و دشمنانش را از هم جدا میسازد.(1)

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 572- 571

22. بشارة المصطفی: ابولیلی غفاری گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: پس از من فتنهای خواهد بود، اگر واقع شد، همراه علی بن ابی طالب باشید که او نخستین کسی است که روز قیامت مرا خواهد دید و با من مصافحه خواهد نمود و او صدِّیق اکبر و او فاروق این اُمّت است، حق را از باطل جدا میکند و او یعسوب مؤمنان است و مال، یعسوب منافقان.(1)

23. مناقب ابن شهر آشوب: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله یک بیعت عام و یک بیعت خاص داشت. بیعت خاص بیعت جنّ است که انسان را در آن بهرهای نیست و بیعت انصار که مهاجران از آن بهرهای نداشتند و بیعت عشیره در آغاز و بیعت غدیر در پایان و علی علیه السّلام افتخار هر دو بیعت را منحصراً از آن خود فرمود و اما بیعت عامّه که بیعت شجرهٔ است، و آن درخت سمره یا درخت اراک بود که در نزدیک چام حدیبیه است، و آن را بیعت رضوان مینامند چون خداوند فرموده است:«لَّقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ ...»(2) {به

راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد... } و اکنون آن محل مجهول و آن درخت مفقود است و گفته میشود که در روحاء بوده ولی دانسته نیست که آیا روحاء مکه در نزدیکی الحمام بوده یا روحاء دیگری در راه آن بوده است؟ و گفتهاند که سیلها آن درخت را با خود بردهاند، و امیرالمؤمنین علیه السّلام در این بیعت نیز از بقیه صحابه در اموری چند پیشی گرفت:

از جمله اینکه آن حضرت از پیشتازان در بیعت کردن بود. ابوبکر شیرازی در کتاب خود از جابر انصاری آورده است که اوّلین کسی که به قصد بیعت کردن به پا خاست، امیرالمؤمنین علیه السّلام بود و بعد از او ابوسنان عبدالله بن وهب اسدی و سپس سلمان فارسی بیعت کردند؛ و در اخبار اللیث آمده است: اوّلین کسی که بعد از علی بیعت کرد، عمّار بود.

از طرفی، آن حضرت سزاوارترین مردم به این آیه است، زیرا حکم بیعت همانی است که خداوند متعال آن را ذکر فرموده:«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسَهُمْ

1- . بشارة المصطفى : 186
2- . فتح/ 18

وَ أَمْوَالهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ يُقَتِلُونَ فيِ سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فيِ التَّوْرَئهِ وَ الْانجِيلِ وَ الْقُرْءَان...»(1) {در

حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کُشند و کشته می شوند. [این] به عنوان وعده حقّی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست} و جملگی از جابر انصاری روایت کردهاند که گفت: ما با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بیعت کردیم که تا پای جان در کنار او باشیم.

و در کتاب معرفت نسوی آمده است که وی از سلمهٔ پرسیده در زیر شجره بر چه چیزی بیعت میکردید؟ گفت: بر اینکه تا پای جان با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله باشیم.

و در روایات بصریان از احمد آمده است که احمد بن یسار گفت: حاضران در حدیبیّه با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بر این بیعت کردند که فرار نکنند، و ثابت شده است که علی علیه السّلام بود که در هیچ جنگی نگریخت اما در مورد دیگران صحّت ندارد.

در ضمن، در آیه مذکور خداوند رضایت خود را منوط به مؤمن بودن فرموده است و این در حالی است که به گفته ابن اوفی بیعتکنندگان یکهزار و سیصد نفر و به گفته جابر بن عبدالله انصاری یکهزار و چهارصد نفر و به قول ابن مسیّب یکهزار و پانصد و به گفته ابن عباس یکهزار و ششصد نفر بودهاند؛ و تردیدی نیست که در میان این جمع عدهای از منافقان از قبیل جدّ بن قیس و عبدالله بن اُبیّ بن سلول حضور داشتهاند.

کما اینکه خداوند متعال در این آیه رضایت خود را مشروط به مؤمنانی فرموده که موصوف به اوصافی شدهاند و در همین آیه فرموده است:« فَعَلِمَ مَا فيِ قُلُوبهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَهَ عَلَيْهِم»(2) {و آنچه در دلهایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد} لیکن در آیه غار خداوند آرامش را بر دل ابوبکر نازل نفرمود:« فَأَنزَلَ

1- . توبه/ 111

2- . فتح/ 18

اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ»(1) {پس

خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد}. سدّی و مجاهد گویند: اوّلین نفر از کسانی که با آن حضرت بیعت کردند و خداوند از وی راضی گشت علی علیه السّلام بود، از این رو به آنچه از صِدق و وفا که در دل وی بود، آگاهی یافت.

همچنین از جمله شروط بیعت مطلبی است که خداوند آن را ذکر فرموده است:« وَ أَوْفُواْ بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ وَ لَا تَنقُضُواْ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً»(2) {و

چون با خدا پیمان بستید، به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای [خود را] پس از استوار کردن آنها مشکنید، با اینکه خدا را بر خود ضامن [و گواه] قرار داده اید} و فرمود:»«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلىَ نَفْسِهِ»(3) {در

حقیقت، کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای دستهای آنان است. پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند} و علّت اینکه آن را «بیعهٔ» نامیدهاند آن است که بیعت کنندگان به شرط بیع جان در مقابل بهشت بیعت کردهاند به خاطر پایداریشان در جنگ تا حصول پیروزی. و ابن عباس گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در زیر درخت سمره از ایشان بیعت گرفت که (در جنگ) نگریزند، و در میان صحابه کسی نیست که در عمل یا در قول این عهد را نشکسته باشد، و خداوند ایشان را در جنگ خندق چنین نکوهش فرموده است:«وَ لَقَدْ كَانُواْ عَاهَدُواْ اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ»(4) {با آنکه قبلاً با خدا سخت پیمان بسته بودند که پشت [به دشمن] نکنند} و درباره جنگ حُنین فرمود:«وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثمُ ّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ»(5) {

و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید.} و درباره جنگ اُحُد میفرماید:«إِذْ تُصْعِدُونَ

1- . توبه/ 40

2- .نحل/ 91
3- . فتح/ 10
4- . احزاب/ 15
5- . توبه/ 25

وَ لَا تَلْوُنَ عَلىَ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فىِ أُخْرَئكُمْ »(1) {

[یاد کنید] هنگامی را که در حال گریز [از کوه] بالا می رفتید و به هیچ کس توجه نمی کردید و پیامبر، شما را از پشت سرتان فرا می خواند} و بر فرار ابوبکر و عمر در خیبراجماع وجود دارد و در وفاداری علی علیه السّلام اتّفاق حاصل است. زیرا آن حضرت هرگز پشت به دشمن نکرد و آنقدر در رکاب پیامبر صَلی الله علیهِ و آله پایداری نمود که آیه:«رِجَالٌ صَدَقُواْ مَا عَاهَدُواْ اللَّهَ عَلَيْهِ»(2) { از میان مؤمنان مردانی اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند} و نفرمود همه مؤمنان« فَمِنْهُم مَّن قَضىَ نحْبَهُ» { برخی از آنان به شهادت رسیدند} یعنی حمزه، جعفر و عبیدهٔ« وَ مِنهُم مَّن يَنتَظِر» { و برخی از آنها در [همین] انتظارند} یعنی علی علیه السّلام.

آنگاه خداوند میفرماید: «وَ أَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»(3) {و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد.} منظور فتح خیبر است و این فتح مورد اتفاق است که بر دست علی علیه السّلام حاصل گردید. وقتی که در آن سال قصد فتح خیبر کردند پیمان شکنی را در اکثر صحابه بالأخص در اولی و دومی دیدهایم، زیرا این دو شیخ در این جنگ گریختند، و در جنگ حُنین همه پا به فرار گذاشتند مگر هشت نفر از بنیهاشم که زیر پرچم علی علیه السّلام میجنگیدند و ابن قتیبه نام ایشان را در کتاب «المعارف» ذکر کرده است. شیخ مفید در «الإرشاد»(4)

گوید: آنها شامل عباس بن عبدالمطلّب در سمت راست رسول خدا، فضل بن عباس بن عبدالمطلّب در سمت چپ پیامبر، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلّب که در کنار آن حضرت ایستاد و زین استر وی را با دست گرفته بود، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در پیشاپیش آن حضرت شمشیر میزد، نوفل بن حارث بن عبدالمطلّب، ربیعهٔ بن حارث بن عبدالمطلّب، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلّب و عُتبه و مُعتَّب پسران ابولهب بن عبدالمطلّب در اطراف آن حضرت بودند.

1- . آل عمران/ 153
2- . احزاب/ 23
3- . فتح/ 18

4- . الإرشاد : 65-64

و عباس گوید:

-«در جنگ نُه تن بودیم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را یاری نمودیم، و گریختند آنان که گریختند و پراکنده شدند»

مالک بن عباده گوید:

-«در جنگ حُنین جز بنیهاشم پیامبر را در برابر شمشیرها یاری نکردند؛

- مردم جملگی جز گروهی نه نفره، گریختند در حالیکه آن گروه به مردم فریاد میکشیدند که: به کجا میروید؟»

و نهمین نفر ایمن بن عبید بود که در رکاب پیامبر صَلی الله علیهِ و آله کشته شد.

عونی گوید:

-« آیا بیعت رضوان چیزی جز امانت بود که اولین کسانی که در آن خیانت کردند دو خلیفه ی اول بودند؟ !

از طرفی، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بیعت را برای خود و ذریّهاش میگرفت، الحافظ بن مردویه در کتاب خود به سه طریق از حسین بن زید بن علی بن الحسین از جعفر بن محمّد علیهم السّلام آورده است که فرمود: گواهی میدهم که پدرم از پدرش از جدش حسین بن علی علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: چون انصار برای بیعت با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به عقبه آمدند، فرمود: برخیز علی! پس علی علیه السّلام عرض کرد: برچه با ایشان بیعت کنم یا رسول الله؟ فرمود: بر این که خداوند اطاعت شود و نافرمانی نگردد و بر اینکه از رسول خدا و اهل بیت او و ذریّهاش چنان دفاع کنند که از خود و ذریّهشان دفاع میکنند.

باری، این خود علی علیه السّلام بود که پیمان نامه میان ایشان را نوشت؛ احمد در الفضائل از حبّه عرنی و از ابن عباس و از زهری آورده است که نویسنده عهدنامه حدیبیّه علی بن ابی طالب بوده است، و طبری در تاریخ خود با اسنادش از براء بن عازب از قیس نخعی، و قطّان، وکیع، ثوری، سدّی و مجاهد در تفاسیر خود از ابن عباس در حدیثی طولانی آوردهاند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای

ص: 266

علی، هر حرفی را که نوشتی جبرئیل تو را نگاه میکرد و شادمان میشد و به تو بشارت میيافت.

اما بیعت عشیرهٔ، پیامبر صَلی اللّه علیهِ و آله فرمود: من اختصاصاً برای اهل بیتم مبعوث گشتهام و عموماً برای مردم؛ و سه سال بعد از بعثت بوده است و آنطور که طبری آن را در تاریخ خویش و خرکوشی در تفسیر خود و محمّد بن اسحاق در کتاب خود آوردهاند، از ابومالک از ابن عباس و از ابن جبیر روایت شده است، و چون آیه:« وَ أَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»(1) {و

خویشان نزدیکت را هشدار ده.} نازل گردید، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بنیهاشم که در آن روز چهل مرد بودند را جمع کرد و به علی امر فرمود ران گوسفندی را با یک صاع نان بپزد و کاسهای بزرگ از شیر آورد سپس آنها را ده نفر ده نفر را سر سفره میبرد تا اینکه همگی سیر شدند و این در حالی بود که برخی از آنها به تنهایی قادر به خوردن یک برّه و ظرفی بزرگ از نوشیدنی بود. و در روایت مقاتل از ضحّاک از ابن عباس آمده است که آن حضرت فرمود:

و اینک شما این معجزه را با چشم خود دیدید؛ و در روایت براء بن عازب و ابن عباس آمده است که ابولهب سخن آغاز کرده و گفت: این هم سِحری بود که این مرد شما را با آن جادو کرد، سپس پیامبرصَلی الله علیهِ و آله به ایشان فرمود: من برای سیاه و سفید و سرخ به پیامبری مبعوث شدهام، خداوند به من فرمان داده است که خویشاوندان نزدیکم را هشدار دهم و من تا کلمه «لا إله إلّا الله» را بر زبان نیاورید نمیتوانم در محضر خدا برای شما کاری انجام دهم. پس ابولهب گفت: آیا برای گفتن همین ما را دعوت کردی؟ سپس برخاسته متفرق شدند، و در پی آن آیه:« تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَ تَب» نازل گردید. سپس بار دوم ایشان را دعوت نموده و اطعام فرموده و نوشیدنی نوشانید سپس به ایشان فرمود: ای فرزندان عبدالمطّلب، از من اطاعت کنید، پادشاهان زمین و حاکمان آن میگردید، و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر اینکه یک وصیّ برای وی قرار داد تا برادر و وزیر او باشد،

1- . شعراء/ 214

اکنون بگویید که کدامتان برادر، وصی، وارث و پرداخت کننده بدهی من خواهد شد؟ و در روایت طبری از ابن جبیر و ابن عباس آمده است که آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: کدام یک از شما در این راه مرا یاری خواهد کرد تا اینکه برادر، وصی، جانشین من در میان شما باشد؟ اما آن جمع از هیبت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله سرها را به زیر افکندند. و در روایت ابوبکر شیرازی از مقاتل از ضحاک از ابن عباس، و در مسند العشرهٔ و فضائل الصحابه از احمد با اسنادش از ربیعهٔ بن ناجد از علی علیه السّلام آورده است که آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پس کدام یک از شما با من بیعت خواهد کرد تا برادر و دوست همراه من شود؟ اما کسی از جای خود برنخاست، و علی کم سنترین آن قوم بود که پیوسته میگفت: من! از این رو پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در مرتبه سوم فرمود: آری! سپس با دست خود بر دست امیرالمؤمنین زد.

و در تفسیر خرکوشی از ابن عباس و ابن جبیر و ابومالک و در تفسیر ثعلبی از براء بن عازب آمده است: پس علی علیه السّلام که کم سن و سالترین آن قوم بود، فرمود: من یا رسول الله! پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: تو باش! از این رو علی علیه السّلام وصی او بود. سپس آن جماعت از جای برخاسته در حالی که به ابوطالب میگفتند: از پسرت اطاعت کن که اینک بر تو امارت یافته است، آنجا را ترک گفتند. و از تاریخ طبری آمده است: آن قوم سر به زیر افکندند. پس علی فرمود: من یا نبیّ الله بر آن وزیر شما خواهم شد، علی علیه السلام می فرماید: سپس پیامبر گردن مرا گرفت و فرمود: این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، پس به سخنانش گوش فرار داده و از وی اطاعت کنید! گوید: پس آن جماعت با خنده برخاسته به ابوطالب میگفتند: به تو دستور داد به سخنان پسرت گوش داده و از وی اطاعت کنی!

و در روایت حارث بن نوفل و ابورافع و عباد بن عبدالله اسدی از علی علیه السّلام آمده است که فرمود: پس عرض کردم: من یا رسول الله، پس آن حضرت فرمود: تو باش، سپس مرا به خود نزدیک فرموده و آب دهان مبارک خود را در

دهانم انداخت، در پی آن حاضران با خنده برخاسته و میگفتند: چه بد هدیهای داد به عموزادهاش که از وی پیروی نموده و تصدیقش کرد.

تاریخ طبری از ربیعۀ بن ناجذ آورده است که مردی به علی علیه السّلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، چرا و چگونه با وجود عمویت تو وارث پسر عمویت گشتی؟ آن حضرت علیه السّلام پس از سخنی که در آن ماجرای دعوت را بیان نمود، فرمود: اما کسی خواسته وی را اجابت ننمود و من کم سنترین آن قوم بودم. گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: بنشین! سپس آن را سه بار تکرار فرمود و من در هر سه بار برخاسته و به من میفرمود: بنشین. پس از بار سوم، دست روی دست من زده و من

بدین ترتیب با وجود حضور عمویم، وارث پیامبر صَلی الله علیهِ و آله گشتم.

و در حدیث ابو رافع آمده است که ابوبکر به عباس گفت: تو را به خدا سوگند میدهم آیا به یاد داری که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شما را جمع کرده و فرموده باشد: ای فرزندان عبدالمطلّب، خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر اینکه از خاندان وی برایش وزیری قرار داده باشد که برادر، وصیّ و جانشین وی در خاندانش باشد؛ اینک از میان شما چه کسی بر میخیزد و با من بر اینکه برادر، وزیر، وارث، وصیّ و جانشین من در خاندانم باشد، بیعت میکند؟ سپس علی علیه السّلام با هیمن شرط با آن حضرت بیعت نمود. و اگر این جمله درست باشد، امامت بلافصل وی پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله واجب گردیده است.(1)

24. تفسیر فرات بن ابراهیم: حسین بن محمّد بن مصعب بجلی با سندی از علی بن ابی طالب علیه السّلام آورده است که فرمود: چون آیه:«وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِين»(2) {و خویشانِ نزدیکت را هشدار ده} نازل گردید، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مرا فرا خوانده و فرمود: یا علی، همانا خداوند به من امر فرمود که خویشان نزدیکم را به اسلام دعوت کنم از این رو عرصه بر من تنگ شده و میدانم که چون در این مورد با آنها سخن آغاز کنم، پاسخ خوبی از آنها دریافت نخواهم کرد، از

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 255- 252
2- . شعراء/ 214

این رو سکوت کردم تا اینکه جبرئیل بر من نازل گشته و فرمود: یا محمّد، اگر فرمان خدا را به انجام نرسانی، پروردگارت تو را عذاب خواهد کرد، اینک یک صاع طعام برای ما بپز و ران گوسفندی روی آن قرار ده و کاسهای را از شیر پرکن و آنگاه بنی عبدالمطّلب را برای من گرد آور تا آنان را آگاه نموده و آنچه را که بدان فرمان یافتم به ایشان ابلاغ کنم، پس من دستور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را اجرا کردم و آنگاه آنان را نزد ایشان دعوت کردم که در آن روز چهل نفر مرد بودند یا کمی کمتر یا بیشتر، که عموهای آن حضرت ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب در میان ایشان بودند. پس چون همگی نزد وی حاضر شدند، دستور داد غذایی را که درست کرده بودم، آورده شود که آن را آوردیم، چون آن را بر سفره نهادم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله قطعه گوشتی از آن برداشت و آن را با دندان خود پاره کرده، اجزای آن را در اطراف ظرف پخش نموده، سپس فرمود: به نام خدا شروع کنید. پس آن جماعت شروع به خوردن کردند تا جایی که دیگر توان خوردن برایشان باقی نماند در حالی که جز مقدار کمی از غذا خورده نشده بود، و به خداوندی که جان علی در دست اوست سوگند هریک از آن مردان میتوانستند غذایی را که برای همگی آنها آورده بودم، به تنهایی بخورد. سپس فرمود: نوشیدنی برای ایشان بیاور! پس من آن کاسه بزرگ شیر را آوردم و همگی نوشیدند تا سیر شدند، و به خدا سوگند هرکدام از آن مردان به تنهایی قادر بود مانند آن کاسه را به تنهایی بنوشد. پس چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله خواست با ایشان سخن بگوید، ابولهب آغاز سخن نمود و گفت: دوست شما عجب جادویی به کار برد! سپس آن جمع پراکنده شدند و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نتوانست با ایشان سخن بگوید. پس روز بعد فرمود: یا علی، این مرد در سخن از من پیشی گرفت و شنیدی چه گفت و آن جمع پیش از آن که من با ایشان سخن بگویم، پراکنده شدند. پس امروز نیز همانند دیروز غذایی فراهم کن و سپس ایشان را برای من دوباره جمع کن. پس من چنین کردم و آنان را برای ایشان گرد آرودم، سپس امر فرمود که طعام آورده شود، و چون آن را بر سر سفره آوردم، آن حضرت عمل روز گذشته را تکرار فرمود. و آن جمع آنقدر غذا خوردند که کاملاً سیر شدند. سپس فرمود: نوشیدنی

بیاور تا بنوشند. پس آن کاسه بزرگ را برایشان آوردم و آنقدر نوشیدند تا همگی از آن سیر شدند. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سخن آغاز نموده و فرمود: ای فرزندان عبدالمطّلب، به خدا سوگند من جوانی را در عرب نمیشناسم که بهتر از آنچه من برای شما آوردهام آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردهام و خدای تبارک و تعالی مرا فرمان داده است که شما را دعوت نمایم، اکنون کدام یک از شما مرا در کارم پشتیبانی میکند تا برادر، وصیّ و جانشین من در میان شما باشد؟ پس آن جمع جملگی از پاسخ به درخواست وی خودداری نمودند. علی علیه السّلام گوید:- من در حالی که کم و سن و سالترین، سرخ چشمترین، بزرگ شکمترین و باریک ساقترین آنها بودم- گفتم: من یا نبی الله وزیر شما بر آن خواهم شد. پس گردن مرا گرفته سپس فرمود: این برادر، وصیّ و جانشین من در میان شماست. پس به وی گوش فرا دهید و اطاعتش کنید. آن جمع در حالی که میخندیدند برخاسته و به ابوطالب میگفتند: به تو دستور داد که به سخنان علی گوش کنی و اطاعت نمایی !(1)

توضیح: جزری گوید: در آن آمده است: «إنّ أبالهب قال: لهدّ ما سحرکم صاحبکم !» لهدِّ کلمهای است که برای اظهار تعجب به کار میرود. گفته می شود «لهد الرجل» یعنی چه مرد سختی است. إنّه لهدّ الرجل ! : یعنی چه نیکو مردی است و این زمانی که به صبر و استواری ستوده شود. و حرف لام برای تأکید است.(2)

25. تفسیر فرات بن ابراهیم: ابن عباس در قول خدای متعال:«وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ*أُوْلَئکَ الْمُقَرَّبُون»(3) {وسبقت گیرندگان

مقدّمند آنانند همان مقرّبانِ [خدا]، }گوید: سبقت گیرنده این اُمّت امیرالمؤمنین است.(4)

26. تفسیر فرات بن ابراهیم: مرفوعاً از جعفر بن محمّد روایت کرده است. راوی گوید: از آن حضرت درباره قول خدای متعال:«ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِینَ وَ ثُلَّةٌ مِّنَ

1- . تفسیر فرات : 112
2- . النهایة4: 242

3- . واقعه/ 10-11
4- . تفسیر فرات: 177

الْأخِرِين»(1) {که

گروهی از پیشینیانند، و گروهی از متأخّران.} پرسیدم، فرمود:«ثُلَّةٌ مِّنَ الْأوَّلِينَ» فرزند مقتول حضرت آدم و مؤمن آل فرعون و حبیب نجّار مؤمن آل یاسین هستند و «وَ ثُلَّةٌ مِّنَ الْأخِرِين.» امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام است.(2)

27.تفسیر فرات بن ابراهیم: مرفوعاً از ابن عباس آورده است که در قول خدای تعالی:«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِاخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْايمَان»(3) {پروردگارا،

بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای} گفت: آنان سه نفر هستند: مؤمن آل فرعون، حبیب نجّار اهل شهر انطاکیه و علی بن أبی طالب.(4)

28. امالی طوسی: ابن الصلت از ابن عقده از عبیدالله بن علی آورده است که گفت: این کتاب جدم عبیدالله بن علی است، پس در آن چنین خواندم: مرا علی بن موسی ابوالحسن از پدرش از جدش جعفر بن محمّد از پدرانش صلوات الله علیهم روایت فرمود که نخستین کسی که اسلام آورد، علی علیه السّلام بود.(5)

29. امالی طوسی: ابن عباس در مفهوم آیه:«وَ لَهُ أَسْلَمَ مَن فيِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا»(6) {با

آنکه هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است} گفت: فرشتگان در آسمان و مؤمنان در زمین مطیعانه اسلام آوردند و اوّلین و پیشتاز آنها

از این اُمّت علی بن ابی طالب علیه السّلام است و هر اُمّتی پیشتازی دارد، و منافقان، به ناچار ایمان آوردند و علی نخستین کسی در اُمّت است که اسلام آورد و اوّلین کسی است که از جانب رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله با مشرکان جنگید و پس از وی با منافقان و کسانی که از روی اکراه اسلام آورده بودند، جنگید.(7)

1- . واقعه/ 39-40

2- . تفسیر فرات: 177-178
3- . حشر/ 10
4- . تفسیر فرات: 183
5- . امالی شیخ طوسی: 218
6- . آل عمران/ 83
7- . امالی شیخ طوسی : 320-321

30. بصائر الدرجات: امام باقر علیه السّلام گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اُمّت من در روز الست بر من عرضه شدند و در آن روز اوّلین کسی که به من ایمان آورد و تصدیقم نمود، علی علیه السّلام بود و چون به نبوت مبعوث شدم، اولین کسی بود که به من ایمان آورد، پس صدِّیق اکبر اوست.(1)

31. الإرشاد: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی صلوات فرستادند زیرا جز از طرف من و علی شهادت لا إله إلّا الله و من محمّد رسول خدا هستم، به آسمان بالا نمیرفت. (2)

اعلام الوری: نظیر این روایت را از انس نقل کرده است.(3)

32. الإرشاد: سلیمان بن علی هاشمی گوید: شنیدم معاذه عدویه میگفت: شنیدم علی بن ابی طالب علیه السّلام بر بالای منبر بصره میفرمود: صدِّیق اکبر منم، پیش از ابوبکر ایمان آورده و قبل از او اسلام را پذیرفتم.(4)

مناقب ابن شهر آشوب: معارف قتیبی و فضائل سمعانی و معرفت نسوی از معاذه شبیه این روایت را نقل کردهاند.(5)

33. کشف الیقین: احمد بن مردویه از کتابش مرفوعاً از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده که شنیدم پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام میفرمود: تو اوّلین کسی هستی که به من ایمان آورد و مرا تصدیق نمود، و تو نخستین هستی کسی که در روز قیامت با من مصافحه میکند و تو صدِّیق اکبری و تو فاروقی هستی که حق را از باطل جدا میسازد، و تو یعسوب مؤمنانی و ثروت، یعسوب ستمکاران است.(6)

1- . بصائر الدرجات: 23
2- . ارشاد المفید: 14
3- . اعلام الوری: 186- 185
4- . ارشاد المفید: 14
5- . مناقب آل أبی طالب 1: 241
6- . کشف الیقین: 195- 194

کشف الیقین: از کتاب الأربعین تألیف احمد بن اسماعیل قزوینی مرفوعاً از عبدالسّلام بن صالح مانند آن را روایت کرده است.(1)

کشف الیقین: از کتاب الأربعین تألیف محمّد بن احمد بن حسین نیشابوری مرفوعاً از علی بن هاشم نظیر آن را نقل کرده است.(2)

34. کشف الیقین: از کتاب المناقب محمّد بن یوسف فرّاء مرفوعاً از علی بن هاشم نظیر آن را آورده و عبارت: «و ثروت، یعسوب کافران است» در آن آمده است.(3)

کشف الیقین: از کتابی قدیمی در مناقب از حکم بن سلیمان از علی بن هاشم مانند این روایت را نقل و جمله:« ثروت یعسوب کافران است» در آن آمده است.(4)

کشف الیقین: از همان کتاب قدیمی گوید: مرا یحیی بن صالح جریری از حسین أشقر از علی بن هاشم مانند این حدیث روایت شده است.(5)

بشارة المصطفی: با سندی از محمّد بن زریق نظیر آن را روایت کرده است.(6)

35. مناقب ابن شهر آشوب: روایات در مورد اینکه اوّلین کسی که اسلام آورده علی است سپس خدیجه، جعفر، زید، ابوذر، عمرو بن عنبسه سلمی، خالد بن سعید بن عاص، سمیّه مادر عمّار، عبیدة بن حارث، حمزه، خبّاب بن الأرتّ، سلمان، مقداد، عمّار، عبدالله بن مسعود به همراه یک گروه، ابوبکر، عثمان، طلحه، زبیر سعد بن أبی وقّاص، عبدالرحمن بن عوف، سعید بن زید، صهیب و بلال بسیار زیاد است.

تاریخ طبری آورده است که عمر بعد از چهل و پنج مرد و بیست و یک زن اسلام آورد.

انساب الصحابه از طبری مورّخ و المعارف از قتیبی آورده است: اوّلین کسی که اسلام آورد خدیجه بود، سپس علی، زید و ابویکر اسلام آوردند.

1- . کشف الیقین: 195

2- . كشف اليقين: 197
3- . كشف اليقين: 200
4- . كشف اليقين: 201
5- . كشف اليقين: 201
6- . بشارة المصطفى: 124

یعقوب نسوی در کتاب التاریخ آورده است که حسن بن زید گفت: ابوبکر چهارمین نفری بود که اسلام آورد.

و قرضی گوید: علی قبل از ابوبکر اسلام آورد، و جاحظ در العثمانیّهٔ بعد از کرّو فرّ بسیار بالاخره اعتراف کرده است که زید و خبّاب قبل از ابوبکر اسلام آوردهاند، ولی کسی نگفته است که آن دو پیش از علی علیه السّلام اسلام آوردهاند و این در حالی است که خود ابوبکر گواهی داده است که علی در اسلام آوردن بر همه پیشی گرفته است: ابوذرعه دمشقی و ابواسحاق ثعلبی در کتابهایشان آوردهاند که ابوبکر گفت: افسوس میخورم بر آن یکساعتی که علی بن ابی طالب علیه السّلام در اسلام آوردن بر من پیشی گرفت و اگر نبود این سبقت او، سابقه نخستین مسلمان بودن از آنِ من میشد.

تاریخ طبری: قتاده از سالم بن أبی الجعد از محمّد بن سعد بن أبی وقّاص آورده است که گفت: به پدرم گفتم: آیا ابوبکر اوّلین کسی بود که اسلام آورد؟ گفت: نه، پیش از او بیش از پنجاه مرد اسلام آورده بودند، لیکن او در مسلمان بودن بهتر از ما بود! و عثمان به امیرالمؤمنین علیه السّلام گفت: اگر امروز تو در کار خلافت من شکیبایی به خرج میدهی کار دشواری نیست، زیرا قبلاً با کسی که بهتر از من و تو بود همین رفتار را کردی. فرمود: بهتر از من کیست؟ گفت: ابوبکر و عمر! فرمود: دروغ گفتی! من بهتر از تو و آنها هستم، قبل و بعد از شما خدا را پرستش کردم؛ اما اینکه حسان در شعر گفته است ابوبکر اوّلین کسی است که اسلام آورده بدان جهت است که وی هم شاعر است و هم اینکه عناد او با علی بر همه آشکار است، و اما روایت ابوهریره، او از جمله افراد خوار شده است! و عمر وی را به سبب کثرت روایتش تازیانه زده و گفت: او بسیار دروغ میگوید. اما روایت ابراهیم نخعی بدان سبب است که ناصبی متعصّبی است که از یاری کردن به حسین علیه السّلام خودداری نموده، و به همراه پسر اشعث در سپاه عبیدالله بن زیاد به خراسان رفت و پیوسته میگفت: هیچ خیری نیست مگر در شراب غلیظ.

اما روایاتی که در آن از علی علیه السّلام به عنوان اولین مسلمان یاد شده است، آنقدر زیادند که کتابها در این مورد نوشته شدهاند از جمله آنها روایتی

است که سدّی آن را از ابومالک از ابن عباس در مفهوم آیه: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ*أُوْلَئکَ الْمُقَرَّبُونَ»(1) {و

سبقت گیرندگان مقدّمندآنانند همان مقرّبانِ [خدا]} گوید: پیشتاز این اُمّت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

مالک بن أنس از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده که این آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شده است، و به خدا سوگند بر همه اهل ایمان در ایمان آوردن پیشی گرفت، سپس گفت: و پیشتازان در روز قیامت برای رفتن به بهشت از بندگان پیشی میگیرند.

کتاب ابوبکر شیرازی: مالک بن أنس از سمّی از ابوصالح از ابن عباس آورده است که گفت: آیه:«وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُون»(2) {و

پیشگامان نخستین} درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام نازل گردید، از همه مردم در ایمان آوردن سبقت گرفت، رو به دو قبله نماز گزارد، دو بار بیعت کرد: بیعت بدر و بیعت رضوان و دو بار هجرت کرد: با جعفر از مکه به حبشه و از حبشه تا مدینه؛ و از گروهی مفسران روایت است که این آیه درباره علی علیه السّلام نازل شده است.

و در پانزده کتاب آیاتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام آورده شدهاند و بلکه در اکثر تفاسیر آمده است که خداوند در قرآن آیهای را نیاورده که:«یا أیّها الذین امنوا» در آن آمده باشد مگر اینکه علی علیه السّلام امیرِ آن مؤمنان باشد، زیرا او نخستین کسی است که اسلام آورده است.

نطنزی در الخصائص العلویّه مرفوعاً از ابن عباس نقل کرده که گفت: شنیدم عمر بن خطاب میگفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، تو نخستینِ مسلمانان در اسلام آوردن هستی و نخستینِ مؤمنان در ایمان آوردن.

ابویوسف نسوی در المعرفهٔ و التاریخ و سدّی از ابو مالک از ابن عباس آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی نخستین کسی است که به من ایمان آورد و مرا تصدیق نمود.

1- . واقعه/ 11-10
2- . توبه/ 100

ابونعیم در حلیۀ الأولیاء و نطنزی در الخصائص با اسناد از خدری آوردهاند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود- و دست خود را به میان دو شانه وی زد- یا علی، هفت خصلت در تو هست که در روز قیامت کسی درباره آنها با تو احتجاج نخواهد کرد: بیشک تو نخستین ایمان آورندگان به خدایی، و وفادارترین آنها به عهد و پیمان خدا، پایدارترین آنها در انجام امر خدا، مهربانترین آنها نسبت به رعیّت، عادلترین آنها در قسمت کردن به مساوات، داناترین آنها به قضاوت و در روز قیامت برخوردارترین آنها از مزایا هستی.

اربعین خطیب از مجاهد از ابن عباس؛ و در فضائل احمد و کشف ثعلبی با اسنادهایشان به عبدالرحمان بن أبی لیلی از پدرش آوردهاند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پیشتاز اُمّت سه نفر هستند که طرفۀ العینی کفر نورزیدند: علی بن أبی طالب، مؤمن آل یاسین و مؤمن آل فرعون، این سه صدیق هستند و علی افضل ایشان است.

فردوس دیلمی: ابوبکر گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله

فرمود آیه:« ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ*وَ ثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِين»(1) {که

گروهی از پیشینیانند، و گروهی از متأخّران. } این دو از این اُمّت هستند.

محمّد بن فرات از امام صادق علیه السّلام درباره این آیه:« ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ » پسر آدم است که کشته شد(هابیل) و مؤمن آل فرعون هستند و « قَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِين»(2)

علی بن ابی طالب است.

شرف النبی از خرکوشی آورده است که پیامبرصَلی الله علیهِ و آله دست علی علیه السّلام را گرفته و فرمود: آیا این اوّلین کسی نیست که در روز قیامت با من مصافحه میکند؟ و این، صدّیق اکبر و این فاروق این اُمّت است که حق را از باطل جدا میسازد و این یعسوب مسلمانان و ثروت یعسوب ستمگران است.

جامع ترمذی و إبانه عکبری و تاریخهای خطیب و طبری آوردهاند که زید بن ارقم و علیکم کندی گفتند: اوّلین کسی که اسلام آورد، علی بن ابی طالب بود.

1- . واقعه/ 39-40
2- . واقعه/ 14

محمّد بن سعد در کتاب الطبقات و احمد در المسند آوردهاند که ابن عباس گفت: اولین کسی که بعد از خدیجه اسلام آورد، علی علیه السّلام بود.

تاریخ طبری و اربعین خوارزمی آوردهاند که محمّد بن اسحاق گفت: نخستین مردی که به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ایمان آورد و با او نماز گزارد و وی را به آنچه از جانب خدا آورده بود تصدیق نمود، علی بود.

مروان و عبدالرحمان تمیمی گفتند: هفت سال بر اسلام گذشت در حالی که جز سه نفر مسلمان نشده بودند: رسول خدا، خدیجه و علی.

فضائل الصحابه از عکبری و احمد بن حنبل آوردهاند که عباد بن عبدالله گفت: علی علیه السّلام فرمود: هفت سال پیش از مردم اسلام آوردم.

کتاب ابن مردویه اصفهانی، مظفر سمعانی، امالی سهل بن عبدالله مروزی از ابوذر و انس- و لفظ از ابوذر است- آوردهاند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فرشتگان هفت سال پیش از آنکه بشری اسلام آورده باشد، بر من و علی صلوات میفرستادند.

تاریخ بغداد و الرسالهٔ القوامیّه و مسند موصلّی و خصائص نطنزی از قول حبّهٔ العرنی آوردهاند که علی علیه السّلام فرمود: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روز دوشنبه مبعوث گردید و من روز سهشنبه اسلام آوردم.

تاریخ طبری و تفسیر ثعلبی آوردهاند که محمّد بن منکدر و ربیعهٔ بن أبی عبدالرحمان، ابوحازم مدنی، محمّد بن سائب کلبی، قتاده، مجاهد ابن عباس، جابر بن عبدالله، زید بن ارقم، عمرو بن مرّهٔ و شعبهٔ بن حجّاج گفتهاند: علی اوّلین کسی است که اسلام آورد.

و بزرگان صحابه و برگزیدگان تابعین و اکثر محدّثین این روایت را نقل کردهاند که سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار، زید بن صوحان، حذیفهٔ، ابوالهیثم، خزیمه، ابوایوب، خدری، اُبِیّ، ابورافع، اُمّسلمه، سعد بن أبی وقّاص، ابوموسی اشعری، انس بن مالک، ابوالطفیل، جبیر بن مطعم، عمرو بن حمق، حبّهٔ العرنیّ، جابر حضرمی، حارث اعور، عبایه اسدی، مالک بن حویرث، قثم بن عباس، سعید بن قیس، مالک اشتر، هاشم بن عتبه، محمّد بن کعب، ابن مجاز، شعبی، حسن بصری، ابوالبختری،

واقدی، عبدالرزّاق، معمر و سدّی از جمله ی آنها هستند؛ و کتابها پر است از روایات ایشان.

و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:

-«او را تصدیق نمودم در حالی که همه ی مردم زبانشان از کلمه ی توحید بسته بود و در تاریکی و شرک و سختی معیشت بودند.»

و اسلام او از فطرت بود و اسلام آنها از کفر، و آنچه ریشه در کفر داشته باشد برای نبوّت به کار نیاید و آنچه از فطرت باشد، سزاوار آن است، از این رو هنگامی که از یکی از بزرگان سوال شد که علی علیه السلام چه زمانی اسلام آورده است؛ پاسخ داد: و کی کفر ورزید؟ بدانید که او اسلامش را تجدید نمود.

تفسیر قتاده و کتاب شیرازی آوردهاند که ابن جبیر از ابن عباس آوردهاند که گفت: به خدا سوگند هیچ بندهای نبود که ایمان آورده باشد مگر اینکه قبلاً بتپرست بوده و خداوند نسبت به کسانی که از بتپرستی توبه کردند«هُوَ الْغَفُور» است مگر علی بن ابی طالب علیه السّلام که وی بیآنکه بتی را پرستیده باشد، به خدا ایمان آورد. و کلام خداوند که میفرماید:« وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُود»(1) {و اوست آن آمُرزنده دوستدار [مؤمنان]} اشاره به همین مطلب است. یعنی دوستدار علی بن ابی طالب علیه السّلام است که بدون آنکه مشرک باشد، ایمان آورده است.

سفیان ثوری از منصور از مجاهد از ابن عباس آورده است که قول خداوند:« الذین امنوا» یعنی: ای محمّد کسانی که توحید را تصدیق نمودند، گفت: او امیرمؤمنان است: «لَمْ یَلْبِسُواْ إِیمَانَهُم بِظُلْم»(2) {کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند} یعنی ایمانشان را با کفر نیامیختهاند، درست نظیر معنای آیه:« لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِل»(3) {چرا حق را به باطل درمی آمیزید} یعنی شرک، به دلیل قول خداوند:«إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ»(4) {به

راستی شرک ستمی بزرگ است.» } ابن عباس

1- . بروج/ 14
2- . انعام/ 82
3- . آل عمران/ 71
4- . لقمان/ 13

گوید: به خدا سوگند کسی نبود مگر اینکه بعد از مشرک بودن اسلام آورده باشد مگر امیرالمؤمنین«أُوْلَئکَ لهُمُ الْأَمْنُ وَ هُم مُّهْتَدُون»(1) {

آنان راست ایمنی و ایشان راه یافتگانند.} منظور وی «علی» علیه السّلام است.

کافی: ابوبصیر از ابوجعفر و امام صادق علیه السّلام آورده است که آن دو گفتند: چون مردم رسالت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را تکذیب نمودند، خداوند تبارک و تعالی بر آن شد که ساکنان زمین جز علی را به هلاکت رساند به فرموده خود:« فَتَوَلَّ عَنهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ»(2) {پس، از آنان روی بگردان، که تو درخور نکوهش نیستی} ، سپس برای ایشان «بدا» حاصل گشته پس بر مؤمنان رحم آورده به پیامبرش صَلی الله علیهِ و آله فرمود:«وَ ذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْرَی تَنفَعُ الْمُؤْمِنِین»(3) {و

پند ده، که مؤمنان را پند سود بخشد}

و مخالف و موافق از طرق مختلف روایت کردهاند و از جمله از ابوصبر و مصلقه بن عبدالله از عمر بن خطاب از پیامبر آوردهاند که فرمود: اگر ایمانِ علی با ایمان اُمّتم سنجیده شود- و در روایتی: و ایمان اُمّت من- قطعاً ایمان علی بر ایمان اُمّتم تا روز قیامت برتری مییابد.

و ابورجاء عطاردی شنید که جمعی علی را دشنام میدهند، پس گفت: درنگ کنید! وای بر شما، آیا برادر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و پسر عموی او و اوّلین کسی را که به وی ایمان آورده دشنام میدهید؟! به خدا سوگند حضور علی در یک ساعت از روز نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از عمر همه شما روی هم ارزشمندتر است.

عبدی:

-«خدا را گواه میگیرم که محمّد صَلی الله علیهِ و آله به ما فرمود و سخن او پوشیده نبود؛

- اگر ایمان مخلوقات چه ساکن زمین باشند یا آسمان؛

1- . انعام/ 82
2- . ذاريات/ 54
3- . ذاريات / 55

- در کفّه ترازویی گذاشته شود تا با ایمان علی برابری کند، کافی نخواهد بود»

زیرا ایمان او قطعاً باطنی است، چون ایشان ولی خداست و این امر در آیات تطهیر و مباهله و جز آنها به اثبات رسیده، ولی اسلام آنها ظاهری است.

شیرازی در کتاب النزول از مالک بن انس از حمید از انس مالک درباره قول خدای متعال:«إن الذین امنوا» آورده است که گفتهاند: این آیه درباره علی علیه السّلام نازل شده است چون او نخستین کسی بود که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را تصدیق نمود...الخ.

واحدی در اسباب النزول در مورد آیه:«أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْاسْلَمِ فَهُوَ عَلیَ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ»(1) {پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده، و [در نتیجه] برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می باشد [همانند فرد تاریکدل است]} گوید: درباره حمزه و علی نازل گردید و:« فَوَیْلٌ لِّلْقَاسِیَهِ قُلُوبهُم»(2) {پس وای بر آنان که از سخت دلانند} درباره ابولهب و فرزندان او نازل شده است.

إمام باقر علیه السّلام میفرماید: آیه:«یَأَیهُّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِین»(3) {ای کسانی که ایمان آورده اید، به جای مؤمنان، کافران را به دوستی خود مگیرید.} درباره علی علیه السّلام نازل شده است.

و از اوست که آیه:«الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنهَّم مُّلَاقُواْ رَبهِّمْ وَ أَنهَّمْ إِلَیْهِ رَاجِعُون»(4) {همان

کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی او باز خواهند گشت.} درباره علی و عثمان بن مظعون و عمّار و دوستانشان نازل شده است و آیه:«وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَتِ أُوْلَئکَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ»(5) {و

کسانی

1- . زمر/ 22
2- . زمر/ 22
3- . نساء/ 144
4- . بقره/ 46
5- . بقره/ 82

که ایمان آورده، و کارهای شایسته کرده اند، آنان اهل بهشتند} درباره علی نازل شده است و اوّلین مؤمن و اولین کسی است که نماز گزارد.

فلکی آن را در کتاب«إبانه ما فی التنزیل» از کلبی از ابوصالح از ابن عباس و از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمودند که آیه:« إِنَّمَا یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ یَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتیَ یَبْعَثهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُون»(1) {تنها

کسانی [دعوت تو را] اجابت می کنند که گوش شنوا دارند، و [امّا] مردگان را خداوند [در قیامت] بر خواهد انگیخت سپس به سوی او بازگردانیده می شوند} درباره علی نازل شده است چون اولین کسی است گوش شنوا داشت و اجابت فرمود و منظور از «میّت» ولید بن عقبه است.

آن حضرت در آیه:«إِنَّمَا کاَنَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ إِذَا دُعُواْ إِلیَ الله..»(2) {گفتار

مؤمنان- وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند...} فرمود که مفهوم آیه امیرالمؤمنین علیه السّلام را مورد نظر دارد.

شیرازی در نزول القرآن از عطا از ابن عباس؛ و واحدی در اسباب النزول و نیز در الوسیط از ابن ابی لیلی از حکم از سعید بن جبیر از ابن عباس؛ و خطیب در تاریخ خود از نوح بن خلف؛ و ابن بطه در الإبانه؛ و احمد در الفضائل از کلبی از ابوصالح از ابن عباس؛ و نطنزی در الخصائص از انس؛ و قشیری در تفسیر خود؛ و زجّاج در کتاب معانی خود، و ثعلبی در تفسیر خود؛ و ابونعیم در فیما نزل من القرآن فی علی علیه السلام از کلبی مرفوعاً از مجاهد و همگی از ابن عباس؛ و مؤلف کتاب الأغانی و مؤلف تاج التراجم از ابن جبیر و ابن عباس و قتاده؛ و امام باقر علیه السّلام- که لفظ از اوست- فرموده است: ولید بن عقبه به علی علیه السّلام گفت: دندان من تیزتر و زبانم رساتر از توست و بیشتر از تو جای خالی را در لشگر پر میکنم - قدرت من از تو بیشتر است -. پس امیرالمؤمنین علیه السّلام به وی فرمود: ای فاسق، چنین نیست که گفتی- و در روایات فراوان: ساکت شو، که تو فاسقی بیش نیستی!- سپس این آیات نازل شد:«أَفَمَن کاَنَ مُؤْمِنًا کَمَن کاَنَ فَاسِقًا

1- . انعام/ 36
2- . نور/ 51

لَّایَسْتَوُن»(1) {آیا

کسی که مؤمن است- یعنی علی بن أبی طالب- چون کسی است که نافرمان است؟- یعنی ولید- یکسان نیستند.}،« أَمَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَات...» درباره علی علیه السّلام نازل شده و :«وَ أَمَّا الَّذِینَ فَسَقُواْ فَمَأْوَئهُمُ النَّارُ ...» درباره ولید نازل گردید، از این رو حسان بن ثابت این ابیات را سرود:

-« خداوند به همراه کتاب عزیز خود درباره علی و ولید آیاتی نازل فرمود؛

- که ولید از آن آیات دریافت که وی محل و منزل فسق و فجور است و علی مکان و منزل ایمان؛

- کسی که مؤمن بوده و خدا را شناخته باشد، همانند کسی نیست که فاسق و خیانتکار است؛

- زود باشد که ولید رسوایی و آتش کیفر داده شود و بیتردید علی بهشت پاداش داده میشود»

و آن حضرت علیه السّلام سی سال بعد از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در قید حیات بود و اوقات خود را به کارهای خیر، صدقه دادن، روزه گرفتن، نماز، تضرّع، دعا خواندن، جهاد با ستمگران، ایراد خطبهها و موعظهها گذراند و سیرهها و احکام را تبیین نمود، در جهان دانش گسترد و همه این امور حاصل و از مزایای ایمان وی هستند. تفسیر یوسف بن موسی القطّان وکیع بن الجّراح و عطاء خراسانی آوردهاند که ابن عباس گفت:«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتَابُوا»{در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده } یعنی در ایمانشان دچار تردید نشدند، این آیه درباره علی، جعفر و حمزه نازل شده است«وَ جَاهَدُواْ» یعنی در راه خدا با دشمنان جهاد کردند تا خدا را اطاعت کرده باشند« بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُوْلَئکَ هُمُ الصَّدِقُون»(2){ و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند ایناننند که راست کردارند.} در ایمانشان. و خداوند به صداقت و وفاداری آنان گواهی داده است. ضحّاک گوید: ابن عباس در قول خدای عزّوجل:«

1- . سجده / 18
2- . حجرات/ 15

الَّذِينَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُواْ وَ جَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فىِ سَبِيلِ الله» گفت: تمام شرافت این آیه را علی بن ابی طالب علیه السّلام از آن خود کرد.

از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت است که دو نفر باهم عقد اخوّت بسته بودند، پس یکی از ایشان قبل از دیگری درگذشت و پیامبر بر جنازه وی نماز خواند، مدتی بعد آن یکی مُرد، پس مردم آنها را همانند یکدیگر دانستند پس آن حضرت فرمود: این و نماز و روزهاش کجا و آن کجا؟ فاصله آنها از یکدیگر همانند فاصله آسمان از زمین است.

ابن البیِّع در کتاب «معرفهٔ اصول الحدیث» گوید: در میان تاریخ نویسان اختلاف نظری در این نمیبینم که علی بن ابی طالب علیه السّلام اوّلین کسی است که اسلام آورد. بلکه اختلاف ایشان بر سر سن بلوغ ایشان است. پس میگویم: چنین سخنی از جانب آنها طعن بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است که علی را به اسلام دعوت نمود و اسلام آوردن را از علی علیه السلام پذیرفت! اما به زعم اینان اسلام آوردن علی، نه پذیرفته است و نه بر او واجب بوده است، بلکه ایمان وی در نوجوانی تنها یک فضیلت برای وی به شمار میآید، و او از منزلتی چون منزلت عیسی علیه السّلام برخوردار است که ساعتی بعد از تولّد میگوید: «إِنىّ ِ عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنىِ َ الْكِتَاب»(1) {

[کودک] گفت: «منم بنده خدا، به من کتاب داد} و همانند یحیی است که خداوند دربارهاش فرمود: «وَ ءَاتَيْنَهُ الحُْكْمَ صَبِيًّا»(2) {و از کودکی به او نبوّت دادیم.} و حکمت درجه ای است که بالاتر از اسلام است و روایت کردهاید که سلیمان در کودکی قضاوت میکرد و دانیال، کودک ماجرای جریح - عابد بنی اسرائیل -، شاهد یوسف، کودک اخدود، کودک عجوز و کودک مشاطه دختر فرعون و حدیث را از عبدالله بن عمر و امثال وی از صحابه گرفتهاید، و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به یکی از هیأتهایی که نزد وی آمده بودند فرمود:« کسی را امام جماعت خود قرار دهید که قرآن خوانترین شما باشد» و آنها عمرو بن سلمه را که نوجوانی هشت ساله بود امام جماعت خود کردند. وی گوید: بُردهای پوشیده بودم که

1- . مریم/30

2- . مريم / 12

چون نماز به سجده میرفتم کنار میرفت و عورتم مکشوف میشد از این رو زنی به آن جماعت گفت: عورت پیشنمازتان را بپوشانید! و این در حالی است که امیرالمؤمنین علیه السّلام به گفته کلبی نوجوانی نه ساله بود! شافعی گوید: ما حکم به اسلام وی میدهیم زیرا حداقلّ سن بلوغ نه سالگی بود؛ مجاهد، محمّد بن اسحاق، زید بن اسلم و جابر انصاری گویند: نوجوانی ده ساله بود.و توضیح آن این است که آن حضرت به قول اهل سنت 63 سال عمر کرد، 33 سال آن با پیامبر بود و پس از وی 29 سال و شش ماه در قید حیات بود؛ و برخی گفتهاند یازده ساله بوده است، ابوطالب هارونی گوید: دوازده سال داشت؛ و گفتهاند: سیزده ساله بود، ابوطیّب طبری گوید: در فضائل الصحابه از احمد بن حنبل خواندم که قتاده روایت کرده است که علی در حالی اسلام آورد که پانزده سال داشت، نسوی در تاریخ خود نیز این روایت را نقل کرده و مشابه آن را از حسن بصری نیز نقل کرده است؛ قتاده گوید: اما بیت آن حضرت که گفته است:« غلاماً ما بلغت أوان حلمی» اشتباهی در آن است و صحیح آن این است که «قد بلغت».(1)

36.تفسیر عیّاشی: از ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام آورده است که فرمود: از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سؤال شد: ما را از افضل مناقب خودتان آگاه کنید. فرمود: بلی، من و عباس و عثمان بن أبی شیبه در مسجدالحرام بودیم، عثمان بن أبی شیبه گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله کلید داری کعبه را به من واگذار فرموده است؛ و عباس گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سقایت را که زمزم باشد، به من واگذار نموده ولی ای علی، آن حضرت چیزی به شما نداده است! گوید: پس خداوند این آیه را نازل فرمود:«أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْأخِرِ وَ جَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لَا یَسْتَوُنَ عِندَ الله»(2) {آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند [کار] کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می کند؟ [نه، این دو] نزد خدا یکسان نیستند}

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 246- 240
2- . نسخه خطی. توبه/ 19 . شیبهٔ بن عثمان صحیح است.

37. تفسیر عیّاشی: از ابوبصیر از یکی از امامان باقر و صادق علیهما السلام در قول خدای عزّوجل:«أَجَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» آورده است که این آیه درباره علی، حمزه، جعفر، عباس و شیبه نازل شده و آن اینکه ایشان با یکدیگر درباره منصب سقایهٔالحاج باهم به مفاخره پرداختند و خداوند آیه:« أَجَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الْحَاجِّ» تا « وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ...» را نازل فرمود و بدین ترتیب علی، حمزه و جعفر و عباس علیهم السّلام کسانی به شمار آمدند که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد نمودند « لا یستوون عند الله».(1)

38. روضه الواعظین: عیسی بن سواد بن جعد گوید: محمّد بن منکدر، ربیعهٔ بن أبی عبدالرحمان، ابوحازم و کلبی مرا روایت کرده و گفتند: علی اوّلین کسی است که اسلام آورد. کلبی گفت: در آن موقع نه سال داشت، و محمّد بن اسحاق گفت: نخستین مردی که به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ایمان آورد، و او را به آنچه از جانب خدا برای وی آمده بود، تصدیق نمود، علی بن ابی طالب بود و در آن روز ده ساله بود؛ مجاهد نیز همین را گفته، و جابر گفته است: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در روز دوشنبه مبعوث گردید و علی در روز سهشنبه با وی نماز گزارد. و گفته شده است که نوجوانی چهارده ساله بود؛ و گفته شده: یازده سال داشت و گفته شده است که دوازده سال داشت و بیست و چهار ساله بود که به مدینه هجرت نمود.

محمّد بن اسحاق گوید: و از جمله نعمتهایی که خداوند به علی بن ابی طالب علیه السّلام ارزانی فرمود آن است که وی قبل از اسلام در دامن رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پرورش یافت، پس عبدالله بن أبی نجیح از مجاهد بن جبیر مرا روایت کرده گفت: از جمله نعمتهای خدا بر علی بن ابی طالب و از جمله امور خیری که برای او خواسته بود آن بود که قریش گرفتار یک قحطی شدید شدند و مردم از این قحطی آسیب بسیار دیدند و ابوطالب مردی عیالوار بود و فرزندان بسیار داشت از این رو رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به عمویش عباس که یکی از سال خوردگان بنیهاشم بوده فرمود: یا عباس، برادرت ابوطالب عیالوار است و میبینی

1- . نسخه خطی. آن را در تفسیر برهان 2: 100 نیز آورده است.

که مردم به سبب این قحطی در چه زحمتی افتادهاند، بیا باهم برویم و از بار عیالواری او بکاهیم، از میان فرزندان او من یک پسر و تو یک پسر را میگیریم و سرپرستی آنها را قبول میکنیم. عباس گفت: بلی، پس راه افتاده نزد ابوطالب آمده و گفتند: ما میخواهیم تا زمانی که مردم از این سختی درآیند، از بار عیالواری شما بکاهیم. ابوطالب به آن دو گفت: اگر میتوانید عقیل را برای من گذارید و از میان بقیه هر که را که میخواهید ببرید. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی را با خود برد و عباس جعفر را با خود برد و علی همچنان نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بود تا اینکه به نبوّت مبعوث گردید و بلافاصله علی به وی ایمان آورده و تصدیقش نمود. و جعفر همچنان نزد عباس بود تا اینکه اسلام آورد و از کمک عباس بینیاز شد.(1)

کشف الغمّة: ابوالمؤید با اسناد خود از محمّد بن اسحاق مانند آن را روایت نموده سپس گوید: و این داستان مشهور است.(2)

39. روضة الواعظین: از ابوالحسن علی بن عبدالله بن أبی سیف المدائنی نقل است که گفت: معاویه به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام چنین نوشت: یا أبا الحسن، فضایل من بسیار است: پدرم در جاهلیت بزرگ مردی بود، و در اسلام پادشاه شدم، و من برادر زن رسول خدایم و دایی مؤمنان و کاتب وحی! چون امیرالمؤمنین علیه السّلام نامه وی را خواند، فرمود: آیا به وسیله شمردن فضایل ، پسر هند جگر خوار به من فخر میفروشد؟! ای غلام، بنویس، و سپس علی علیه السّلام چنین بر وی املا نمود:

-«محمّدِ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برادر و پدرزن من است، و حمزه سیدالشهداء عموی من؛

- و جعفر که از صبح تا شام همراه فرشتگان پرواز میکند، عموی من است؛

- و دخت محمّد که خون و گوشت او با خون و گوشت من در آمیخته، مایه آرامش و همسر من است؛

1- . روضه الواعظین: 76-75

2- . كشف الغمة: 24- 23

- و دو سبط احمد هر دو پسران من از اویند، کدام یک از شما سهمی چون سهم من دارد؟ !

- از همه شما زودتر به اسلام گرویدم در حالی که نوجوانی نابالغ بودم؛

- و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز غدیرخُم ولایت من بر شما را لازم فرمود.»

چون معاویه این نامه را خواند، گفت: ای غلام، آن را پاره کن مبادا مردم شام آن را بخوانند و به سوی پسر ابوطالب متمایل شوند.(1)

میگویم: صاحب دیوان این ابیات را روایت نموده و ابیات زیر را بر آن افزوده است:

-« و پیامبر از روی اختیار مرا وصی خود بر اُمّت خویش نمود و شما به حکم من راضی شدید؛

- هان، هرکس بخواهد، به این ایمان بیاورد وگرنه از شدت غصه بمیرد؛

- من آن دلاوی هستم که انکارش نمیکنند برای روزهای ناخوشایند و روزهای صلح»(2)

40. کشف الغمّة: از مناقب ابن مغازلی از ابن عباس رضی الله عنه در قول خدای تعالی:«وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»(3) {و

سبقت گیرندگان مقدّمند} روایت کرده که گفت: یوشع بن نون در ایمان به موسی بر دیگران سبقت گرفت و صاحب آل یاسین در ایمان آوردن به عیسی بر دیگران سبقت گرفت و علی بن ابی طالب علیه السّلام در ایمان آوردن به محمّد صَلی الله علیهِ و آله بر دیگران سبقت گرفت و او أفضل ایشان است.

و از مسند احمد بن حنبل از عمر بن عباده از عبدالله گوید: شنیدم علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: من بنده خدا و برادر فرستاده اویم و من صدِّیق اکبرم،

1- . روضه الواعظين 76
2- . ديوان اميرالمؤمنين عليه السّلام : 105
3- . واقعه/ 10

پس از من کسی این را نگوید مگر اینکه دروغگوی بهتان زن باشد، و من هفت سال قبل از مردم نماز خواندم.(1)

ابوالمؤید با همین اسناد از سلمان رضی الله عنه از او آورده است که گفت: شنیدم پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نخستین فردی که در روز قیامت بر من در کنار حوض کوثر وارد میشود، اوّلین کسی است که اسلام آورده باشد، علی بن أبی طالب.

از ابن عباس گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی صلوات فرستادند؛ عرض شد: چرا چنین بود یا رسول الله؟ فرمود: چون از مردان کسی جز او با من نماز نمیگزارد.

در روایتی از مناقب خوارزمی نیز گوید: فرشتگان هفت سال بر من و علی صلوات فرستادند زیرا شهادت«لا إله إلّا الله» جز از زبان من و علی به آسمان نمیرفت، و طبری صاحب الخصائص این حدیث را آورده و گفت: مگر از او و من.

و از کتاب الیواقیت ابوعمر زاهد از لیلی غفاری نقل شده است که گفت: زنی بودم که به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله همراه میشدم تا زخمیها را درمان کنم. چون جنگ جمل پیش آمد، همراه علی علیه السّلام شدم و چون فراغت یافت شامگاه نزد زینب رفته و گفتم: به من بگو، آیا از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در مورد این مرد سخنی شنیدهای؟ گفت: آری، در حالی بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد شدم که با عایشه در رخت خواب بودند و قطیفهای روی آنها بود. سپس علی علیه السلام آمد و همانند بادیهنشینان دو زانو نشست، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: به راستی که این مرد اوّلین کسی است که ایمان آورده و اوّلین کسی است که در روز قیامت با من دیدار میکند و آخرین کسی است که تا دم مرگ در کنار من خواهد ماند.

از او از ابن عباس آورده است که گفت: علی علیه السّلام به چهرههای مردم نظر کرده سپس فرمود: به یقین برادر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و وزیر اویم، و

1- . كشف الغمّة: 26

میدانید که من قبل از همه شما به خدای عزّوجل و رسول او ایمان آوردم، سپس بعد از من آرام آرام به اسلام گرویدید، و من عموزاده رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و برادر و شریک او در نسب وی هستم و پدر پسرانش و شوی سرور فرزندان آن حضرت و سرور زنان جهانم، و نیک دانستهاید که ما هرگز با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به جنگی نرفتهایم مگر اینکه چون بازگشتیم من محبوبترین و قابل اعتمادترین شما نزد او و آسیب رساندهترین و اثر گذارترین شما بر دشمن بودهام. و دیدهاید که مرا مأمور ابلاغ سوره برائت نمود و میدانید که در روز غدیر خم برای من توقف کرد و مرا با خود برپا نموده و دستم را بالا برد، و اینکه آن حضرت چون عقد برادری میان مسلمانان برقرار نمود، کسی جز مرا به برادری خویش برنگزید و به من فرمود:« تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرتم» و مردم را از مسجد بیرون کرد و مرا ابقا نمود، و به من فرمود:« تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری إلّا اینکه پس از من پیامبری نیست»

از او از ابن عباس رضی الله عنه آورده است که گفت: علی علیه السّلام از چهار خصلت برخوردار است که هیچ یک از آنها در غیر او نیست: او نخستین کسی از عرب و عجم است که با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز گزارد، او کسی است که در هر جنگی پرچم پیامبر به دست او بود، او کسی است که در جنگ اُحد در کنار چاه مهراس با پیامبر استقامت نمود و او کسی است که پیامبر را غسل داده و به خاکش سپرد صلوات خدا بر هر دوی آنها باد!

و از مسند احمد بن حنبل از علی علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود: خداوندا، من بندهای از بندگان تو در میان اُمّت جز رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نمیشناسم که پیش از من تو را پرستیده باشد- سه بار این سخن را تکرار فرمودند-، من هفت سال قبل از آنکه مردم نماز بخوانند، نماز گزاردم.

از او از حبّهٔ العرنی روایت شده که گفت: علی را شنیدم که فرمود: من اوّلین کسی هستم که با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز گزاردم.

از مسند احمد از عمر بن میمون آورده است که گفت: من در کنار ابن عباس نشسته بودم که گروهی نُه نفره نزد وی آمده و گفتند: ای ابن عباس، یا با ما بیا و یا

ص: 290

اینکه ای جماعت ما را تنها بگذارید. ابن عباس گفت: من با شما خواهم آمد. راوی گوید: و در آن روز وی سالم بود و هنوز نابینا نشده بود. راوی گوید: سپس آنها باهم به گفتگو پرداختند بیآنکه بدانیم باهم چه گفتهاند. سپس در حالی آمد که پیراهن خویش را میتکاند و میگفت: اُف وتف بر آنان که به مردی ناسزا میگویند و خرده میگیرند که از ده خصلت برخوردار است. از مردی عیبجویی میکنند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: «مردی را روانه میدان جنگ میکنم که خداوند هرگز رسوایش نخواهد ساخت، خدا و رسول او را دوست میدارد.» پس خیلیها امید داشتند خود از این شرافت برخوردار شوند، فرمود: علی کجاست؟ عرض کردند: در آسیاب مشغول آرد درست کردن است. فرمود: آیا در میان شما کسی نبود. که آرد درست کند؟ راوی گوید: پس علی که از چشم درد رنج میبرد و تقریباً چیزی را نمیدید، آمد. راوی گوید: پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آب دهان بر چشمان وی انداخته سپس پرچم را سه بار به اهتزاز در آورده سپس آن را به علی علیه السّلام داد، و او با صفیّه دختر حیّی بازگشت.

ابن عباس گوید: سپس فلانی را با سوره توبه فرستاد تا آن را ابلاغ کند، لیکن علی علیه السّلام را در پی وی فرستاد که آن را از او گرفته و خود مأموریت را انجام دهد و به علی فرمود: «این سوره را کسی جز من یا مردی که او از من باشد و من از او، نباید ابلاغ کند»

گوید: و به عموزادگانش فرمود: کدام یک از شما دوست و همراه من در دنیا و آخرت خواهید بود؟ راوی گوید: و در آنجا علی علیه السلام با آنها نشسته بود اما همه از پاسخ دادن امتناع کردند، سپس علی علیه السّلام فرمود: من در دنیا و آخرت دوست و همراه شما خواهم بود. راوی گوید: اما پیامبر توجهی به وی نفرمود، پس رو به یکی از آنها کرده و فرمود: کدام یک از شما دوست و همراه من در دنیا و آخرت خواهد بود؟ اما امتناع کردند، راوی گوید:پس علی علیه السّلام عرض کرد: من در دنیا و آخرت دوست و همراه شما خواهم بود، آنگاه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: تو دوست و همراه من در دنیا و آخرت هستی.

گوید: و او نخستین کسی از میان مردم بود که بعد از خدیجه اسلام آورد.

گوید: و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله جامه خود را گرفته و روی علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله علیهم انداخته سپس فرمود: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»(1) {خدا

فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. }

گوید: و علی علیه السلام جانِ خود را با خدا معامله کرد، جامه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را بر تن نمود سپس در جای وی خوابید؛ گوید: و مشرکان قصد رسول خدا را داشتند. پس در حالی که علی خوابیده بود، ابوبکر آمد در حالی که گمان میکرد او پیامبر خداست؛ گوید: پس علی علیه السّلام به وی فرمود: پیامبر به طرف چاه میمون رهسپار گشته، خود را به وی برسان؛ پس ابوبکر روانه گشت و با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وارد غار گردید. و مشرکان شروع کردند به پرتاب سنگ به طرف علی همانطور که به سوی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله پرت میکردند و علی علیه السّلام نیز بر خود میپیچید در حالی که سرخود را تا صبح پنهان کرده بود و آن را بیرون نمیآورد و چون صبح شد سر خود را بیرون آورد، پس مشرکان به وی گفتند: به راستی که تو پستی، دوست تو را سنگ میزدیم بر خود نمیپیچید لیکن چون تو بر خود میپیچیدی و این کار بر ما غریب بود.

گوید: و مردم عازم جنگ تبوک شدند، گوید: پس علی علیه السّلام به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله عرض کرد: با شما بیایم؟ پس نبی خدا به وی فرمود: نه، پس علی علیه السّلام بگریست. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: آیا خوشنود نمیشود که از من منزلت هارون از موسی را داشته باشی با این تفاوت که تو پیامبر نیستی؟ نمیتوانم بروم مگر اینکه تو را جانشین خود (بر مدینه) کرده باشم.

گوید: و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: تو پس از من ولیّ هر مرد و زن مؤمنی هستی.

1- . احزاب/ 33

گوید: و درِ خانههایی را که به مسجد باز میشدند بست مگر درِ خانه علی علیه السّلام را و علی تنها کسی بود که میتوانست در حال جنابت از مسجد النبی بگذرد چون راه دیگری جز این راه نداشت.

گوید: و آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود:«هرکس من مولایش بودهام، بیشک علی مولای اوست.

گوید: و خدای عزّوجل به ما خبر داده است که از آنها خوشنود گشته، از اصحاب (بیعت) شجره، و از دلهای آنها خبر داشته، آیا کسی برای ما روایت کرده است که خداوند بعد از آن ماجرا بر آنان خشم گرفته باشد؟!

و از مسند از ابن عباس روایت کرده که گفته: اوّلین کسی که بعد از خدیجه با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نماز خواند، علی علیه السّلام است. و یکبار گفت: اولّین کسی که بعد از خدیجه اسلام آورد، علی علیه السّلام است، ابوالمؤید گفت: و از ابن عباس است که گفت: رسول خداَلی صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پیشتازان سه تن هستند: یوشع بن نون که اولین کسی بود که به موسی ایمان آورد، صاحب یاسین که به عیسی ایمان آورد و علی بن ابی طالب که در ایمان آوردن به محمّد پیشتاز بود.

از مناقب از عبدالله بن مسعود آورده است که گفت: نخستین چیزی که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دانستم زمانی بود که به همراه عموهایم وارد مکه شدم، پس ما را به عباس بن عبدالمطلّب راهنمایی کردند و ما به نزد وی رفتیم و او را نشسته در میان جمعی یافتیم، پس ما نیز در مجلس وی نشستیم، و در حالی که ما در مجلس وی نشسته بودیم ناگهان از سمت باب الصفا مردی وارد شد که صورتی سپید متمایل به سرخ داشت با موهای مجعدی که تا بناگوش وی میرسید، با بینی بلند کشیده، دندانهای برّاق، چشمان سیاه و بزرگ، با صورتی پرمو، با خط مویی باریک که از سینه تا ناف کشیده شده بود، درشت پنجه و نیکو رخسار که نوجوانی نابالغ و شاید بالغ به همراه داشت و پشت سر آنها بانویی قرار داشت که محاسن خود را پوشانده بود؛ آنها به سمت حجرالأسود رفته و آن مرد حجرالأسود را استلام نمود، سپس آن نوجوان حجرالأسود را استلام کرد و سپس آن زن استلام حجر نمود، آنگاه به همراه آن نوجوان و آن زن هفت بار کعبه را طواف کرد؛ پس

گفتیم: یا ابا الفضل، ما چنین دینی را در میان ما ندیده بودیم، آیا اتفاقی افتاده است؟ گفت: این برادرزاده من محمّد بن عبدالله است و این نوجوان علی بن ابی طالب و آن زن همسر وی خدیجه بنت خویلد است، بر روی زمین کسی جز این سه نفر پیرو این دین نیست.

و مانند آن را عفیف کندی روایت نموده گوید: من مردی بازرگان بودم که به حجّ آمدم. پس نزد عباس بن عبدالمطلّب آمدم تا کالایی از وی خریداری کنم که مردی بازرگان بود. به خدا سوگند من در منی نزد وی بودم که مردی از خیمهای در نزدیکی او بیرون آمده و به آسمان نگاه کرد و چون مشاهده کرد خورشید متمایل شده است، به نماز ایستاد. راوی گوید: سپس زنی از همان خیمهای که آن مرد از آن بیرون آمد. خارج شده و پشت سر وی به نماز ایستاده سپس نوجوانی در سنین بلوغ از خیمه خارج گشته و با وی به نماز ایستاد. راوی گوید: پس به عباس گفتم: عباس، این کیست؟ گفت: این محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلّب برادرزاده من است. گوید: پس گفتم: این زن کیست؟ گفت: همسر او خدیجه بنت خویلد است. گوید: پس گفتم: این نوجوان کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب پسرعموی اوست- علیهم السّلام- گوید: پس به وی گفتم: مشغول چه کاری است؟ گفت: نماز میخواند و گمان دارد که او پیامبر است و جز زنش و این نوجوان پسرعمویش کسی از وی پیروی نمیکند، و او را گمان بر این است که گنجینههای خسرو و قیصر به رویش گشوده خواهد شد. و عفیف- که عموزاده اشعث بن قیس بود- که بعداً اسلام آورد و نیکو مسلمانی بود، پیوسته میگفت: کاش آن روز خداوند اسلام را روزی من قرار میداد تا بعد از علی علیه السّلام دوّمین مرد مسلمان میشدم!

این روایت را احمد بن حنبل مفصلاً در مسند خود آورده و من آن را از کسی که آن را تلخیص و گردآوری کرده یعنی عزّ الدین محدّث نقل کردم و دنباله آن در خصائص نطنزی چنین آمده است: سپس در مقابل رکن ایستاده دستها را بلند کرده و تکبیر گفت، و آن نوجوان نیز ایستاد و دست ها را بلند کرده و تکبیر گفت و آن زن نیز دستها را بلند کرده و تکبیر گفت، آنگاه آن مرد به رکوع رفت و آن دو نیز به رکوع رفتند و آن مرد سجده کرد و این دو نیز سجده کردند و آن مرد قنوت کرد

و آن دو نیز قنوت کردند. ما چیزی را دیده بودیم که نمیدانستیم چیست. آیا در مکه اتفاقی افتاده بود؟ پس این کار آنها را ناشناخته یافتیم و به عباس رو نموده به وی گفتیم: یا اباالفضل... تا پایان حدیث.(1)

الأرشاد: مظفّر بن محمّد بلخی مرفوعاً از عفیف از پدرش نظیر آن را روایت کرده است.(2)

روضه الواعظین: محمّد بن اسحاق با اسناد خود از عفیف مانند آن را روایت کرده است.(3)

41. کشف الغمّة: از مناقب خوارزمی از زید بن ارقم روایت کرده که گفت: اوّلین کسی که به همراه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نماز خواند علی بن ابی طالب علیه السّلام بود. و در آن کتاب از ابورافع روایت شده که گفت: پیامبر در آغاز روز دوشنبه نماز خواند و خدیجه در پایان روز دوشنبه نماز خواند و یک روز بعد، در روز سهشنبه علی علیه السلام نماز خواند و پیش از آنکه با پیامبر نماز بخواند، نهانی هفت سال و چندماه نماز میخواند.

خوارزمی کوید: اگر این حدیث صحّت داشته باشد، تأویل آن چنین است که وی قبل از خیلیها که بعداً اسلام آوردند با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نماز خوانده است، نه این که وی هفت سال قبل از عبدالرحمان بن عوف، عثمان، سعد بن أبی وقّاص، طلحه و زبیر نماز خوانده است، زیرا فاصله میان اسلام آوردن اینان با اسلام علی علیه السّلام از نظر همه سیرهنویسان و مورّخان تا بدین حد نبوده است.

و با همین اسناد از عروه نقل است که گفت: علی علیه السّلام در هشت سالگی اسلام آورد؛ و یکی از کوفیان در جنگ صفین ابیاتی درباره امیرالمؤمنین سروده است:

-« تو آن امامی هستی که امید داریم با اطاعت از وی از خدای رحمان در روز نشور آمرزیده شویم؛

1- . کشف الغمة: 25-24
2- . ارشاد شیخ مفید: 13

3- . روضه الواعظين: 75

- تو آن بخش از دین ما را که برای ما مبهم بود، روشن کردی پروردگارت تو را از جانب ما نیکی عنایت فرماید؛

- جانم فدای آن بهترینِ همه مردم، بعد از پیامبر است همان علی نیکو که مولای ماست.

- برادر پیامبر و هم چنین مولای مومنان و اولین کسی که پیامبر را تصدیق کرد و ایمان آورد.»

و از روایاتی که دوست ما عزّالدین عبدالرزّاق بن رزق الله بن أبی بکر محدّث حنبلی رسغنی الأصل بزرگ شده موصل- که مردی فاضل، ادیب، خوش معاشرت، شیرین سخن و فصیح اللسان بود و با وی در موصل ملاقات کرده و در مورد احادیثی باهم گفتگوها کردیم و به وی گفتم: ای عزّالدین، میخواهم از تو درباره چیزی بپرسم و منصفانه پاسخ مرا بدهی. گفت: بلی، گفتم: آیا جایز است که ما را ملزم به قبول روایاتی از صحاح خود کنید که در میان راویان آن عمرو بن عاص، معاویۀ بن أبی سفیان و عمران بن حطّان که از خوارج بوده است؟ گفت: نه به خدا! و او مرد با انصافی بود، خدایش رحمت کند و در سالی که موصل اشغال شد یعنی سال ششصد و شصت به قتل رسید- روایتی را از عمر نقل کردهام که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو نخستین کسی هستی که با من ایمان آوردی و داناترین مردم به آیات الهی هستی و وفادارترین مردم به عهد و پیمان خدایی و مهربانترین آنها نسبت به رعیّتی و عادلترین آنها در تقسیم کردن بیتالمال به صورت مساوی و بر خوردار از عظیمترین مزیتها نزد خدایی.

و از جمله احادیثی که فرد مذکور از مسند احمد از حدیث معقل بن یسار استخراج کرده یکی آن است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به فاطمه علیهما السّلام فرمود: آیا خرسند نیستی که تو را به زوجیّت پیشتازترین مردم در اسلام آوردن و عالمترین و بردبارترین آنها در آوردم؟

و از تفسیر ثعلبی در تفسیر قول خدای متعال:«وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنصَار...»(1) {و

پیشگامانِ نخستین از مهاجران و انصار...} ثعلبی گوید: عُلما اتّفاق نظر دارند که اوّلین کسی از مردان که بعد از خدیجه به رسول خدا ایمان آورد، علی بن ابی طالب علیه السّلام بود و این گفته ابن عباس، جابر بن عبدالله انصاری، زید بن ارقم، محمّد بن المنکدر، ربیعهٔ الرای، ابو الجارود و مزنی است.

و کلبی گوید: امیرالمؤمنین علیه السّلام در سن نه سالگی به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ایمان آورد.

از خصائص نطنزی از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز دوشنبه نبوت بر من نازل شد و علی در روز سه شنبه با من نماز خواند.

از خصائص نطنزی در قول خدای متعال:« وَ ارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِين»(2) {

و با رکوع کنندگان رکوع کنید.} گوید: این آیه منحصراً درباره پیامبر و علی نازل گردیده زیرا آن دو نخستین کسانی بودند که نمازگزارده و به رکوع رفتند.

و از کتاب خصائص از عباس بن عبدالمطّلب روایت شده که گفت: شنیدم عمر بن خطاب میگفت: دست از عیبجویی علی بردارید که من شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود در علی سه خصلت هست، و من دوست داشتم یکی از آنها به من تعلّق داشت، زیرا هریک از آن نزد من دوست داشتنیتر از هر آنچه آفتاب بر آن میتاید است؛ من و ابوبکر و ابوعبیده جرّاح به همراه برخی از صحابه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در محضر ایشان بودیم که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دست بر روی شانه علی بن ابی طالب زده سپس فرمود: یا علی، تو اوّلین کسی هستی که اسلام آوردی، و تو اوّلین کسی هستی که ایمان آوردی و تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری، یا علی، دروغ میگوید آنکه گمان میکند مرا دوست میدارد ولی با تو دشمنی میکند.

1- . توبه / 100
2- . بقره / 43

و از تفسیر ابن الجحّام در قول خدای متعال:« وَ مَن یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُوْلَئکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِم...»(1) {و

کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته ... } آورده است که علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، آیا میتوانیم در بهشت هرگاه که خواستیم به دیدارتان بیاییم؟ فرمود: یا علی، هر پیامبری همراهی دارد که او نخستین کسی است که از اُمّتش که به وی ایمان آورده باشد؛ سپس این آیه نازل شد:« فَأُوْلَئکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِم مِّنَ النَّبِیِّنَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشهَّدَاءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُوْلَئکَ رَفِیقًا»(2) {آنان

در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.} پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی را نزد خود خوانده و به وی فرمود: خداوند پاسخ سوال تو را به من نازل کرده است و تو را رفیق و همراه من قرار داده است، چون تو نخستین کسی هستی که اسلام آورده و صدِّیق اکبر هستی.

و از کتاب المسترشد از سلمان فارسی روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله

فرمود: بهترینِ این اُمّت پس از من نخستین کسی است که اسلام آورده باشد، علی بن ابی طالب علیه السّلام .

42. کشف الغمّة: از منافب خوارزمی از منصور بن ربعی بن خراش روایت کرده که علی علیه السّلام فرمود: قریش نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله گرد آمدهاند و سهیل بن عمرو نیز در میان ایشان بود، پس گفتند یا محمّد، بندگان ما به تو پیوستهاند، آنها را به ما بازگردانید. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله چنان به خشم آمد که آثار غضب در رخسارشان هویدا گشته و فرمود: ای جماعت قریش، دست بر میدارید یا اینکه به خدا سوگند خداوند مردی از خودتان را که قلبش را برای ایمان آزموده برمیانگیزد تا گردنهایتان را در راه دین بزند؟! عرض شد: یا رسول الله، ابوبکر است؟ فرمود: نه. عرض شد: عمر؟ فرمود: نه، لیکن او کسی است که در اتاق مشغول پینه زدن کفش است. راوی گوید: پس مردم یقین کردند که منظور از آن مرد،

1- . نساء/ 69
2- . کشف الغمة : 26-25 . نساء/ 69

علی بن ابی طالب علیه السلام است. راوی گوید: اما من شنیدم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: به من نسبت دروغ ندهید، زیرا هرکس از روی عمد به من نسبت دروغ بدهد، وارد دوزخ میشود.

و در آن کتاب به نقل از علی علیه السّلام آورده است که روزی که خیبر را گشودم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: اگر بیم آن نداشتم که گروههایی از اُمّت من چیزهایی درباره تو بگویند که نصاری درباره عیسی بن مریم میگویند، امروز سخنی درباره تو میگفتم که بر هر جمعی از مسلمانان گذر نمیکردی مگر اینکه مردم خاک پا و آب وضوی تو را برای طلب شفا ببرند، لیکن همین تو را بس که تو از من باشی و من از تو، از من ارث بری و از تو ارث برم و تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری اِلّا اینکه هیچ پیامبری پس از من نخواهد آمد، و تو وام مرا ادا میکنی و در دفاع از سنّت من میجنگی و تو در آخرت نزدیکترینِ مردم به منی، و تو فردای قیامت در کنار حوض جانشین منی که منافقان را از آن میرانی، و تو نخستین کسی هستی که در کنار حوض بر من وارد میشوی و تو اوّلین کسی هستی از اُمّت من که وارد بهشت میشود، و تاکیداً شیعیان تو بر منبرهایی از نور قرار دارند و سیراب گشته از آب کوثر با چهرههای سپید پیرامون من خواهند بود، ایشان را شفاعت میکنم و در بهشت همسایهام خواهند بود. و یقیناً دشمنان تو فردای قیامت تشنه و روسیاه و لب فرو بسته خواهند بود، جنگ با تو جنگ با من است و آشتی کردن با تو آشتی کردن با من است، نهان تو نهانِ من و آشکار تو آشکار من است، رازهای سینه تو رازهای سینه من است، و تو دروازه علم منی، فرزندان تو فرزندان من هستند و گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است و به راستی که حق با توست و حق بر زبان تو و در قلب توست و پیوسته چشم به سوی حق داری و ایمان با گوشت و خون تو درآمیخته همانطور که در گوشت و خون من درآمیخت، خدای عزّوجل مرا فرمان داده که تو را بشارت دهم به اینکه تو و عترت تو در بهشتی و دشمن تو در دوزخ است، دشمن تو بر حوض کوثر وارد نشود و دوستدار تو از آن محروم نگردد؛ راوی گوید: علی علیه السّلام فرمود: پس سجده شکر به درگاه خدای سبحان بلند مرتبه به جای آورده، او را به خاطر

نعمتهایی که به برکت اسلام و قرآن بر من ارزانی داشته و مرا نزد خاتم پیامبران و سرور مرسلین محبوب گردانیده، سپاس گفتم.

و از آن کتاب روایت کرده که گفت: به عمر بن عبدالعزیز خبر رسید که عدهای به علی بن ابی طالب علیه السلام توهین میکنند، پس بر منبر رفته و حمد و ثنای خدا را به جا آورده بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله درود فرستاد و از علی و فضل و سابقه وی سخن به میان آورده سپس گفت: عراک بن مالک غفاری مرا از ام سلمه روایت کرد که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در خانه من بود که جبرئیل بر آن حضرت نازل گشته و آهسته سخنی با وی گفت: پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله

به نشانه خنده تبسّم فرمود. و چون این حالت از وی زایل گشت عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله، سبب خنده شما چه بود؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد در حالی بر علی علیه السّلام گذشته که وی تعدادی شتر را که متعلّق به او بودهاند به چرا برده و به خواب رفته و بخشی از اندام وی مکشوف شده بود. جبرئیل گفت: پس بدنش را با جامهاش پوشاندم و احساس کردم خنکای نسیم ایمان او به قلبم رسید.

و از آن کتاب از فخر خوارزم ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری از رجال خود روایت کرده گوید: دو مرد نزد عمر آمده و گفتند: در مورد طلاق کنیز چه میگویی؟پس وی برخاسته به طرف جمعی رفت که مردی اصلع(طاس) در میان ایشان بود و به وی گفت: در مورد طلاق کنیز چه میگویی؟ امام اشاره فرمود: دو بار. پس عمر رو به آن دو نفر کرده و گفت: دو بار! یکی از آن دو گفت: در حالی که ما نزد تو آمدیم که امیرمؤمنانی، و تو نزد مردی آمدی و همان سؤال را از وی کردی اما به خدا سوگند او با تو سخن نگفت. پس عمر گفت: وای بر تو! میدانی این مرد کیست؟ این علی بن ابی طالب است، من شنیدم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اگر آسمانها و زمین در یک کفّه ترازو گذاشته شود و ایمان علی در کفّه دیگر، ایمان علی فزونی مییابد.

و از مناقب از عمر بن خطّاب آورده است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را گواه میگیرم که از آن حضرت شنیدم که فرمود: اگر هفت آسمان و هفت

زمین در کفّه یک ترازو قرار داده شوند و ایمان علی در کفه دیگر، حتماً ایمان علی فزونی خواهد یافت.

و از همان کتاب آمده است که گفت: ابوطالب پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را یافت که آب دهان خود را در دهان علی میاندازد، پس گفت: این چه کاری است یا محمّد؟ ! فرمود: ایمان و حکمت است. پس ابوطالب به علی گفت: فرزندم، عموزادهات را یاری کن و پشتیبان او باش.(1)

توضیح: «الذود» از شتران: بین دو تا نُه شتر، و گفته شده بین سه تا ده شتر.

43. کنز جامع الفوائد: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرزندان عبدالمطلّب را که خود با فرزندانشان بالغ بر چهل نفر بودند، در شِعب دعوت نمود و با ران یک گوسفند آبگوشتی برای آنان فراهم آورد و مقداری نان خرد کرده و آن آبگوشت را روی نان ریخت و آن را جلو ایشان گذاشت. آنان از آن ترید آنقدر خوردند که کاملاً سیر شدند سپس یک کاسه بزرگ شیر برایشان آوردند و همگی از آن نوشیدند و کاملاً سیر شدند، پس ابولهب گفت به خدا سوگند در این جمع کسانی هستند که یک کاسه

بزرگ آبگوشت را به تنهایی میخورد بیآنکه کاملاً سیر شوند! و ظرفی شراب مینوشد بیآنکه تشنگی آنها برطرف سازد ولی پسر ابوکبشه ما را به یک ران گوسفند و سبویی نوشیدنی دعوت نمود و همگی سیر خوردیم و سیراب شدیم، این همان جادوی آشکار است! راوی گوید: پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله ایشان را دعوت به اسلام نموده فرمود: همانا خدای عزّوجل مرا فرمان داده خویشاوندان نزدیک و خاندان خالص خود را هشدار دهم و خداوند پیامبری را مبعوث نفرموده مگر اینکه از خاندان او برایش برادر، وارث، وزیر و وصیّ قرار داده باشد، اکنون کدامیک از شما برمیخیزد و با این شرط با من بیعت میکند که برادر، وزیر و وارث من از میان خاندانم باشد و وصی من و جانشین من در خاندانم باشد و منزلتش نزد من همانند منزلت هارون از موسی باشد إلّا اینکه پس از من پیامبری نخواهد آمد؟ پس آن قوم سکوت کردند؛ فرمود: به خدا سوگند یا یکی از شما برمیخیزد(و این

1- . كشف الغمّة: 84-83

دعوت را میپذیرد) یا اینکه این منصب به دیگران خواهد رسید و آنگاه به سختی پشیمان خواهید شد! پس علی علیه السّلام در مقابل نگاه همگی حاضران به وی، از جا برخاسته، با آن حضرت بیعت نمود و دعوت وی را به آنچه او را به آن دعوت کرده بود، اجابت نمود؛ پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: نزدیک من بیا! پس علی علیه السّلام به وی نزدیک شد، آنگاه به وی فرمود: دهانت را بگشا، چون

علی علیه السّلام دهانش را باز کرد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آب دهان خود را در دهان او انداخته کما اینکه بر میان دو شانه او و جناغ سینهاش آب دهان انداخت؛ پس ابولهب گفت: چه بد پاداشی به عموزادهات که دعوت تو را اجابت نمود، دادی و دهان و صورت او را پر از آب دهان کردی! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بلکه وجود او را از علم و حِلم و فهم پر کردم.(1)

44. میگویم: ابن أثیر در جامع الأصول از سنن ابوداود و صحیح ترمذی از علی علیه السّلام آورده است که آن حضرت فرمود: چون روز حدیبیّه فرا رسید، جمعی از مشرکان از جمله سهیل بن عمرو و مردمانی از بزرگان مشرکین نزد ما آمده و گفتند: یا رسول الله، عدهای از فرزندان و برادران و بندگان ما به سوی شما آمدهاند بیآنکه فهمی در دین داشته باشند بلکه به خاطر فرار از اموال و املاک ما به شما پیوستهاند، پس ایشان را به ما بازگردانید، تا اگر از فهم دین بیبهره باشند، آنان را آگاه سازیم. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای گروه قریش، اگر از این تصمیم منصرف نشوید، خدای متعال مردی را بر علیه شما خواهد انگیخت که دلش را به نور ایمان آزموده و گردنهای شما را بر سر دین خواهد زد! ابوبکر و عمر گفتند: او کیست یا رسول الله؟ فرمود: آنکه دارد کفش را وصله میکند، و آن حضرت کفش خود را به علی علیه السّلام داده بود تا آن را وصله کند.

و از ترمذی از انس روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روز دوشنبه به نبوّت مبعوث گردید و علی علیه السّلام روز سهشنبه با وی نماز گزارد.

1- . نسخه خطی. و آن را در برهان 3: 191-190 آورده است.

و از ترمذی از ابن عباس آورده است که گفت: نخستین کسی که نماز گزارد، علی بود.

و از او از زید بن ارقم آورده است: اوّلین کسی که اسلام آورد علی بود. (1)

میگویم: روایات این باب در سایر بابهای کتاب پخش و پراکنده است بالأخص در بابهای، نصوص، باب جوامع المناقب، بابهای احتجاجات و بابهای تأویل آیات.

45. الطرائف: احمد بن حنبل در مسند خود مرفوعاً از ابن عباس روایت کرده که گفت: علی اوّلین کسی بود که اسلام آورد، و آن را از چند طریق روایت کرده است. و ابن مغازلی شافعی در مناقب و ثعلبی در تفسیر خود، و نیز احمد بن حنبل از زید بن ارقم روایت کرده که گفت: نخستین کسی با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز گزارد علی بن ابی طالب بود. ثعلبی و ابن مغازلی نیز آن را روایت کردهاند. نیز احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده که علی هفت سال پیش از آنکه کسی با پیامبر نماز بخواند، با وی نماز گزارد، و ابن مغازلی از ابوأیّوب انصاری روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی صلوات فرستادند، زیرا جز او کسی با من نماز نگزارد. و نیز ابن مغازلی در مناقب از انس بن مالک روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی صلوات فرستادند، زیرا در این مدت گواهی «لا إله إلّا الله» و اینکه محمّد بنده و رسول اوست جز از طرف من و او به آسمان نمیرفت.

و ثعلبی در تفسیر خود آورده است که اوّلین مردی که به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله ایمان آورده و تصدیقش نمود، علی بن ابی طالب علیه السّلام بود، ثعلبی گوید: و این گفته ابن عباس، جابر، زید بن ارقم، محمّد بن منکدر، ربیعهٔ الرای، ابوحیّان و مزنی است.

1- . نسخه خطی

و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده که ابوطالب به علی گفت: فرزندم، این دینی که تو بر آنی، چیست؟ فرمود: پدرجان، به خدا و رسولش ایمان آورده، در آنچه آورده تصدیقش نمودم و به همراه وی برای خدای متعال نماز گزاردم، پس ابوطالب به وی گفت: بدان که محمّد جز به خیر دعوت نمیکند، پس ملازم وی باش!

و ابن مغازلی در قول خدای متعال:« وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُون...»(1) {و

پیشگامانِ نخستین...} از ابن عباس آورده است که گفت: یوشع بن نون پیش از دیگران به موسی ایمان آورد، و صاحب آل یاسین پیش از دیگران به عیسی ایمان آورد و علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السّلام پیش از بقیه به محمّد ایمان آورد.(2)

46. الطرائف: ثعلبی در تفسیر قول خدای متعال:«وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِين»(3) {و

خویشانِ نزدیکت را هشدار ده!} حدیث را به براء بن عازب رسانده که گفت: چون آیه:«وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِين» نازل گردید، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بنیعبدالمطلّب را که در آن روز بالغ بر چهل نفر بودند و هریک از مردان ایشان گوشت شتری را میخورد و ظرف بزرگی نوشیدنی مینوشید. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله امر فرمود گوسفندی بیاورند و آن را خورش کرد و سپس فرمود: به نام خدا بفرمایید. پس آن قوم ده نفر نزدیک شده و آنقدر خوردند تا سیر شدند. سپس کاسهای شیر خواست و خود یک جرعه از آن نوشیده سپس به ایشان فرمود: به نام خدا بنوشید و آنها آنقدر نوشیدند تا سیر شدند. پس ابولهب سخن آغاز کرده و گفت: این چیزی است که این مرد شما را با آن جادو کرد! پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله سکوت فرموده و چیزی نگفت: سپس فردا به طعام و شرابی همانند دیروز دعوت فرمود، آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ایشان را هشدار داده و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلّب، من از جانب خدای عزّوجل برای شما هم بیمدهنده هستم و هم بشارت دهندهام به چیزی که احدی نظیر آن را نیاورده، من دنیا

1- . توبه/ 100

2- . الطرائف: 6
3- . شعراء/ 214

و آخرت را برای شما آوردهام، پس اسلام بیاورید و اطاعت کنید، هدایت مییابید. پس چه کسی با من برادری میکند و پشتیبانم میشود و ولی و وارث و وصیّ من بعد از من میگردد و جانشین من در میان خاندانم میگردد و وام مرا ادا میکند؟ پس آن قوم سکوت کردند. و پیامبر سه بار سخن خود را تکرار نمود ولی همه سکوت کردند و در هر سه بار علی علیه السّلام در پاسخ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: من! پس آن حضرت به وی فرمود: تو باش! پس آن جماعت در حالی برخاستند که به ابوطالب میگفتند: از پسرت اطاعت کن که امیر توشد.(1)

47. الطرائف: احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است که چون آیه:« وَ أَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِین»(2) { و خویشانِ نزدیکت را هشدار ده!} نازل شد، پیامبر خاندان خود را که سی نفر مرد بودند، گرد آورد و سه روز خوردند و آشامیدند سپس به آنها فرمود: کیست که وام وعدههای مرا ضمانت کند تا در بهشت با من باشد و جانشین منگردد؟ پس مردی که شریک (راوی حدیث) از وی نام نبرده ، گفت: یا رسول الله، آیا کسی را پیدا میکنی که این را بپذیرد؟ دیگری گفت: او دارد از اهل بیتش میپرسد. پس علی علیه السّلام عرض کرد: من! پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: تو باش! و نیز احمد بن حنبل این روایت را از طریقی دیگر و ابن مغازلی هم نقل کردهاند.(3)

48. الطرائف: ابن مردویه با اسناد خود به عبدالله بن الصامت از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده که گفت: بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد گشته و عرض کردیم: چه کسی نزد شما محبوبتر است تا اگر کار مهمی بود در کنار او باشیم و اگر مصیبتی رسید، از او دفاع کنیم؟ فرمود: ابن علی علیه السّلام است که از همه شما در تسلیم شدن برای خدا و اسلام آوردن مقدّمتر است.(4)

1- . الطرائف: 7
2- . شعراء/ 214
3- . الطرائف: 7
4- . الطرائف: 7

49. الطرائف: ثعلبی در تفسیر قول خدای متعال:« وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ*أُوْلَئکَ الْمُقَرَّبُونَ»(1) {و

سبقت گیرندگان مقدّمندآنانند همان مقرّبانِ [خدا]، } از عباد بن عبدالله گوید: شنیدم علی را که میگفت: من بنده خدا و برادر رسول خدایم، من آن صدِّیق اکبرم که بعد از من کسی آن را نمیگوید مگر اینکه دروغگوی افترا زننده باشد، هفت سال پیش از مردم نماز خواندم.(2)

تتمّه: میگویم: بر کسی که بویی از انسانیّت برده باشد و به مراتبی بالاتر از حیوانیّت و تعصّب صعود کرده باشد پوشیده نیست که پیشتاز بودن آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله با ورود این همه روایات متواتر از طرق خاصّه و عامّه، از اوضح واضحات است و کسی که در آن شک کند مانند کسی است که روشنترین بدیهیات را انکار کند و اینکه کسانی که مدّعی اند ایمان وی در دوران کودکی بوده از این رو فاقد اعتبار است، به یقین جهل را به سیّد مرسلین نسبت داده است که وی را مکلّف به این امور نموده و در هر مکانی او را بدان ستوده است، و بدان فضیلت او را بر عالمیان برتری داده است؛ و مدّعی نامعتبر بودن ایمان او در نوجوانی، به اشرف اوصیا نسبت جهل داده است؛ زیرا آن حضرت در جمع مسلمانان پیوسته خود را بدان میستود و افتخار فرموده و احتجاج مینمود و نیز در برابر صحابه و تابعین نیز چنین میکرد ولی کسی از ایشان علی رغم منافق و معاند بودن اکثرشان، به وی اعتراض ننموده است. از طرفی، بدان که ما بسیاری از روایات را که میشد آنها را ذکر کرده و در تأیید این معنا بودهاند به سبب بیم از کثرت تکرار و اطاله کلام و اطناب، نیاوردیم؛ ابن بطریق در کتاب «العمدة»(3)

در باب پیشتاز بودن آن حضرت در اسلام آوردن و نماز گزاردن ایشان از مسند احمد بن حنبل سیزده حدیث و از تفسیر ثعلبی چهار حدیث و از مناقب ابن مغازلی هفت حدیث روایت نموده و در «المستدرک» نیز روایات بسیاری در این مورد آورده است و مؤلف «الصراط المستقیم» با اسنادهایی از طرق عامه آنها را روایت نموده است؛ و علّامه در «کشف

1- . واقعه/ 10-11
2- . در نسخه چاپی آن را نیافتیم.

3- . ص 30-33

الحق»(1)

و «کشف الیقین»(2)

و دیگران با اسنادهایی از کتابهایشان آنها را روایت کردهاند. و ما از آوردن آنها و روایات بسیاری که شیخ مفید در «الإرشاد»(3) و نیشابوری در «روضه الواعظین»، طبرسی در «اعلام الوری»(4)، ابن الصّباغ در «الفصول المهمّة»(5)

و دیگر اصول و کتابهایی که نزد ماست، خودداری کردیم و تنها به نقل روایاتی بسنده میکنیم که مؤید این هدف غایی و خواسته متعالی ما باشند علی رغم وضوح و قاطعیتی که به روشنی خورشید دارند تا شبهه بهتان زنان را برطرف سازیم، از این رو به نقل آنچه عبدالحمید ابن ابی الحدید از مشاهیر مخالفین و آنچه شیخ مفید از بزرگان علمای ما امامیّه رضوان الله علیهم اجمعین در این مورد آوردهاند، میپردازیم. اما ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید:

در مورد سنّ علی علیه السّلام در آن زمان که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دعوت خویش را آشکار نمود، اختلاف نظر وجود دارد: در آن زمان آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله چهل سال تمام داشتند و در روایات، مشهور آن است که علی علیه السّلام نوجوانی ده ساله بوده است، و بسیاری از دوستان متکلّم ما میگویند: او نوجوانی سیزده ساله بوده است؛ این سخن را شیخ ما ابوالقاسم بلخی و دیگر مشایخ ما نقل کردهاند، و قائلین قول اول میگویند: آن حضرت در سن 63 سالگی به شهادت رسید و اینان میگویند: در سنّ 66 سالگی به شهادت رسید و روایات در این خصوص متفاوت است؛ و کسانی هستند که گمان دارند سن وی زیر ده سال بوده است لیکن نظر غالب خلاف آن است؛ و احمد بن یحیی بلاذری و علی بن حسین اصفهانی آورده اند که قریش گرفتار خشکسالی و قحط شد از این رو رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به عمویش حمزه و عباس گفت: آیا در قحطسالی نباید باری از دوش ابوطالب برداریم؟ پس نزد وی آمده از او خواستند پسرانش را به آن

1- . ص 102-101 و 110

2- .ص 10-8 و 63
3- .ص 14-13
4- . ص 186-185
5- . ص 108

ها بسپارد تا آنها متکفل مخارج آنها شوند. ابوطالب گفت: عقیل را برای من بگذارید و هرکه را خواستید ببرید. و او عقیل را بسیار دوست میداشت. پس عباس سرپرستی «طالب» و حمزه سرپرستی«جعفر» و محمّد صَلی الله علیهِ و آله سرپرستی «علی» را برعهده گرفتند و به ایشان گفت: تحقیقاً من کسی را برگزیدم که خداوند او را برای من برگزید و او علی است. گویند: علی علیه السّلام از شش سالگی در دامن رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پرورش یافت و آن حضرت به سبب لطفی که ابوطالب بعد از مرگ عبدالمطّلب کرده و عهدهدار سرپرستی وی شده بود، به جبران آن در حق علی علیه السّلام بسیار مهربانی و نیکی میفرمود و به خوبی وی را پرورش میداد و این با فرمودههای ایشان علیه السّلام مطابقت دارد که:«من به مدت هفت سال صدای جبرئیل را میشنیدم و نور او را میدیدم» در حالی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سکوت اختیار فرموده بود و اجازه نداشت هشدار دهد و تبلیغ کند. پس اگر در روز آشکار کردن دعوت عمر وی سیزده سال بوده و واگذاری سرپرستی وی از طرف پدرش به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله صَلی الله علیهِ و آله در شش سالگی صورت گرفته باشد، صحت فرموده وی که هفت سال پیشتر از همه مردم خدا را عبادت میکرده است و کودک شش ساله اگر صاحب تمییز و تشخیص باشد، عبادت وی درست است و باید توجه داشت که عبادت فردی چون او به صورت بزرگ داشت و اجلال و خشوع قلب و اظهار تواضع با دست و پا هنگام دیدن جلوههای جلال خدای سبحان و آیات درخشان وی است، و چنین حالتی در کودکان وجود دارد.(1)

و در شرح قول آن حضرت صلوات الله علیه که فرمود:« من بر فطرت زاده شدم و در ایمان و هجرت پیشتاز بودم»، اگر گفته شود: چگونه فرموده است که در ایمان آوردن پیشتاز بودهام در حالی که برخی از مردم گفتهاند که ابوبکر در ایمان آوردن بر دیگران پیشی گرفته است؟ و گروهی گفتهاند که زید بن حارثه بر وی سبقت گرفته است؟ پاسخ این است که بیشتر اهل حدیث و اکثر پژوهشگران سیره

1- . شرح النهج1: 7-6

نویس روایت کردهاند که آن حضرت علیه السّلام نخستین کسی است که اسلام آورده است، و ما گفته ابوعمر یوسف بن عبدالبرّ در کتابش که معروف به «الاستیعاب» است را ذکر میکنیم. ابوعمر در ترجمه علی علیه السّلام گوید:

با توجه به روایاتی که از سلمان، ابوذر، مقداد، خبّاب، جابر، ابوسعید خدری و زید بن ارقم نقل شده است، علی علیه السّلام نخستین کسی است که اسلام آورده است و این جماعت وی را بر دیگری تفضیل دادهاند. ابوعمر گوید: و ابن اسحاق گوید: نخستین کسی که به خدا و به محمّد صَلی الله علیهِ و آله به عنوان رسول خدا ایمان آورد، علی بن ابی طالب بود، که این خود گفته ابن شهاب است با این تفاوت که ایشان گفته است:« از میان مردان بعد از خدیجه». و ابوعمر گوید: ما را احمد بن محمّد روایت کرده گفت: ما را احمد بن الفضل روایت کرده با واسطه از سماک بن حرب از عکرمه از ابن عباس که گفت: علی از چهار ویژگی برخوردار است که احدی جز او از آنها برخوردار نیست: او نخستین عرب و غیر عربی است که با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز گزارد، و او کسی است که در هر جنگی پرچم آن حضرت را حمل میکرد، و او کسی است که هرگاه دیگران گریخته و تنهایش میگذاشتند، در کنارش پایداری میکرد، و او کسی است که پیامبر را غسل داده و به خاک سپرده است.

ابوعمر گوید: و از سلمان فارسی نقل است که گفت: نخستین کسی از این اُمّت که بر پیامبرش در کنار حوض وارد میشود نخستین کسی است که اسلام آورده، علی بن ابی طالب است. و این حدیث را مرفوعاً از سلمان تا پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که فرمود: نخستین وارد شونده بر من در کنار حوض کوثر از این اُمّت، اوّلین مسلمان آن، علی بن ابی طالب است. ابوعمر گوید: و رفع آن اولی است زیرا چنین حدیثی با فکر و اندیشه درک نمیشود. ابو عمر گفت: اما درباره اسناد مرفوعش باید گفت، ما را قاسم بن اصبغ روایت کرده گفت: ما را حارث بن أبی اسامه روایت کرده گفت: ما را یحیی بن هاشم روایت کرده گفت: ما را سفیان ثوری از سلمهٔ بن کهیل از ابوصادق از جیش بن معتمر از علیم کندی از سلمان فارسی روایت کرده گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نخستین کسی از

شما که در کنار حوض بر من وارد میشود، نخستین مسلمان شما علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

ابوعمر گوید: و ابوداود طیالسی روایت کرده گفت: ما را ابن عوانه از ابوبلخ از عمرو بن میمون از ابن عباس روایت کرده که گفت: اولین کسی که

پس از خدیجه با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نماز گزارد، علی بن ابی طالب است. ابوعمر گوید: و ما را ابن عوانه از ابوبلخ از عمرو بن میمون از ابن عباس روایت کرد که گفت: علی نخستین کسی از میان مردم بود که بعد از خدیجه ایمان آورد. ابوعمر گوید: هیچ کسی نمیتواند در این اِسناد خدشهای وارد کند چون صحیح است و راویان آن ثقه هستند.

آنچه در این باب نقل کردیم با آنچه درباره ابوبکر از ابن عباس روایت شده مورد معارضه واقع شده است و در مورد ابوبکر صحیح آن است که وی نخستین کسی بود که اسلام خود را آشکار نمود؛ مجاهد و دیگران چنین گفتهاند، گفتند که قومش وی را منع کردند.

ابوعمر گوید: ابن شهاب، عبدالله بن محمّد بن عقیل، قتاده و ابن اسحاق اتّفاق نظر دادند که اولین کسی از مردان که ایمان آورد، علی علیه السلام بود؛ در ضمن خدیجه نخستین کسی است که به خدا و رسول او ایمان آورده و او را در آنچه آورد، تصدیق نمود و علی بعد از وی قرار دارد، و علی بن نافع شبیه این روایت را نقل کرده است.

ابوعمر گوید: و ما را عبدالوارث روایت کرده گفت: ما را قاسم روایت کرده گفت: احمد بن زهیر ما را روایت کرده گفت: ما را عبدالسلام بن صالح روایت کرده گفت: ما را عبدالعزیز بن محمّد دراوردی روایت کرده گفت، ما را عمرو مولای عفره روایت کرده گفت: از محمّد بن کعب قرظی درباره اولین کسی که اسلام آورده سوال شد که کیست؟ علی یا ابوبکر؟ گفت: سبحان الله! علی قبل از او اسلام آورده ودر این مورد امر بر مردم مشتبه شده زیرا علی علیه السّلام اسلام آوردن خود را از ابوطالب پنهان کرده بود. اما ابوبکر چون اسلام آورد، اسلام خود را آشکار نمود.ابوعمر گوید: و نزد ما تردیدی وجود ندارد که از میان این دو، اول علی علیه

السلام اسلام آورده است. عبدالرزّاق در جامع خود از معمر از قتاده از حسین و غیره روایت کرده که گفتهاند: اوّلین کسی که پس از خدیجه اسلام آورد، علی بن ابی طالب علیه السّلام بود. و معمر از عثمان جزری از مقسم از ابن عباس روایت کرده که گفت: اوّلین کسی که اسلام آورد، علی بن ابی طالب علیه السّلام است. ابوعمرو گوید: و ابن فضیلٍ از حبّه عرنی روایت کرده که گفت: شنیدم علی را که میفرمود: تحقیقاً من پنج سال قبل از اینکه احدی این امّت خدا را عبادت کند، وی را پرستش کردهام.

ابوعمر گوید: از شعبه از سلمه بن کهیل از حبّه عرنی روایت شد که گفت: شنیدم علی علیه السّلام را که میفرمود: من نخستین کسی هستم که با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز گزارد، ابوعمر گوید: و سالم بن أبی الجعد روایت کرده گفت: به پسر حنفیه گفتم: آیا اولین کسی است که اسلام آورده است؟ گفت: خیر! ابوعمر گوید: و ملائی از انس بن مالک روایت کرده که گفت:پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روز دوشنبه مبعوث گردید و علی روز سهشنبه نماز خواند؛ ابوعمر گوید: و زید بن ارقم گفت: بعد از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله اوّلین کسی که به خدا ایمان آورد علی بن ابی طالب علیه السّلام بود. گوید: حدیث زید بن ارقم از راههای گوناگونی روایت شده است که این راهها را نسائی و اسلم بن موسی و دیگران بیان کرده اند. از جمله حدیثی است که عبدالوارث آن را برای ما روایت کرده و گوید: قاسم از احمد بن زهیر از علی بن الجعد از شعبه ما را روایت کرده گفت: مرا عمرو بن مرّهٔ روایت کرده گفت: شنیدم ابوحمزه انصاری گفت: شنیدم که زید بن ارقم میگوید: اوّلین کسی که با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز خواند، علی بن ابی طالب علیه السّلام بود.

ابوعمر گوید: و پدرم ما را روایت کرده گفت: ما را یعقوب بن ابراهیم بن سعد روایت کرده که گفت: ما را ابن اسحاق روایت کرده گفت: ما را یحیی بن اشعث از اسماعیل بن أیاس از عفیف از پدرش از جدش روایت کرده گفت: به مکه آمدم و نزد عباس بن عبدالمطّلب رفته تا کالایی از وی خریداری کنم و او مردی بازرگان بود، به خدا سوگند که من در منی نزد وی بودم که مردی از خیمهای در نزدیکی وی

بیرون آمده و به خورشید نگاه کرد، پس چون دید که متمایل شده به نماز ایستاد، سپس زنی از آن خیمهای که آن مرد از آن خارج شد، بیرون آمد و پشت سر وی به نماز ایستاد، سپس نوجوانی در سنین بلوغ از همان خیمه بیرون آمد و با وی به نماز ایستاد. به عباس گفتم: این کیست؟ گفت: محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب، برادر زاده من است گفتم: این زن کیست؟ گفت: همسر او خدیجه بنت خویلد است. گفتم: این نوجوان کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب عموزاده اوست. گفتم: این چه کاری است که انجام میدهد؟ گفت: نماز میخواند و گمان دارد که او پیامبر است، و کسی جز همسر و این برادرزادهاش از وی پیروی نمیکند و تصوّر میکند که به زودی گنجهای خسرو و قیصر را به روی اُمّتش میگشاید، گوید: عفیف کندی- که اسلام آورده بود، اسلامش نیکو بود- پیوسته میگفت: اگر خداوند آن روز اسلام را به من روزی میفرمود، دومین نفری میشدم در کنار علی که با وی ایمان آورده بودم. ابوعمر گوید: این حدیث را از طرقی در باب عفیف کندی در همین کتاب آوردهایم. ابوعمر گوید: و علی علیه السّلام گفته است: فلان مدت با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز خواندم و به استثنای خدیجه کسی جز من با وی نماز نمیخواند.

جملگی این اخبار و روایات را ابوعمر یوسف بن عبدالبّر در کتاب مذکور آورده است(1)

و همانطور که ملاحظه میکنید، تقریباً حالت اجماع را دارند. ابوعمر گوید: اختلاف تنها درباره مقدار سنّ وی هنگام اسلام آوردن اوست. حسن بن علی حلوانی در کتاب المعرفه گوید: ما را عبد الله بن صالح از لیث بن سعد از ابوالأسود محمّد بن عبدالرحمان روایت کرده که به وی خبر رسیده که علی و زبیر در حالی اسلام آوردند که هشت ساله بودند، این کلام ابوالأسود بن عروهٔ است، و ابن أبی خیثمهٔ نیز ازقتیبه بن سعید از لیث بن سعد از ابوالأسود، و عمر بن شبّه آن را از خزاعی از ابن وهب از لیث از ابوالأسود آورده است که لیث گفت: و آن دو در سن هیجده سالگی هجرت کردند، ابوعمر گوید: حسن بن علی حلوانی روایت کرده گوید: عبدالرزاق روایت کرده گفت: ما را معمر از قتاده از حسن روایت کرده گفت:

1- . رجوع شود به الاستیعاب3: 33-27

در حالی اسلام آورد که نوجوانی پانزده ساله بود. ابوعمر گوید: و ما را ابوالقاسم خلف بن قاسم بن سهل روایت کرده گفت: ما را ابوالحسن علی بن محمّد و اسماعیل طوسی روایت نموده گفتند: ما را ابوالعباس محمّد بن اسحاق بن ابراهیم سرّاج روایت کرده گفت: محمّد بن مسعود ما را روایت کرده گفت: ما را عبدالرزاق خبر داده گوید: معمر از قتاده از حسن روایت کرده که گفت: علی اسلام آورد و نخستین کسی است که اسلام آورد در حالی که نوجوانی پانزده ساله بود. ابوعمر گوید: و ابن اسحاق گفت: او نخستین مردی است اسلام آورد در حالی که سیزده سال داشت؛ و گفته شده: نوجوانی پانزده ساله بود؛ و گفته شده: نوجوانی شانزده ساله بود؛ و گفته شده، ده ساله بود؛ و گفته شده هشت ساله بود.

ابوعمر گوید: عمر بن شبّه ازمدائنی از ابن جُعدُبه از نافع از ابن عمر آورده است که گفت: اسلام آورد در حالی که نوجوانی سیزده ساله بود. گوید: ابراهیم بن منذر حزامی ما را روایت کرده گفت: ما را محمّد بن طلحه روایت کرده گفت: مرا جدّم اسحاق بن یحیی بن طلحه روایت کرده گفت: علی بن أبی طالب، زبیر بن عوّام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن أبی وقّاص هم سن و سال بود؛ گوید: و ما را عبدالله بن محمّد بن عبدالمؤمن روایت کرده گفت: ما را اسماعیل بن علی خطبی روایت کرده گفت: ما را عبدالله بن احمد بن حنبل روایت کرده گفت: مرا پدرم روایت کرده گفت: ما را یحیی ابوعمرو روایت کرده گفت: ما را حبان از معروف از ابی معشر روایت کرده که گفت: علی و طلحه و زبیر هم سن و سال بودند. گوید: و عبدالرزّاق از حسن و دیگران آورده است که اوّلین کسی که پس از خدیجه اسلام آورد، علی بن ابی طالب در حالی که نوجوانی پانزده ساله بود. ابوعمر گوید: و ابو زید عمر بن شبّه ما را روایت کرده و گفت: شریح بن نعمان گفت: ما را فرات بن سائب از میمون بن مهران از ابن عمر روایت کرده گفت: علی در حالی اسلام آورد که نوجوانی سیزده ساله بود و در شصت و سه سالگی درگذشت. ابوعمر گوید: این صحیحترین قولی است که در این مورد گفته شده است و الله اعلم، سخن ابوعمر تمام شد.

و در کتاب «الاستیعاب» آمده است: و بدان که بزرگان متکلّم ما تقریباً اتّفاق نظر دارند که نخستین مسلمان علی بن ابی طالب علیه السّلام است مگر اندکی از

بصریان پیشین که با این نظر مخالف بودند. اما آنچه در حال حاضر مورد اتفاق است، این قول است که آن حضرت پیشتازترین مردم به ایمان است و تقریباً چیزی خلاف این مطلب در تألیفات آنها و نزد متکلّمان و محققانشان دیده نمیشود. و بدان که امیرالمؤمنین علیه السّلام پیوسته چنین ادّعایی داشت و بدان افتخار نموده آن را حجّتی بر افضلیت خود به شمار آورده و بدان تصریح مینمود و بیش از یک بار فرموده است: صدِّیق اکبر و فاروق اوّل منم، پیش از ابوبکر اسلام آورده و قبل از وی نماز خواندم. و عین این کلام را ابومحمّد ابن قتیبه در کتاب المعارف از آن حضرت نقل کرده است و او را نمیتوان در کارش متهّم نمود. و از اشعار روایت شده از وی در این معنا ابیاتی است که با این بیت آغاز میشوند:

-«محمّدِ نبی برادر و صنو - هم ریشه - من است، و حمزه سیّدالشهدا عموی من است»

و از جمله این ابیات:

-«پیشتاز همه شما در اسلام آوردن بودم، در حالی که هنوز به آغاز سن بلوغ خود نرسیده بودم»

و روایات وارده در این باب خیلی زیاد است و این کتاب گنجایش نقل همه آنها را ندارد از این رو باید برای دستیابی به آنها به منابعشان مراجعه نمود، و هرکس در کتابهای سیره و تاریخ تأمل کند، بر آنچه ما گفتیم وقوف خواهد یافت. اما کسانی که قائل به ایناند که ابوبکر نخستین مسلمان است، افرادی اندکند، و ما آنچه را که ابن عبدالبّر در کتاب الاستیعاب در شرح حال ابوبکر آورده، بیان میداریم. ابوعمر گوید: مرا خالد بن قاسم روایت کرده گفت: ما را احمد بن محبوب روایت کرده گفت: ما را محمّد بن عبدوس روایت کرده گفت: ما را ابوبکر بن أبی شیبه روایت کرده گفت: ما را یکی از بزرگانمان روایت کرده گفت: ما را مجالد از شعبی روایت کرده گفت: از ابن عباس پرسیدم- یا اینکه از وی سؤال شد- : از میان مردم چه کسی در اسلام آوردن بر همه پیشی گرفته است؟ گفت: مگر قول حسّان بن ثابت را نشنیدهای که گفت:

-« هرگاه اندوهی از برادی قابل اعتماد به یادت آمد، برادرت ابوبکر را یاد کن که چه کرد؛

- او بهترین مردم و با تقواترین و عادلترین ایشان بود، بعد از پیامبر

- و وفادارترین آنها به بار مسؤولیتی که آن را بر دوش خود حمل میکرد؛

- او بعد از پیامبر دومین نفر از اصحاب غار بود که کارش ستوده بود، و اوّلینِ آنها در تصدیق رسالت آن حضرت»

و نقل است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به حسّان فرمود: آیا در ابوبکر شعری گفتهای؟ عرض کرد: بلی، و این ابیات را برای آن حضرت خواند و بیت چهارمی نیز داشت که این است:

-« و دومین نفر از آن دو شخص که در غار آن کوه بلند قرار داشت، بود، که دشمن هنگامی که از آن کوه بالا رفت گرداگرد آن غار میگشت»

پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شادمان شد و به حسّان گفت: احسنت حسان! و بیت پنجمی نیز برای این شعر روایت شده است:

-« و حزب رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میدانستند که از میان مردم کسی با وی برابری نمیکند»

ابوعمر گفت: شعبه از عمرو بن مرّه از ابراهیم نخعی روایت کرده که گفت: اوّلین کسی که اسلام آورد، ابوبکر بود. گوید: حریری از ابونضره روایت کرده گفت: ابوبکر- در حدیثی که ذکر کرده- به علی علیه السّلام گفت: من پیش از تو اسلام آوردم. و علی کلام وی را رد نکرد. ابوعمر گوید: و ابو محجن ثقفی در مدح ابوبکر گفته است:

-«و صدِّیق نامیده شدی و مهاجر بودی، اما دیگران به نام خود نامیده میشوند و اعتراضی به آن ندارند؛

- در اسلام آوردن پیشتاز بودی و خدا بر آن گواه است، و در عریش مسهّر - سایبانی که در جنگ بدر برای پیامبر ساختند - همنشین بودی؛

- و در غار، آنگاه که «صاحب» نامیده شدی، و تو رفیق و همراه پیامبر مطهّر بودی»

ص: 315

ابوعمر گوید: و از راههای مختلف از ابواُمامه باهلی روایت شدهایم که گفت: روایت کرد مرا عمرو بن عنبسه گفت: در حالی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در عکاظ پیاده شده بود،نزد وی رفتم و عرض کردم: یا رسول الله: چه کسانی در این امر از شما پیروی کردهاند؟ فرمود: یک بنده و یک آزاد: ابوبکر و بلال، آنگاه من هم اسلام آوردم، و حدیث را روایت کرد.

این بود آنچه عمر بن عبدالبر در این باب در شرح حال ابوبکر ذکر کرده است و کاملاً مشخص است که این روایات هیچ تناسبی با روایاتی که ضمن شرح حال علی علیه السّلام آورده و دال بر سبقت ایشان در اسلام میباشند، ندارند و تردیدی وجود ندارد که آنچه ابوعمر درباره علی ذکر کرده صحیح است و آن حضرت در اسلام پیشتاز بوده است، و ابوبکر اسلام خود را اظهار نمود از این رو گمان کرد پیشتازی از آن خود اوست.

و اما زید بن حارثه، ابوعمر بن عبدالبرّ نیز در کتاب الاستیعاب در شرح حال زید بن حارثه گوید: معمر در جامع خود از زهری آورده است که: به خاطر نداریم که کسی قبل از زید بن حارثه اسلام آورده باشد، عبدالرزاق گوید: و به خاطر ندارم کسی جز زهری این حدیث را نقل کرده باشد، و صاحب الاستیعاب دلیلی جز این روایت را برای اثبات اینکه زید بت حارثه در اسلام آوردن پیشتاز بوده، ذکرکرده باشد و این مطلب را بعید شمرده است؛ بنابراین مجموعه آنچه ذکر کردیم بیانگر آن است که علی نخستین کسی است که اسلام آورده است و سخن خلاف آن شاذ میباشد و کسی به قول شاذ اعتنا نمیکند. کلام او تمام شد.(1)

اما شیخ مفید قدّس الله روحه، در کتاب الفصول گوید: اُمّت بر این اجماع دارد که نخستین مردی که دعوت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را اجابت نمود، امیرالمؤمنین علیه السّلام بود و کسی از اهل علم در این مورد اختلاف ندارد، لیکن عثمانیها به سبب صغر سن آن حضرت، بر ایمان وی در صورتی که دعوت را اجابت کرده باشد، خرده گرفته و گفتند: در آن حالت بالغ نبوده تا ایمان آوردن وی

1- . شرح النهج1: 496-492

ناشی از شناخت باشد لیکن ایمان ابوبکر حاصل کمال او بود، زیرا وی با یقین و معرفت ایمان آورد! و اقراری که ناشی از تقلید و تلقین باشد با اقراری که از روی شناخت و معرفت حاصل شده باشد، یکسان نیستند. بنابراین، اختلافی میان جماعت در تقدّم امیرالمؤمنین و پیشتازی وی در اجابت دعوت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وجود ندارد بلکه تنها در آن موردی که گفتیم با ما اختلاف دارند و من علّت اشتباه بودن برداشت آن را روشن خواهم کرد که اقرار امیرالمؤمنین علیه السّلام را سست و بیارزش به شمار آورده و آن را ناشی از تلقین که مستند به شناخت و یقین نبوده دانستهاند و این را پس از آنکه به ذکر اختلافی که پس از اجماع از طرفی بعضی متکلّمان و ناصبیان محدّث پیش آمد، بیان خواهم کرد.

بدین معنی که در اینجا گروهی از پیروان عثمان هستند که گمان دارند ابوبکر در اقرار به نبوّت بر امیرالمؤمنین علیه السّلام سبقت گرفته است و برای اثبات این زعم خود احادیثی مولّد - ساختگی - و ضعیف استناد میکنند از جمله اینکه آنها از ابونضره روایت کردهاند که گفت: علی و زبیر از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، گوید: پس ابوبکر علی را ملاقات کرده و به وی گفت: در بیعت با من تأخیر کردی در حالی که من پیش از تو اسلام آوردم؟! و زبیر را ملاقات کرد و به وی گفت: در بیعت با من تاخیر کردی در حالی که من قبل از تو اسلام آوردم؟!

و از جمله حدیث ابو اُمامه از عمر بن عنبسه است که گوید: در آغاز بعثت آن حضرت به مکه نزد وی آمدم و در آن وقت وی از مردم پنهان بود. پس عرض کردم: کیستی؟ فرمود: من پیامبرم! عرض کردم: پیامبر چیست؟ فرمود: فرستاده خداست. عرض کردم: آیا خدا شما را فرستاده؟ فرمود: آری، به وی عرض کردم: شما را با چه فرستاده؟ فرمود: به اینکه خدای عزّوجل را عبادت کنیم و بتها را بشکنیم و صلهارحام به جای آوریم. عرض کردم: به کاری بس نیکو شما را فرستاده است، چه کسی در آنچه میگویی از شما پیروی کرده است؟ فرمود: یک آزاده و یک بنده- مقصود آن حضرت ابوبکر و بلال بود- و عمر بن عنبسه پیوسته میگفت: من در آن روز خود را چهارمین مسلمان میدیدم. پس اسلام آورده عرض کردم: یا رسول الله، با تو بیعت میکنم.

و از جمله آنها حدیث شعبی است که گفت: از ابن عباس درباره نخستین کسی که اسلام آورده پرسیدم، گفت: ابوبکر، سپس گفت: مکر قول حسان را نشنیدهای که میگوید:

-« هرگاه تو را اندوهی از برادری قابل اعتماد به خاطر آمد، برادرت ابوبکر و کاری که انجام داد را به خاطر آور؛

- بهترینِ مردم و سخاوتمندترین و عادلترین آنها، پس از پیامبر و وفادارترین ایشان به آنچه بر دوش وی گذاشته شده بود؛

- آنکه پس از پیامبر نفر دوم غار بود و حضورش در غار ستوده شده است، و اوّلینِ مردمان بود که پیامبر را تصدیق کرده بود»

و از آن جمله حدیثی است که از منصور از مجاهد روایت کردهاند که گفت: نخستین کسانی که اسلام خود را آشکار ساختند هفت تن بودند: رسول خدا، ابوبکر، خبّاب، صهیب، بلال، عمّار و سمیّه.

و از جمله حدیثی است که آن را از عمرو بن مرّهٔ نقل کردهاند که گفت: حدیثی را برای ابراهیم نخعی نقل کردم که آن را رد نموده گفت: ابوبکر نخستین کسی است که اسلام آورد.

اما شیخ مفید ادام الله عزّه گوید: در پاسخ آنان گفته میشود: حدیث اول را ابونضره روایت کرده است و ابن ابونضره در دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السّلام مشهور است، و این در حالی است که ابونضره معنایی را در این حدیث آورده که ناقض اصلی است که آنها برای اثبات بطلان امامت به کار میبرند و اگر آن معنا ثابت گردد، نفع آن برای (برای شیعه) بیشتر از ضرر مقدّم بودن اسلام ابوبکر بر علی علیه السّلام است و آن اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام و زبیر در بیعت با ابوبکر تأخیر کردند؛ و اگر ثابت شود که آن دو در بیعت با وی تأخیر کرده باشند، قول آنها که اُمّت بر بیعت ابوبکر اجماع کردند، و امیر المومنین کراهتی در این رابطه نداشته اند، باطل میشود، زیرا به قول خودشان این تأخیر به سبب کراهیّت ایشان از بیعت با ابوبکر بوده است به دلیل این قسمت از روایت که از ابوبکر نقل میکنند که به عنوان حجّت آوردن به علی علیه السّلام گفت:« در بیعت با من تأخیر کردی در

حالی که من پیش از تو اسلام آوردهام» تا نشان دهد که خود او به امامت سزاوارتر است، و همین امر بطلان پیشوایی ابوبکر را ثابت میکند، زیرا جایز نیست که امیرالمؤمنین علیه السّلام از حق کراهت داشته باشد و در پیروی از هدایت تأخیر کند، در حالی که اُمّت اجماع دارند بر اینکه بعد از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در طول خلافت ابوبکر، عمر و عثمان خطایی از ایشان سر نزده است بلکه این خوارج بودند که در اواخر عمر آن حضرت علیه السّلام مدعی شدند که وی در ماجرای تحکیم دچار خطا گشته و با این ادّعا از حق کناره گرفتند. پس اگر جایز نبوده است که امیرالمؤمنین علیه السّلام در پیروی از هدایت تأخیر نموده و از حق کراهت داشته باشد و نسبت به جایگاه افضل بیاطلاع باشد، بطلان این حدیث ثابت میشود، و ما پیوسته کوشیدهایم که به مخالفان ثابت کنیم که آن حضرت از بیعت با ابوبکر کراهت داشته لیکن ناصبیان از قبول آن سرباز میزدند و به شدّت آن را رد میکردند تا این که با پای خودشان وارد این وادی شدند و آن را با میل و رغبت پذیرفتند و این را در احتجاجات خود برای اثبات برتری ابوبکر بر علی علیه السّلام به کار میبردند؛ خداوند با اهل باطل چنین میکند، آنان را نومید کرده و توفیق را از ایشان سلب میکند تا به گونهای ناخواسته به آنچه از آن کراهت دارند، وارد شوند.

البته در مقابل این حدیث، حدیثی از ابوبکر وارد گشته که این مسأله را به شکلی واضحتر از حدیث ابونضره بیان میدارد و این حدیث را علی بن مسلم بن طوسی از زافر بن سلیمان از صلت بن بهرام از شعبی روایت کرده که گفت: علی بن ابی طالب به همراه یاران خود بر ابوبکر گذر نموده سلام کرد و رفت. پس ابوبکر گفت: هرکس خوشحال میشود از اینکه پیشتازترین مردم در پذیرش اسلام و نزدیکترین مردم به پیامبرمان را به جهت خویشاوندی و عظیمترین مردمان به حسب راه نمودن به سوی او و فداکارترین ایشان نسبت به وی را ببیند، به علی بن ابی طالب نظر کند؛ و این حدیث ادّعای آنان را درباره ابوبکر و آنچه را که ابونضره به وی نسبت داده است، باطل میسازد.

اما حدیث عمر بن عنبسه؛ سند این حدیث ابواُمامه است و اختلافی وجود ندارد که ابواُمامه از منحرفان از امیرالمؤمنین و مخالفان وی بوده از یاران معاویه

است. در ضمن، در این حدیث از عمر روایت کرده که وی گواهی داده که خودش نفر چهارمی است که اسلام آورده و شهادت شخص به نفع خود پذیرفته نیست مگر اینکه معصوم باشد یا اینکه دلیلی صدق ادّعایش را ثابت نماید و اگر نتواند شهادت خود به نفع خویش را ثابت کند، تمام حدیث باطل میشود، بعلاوه روایت دیگری از عمر بن عنبسه در همین مورد صادر شده است که با این روایت اختلاف دارد. در حدیث دیگری از وی روایت شده است که گفت: در کنار آبی که آن را عکاظ نامند نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و به وی عرض کردم: یا رسول الله چه کسی در این امر از شما تبعیت کرده است؟ فرمود: آزاده و بندهای سپس نماز به پا شد و من به همراه ابوبکر و بلال پشت سر وی نماز گزاردیم در حالی که در آن روز من چهارمین مسلمان بودم؛ که در این دو حدیث در لفظ و معنا باهم متفاوت از آب در آمدند در حالی که راوی یک نفر است، زیرا یک بار محل دیدار را مکه و بار دیگر عکاظ ذکر میکند، یک بار مدعی میشود که او را نهان از مردم در مکه یافته و باردیگر وی در عکاظ ظاهر نشان میدهد که نماز میگزارد و مردم پشت سر وی نماز میخوانند! و این در حالی است که حدیث، یک حدیث بیش نیست که از یک طریق هم نقل شده است و این خود مهمترین دلیل بر فساد آن است.

اما حدیث شعبی را حدیثی از خود او که از طریق صلت بن بهرام روایت شده و مفهومی متضاد با آن دارد، نقض میکند و موجب ساقط شدن آن میگردد به علاوه ی اینکه آن را (تقدم ابوبکر بر علی را) به ابن عباس نسبت داده است، در حالی که حدیث مشهور از ابن عباس ضد و خلاف آن است. آیا حدیث ابوصالح را که از عکرمه از ابن عباس روایت کرده نمیبینی- و این دو بر ابن عباس از شعبی صادقترند زیرا ابو صالح معروف به مصاحبت عکرمه و عکرمه معروف به مصاحبت با ابن عباس بوده است.- که گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فرشتگان بر من و علی بن ابی طالب هفت سال صلوات فرستادند. عرض کردند: چرا چنین کردند یا رسول الله؟ فرمود: چون جز او کسی از مردان با من نبود و از طریق عمرو بن میمون از ابن عباس آورده است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بعد از

خدیجه بنت خویلد نخستین کسی که از مردم اسلام آورد، علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بود.

اما قول حسّان در این مورد حجّت نیست، چون حسّان شاعری بود که (برای گرفتن صله) قصد دولت و سلطان کرده بود و پس از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله انحراف سختی در وی نسبت به امیرالمؤمنین پیدا شد و او یک عثمانی بود و مردم را علیه علی بن ابی طالب تحریک نمود و مردم را به یاری کردن معاویه فرا میخواند و این معنا در شعر وی معروف است، مگر به گفته وی نمینگری که:

-« ای کاش میدانستم و ای کاش پرندگانم خبر میدادند، میان علی و پسرعفّان چه اتفاقی افتاده است؟

- پیری را قربانی کردند که نشانه سجود در صورت او بود و شب را با تسبیح و تلاوت قرآن میگذراند؛

- به زودی در دیار آنها (قاتلان عثمان) فریاد «الله اکبر، یا لثارات عثمان» را خواهند شنید»

اگر ناصبیان شعر حسان را دلیل و حجّت بر تقدّم ابوبکر بر علی علیه السلام در گرویدن به اسلام قرار میدهند، شعر وی را نیز دلیل و حجّت بر کشته شدن عثمان به دست امیرالمؤمنین قرار دهند و این شعر را به عنوان دلیلی قاطع بر تحریک مردم توسط علی علیه السّلام برای قتل عثمان تلقی کنند و انتقام خون عثمان را از علی علیه السّلام بخواهند! و چنانچه بگوئید: در این مورد اشتباه کرده است، به ایشان خواهیم گفت: در تقدیم ایمان ابوبکر بر علی نیز اشتباه کرده است؛ و اگر بگویند: در مورد تقدّم ابوبکر نمیتوان آن را اشتباه تلقی نمود زیرا در حضور صحابه بدان گواهی داده و کسی به وی اعتراض نکرده، به ایشان گفته خواهد شد که اعتراض نکردن ایشان دلیل بر قبول ادّعای حسّان نیست زیرا اکثریت مردم طرفداران ابوبکر بودهاند و مخالفان ایشان از اظهار اعتراضشان تقیّه مینمودند تا موجب اختلاف و جدایی نگردد. در ضمن، قول حسّان این مفهوم را نیز دارد که ابوبکر از پیشتازان در گرویدن به اسلام بوده و نه اینکه نخستین کسی باشد که اسلام آورده است، و ما انکار نمیکنیم که ابوبکر در اوایل اسلام اظهار ایمان به پیامبر صَلی

الله علیهِ و آله کرده بلکه منکر آنیم که ایشان در این مورد از همه گوی سبقت ربوده باشد. و چون احتمال این برداشت در شعر حسّان وجود داشت، از این رو مسلمانان به وی اعتراض نکردند، کما اینکه اگر اظهار قول در حضور جماعتی که اقدام به اعتراض به آن قول نکنند دلیل درستی آن قول باشد، حسان آشکارا مردم را علناً علیه امیرالمؤمنین علیه السّلام تحریک میکرد و آنان را به طلب خون عثمان دعوت مینمود اما کسی فوراً به وی اعتراض ننموده، باید دلیلی بر صحت قول او تلقی گردد؛ اگر گفته شود که حسان این سخن را در جای خاصی بر زبان آورده و چون سخن او آشکارا و مشهور گردید، جمعی از صحابه به آن اعتراض کردند، در جواب خواهیم گفت که اگر به این مطلب ملتزم هستید همین جواب را نیز از ما در توجیه شعر او در مورد ابی بکر بپذیرید و این دو موضوع هیچ تفاوتی با هم ندارند. علاوه بر اینکه همین حسان بن ثابت در حضور پیامبر در شعر خود تصریح به امامت امیرالمؤمنین علیه السّلام نموده

و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به سبب این شعرش برای وی طلب جزای خیر کرد:

-«در روز غدیر پیامبرشان آنان را ندا درمیدهد و چه شنواننده است پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در حالتی که ندا دهنده باشد»

و این ابیات را إن شاء الله در جای خود خواهم آورد، و نیز گواهی بر پیشی گرفتن امیرالمؤمنین علیه السّلام بر قریش در ایمان آوردن داده گوید:

-«خداوند متعال پاداش نیکو دهد- و حال آنکه نیکو در دست خداست- از جانب ما ابوالحسن را و کیست که مانند ابوالحسن باشد؟ ! ؛

- بر قریش سبقت گرفتی به آنچه تو سزاوار آنی، و سینهات گشاده بود و قلب تو از پیش آزموده شده بود»

و با آوردن این ابیات به پیشی گرفتن امیرالمؤمنین علیه السّلام در ایمان به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله گواهی داده است و این خود سخن پیشین حسان را ابطال و ساقط میکند. اگر گمان کنند که این معنا محتمل است نه قطعی، به ایشان گفته میشود: تفضیل ایشان بر همه محتمل نیست بلکه قطعی است اما در پیشتاز بودنش در اسلام، ظاهر شعر حسان اقتضای این را می کند که ایشان پیشتاز همه

ص: 322

بوده است در اسلام اما اگر شما آن را امری احتمالی میدانید نه قطعی، سخن او درباره تقدّم ابوبکر نیز قطعی نیست و همین حالت را دارد.

اما روایت ایشان از مجاهد به حسب مذهب و رأی و گفته اوست و حال آنکه در برابر مجاهد جمعی بسیار از تابعین قرار دارند که ادعای وی را انکار نموده و به خلاف نظر او (در تقدّم ایمان ابوبکر) رفتهاند و بر این باورند که امیرالمؤمنین علیه السّلام نخستین کسی است که ایمان آورده است و همین مقدار برای ابطال نظر مجاهد کافی است، با اینکه از مجاهد روایت دیگری ثابت شده است که بر خلاف ادعای اینان است و بر خلاف آن چیزی است که به مجاهد نسبت داده اند و این روایت مخالف باعث نقض روایت قبلی می شود. از کسی روایت رسیده است که از نظر آنها متهم نیست و او سفیان بن عیینه است، از ابن أبی نجیح از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پیشتازان چهار نفرند: یوشع بن نون به موسی بن عمران، صاحب آل یاسین به عیسی بن مریم و علی بن ابی طالب به رسول خدا؛ و راوی این حدیث فراموش کرده بقیه حدیث را از سفیان نقل کند از این رو چهارمی را نیاورده است، و در حدیث دیگری جز این گفتهام که وی مؤمن آل فرعون است و همین باعث بطلان حدیث مجاهد در تقدّم ابوبکر بر علی علیه السّلام میشود.

امّا حدیث عمرو بن مرّۀ از ابراهیم نیز نظیر حدیث مجاهد است و در آن عمرو بن مرّۀ از مذهب و اعتقاد ابراهیم خبر داده است و خود معلوم است که غلط بر ابراهیم و بلکه بر بالاتر از ابراهیم رواست. و در برابر ابراهیم کسانی هستند که به جهت قدر و منزلت از او بالاترند که سخن او را رد نموده و وی را در ادعایش تکذیب میکنند افرادی چون ابوجعفر باقر و ابوعبدالله صادق علیهما السّلام، همچنین از غیر اهل بیت نظیر قتاده، حسن بصری و دیگران که عددشان فزون از شمار است که هرگاه این قبیل افراد طرفی را داشته باشند، دیگر نیازی به سند برای اثبات صدق طرف دیگر نیست.

شیخ مفید أدام الله عزّۀ گوید: این بود همه آنچه مخالفان ما در مخالفت با ما برای اثبات تقدّم ایمان ابوبکر بر امیرالمؤمنین علیه السّلام به آنها تمسک جستند که

ما مفتضح بودن ادعای ایشان را آشکار نمودم و حال این سخنان را توضیح دادم و من اسامی برخی از کسانی را که روایت کردهاند که آن حضرت بر همه مردم در ایمان آوردن به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سبقت گرفته است و اینکه آن حضرت اوّل همه مردان در اجابت دعوت و ایمان به آن حضرت است، ذکر میکنم و از جمله اینها، روایتی از شخص امیرالمؤمنین علیه السّلام است که از طریق سلمۀ بن کهیل از حبّه عرنی روایت کرده که گفت: شنیدم علی علیه السّلام را که میفرمود: خداوندا، بندهای از این اُمّت را نمیشناسم که پیش از من تو را عبادت کرده باشد مگر پیامبرشان- علیه و آله السّلام- و این را سه بار تکرار فرمود سپس ادامه دادند: هفت سال قبل از اینکه احدی نماز بخواند، نماز گزاردم.

و از طریق منهال از عبایه اسدی از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: تحقیقاً هفت سال پیش از آنکه مردم اسلام بیاورند، اسلام آوردهام.

و از طریق جابر از عبدالله بن یحیی حضرمی از علی علیه السّلام روایت کرده که فرمود: سه سال با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز گزاردم و (در این مدت) جز من احدی با وی نماز نگزارد.

و از طریق نوح بن قیس طاحی از سلیمان ابوفاطمه از معاذۀ العدویّۀ روایت کرده که گفت: شنیدم علی علیه السّلام را که بر منبر بصره خطبه میخواند و شنیدم که فرمود: صدِّیق اکبر من هستم، به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر به وی ایمان بیاورد و اسلام آوردم پیش از آنکه او اسلام بیاورد.

و طریق عمرو بن مرّۀ از ابوالبختری از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هفت سال پیش از اینکه مردم نماز بخوانند، من نماز خواندم.

و از طریق نوح بن درّاج از خالد حفّاف آورده است که گفت: به جمعی برخوردم در حالی که میگفتند: میان علی و عثمان بگو مگویی درگرفت. پس عثمان گفت: به خدا سوگند که ابوبکر و عمر از تو بهترند! امام فرمود: دروغ گفتی، به خدا سوگند که قطعاً من از تو و آن دو بهترم، من قبل از آنها و پس از آنها خدا را پرستش کردهام.

و از طریق حارث أعور گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السّلام را که میفرمود: خداوندا، من اعتراف نمیکنم - نمیپذیرم - که بندهای از بندگانت پیش از من تو را عبادت کرده باشد.

و یک روز قبل از لیلۀ الهریر (آخرین نبرد صفین) در مقام تحریض مردم بر علیه سپاه شام فرمود: من نخستین مردی هستم که با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز گزارد انگار می بینم که پیش روی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شمشیر میزدم و آن حضرت میفرمود:«لا سیف إلّا ذوالفقار و لا فتی إلّا علیّ، حیاتک حیاتی و موتکِ موتی»(هیچ شمشیری ذوالفقار نیست و هیچ جوانی علی نمیشود، زندگی تو زندگی من است و مرگ تو مرگ من !)

و آن حضرت علیه السّلام در حالی که به وی خبر رسید جماعتی در خصوص خبرهایی که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میداده، طعن میزنند، در خطبهای فرمود: خبر یافتهام که میگویید: علی دروغ میگوید! من بر چه کسی دروغ میبندم؟ بر خدایی من که نخستین کسی هستم که به وی ایمان آورده، او را پرستیده و قائل به وحدانیّت وی بودهام؟ ! یا بر رسول خدا که من نخستین کسی هستم که به وی ایمان آورده، تصدیقش نموده و یاریش دادهام؟ !

و آن حضرت علیه السّلام هنگامی که شنید معاویه نزد مردم شام خود را برتر از وی معرفی نموده و بدان افتخار مینماید، شعر معروف خود را سرود که در آن میگوید:

-«بر همه شما در اسلام آوردن پیشی گرفتم، در حالی که کودک بودم و به سن بلوغ نرسیده بودم»

و من این شعر را به طور کامل در جای دیگری که نیاز باشد، إن شاء الله آن را خواهم آورد.

و از جمله روایتی است که ابوأیوب خالد بن زید انصاری صحابی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از طریق عبدالرحمن بن معمر از پدرش از ابوأیوب آورده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی بن ابی طالب صلوات فرستادند، زیرا جز او مرد دیگری با من نماز نمیگزارد.

ص: 325

و از جمله روایتی است از سلمان فارسی رحمهٔ الله علیه که از طریق علیم کندی از وی روایت شده گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نخستین کسی از شما که در کنار حوض کوثر بر من وارد میشود، نخستین کسی است که اسلام آورد، علی بن أبی طالب.

و از جمله آنها، روایت ابوذر غفاری رحمهٔ الله علیه است از طریق محمّد بن عبیدالله بن أبی رافع از پدرش از جدّش از ابوذر نقل گشته که گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ضمن حدیثی طولانی به علی بن ابی طالب میگوید: تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی.

و ابوسخیله نیز از ابوذر روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی که دست علی علیه علیه السّلام را گرفته بود، میفرمود: تو اولیّن کسی هستی که به من ایمان آوردی و اولین کسی هستی که در روز قیامت با من مصافحه میکند. و ابن أبی رافع آن را از پدرش نیز روایت کرده از ابوذر نقل نموده و گوید: برای خداحافظی نزد ابوذر رفتم، گفت: بیشک فتنهای خواهد افتاد، بر توست که ملازم این شیخ علی بن ابی طالب علیه السّلام باشی و از وی جدا نگردی، زیرا از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدم که به علی بن ابی طالب علیه السّلام میفرمود: تو نخستین کسی هستی که به ایمان آوردی.

و از جمله آنها روایتی است که حذیفهٔ بن یمان رحمهٔ الله علیه. از طریق قیس بن مسلم از ربعی بن خراش آمده که گفت: از حذیفهٔ بن یمان درباره علی بن ابی طالب صلوات الله علیه پرسیدم، گفت: او پیشتازترین مردم در پذیرش اسلام و بردبارترین آنهاست.

و از جمله آنها روایتی است از جابر بن عبدالله انصاری رحمهٔ الله علیه. از طریق شریک از عبدالله بن محمّد بن عقیل از جابر آمده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز دوشنبه مبعوث شد و علی روز سهشنبه اسلام آورد.

و از جمله آنها روایتی است از زید بن ارقم از طریق عمرو بن مرّهٔ از ابوحمزه مولای انصار گوید: شنیدم که زید بن ارقم میگفت: اوّلین کسی که با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز خواند، علی بن ابی طالب علیه السّلام بود.

و از جمله آنها روایتی است از زید بن صوحان عبدی از طریق عبدالله بن هشام از پدرش از طریف بن عیسی غنوّی مبنی بر اینکه زید بن صوحان در مسجد کوفه خطبه خواند. و گفت: به سوی امیرالمؤمنین و سرور مسلمانان و اوّلین مؤمنی که ایمان آورده بشتابید.

و از جمله آنها روایتی است از أم سلمه همسر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از طریق مساور حمیری از مادرش روایت شده که گفت: اُمّ سلمه در حدیثی طولانی گفت: به خدا سوگند که علی بن ابی طالب علیه السّلام نخستین کسی بود که اسلام آورد و هیچگاه کافر نبوده است.

و از جمله آنها روایتی است از عبدالله بن عباس بن عبدالمطلّب رحمهٔ الله علیه از طریق ابوصالح از عکرمه از ابن عباس آن را نقل کرده گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی بن ابی طالب صلوات فرستادند. عرض کردند: به چه سبب یا رسول الله؟ فرمود: چون احدی جز او از مردان با من نبود؛ و از طریق عمرو بن میمون از ابن عباس عین این روایت را نقل کرده، و مجاهد نیز از ابن عباس نظیر این حدیث را از او آورده که قبلاً معروض افتاد.

و از جمله آنها روایتی است از قثم بن عباس بن عبدالمطلّب از طریق قیس بن أبی حازم از ابواسحاق آورده گوید: بر قثم بن عباس وارد شده و از او درباره علی علیه السّلام پرسیدم، فرمود: علی بن ابی طالب پیش از همه ما به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پیوست و بیشتر از ما ملازم وی بود.

و از جمله آنها روایتی است از مالک اشتر رحمهٔ الله علیه از طریق فضل بن ادهم مدنی نقل کرده که گفت: شنیدم مالک بن حارث اشتر در خطبهای که در صفیّن ایراد نمود گفت: پسر عمّ پیامبرمان که شمشیری برکشیده از شمشیرهای خداست، علی بن ابی طالب با ماست، کسی که در کودکی با پیامبر نماز خواند و هیچ مردی در گزاردن نماز بر وی پیشی نگرفته و پیوسته در راه خدا جهاد کرده تا اکنون که بزرگ مردی پیر شده است.

و از جمله آنها روایتی است از سعید بن قیس از طریق مالک بن قُدّامهٔ أرحبی نقل کرده که سعید بن قیس در صفیّن برای مردم خطبه خوانده و گفت: پسر عمّ پیامبرمان با ماست، همان که در کودکی رسول خدا را تصدیق نمود و نماز گزارد و چون بزرگ شد، در رکاب نبیّ شما به جهاد پرداخت.

و از جمله آنها روایتی است از عمرو بن حمق خزاعی از طریق عبدالله بن شریک عامری آورده گوید: عمرو بن حمق در صفیّن به پا خاسته و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، شما ابن عمّ پیامبر مایی و اوّلین مسلمانی هستی که به خدای عزّوجل ایمان آوردی .

و از جمله آنها روایتی است که هاشم بن عتبهٔ بن أبی وقّاص در جنگ صفّین نقل کرده که: در اطاعت از خدا در رکاب پسر عمّ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و نخستین کسی که به خدا ایمان آورد و فقیهترین مردم در دین خدا، جهاد میکنیم.

و از جمله آنها روایت محمّد بن کعب از طریق عمر مولای عفرهٔ از محمّد بن کعب نقل کرده که گفت: نخستین کسی که اسلام آورد، علی بن ابی طالب علیه السّلام بود.

و از جمله آنها روایتی است از مالک بن حویرث از طریق مالک بن حسن بن مالک نقل کرده و گوید: مرا پدرم از جدّم مالک بن حویرث روایت کرد که گفت: اوّلین کسی که از مردان اسلام آورد، علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بود.

و از جمله آنها روایتی است که ابوبکر عتیق بن أبی قحّافهٔ و عمر بن خطاب و انس بن مالک و عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری نقل کردهاند؛ اما آنچه ابوبکر روایت کرده از طریق زافر بن سلیمان ازصلت بن بهرام از شعبی گفت: علی علیه السّلام به همراه یاران خود بر ابوبکر گذشت و سلام کرده و رفت، پس ابوبکر گفت: هرکس خوشحال میشود که به اوّلین کسی از مردم نگاه کند که در اسلام آوردن بر همه پیشی گرفته و نزدیکترین مردم به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به جهت خویشاوندی بوده، به سیمای علی بن ابی طالب نظر کند... تا آخر حدیث که قبلاً آن را بیان کردیم.

امّا عمر، ابوحازم مولای ابن عباس گفت: شنیدم عبدالله بن عباس میگوید: عمر بن خطّاب گفت: زبانهایتان را از علی بن ابی طالب برکشید که من خود از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدم که ایشان دارای خصلتهای منحصر به فردی است، فرمود: تو بعد از من نخستین کسی هستی که ایمان آوردی... تا آخر حدیث.

امّا عمرو بن عاص، تمیم بن جدیم ناحی گفت: من در رکاب امیرالمؤمنین علیه السّلام در صفّین بودم که عمرو بن عاص به سوی وی بیرون آمد. پس آن حضرت خواست با وی سخن بگوید: پس عمرو گفت: سخن بگو زیرا تو نخستین کسی هستی که اسلام آورد و هدایت یافت و خدا را به یگانگی شناخت و نماز گزارد.

10-و از جمله آنها روایتی است که ابوموسی اشعری از طریق یحیی بن سلمه بن کهیل از پدرش سلمه از امام باقر علیه السّلام از ابن عباس آورده گوید: ابوموسی اشعری گفت: علی نخستین کسی است که اسلام آورد

و از جمله آنها روایتی است که انس بن مالک از طریق عباد بن عبدالصمد آورده گوید: شنیدم انس بن مالک میگفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: تحقیقاً فرشتگان هفت سال بر من و علی بن ابی طالب صلوات فرستادند بدان سبب که جز از من و علی صلوات الله علیه، شهادت لا إله إلّا الله و اینکه من محمّد رسول خدایم، به سوی آسمان نرفت.

و از جمله آنها روایتی است که از حسن بن أبی الحسن بصری از طریق قتاده بن دعامهٔ سدوسی نقل گشته گوید: شنیدم که حسن گفت: علی علیه السّلام اوّلین کسی از میان مردم بود که با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز گزارد، از این رو رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی صلوات فرستادند.

و از جمله آنها روایتی است که از قتاده از طریق سعید بن أبی عروبه نقل شده ، گوید: شنیدم قتاده میگفت: اولین کسی که از میان مردان نماز گزارد، علی بن ابی طالب بود.

و از جمله آنها روایتی است که از ابواسحاق از طریق یونس بن بکیر از محمّد بن اسحاق نقل شده که گفت: اوّلین مردی که به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله ایمان آورد و وی را تصدیق نمود، علی بن ابی طالب علیه السّلام بود، در حالی که ده سال داشت و پس از او زید بن حارثه اسلام آورد.

و از جمله آنها روایتی است از حسن بن زید از طریق اسماعیل بن عبدالله بن أبی یونس نقل کرده گوید: پدرم مرا از حسن بن زید خبر داد که علی علیه السّلام اوّلین مردی بود که اسلام آورد.

اما روایت از خاندان ابوطالب در این امر (تقدیم ایمان امیرالمؤمنین علیه السّلام) بیشتر از آن است که به شمار آید و بنیهاشم و بالأخص آل علی در این مورد اجماع و اتفاق نظر دارند و هیچ خلافی میان ایشان نیست در اینکه نخستین مردی که دعوت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را اجابت نمود، علی بن ابی طالب بود و ما به دلیل شهرت این روایات از ذکر طُرُق و وجوه نقل آنها بینیازیم.

اما اشعاری که از صحابه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در گواهی بر تقدّم ایمان امیرالمؤمنین و اینکه آن حضرت در اسلام آوردن بر همه خلایق پیشی گرفته نقل گردیده آگاهی بخش بوده و چنان هستند که هرگونه شک و تردیدی را در این مورد زایل میکنند و از میان علمای به اخبار و روایات دو نفر پیدا نشدهاند که در مورد صحت آنها باهم اختلاف نظر داشته باشند و از جمله این اشعار قول خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین رحمهٔ الله علیه است:

-« هرگاه ما با علی علیه السّلام بیعت کردیم، ابوالحسن ما را از بیم افتادن در فتنهها، بس؛

- او را سزاوارترین مردم به آنها یافتیم و آگاهترینِ قریش به قرآن و به سنّتهای پیامبر؛

- و چون روزی بر اسب میان باریک سوار شود، قریش به گرد پایش نیز نمیرسند،

- هرچه خوبی در قریش است، همه در وی جمع است ولی قریش از خوبیهایی که وی از آنها برخوردار است، برخوردار نیست؛

ص: 330

-از میان خاندان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله او وصیّ اوست و از گذشته نیز دلاور سوار وی بوده است؛

- و از میان همه مردم به جز نیکوترین زنان، او نخستین کسی است که نماز گزارده و خداوند صاحب همه ی منت ها و نعمت هاست.

- یاور بزرگ قوم (پیامبر صَلی الله علیهِ و آله) در هر جنگی که جان دلاوران از هول آن به لب میرسیده، بوده است ؛

- او همان کسی است که اگر بخواهند بزرگان را برشمارند، از او آغاز میکنند، امام همه است و تا دم مرگ به این عقیده پایبندم»

و از جمله این اشعار کعب بن زهیر است:

-«داماد پیامبر است و بهترینِ تمام مردم، پس هرکس قصد افتخار کردن بدو را داشته باشد، خود مفتخر میشود؛

- او نخستین کسی است که با پیامبرأُمّی نماز گزارد، پیش از بندگان در حالی که کسی به پروردگار مردم ایمان نیاورده بود»

و از جمله این اشعار، قول حسان بن ثابت با مطلع:«جزی الله خیراً و الجزاء بکفّه» است که هر دو بیت پیش از این معروض افتادند.

و از جمله این اشعار قول ربیعۀ بن حارث بن عبدالمطلّب است که آن را زمان بیعت مردم با ابوبکر سرود:

-« گمان نمیکردم که خلافت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از خاندان هاشم و بالأخص از ابوالحسن به دیگری منتقل شود؛

- مگر او نخستین کسی نبود که رو به قبله ایشان نماز گزارد و داناترین مردم به آثار و سنّتها پیامبر بود؟ !

- و تا آخرین لحظه در کنار پیامبر بود و جبرئیل در غسل دادن و کفن کردن آن حضرت وی را یاری مینمود؟ !

- او کسی است که جامع تمام خوبیهای مردم است ولی مردم از محاسن او برخوردار نیستند؛

ص: 331

-آن چیزی که شما را از ایشان منصرف کرد چه بوده تا آن را بدانیم؟ بدانید که بیعت شما با ابوبکر اوّلین فتنه است»

و در این شعر، گوینده از طرفی قاطعانه خلافت ابوبکر را باطل میشمارد و از طرف دیگر پیشوایی امیرالمؤمنین علیه السّلام را اثبات مینماید.

و از آن جمله است شعر فضل بن عتبه بن أبی لهب در پاسخ دادن به مدح عثمان توسط ولید بن عقبه و مرثیهای که برای وی سرود و تحریض مردم بر علیه امیرالمؤمنین در قصیده خود که با مطلع زیر شروع میشود:

بدانید که بهترین مردم پس از سه تن (پیامبر، ابوبکر، عمر) کشته شده به دست افراد قبیله ی تجوبی که از مصر آمدند»

فضل در پاسخ وی گوید:

-«بدانید که بهترینِ مردم پس از محمّد صَلی الله علیهِ و آله، آن مدافع جان پیامبر و جانشین او در امر به معروف و نهی از منکر کردن است؛

- و برگزیده او در خیبر و نماینده او برای ابلاغ سوره برائت و فسخ عهد و پیمان با مشرکان در حال تفوّق او بر ابوبکر در انجام این مأموریت؛

- و اوّلین کسی که نماز گزارد و کسی که مثل و مانند پیامبرش است و اوّلین کسی که گمراهان را در بدر به هلاکت رسانید؛

-او همان علی الخیر است، چه کسی میتواند بر وی برتری داشته باشد؟ ابوالحسن، آنکه با پیامبر خویشاوندی داشت و داماد او بود»

در این شعر دلیل هست بر تقدّم ایمان امیرالمؤمنین علیه السّلام و بر اینکه آن حضرت در سال نهم هجرت بر جماعت امیر بوده و ابوبکر یکی از رعایای ایشان بوده است برخلاف ادّعای ناصبیان مبنی بر اینکه «ابوبکر امیر بر جماعت بوده و امیرالمؤمنین علیه السّلام یکی از رعایای ایشان بوده است».

و از آن جمله است قول مالک بن عباده غافقی هم پیمان حمزۀ بن عبدالمطلّب:

-« علی را چنان دیدم که حریف خود را در جنگ معطّل نفرمود آنگاه که آن حضرت را به رویارویی طلبید، چه برهنه بود و چه جامه بر تن، به میدان میرفت؛

- و علاوه بر این، او نخستین کسی است که اسلام آورد و اوّلین کسی است که نماز گزارد و روزه گرفت و «لا إله إلّا الله» میگفت»

و از جمله آنها شعر عبدالله بن أبی سفیان بن حارث بن عبدالمطلّب است که:

- «و علی علیه السّلام پس از محمّد صَلی الله علیهِ و آله ولیّ امر بود و در هر جایگاهی یار و همراه آن حضرت بود؛

-وصیّ راستین رسول خدا و همسایه او، و اوّلین کسی که نماز گزارد و مطیع و گوش به فرمان آن حضرت بود»

این شعر نیز دلیلی بر اعتقاد این مرد است به اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام جانشین بلافصل رسول خدا بود.

و از جمله آنها قول نجاشی بن حارث بن کعب است که:

-« به آن گمراه گشته که از قبیله وائل است بگو، و آن کس که روزی لاغر را فربه قرار داده:

- پسر هند و پیروان او را همتای علی قرار دادهای؟ آیا شرم نمیکنید؟ !

- به سوی اوّلین شخص بعد از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بیا که از میان عالمیان دعوت رسول خدا را اجابت کرده است».

و از جمله آنها قول جریر بن عبدالله بجلی است که:

-«پس خداوند بر احمد، فرستاده مالک تمام نعمتها درود و رحمت فرستاد؛

- و درود فرستاد بر آن طاهر و پاکی که بعد از اوست، خلیفه ماست، آن قائم پشتیبانی شده؛

- مقصودم علی وصیّ نبی است، که از جانب او (پیامبر صَلی الله علیهِ و آله) با گمراهان اُمّتها نبرد میکند؛

- او راست فضیلت و سبقت گرفتن و کرامتها، و خانه نبوّت، نه آنکه شکسته حال و ذلیل است»

ص: 333

و این شعر نیز متضمن تصریح گوینده بر امامت امیرالمؤمنین علیه السّلام پس از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و اینکه جانشین پیامبر صَلی الله علیهِ و آله تنها اوست نه کسانی که در این امر بر وی تقدّم شدند.

و از آن جمله است قول عبدالله بن حکیم تمیمی:

-«زبیر ما را به بیعتی فراخواند و نیز طلحه بعد از آن که هر دو عطایای بسیار به ما دادند؛

- پس گفتیم: ما با دست راست خود با علی بیعت کردهایم، اگر میخواهید با دست چپ با شما بیعت کنیم (کنایه از تمسخر است چون بیعت با دست چپ صورت نمیگیرد)؛

- شما بیعت خود را با علی شکستید، در حالی که او در میانتان اوّلین مسلمان بود»

و از آن جمله است قول عبدالله بن جبل همپیمان بنی جمح:

-« به جان خودم سوگند اگر با کسی بیعت کنید که به داشتن حمیّت در دفاع از دین شهرت دارد و شناخته شده به پاکدامنی و توفیق یافته است؛

- کسی که از فحشا به دور و روسفید و بزرگ مرتبه است، بسیار راستگویی که در تصدیق برای خدای جبار بر همه مقدّم است؛

- ابوالحسن، پس به او راضی باشید و باهم بیعت کنید که آن حضرت مانند کسی نیست که حتی کسی هم که عیبی دارد، عیبی از او بر زبان جاری میسازد؛

- علی، وصیّ مصطفی و وزیر او، و اوّلین کسی است که به درگاه خدای صاحب عرش نماز گزارد و پارسایی ورزید»

و از آن جمله است قول ابوالأسود دُئلی:

- « به راستی که علی مایه افتخار شماست، که به شیر سیاه شبیه است

- آگاه باشید که او دومین خداپرست در مکه بود در حالی که خداوند پرستیده نمیشد»

و از آن جمله آن قول زفر بن زید بن حذیفه اسدی است:

ص: 334

- « پس علی را در میان گیرید و از وی محافظت کنید زیرا او وصیّ است در اسلام آوردن اوّل اوّل است».

و از آن جمله است قول قیس بن سعد بن عبّاده در صفیّن است:

-« این علی است و پسرعمّ پیامبر برگزیده، اوّلین کسی که اجابت نمود دعوت او را از میان دعوت شدگان؛

این امام است و از هر کس که گمراه شود باک نداریم»

و از آن جمله است قول هاشم بن عتبۀ بن أبی وقّاص در صفّین:

-«با نیزه خود آنان را به سختی از پا در میآورم،

در رکاب پسر عمّ احمد که جلوه کرد؛

-اوّلین کسی که او را تصدیق نمود و نماز گزارد»

شیخ مفید أدام الله عزّه گوید: اما قول ناصبیان که گفتهاند: ایمان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از روی شناخت حاصل نشده بلکه بر وجه تقلید و تلقین بوده و هرچیزی که در این حد باشد، صاحبش سزاوار ستایش نیست و چنین ایمانی شایسته ثواب نیست و ادعای ایشان مبنی بر اینکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در آن حالت نوجوانی هفت ساله بوده است و کسی که در این سن باشد، نه کامل العقل و نه مکلّف است؛ به ایشان گفته میشود: شما در ادّعای خود اشتباه کردهاید که هنگام بعثت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وی نوجوانی هفت ساله بوده است و سخنی نه از روی دلیل گفتهاید که برخلاف مشهور است و با آنچه معروف و شناخته شده است، تعارض دارد، چون جمهور روایات از آن حکایت دارند که آن حضرت علیه السّلام به هنگام وفات شصت و پنج سال داشته است و برخی روایات آوردهاند که سن آن حضرت به هنگام وفات شصت و سه سال بوده است(1)

اما روایاتی جز

1- *. میگویم: درست آن است که آن حضرت علیه السّلام چون پا به 64 سالگی گذاشت وفات یافت کمااینکه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله چون پا در 66 سالگی گذاشت وفات یافت، از این رو آن حضرت علیه السّلام درباره خود میفرماید:« من دو سال از مربی خود کوچکترم.» و منظور وی استاد و معلم خود محمّد صلوات الله علیه میباشد. چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در حجۀ الوداع یکصد شتر قربانی با خود آورده بود 66 شتر برای خود و 34 شتر برای کسی که به منزلت نفس او بود یعنی علی علیه السّلام به تعداد سالهای عمرشان. در آن سال پیامبرصَلی الله علیهِ و آله وارد 66 سالگی شده بود و علی 34 سال داشت. و اگر به روایت صفوان از امام صادق علیه السّلام ولادت آن حضرت در هفتم شعبان (آنگونه که درج 35 ص 42-39 بیان گردید) بوده باشد، عمر آن حضرت در هفتم ذی حجه سال حجۀ الوداع یعنی سال دهم هجرت، 33 سال و 4 ماه بوده است و بعد از آن تا 21 رمضان سال 40 هجری 29 سال و 10 ماه و 16 روز در قید حیات بوده که عمر وی میشود 63 سال و 2 ماه و 16 روز کامل.

این دو روایت شاذ و ساقط هستند که در میان روایات صحیح مشخص و معلوم هستند و احدی از اهل روایت و اهل عقل آنها را نمیپذیرد، و دانستیم که امیرامؤمنین علیه السّلام 23 سال همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بود که 13 سال آن پیش از هجرت و ده سال دیگر بعد از هجرت بوده است و بعد ازآن نیز 30 سال در قید حیات بود، و وفاتش به سال چهلم هجری اتفاق افتاد؛ پس اگر درباره سن وی به موجب تواتر روایات حکم به 65 سالگی کنیم، سن آن حضرت به هنگام بعثت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله 12 سال خواهد بود و اگر حکم بر 63 سالگی ایشان کنیم، عمرآن حضرت به هنگام بعثت ده سال خواهد بود، با این حساب چگونه ایشان به هنگام بعثت هفت ساله بوده است؟! مگر اینکه کسی بگوید: سن آن حضرت به هنگام وفات 60 سال بوده است که در این صورت ایشان هنگام بعثت هفت ساله بوده، لیکن این برداشت خلاف روایات متواتر و در تعارض با آنچه معروف و مشهور است میباشد و متکی به یک روایت شاذ است، و کسی که این روش را در پیش گیرد، در مناظره با وی باید برای وی بیان شود که موّجه در میان اخبار کدام است؟ و او را آگاه کنند به اینکه روایات صحیح و فاسد چگونه شناخته میشوند نه اینکه با وی سخن به گزاف گویند. و چگونه ممکن است که یک عاقل اخبار را شنیده باشد یا نگاهی گذرا به روایات کرده باشد و آن وقت مدعی شود که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در 60 سالکی وفات یافته است آنهم با وجود کلام آن حضرت که میان خاص و عام شایع است مبنی بر اینکه چون خبر یافت دشمنان او اخبار بد و فتنه انگیز را پراکنده میکنند و به تدبیر و سیاست ایشان خورده می گیرند فرمود: «مطلّع شدم که جمعی میگویند: علی بن ابی طالب شجاع است لیکن در امور جنگ صاحب بصیرت نیست، شگفتا! و مگر در میان ایشان کسی آگاهتر از

من به این امور هست؟! من پیش از رسیدن به سن بیستسالگی وارد جنگ شدم و اینک من 60 سالگی را پشت سر گذاشتهام لیکن کسی که اطاعت نمیشود، رأی و نظر هم ندارد.»

پس آن حضرت علیه السّلام خبر داده است که در آن هنگام بیش از شصت سال داشته و این در حالی است که آن حضرت بعد از آن مدت مدیدی در قید حیات بودهاند و آن سخن مربوط به جنگ صفّین است. و این خود قول کسی را که گمان کرده آن حضرت به هنگام وفات شصت سال داشته، باطل میسازد، هرچند روایات در اینکه عمر آن حضرت به هنگام وفات شصت و چند سال بوده هم فراوان و هم متواترند و همین وسعت انتشار این احادیث دلیل بر بطلان ادعای کسی است که آنها انکار کند. از جمله کسانی که گفته ما را نقل کردهاند، علی بن عمرو بن ابی سبره از عبدالله بن محمّد بن عقیل است که گوید: شنیدم محمّد بن حنفیّه در سالی که سیل در مدینه جاری گشت، میگفت: وقتی که پا به سال 81 هجری که امسال باشد گذاشتم، 65 ساله شدم و بیشتر از پدرم عمر کردهام، گفتم: سن آن حضرت در روزی که کشته شدند چند سال بود؟ گفت: 63 سال.

و از جمله این روایان ابوالقاسم نعیم گوید: ما را شریک از ابواسحاق روایت کرده که گفت: علی علیه السّلام در سن 63 سالگی وفات یافت.

و از جمله آنها یحیی بن أبی کثیر از سلمه روایت کرده گوید: شنیدم ابوسعید خدری میگفت:- وقتی درباره سن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در روز وفاتش از وی سؤال شد- گفت: بیش از شصت سال داشت.

و از جمله ایشان ابن عایشه از طریق احمد بن زکریا گوید: وی را شنیدم که میگفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی مبعوث گردید که علی صلوات الله علیه نوجوانی ده ساله بود و علی در 63 سالگی کشته شد.

و از جمله آنها ولید بن هاشم فخدمیّ از طریق ابوعبدالله کواسجی آورده است که گفت: ما را ولید با اسنادهای مختلف خبر کرد که علی صلوات الله علیه در روز جمعه بعد از گذشت 19 شب از ماه رمضان سال 40 هجری در سن 65 سالگی در کوفه کشته شد.

اما کسانی که روایت کردهاند سنّ آن حضرت علیه السّلام به هنگام بعثت بیش از ده سال بوده است، منحصر به یک نفر نیست که از جمله آنها: عبدالله بن مسعود است که از طریق عثمان بن مغیره از وهب از او روایت کردهاند که گفت: اولین باری که از بعثت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آگاه شدم زمانی بود که به مکه آمدم و ما را نزد عباس بن عبدالمطّلب راهنمایی کردند. چون به نزد وی رسیدیم او را نشسته در کنار زمزم یافتیم. در حالی که ما نشسته بودیم، مردی را دیدیم که از باب الصفا آمد و دو پیراهن سپید برتن داشت و نوجوانی نزدیک به سن بلوغ در سمت راست وی حرکت میکرد و پشت سر وی زنی میآمد که محاسن خود را پوشیده بود. تا اینکه به حجرالأسود رسیدند، سپس آن مرد استلام حجر نمود، سپس آن نوجوان و آن زن نیز استلام حجر کردند. سپس هفت بار کعبه را طواف نمود و آن نوجوان و آن زن با وی طواف کردند، آنگاه رو به کعبه ایستاده و دستان خود را بالا برده و تکبیر گفت، و آن نوجوان در سمت راست او ایستاده و تکبیر گفت، و آن زن پشت سر آن دو ایستاده دستان خود را بالا برده و تکبیر گفت. سپس آن مرد قنوت خود را طولانی کرده و آنگاه به رکوع رفت و آن نوجوان و آن زن نیز با وی به رکوع رفتند. سپس سر خود را بلند کرده و قنوتی طولانی به جای آورده سپس به سجده رفت و آن دو نیز همان کارهایی را که وی انجام میداد، انجام میدادند. و چون پدیدهای چنین ناشناخته دیدیم که در مکه نظیر آن را ندیده بودیم، نزد عباس رفته و به وی گفتیم: یا أباالفضل، ما پیش از این چنین دینی ندیده بودیم؛ گفت: آری به خدا، این دین را نمیشناسید. گفتیم: نمیشناسیم، گفت: این برادرزاده من محمّد بن عبدالله و این یکی علی بن ابی طالب و این زن خدیجه بنت خویلد است. به خدا سوگند بر روی زمین جز این سه نفر کسی نیست که خدا را با این دین پرستش کند.

و قتاده از حسن و دیگران روایت کرده گوید: اوّلین کسی که ایمان آورد، علی بن ابی طالب علیه السّلام است که پانزده یا شانزده ساله است.

شدّاد بن اوس گوید: از خبّاب بن الأرتّ درباره اسلام آوردن علی بن ابی طالب علیه السّلام پرسیدم، گفت: در پانزده سالگی اسلام آورد، و او را دیدهام که با

پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نماز میگزارد در حالی که در آن روز جوانی بالغ و به کمال بلوغ رسیده بود.

علی بن زید از ابونضره روایت کرده گوید: علی علیه السّلام در حالی اسلام آورد که نوجوانی چهارده ساله بود، در آن ایّام او طُرّهای داشت و به مکتب خانه میرفت.

از عبدالله بن زیاد از محمّد بن علی روایت است که گفت: اوّلین کسی که به خدا ایمان آورد، علی بن ابی طالب علیه السّلام بود در حالی که نوجوانی یازده ساله بود.

حسن بن زید روایت کرده گوید: اوّلین کسی که اسلام آورد، علی بن ابی طالب علیه السّلام بود در حالی که پانزده سال داشت و و عبدالله بن ابی سفیان گفته است:

-« و علی خالصانه نماز گزارد در سن پانزده سالگی کامل؛ و مردمان را پشت سر خود واگذاشت تا از او پیروی کنند، او عملی دارد که بسیار با فضیلت است»

سلمه بن کهیل از پدرش از جبّهٔ بن جوین عرنی روایت کرده گفت: علی علیه السّلام اسلام آورد و طُرّهای داشت که به مکتبخانه میرفت.

به فرض اینکه اسلام آوردن آن حضرت را به هنگام بعثت به گفته مخالفان ما در سن هفت سالگی بپذیریم اما این بدان معنا نیست که آنها برداشت کرده و مدّعی شدهاند که ایمان آن حضرت بر وجه تلقین بوده است نه از روی شناخت و یقین، زیر صغر سنن منافاتی با کمال عقل ندارد و دلیل مکلّف شدن شخص نیز رسیدن به سن بلوغ جنسی نیست تا آنکه سن بلوغ در وجوب تکلیف رعایت شود. این دیدگاه، نظر صاحبنظران و خردمندان است و سن بلوغ در مورد احکام شرعی رعایت میشود نه احکام عقلی و خداوند متعال در داستان یحیی میفرماید:«وَ ءَاتَیْنَهُ الحُْکْمَ صَبِیًّا»(1) {و

از کودکی به او نبوّت دادیم } و در داستان عیسی علیه السّلام می

1- . مریم / 12

فرنايد:«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُواْ كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا*قَالَ إِنىّ ِ عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَئنِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا*وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَوهِ وَ الزَّكَوهِ مَا دُمْتُ حَيًّا»(1) {[مريم]

به سوی [عيسی] اشاره كرد. گفتند: «چگونه با كسی كه در گهواره [و] كودک است سخن بگوييم؟» [كودک] گفت: «منم بنده خدا، به من كتاب داده و مرا پيامبر قرار داده است، و هر جا كه باشم مرا با بركت ساخته، و تا زنده ام به نماز و زكات سفارش كرده است} بنابراين، صغر سنّ اين دو پيامبر عليهما السّلام موجب نفی كمال عقل يا حكمتی كه خداوند سبحان به ايشان مرحمت فرموده، نگرديد. و اگر هم عقول عادتا اين امور را محال بدانند ولی در مورد همه كس و در همه ی احوال اين امور را محال نميدانند و اين در حالی است كه مفسرّان جز موارد شاذّی از ميان آنها، درباره آيه:«وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ*وَ إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ»(2) {و

شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد: «اگر پيراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته و او از دروغگويان است، و اگر پيراهن او از پشت دريده شده، زن دروغ گفته و او از راستگويان است.»} و اين شاهد كودكی صغير و در گهواره بود كه خدای عزّوجل او را در گهواره به سخن آورد تا اينكه يوسف را از ارتكاب فحشا تبرئه كرده تهمت را از وی زايل سازد.

و ناصبيان چون اين احتجاج را بشنوند، گويند: اين كه گفتيد درباره يحيی و عيسی عليهما السّلام و كودكی كه به برائت يوسف گواهی داده معجزه و خرق عادت و دلالتهايی بوده است. بر پيامبری از پيامبران خدای عزّوجل، اگر اميرالمؤمنين عليه السّلام در خرق عادت شريک پيامبر صَلی الله عليهِ و آله بوده باشد، در اين صورت معجزهای برای وی عليه السّلام و پيامبر صَلی الله عليهِ و آله شمرده ميشد ولی اين خود جايز نيست كه معجزه برای علی عليه السّلام باشد و اگر اين معجزه به پيامبر صَلی الله عليهِ و آله تعلّق داشته، آن حضرت آن را از جمله معجزات خود به شمار آورده و به عنوان حجّت در احتجاج با ديگران از آن نام ميبرد و مسلمانان

1- . مريم/ 31-29

2- . يوسف/ 26-27

نیز آن را جزء معجزات وی به شمار میآوردند. و چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آن را نشانهای بر نبوّت خود تلقی نکرده و مسلمانان نیز آن را از جمله معجزات وی به شمار نیاوردهاند، استدلال شما درباره آنچه بیان کردید باطل خواهد بود.

در جواب به ایشان گفته میشود: هر خرق عادتی که از جانب خدا برای چیزی صادر شود نشانه صدق آن نیست و لزوماً به معنای معجزه هم نیست و این طور نیست که حتما خبر آن در عالم پخش شود و الزاما شناخته گردد بلکه معجزه آشکار خرق عادتی است که به هنگام دعوت پیامبری یا دعای اثبات برائت کسی است که بر او تهمت زده باشند و این اثبات بی گناهی او در حقیقت به منزله ی تصدیق سخن آن شخص است و این در حقیقت تصدیق است هر چند که تصدیق با لفظ نیست و سخن گفتن عیسی علیه السّلام معجزهای بود برای تصدیق او در آنچه برزبان آورد: «إِنیّ ِ عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَئنیَ ٰ الْکِتَابَ وَ جَعَلَنیِ نَبِیًّا» هرچند خرق عادت و گواهی بود بر اثبات برائت مادرش از ارتکاب گناه و نیز اثبات صدق ادّعای مریم در اینکه زنی پاکدامن بوده است، بود؛ و حکمت یحیی علیه السّلام در کودکیش تأییدی بود برای اثبات پیامبری خودش در آن حال و نیز دعوی پیامبر پدرش زکریا. بنابراین، حکمت یحیی علاوه بر اینکه خرق عادت است نشانه و معجزه نیز هست. همچنین سخن گفتن آن کودک در گهوارهاش معجزه بود زیرا با شهادت دادن به نفع یوسف در صدق گفتارش و برائت ساحت او خرق عادت کرده بود در حالیکه یوسف پیامبری مرسل بود و بدین ترتیب، با توجه آنچه مذکور افتاد، کمال عقل امیرالمؤمنین علیه السّلام گواه وی برای اثبات ادّعایی نبود و چنین نیست که آن حضرت به کمال عقل خود استشهاد کرده باشد تا اینکه در عین خرق عادت بودن، معجزه هم باشد، و اگر آن حضرت علیه السّلام بدان استشهاد مینمود یا اینکه این حالت شهادتی میداد برای او در حدی که آن کودک درباره یوسف شهادت داد یا شهادت کلام عیسی برای خود و مادرش و کلام یحیی به پدرش مبنی بر اینکه در آینده و حال چه خواهد شد، در این صورت مخالفان ما حق داشتند بگویند: چرا مسلمانان کمال عقل امیرالمؤمنین علیه السّلام را از جمله معجزات به شمار نیاوردهاند، لیکن با توجه به آنچه گفتیم، توجیهی برای طرح این ادّعا وجود ندارد..

هر چند کمال عقل امیرالمؤمنین علیه السّلام چیز ظاهری نبوده که بشود آن را با حواس معلوم کرد یا به علم ضرورت معلوم باشد تا در حکم کلام مسیح و حکمت یحیی و گواه یوسف تلقّی شود و بتوان به عنوان یک معجزه به آن استناد کرد، بلکه کمال عقل آن حضرت یا باید از طریق خبردادن رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ثابت میشده یا از طریق استدلال شاق با نگاه تیزبین، آزمودن احوال وی علیه السّلام همراه با گذر زمان و با شنیدن کلام وی و تأمّل در استدلالهایش و توجه کردن به اموری که منجر به شناخت او و پی بردن به هوشمندیاش میگردد؛ وانگهی، چنین امری جز برای برخی خواص از میان مردم حاصل نمیشود و نیز برای کسانی که وجوه استنباطات را شناخته باشند؛ و آنچه از این رهگذر به دست آید حکمش با حکم معجزاتی که برای پیامبران بوده و نشانههای آشکاری که از پیامبر ما صَلی الله علیهِ و آله به وقوع پیوسته فرق دارد، زیرا آن معجزات با ظواهر خود در دلها تأثیر میگذارند و اسباب یقین را در دلها بر میافروزند و در اینکه به حسب ظاهر خرق عادت بوده مشترک هستند بدون این که معجزه بودن آنها موقوف به علمی باشد که به بحث و تفتیش احوال به مرور ایام یا به خبر دادن پیامبر از آن نیازمند باشد که علم به خود همین امر، نیازمند تأمل در معجزههای دیگر و تکیه بر دلایل روشن دیگر است. بنابراین نا پسند نیست که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از ذکر آن خودداری فرموده و ضمن بیان معجزاتش بدان احتجاج ننموده باشد به دلیل مطالبی که بیان کردیم.

نکته دیگر اینکه ممکن است خداوند سبحان مصلحت خلق خود را در این دیده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از احتجاج به آن و دعوت برای تامل در آن خودداری نمایند و اعتماد آن حضرت بر آنچه خرق عادت در آن ظاهر و آشکار باشد، بیشتر به مصلحت دین است، در ضمن، گرچه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله صراحتاً و به تفصیل به کمال عقل امیرالمؤمین علیه السّلام به طور مشخّص احتجاج نفرمود اما از روی بصیرت و یقین دست به کاری زد که جایگزین احتجاج بود و آن اینکه پیش از همه مردان با اینکه بلوغ و عقل در ایشان ظاهر بود، ابتدا علی را به اسلام دعوت نمود و قبل از اینکه آشکارا دعوت خود را بیان کند با دعوت از او آغاز کرد. دیگر اینکه به وی اعتماد نموده اسرار خود را با وی در میان میگذاشت و

اموری را نزد وی به امانت گذاشت که بیم داشت آنها از جانب خودِ وی آشکار شوند. و با اختصاص دادن وی به دانستن این قبیل امور در آن سن و سال، هم دلیل بر معجزه بودن برای او و بلوغ عقلی وی دلیل بر صِدق اوست. سپس آن را جزء مفاخر و مناقب فضایل بزرگ وی قرار ده و پیوسته به وی اشاره نمود و او را میان صحابه خود نامآور گردانید و درباره اینکه او را به خود بسیار نزدیک نموده و مختص گردانیده با دیگران احتجاج نمود و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نیز به این اختصاص با مخالفین خود احتجاج نموده و بدین اختصاص میان دوستان و دشمنانش مباهات فرمود و بر تمام مردم اهل زمان خود افتخار نمود و این در حکم این است که با زبان گفته باشد این امر معجزه ای برای رسول خدا بوده است بلکه همین خود حجت است بر اینکه ایشان با برخورداری از ویژگیهایی که خداوند از جانب خود به وی عنایت فرموده امام و پیشوا بوده است. و نفس احتجاج به علم او و دلیل و برهان خدا بودن، ادعای مخالفین را باطل میکند.

و از جمله چیزهایی که دلالت میکند بر اینکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به هنگام بعثت فردی بالغ و مکلّف بوده و ایمان آوردنش از روی معرفت و استدلال بوده، و اینکه این ایمان آوردن به بهترین صورت و اکمل آنها در استحقاق بزرگترین ثوابها آن است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وی را به خاطر ایمانش مدح نموده و آن را جزء فضایل او برشمرده و آن را در مناقب او ذکر فرموده است. او کسی نبود که کسی را به چیزی بستاید که آن چیز فضیلت و کمال نبوده باشد و چیزی را از جمله مناقب به شمار آورد که جزء مناقب نبوده باشد و کسی را به چیزی ستایش کند که آن چیز استحقاق ثواب عظیم نداشته باشد. پس وقتی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله امیرالمؤمنین علیه السّلام را با تقدّم ایمانش ستود در آنجا به فاطمه علیها السّلام فرمود و قبلاً نیز مذکور افتاد که: «آیا خرسند نیستی که تو را به زوجیّت کسی در آوردم که پیشتازترین آنها در گرویدن به اسلام بوده است؟» و قول آن حضرت در روایت سلمان: «اوّلین کسی از این اُمّت که در کنار حوض کوثر بر پیامبرش وارد خواهد شد، کسی است که در اسلام آوردن از همه پیشی گرفته است، علی بن أبی طالب»، و قول آن حضرت: «فرشتگان هفت سال بر من و علی صلوات فرستادند زیرا از میان مردان جز من و او کسی نبود که نماز بخواند» و اگر

وضع بدان گونه است که توصیف کردیم، ثابت شده است که ایمان آن حضرت علیه السّلام توأم با معرفت و یقین بوده نه تقلید و تلقین، بالأخص که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله او را ایمان و اسلام نامید، و آنچه از کودکان به وجه تلقین صادر میشود، در اصطلاح دینی ایمان و اسلام نامیده نمیشود.

و نیز دلیل برآن این است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خود را به آن ستوده و آن را جزء افتخارات خود قرار داده و با آن بر دشمنان خود احتجاج نموده است و بارها در مقامهای متفاوت آن را بیان نموده است در جایی که میفرماید:« خداوندا، من بندهای از تو را در این اُمّت نمیشناسم که پیش از من تو را عبادت کرده باشد» و قول آن حضرت علیه السّلام:«صدِّیق اکبر منم، پیش از ابوبکر ایمان آوردم و پیش از او اسلام آوردم» و قول وی صلوات الله علیه به عثمان :«من بهتر از تو و آن دو نفر هستم، خدا را قبل از آن دو عبادت کردم و بعد از آنها نیز خدا را عبادت کردم» و قول او:« من اوّلین مردی هستم که نماز گزارد» و قول وی علیه السّلام:« بر چه کسی دروغ بگویم؟ بر خدا؟ من که اوّلین کسی هستم که به وی ایمان آورده و عبادتش کرد !» پس اگر ایمان او چنان بود که ناصبیان میگویند تلقینی بوده و ناشی از معرفت نبوده و شناخت و علمی از توحید نداشته، جایز نبود که آن حضرت خود را به این ایمان بستاید و آن را عبادت بنامد و بدان بر آن قوم مباهات کند و آن را موجب فضیلت و برتری وی بر ابوبکر و عمر قرار دهد و اگر کارغیر جایزی انجام میداد، مخالفانش آن را مردود شمرده و معارضانش معترض آن میشدند و خصمهای او در مورد بطلان آن با وی احتجاج میکردند، و عدول آن جماعت از اعتراض کردن به او و تسلیم بودنشان در مقابل وی، دلیل به صحت گفتار ماست که مذکور افتاد و برهانی است بر بطلان قول ناصبیان که آن را نقل کردیم، و ممکن نیست کسی آنچه را که در این باب آوردیم به دلیل مشهور بودن و اجماع فریقین از ناصبیان و شیعه در نقل آنها، رد کند و هرکس با توضیحاتی که دادیم، متعرض طعن در آن شود، قادر نخواهد در مورد روایتی که در تأویل آن اختلاف حاصل شده اظهار نظر کند زیرا در این مورد لازم میآید اکثر روایات باطل و عموم آثار فاسد باشند. و فرض کن کسی که حدیث شناس نیست و با اهل علم اختلاط نکرده باشد و اقدام به انکار برخی از آنچه روایت کردیم، بنماید یا اینکه یکی از

عالمان و آگاهان از روی عناد با آن به معارضه برخیزد و فرصت را غنیمت شمرده که به عنوان اینکه مرتبه خاصی در میان اهل علم دارد، آن را رد کند، چنین شخصی چگونه میتواند شعر امیرالمؤمنین علیه السّلام در این مورد را که شهرت آن به حدّی است که اختلاف را زایل میکند و چنان انتشار یافت که از عوام هم شنیده میشود چه رسد به خواص، رد نماید؟:

-« محمّد نبی برادر و مانند من است، و حمزه سیدالشهداء عموی من است؛

- و جعفر که چاشت و شام با فرشتگان پرواز میکند، برادر من است؛

- و دخت محمّد آرام دل و عروس من است و گوشت و خونش آمیخته با گوشت و خون من است؛

- و دو سبط احمد دو پسر منند از او، پس از میان شما چه کسی از سهمی چون سهم من برخوردار است؟ !

- پیش از همه شما به اسلام گرویدم، با تکیه بر فهم و علم من؛

- و واجب گردانید ولایت مرا بر شما که معادل ولایت او بود، دوست من در روز درختان دوح در غدیر خمّ»

در این شعر چیزی است که ما را از بیان تقدّم ایمان وی علیه السّلام بینیاز میسازد و این که این ایمان از روی شناخت و حجت و بیان بوده است، کما اینکه ثابت میکند وی پس از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله امام بوده به دلیل گفته ی آشکار پیامبر در روز غدیر که خلافت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را موجب میگردد.

از جمله آنچه گفته ما را تأیید میکند، روایتی است که عبدالله بن بکری از محمّد بن عبیدالله بن أبی رافع از پدرش از جدّش نقل کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز دوشنبه نماز گزارد و خدیجه نیز با وی نماز گزارد و در روز سهشنبه علی را به خواندن نماز با خود دعوت فرمود. علی علیه السّلام عرض کرد: مهلت دهید با ابوطالب دیدار کنم. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: دعوت کردن تو به نماز یک امانت است (نباید کسی از آن آگاه شود)، پس علی علیه السّلام عرض کرد: حال که

امانت است، من اسلام آوردم. سپس با وی نماز نماز گزارد که مصادف با روز دوم بعثت بود.

ص: 345

کلبی از ابوصالح از ابن عباس مانند آن را روایت نمود و در آن گفته است: علی علیه السّلام عرض کرد: این دینی مخالف دین پدر من است، لازم است درباره آن فکر کنم و با ابوطالب مشورت نمایم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود که تفکر کن ولی مطلب را پوشیده دار. پس مدتی فکر کرده سپس عرض کرد: دعوت شما را اجابت نموده و نبوّت شما تصدیق میکنم. پس وی را تصدیق نموده و با او نماز گزارد. عیناً همین معنا را با اختلاف در لفظ بسیاری از پدیدآورندگان آثار نقل کردهاند و این خود دلیل بر آن است که امیرالمؤمنین علیه السّلام در آن موقع مکلف و دانا بوده است به دلیل درنگ کردن، استدلال کردن در قبول امری و تمییز میان اینکه با پدرش مشورت کند یا چشم بسته و بیدرنگ از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله اطاعت کند، و نیز ترس او از اینکه اگر موضوع را با پدرش در میان بگذارد ممکن است پدر مانع او برای پذیرش حق شود و با این کار موجب ممانعت از پذیرش حق شده باشد، از این رو از طرح موضوع با پدر منصرف گشته و دعوت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را پذیرفت به سبب امانت داری و شناختی که از صدق گفتار وی داشت و گوش دادن به آیاتی از قرآن که بر آن حضرت نازل شده بود و خداوند از برهان خود به وی نشان داد که آن حضرت پیامبری است برحق، پس به او ایمان آورده و تصدیقش نمود و این زمانی اتفاق افتاد که تفاوت میان امانت و امور دیگر را تشخیص داده و حقّ آن را شناخت و خوش نداشت که راز رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را افشا کند در حالی که آن حضرت او را امین سرّ خود قرار داده بود و اتفاق نظر وجود دارد که چنین تحلیل و تصمیمی از کودکی صادر نمیشود که فاقد عقل باشد و نیز از هرکسی که فاقد قدرت تمییز و تشخیص باشد.

و نیز گفته ما را که مذکور افتاد، این نکته تأیید میکند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دعوت کردن از همه مردان را با او آغاز نمود و این در حالی بود که خداوند او را برای مکلّفان مبعوث فرموده بود، اگر آن حضرت نمیدانست که وی عاقل و مکلّف است، ادای رسالتش را با او آغاز نمیفرمودو او را در دعوت به اسلام بر همه کسانی که به سوی آنها مبعوث شده بود، مقدّم نمیداشت، زیرا اگر مسأله چنان بود که ناصبیان ادّعا میکنند، در این صورت دعوت آن حضرت از علی علیه السّلام برای پذیرش اسلام بیموقع بوده و مشغول کاری شده که تکلیف نداشته

به آن بپردازد و کاری را که مکلّف به انجام آن بوده واگذاشته است و شأن رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله أجّل از آن است که چنین باشد.

نکته دیگر اینکه آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله زمانی علی علیه السّلام را به پذیرش دعوت اسلام نمود که دین خود را از همه نهان داشته بود و از دشمنانش بیم داشت که رازش افشا شود؛ از این رو از دو حال خالی نیست یا آن حضرت اطمینان داشت که امیرالمؤمنین علیه السّلام راز او را بر ملا نخواهد ساخت و وصیت او را حفظ خواهد نمود و مطیع امر وی خواهد شد از این رو بارگران دین را بر دوش او نیز گذاشت، و یا اینکه چنین اطمینانی به او نداشته است. اگر اعتماد داشته، این اعتماد حاصل نمیشده مگر اینکه وی در اوج کمال عقل، امانتداری، پاک نهادی، عصمت، حکمت و حُسن تدبیر بوده باشد. زیرا اعتماد کردن با توصیفی که ارائه کردیم دلیل همه اموری است که مشروحاً بیان کردیم. و اگر آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله به امیرالمؤمنین علیه السّلام اعتماد نداشت که رازش را پوشیده دارد و ایمن نبود که آن را تباه نساخته و بازگو ننماید، کار آن خلاف احتیاط و نقض حکمت و تدبیر بوده و حاشا که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله چنین بوده باشد، بلکه آن حضرت از هر صفت نقصی مبرّاست و خدای عزّوجل مرتبه او را بلند گردانیده و حکم به دروغگو بودن کسی که چنین ادّعایی را به وی نسبت دهد، داده است. و اگر حال بر این است که بیان کردیم، پس چه چیزی موجب شده ناصبیان در ایمان امیرالمؤمنین علیه السّلام طعن بزنند جز عیب گذاشتن روی رسول خدا و نکوهش کردن کارهای وی و توصیف این کارها به کارهای عبث و بیهوده و قرار دادن اشیاء در غیر موضع آن و نکوهش کردن وی در تدبیرهایی که میاندیشیده!! و مشایخ این قوم هدفی جز این امور از طعن در ایمان علی بن ابی طالب علیه السّلام نداشتهاند و«اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکَافِرُون»(1)

میگویم: علّت اینکه این کلام طولانی را آوردیم، زیادی فایده و محکم بودن دلائل و علوّ منزلت گوینده آن بود که خداوند متعال او را با پیشوایان خودش علیهم

1- . الفصول المختاره: 72-51 . صف/ 8

صلوات الله اجمعین محشور گرداند، و شیخ ابوالفتح کراجکی در «کنز الفوائد»(1)

سخنی به تمام و روایات بسیار آورده که به جهت بیم از اطناب و فزونی حجم کتاب از نقل آنها خودداری کردیم.

باب شصت و ششم : سبقت آن حضرت صلوات الله علیه بر دیگر یارانش در مهاجرت

روایات:

1. مناقب ابن شهر آشوب: هجرت: اوّلین هجرت به شِعب صورت گرفت که شِعب ابوطالب و عبدالمطّلب است. و اجماع بر این است که مهاجران جملگی از بنیهاشم بودند و خداوند درباره ایشان فرمود: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنصَار»(2) {و

پیشگامانِ نخستین از مهاجران و انصار}.

هجرت دوم به حبشه بود، در کتاب «المعرفة» نسوی آمده است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به ما امر فرمود که به همراه جعفر به سرزمین نجاشی برویم و او با هشتاد و دو نفر از مکه خارج شد.

واحدی گوید: آیه: «إِنَّمَا یُوَفىَّ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَیْرِ حِسَابٍ»(3) {بی تردید،

شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت} درباره ایشان نازل

1- . ص 127- 118
2- . توبه/ 100
3- . زمر / 10

شده است به خاطر اینکه دست از دین خود بر نداشتند و چون کار بر ایشان سخت شد، شکیبایی به خرج داده و مهاجرت کردند.

هجرت سوم به اجماع علما به انصار نخستین که بیعتکنان در عقبه هستند تعلّق دارد که هفتاد مرد بودند، و اوّلین کسی از میان ایشان که بیعت کرد ابوالهیثم بن تیهان بود. چهارمین مهاجرت، مهاجرت مهاجران به مدینه بود که مصعب بن عمیر، عمّار یاسر، ابوسلمه مخزومی، عامر بن ربیعه، عبدالله بن جحش، ابن اُمّ مکتوم، بلال و سعد از نخستینِ این مهاجران بودند. سپس بقیه گروه گروه مهاجرت کردند. ابن عباس گوید: آیه:«وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ هَاجَرُواْ وَ جَاهَدُواْ فی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ ءَاوَواْ وَّ نَصَرُواْ أُوْلَئکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لهَُّم مَّغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ*وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ مِن بَعْدُ وَ هَاجَرُواْ وَ جَاهَدُواْ مَعَکُمْ فَأُوْلَئکَ مِنکمُْ وَ أُوْلُواْ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىَ بِبَعْضٍ فی کِتَابِ الله»(1) {و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته، و کسانی که [مهاجران را] پناه داده و یاری کرده اند، آنان همان مؤمنان واقعی اند، برای آنان بخشایش و روزی شایسته ای خواهد بود. و کسانی که بعداً ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده اند، اینان از زمره شمایند، و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند.} درباره ایشان نازل گردیده. در این آیه خداوند ابتدا مؤمنان سپس مهاجران و بعد از آنها مجاهدان را نام برده آنگاه بر جمله ایشان تفضّل نموده، میفرماید:« وَ أُوْلُواْ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىَ بِبَعْضٍ» پس علی علیه السّلام هم در ایمان و هم در هجرت به شِعب سپس در جهاد بر ایشان سبقت گرفته است و بعد از این سه سبقت، به سبقت دیگری به عنوان ذوی الأرحام که سبقت در مرتبت است نایل آمد.

اما ابوبکر، وی به مدینه مهاجرت کرد لیکن مهاجرت علی علیه السّلام به مدینه امتیازهایی بر مهاجرت ابوبکر داشت و آن اینکه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وی را با خود همراه کرد یا اینکه به دلیلی خود روانه مدینه شد و علی علیه السّلام را در بستر خود بر جای نهاد تا در لیلهٔ المبیت جان خود را فدای پیامبر

1- . انفال/75-74

صَلی الله علیهِ و آله کند، و میدانیم که بذل جان بسیار بزرگتر از حفظ جان و گریختن به سوی غار است، و ابوالمفضّل شیبانی با اسناد خود از مجاهد روایت کرده که گفت: عایشه به جایگاه پدرش نزد رسول خدا و همراه بودن وی با آن حضرت در غار مباهات نمود، پس عبدالله بن شدّاد بن الهاد پاسخ داد: چرا از علی بن ابی طالب نمیگویی آنگاه که در بستر پیامبر خوابید در حالی که میدانست کشته خواهد شد؟ ! پس عایشه سکوت کرده پاسخی نداد. و فاصله بسیار است میان قول خداوند که:« وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»(1) {و

از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد } و:«لَا تحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»(2) {«اندوه

مدار که خدا با ماست.» } و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله با ابوبکر بود و وی را دلداری میداد و با علی نبود، و ابوبکر را دردی نرسید لیکن علی را در بستر با سنگ میزدند، ابوبکر در غار پنهان بود و علی در دسترس کفار؛ و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله او را به جانشینی خود بر جای نهاد تا امانات را به صاحبانشان بازگرداند چون امانتدار بود، و چون امانتها را ادا نمود، بر بالای کعبه رفته و با صدای بلند ندا در داد که: ای مردم، آیا کسی هست که نزد پیامبر امانتی داشته باشد؟ آیا صاحب وصیّتی هست؟ آیا کسی هست که پیامبر به وی وعدهای داده باشد؟ و چون کسی مراجعه نکرد، به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله ملحق شد و این خود دلیل جانشینی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ، امانتداری و شجاعت وی میباشد.

و سه روز بعد زنان خانواده پیامبر را پشت سر وی بُرد که عایشه نیز در میان ایشان بود، بنابراین او با پاسداری از فرزند ابوبکر بر وی منّت دارد و هم به سبب اینکه شرایط مهاجرت او را فراهم نموده بر وی منّت دارد، و او آن مردی است که دو بار هجرت کرد و آن دلاوری است که در میان چهار صد شمشیر در بستر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله خوابید و آنچه باعث گردید در بستر آن حضرت بیتوته کند، اعتمادش به یاری خدا بود، آنها تا سپیده دم چشم از وی برنداشتند تا علناً وی را به قتل برسانند و بنیهاشم ببینند که قاتلان وی از همه قبایل هستند و بدین

1- . بقره/ 207

2- . توبه/ 40

ترتیب خون وی پایمال گردد. ابن عباس گوید: در جمع آنها از بنی عبد شمس عتبه و شیبهٔ پسران ربیعهٔ بن هشام و ابوسفیان، از بنی نوفل طعمهٔ بن عدی، جبیر بن معطم و حارث بن عامر، و از بنی عبدالدار نضر بن حارث، و از بنی اسد ابوالبختری، زمعهٔ بن الأسود و حکیم بن حزام، و از بنی مخزوم ابوجهل و از بنی سهم: نبیه و منبّه پسران حجّاج، و از بنی جمح امیّهٔ بن خلف که از قریش شمرده نمیشد. و آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله علی را وصیّ خود بر مال، خانواده و فرزندانش نمود، سپس او را در بستر خویش خواباند و به جانشینی خود گمارد و این خود دلیل بر آن است که وی وصیّ اوست.

در تاریخ خطیب و طبری و تفسیر ثعلبی و قزوینی در قول خدای عزّوجل:« وَ إِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا» { هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می کردند } که داستانی مشهور است، آوردهاند که جبرئیل نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمده و به وی گفت: امشب را در بستری که همیشه در آن میخوابیدی، مخواب، و چون تاریکی شب فرا رسید کفّار بر در خانه وی اجماع نموده او را زیرنظر گرفتند. پس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: در بستر من بخواب و بُرد حضرمی سبز مرا روی خود بینداز؛ و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از خانه بیرون رفت. گویند: وقتی کفّار به علی علیه السّلام نزدیک شدند، وی را شناخته و گفتند: دوستت کجاست؟ گفت: نمیدانم، مگر من نگهبان وی بودهام؟ او را فرمان دادید که خارج شود و خارج شد.

در اخبار ابورافع آمده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، خداوند مرا اجازه هجرت فرموده است و من به تو امر میکنم که در بستر من بخسبی به گونهای که اگر قریش تو را دیدند، از رفتن من باخبر نشوند.

طبری، خطیب، قزوینی و ثعلبی: و خداوند رسول خود را از مکر آنها نجات داد و مکر خدای متعال خفتن علی در بستر وی بود.

عمّار، ابورافع و هند بن أبی هاله آوردهاند که امیرالمؤمنین علیه السّلام با شمشیرخود به ایشان حملهور گشت و آنها خود را از او کنار کشیدند.

محّد بن سلام در حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین علیه السّلام آورده است که آن حضرت فرمود: و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رفت و من در بستر وی به انتظار آمدن آن جماعت به سویم دراز کشیدم تا اینکه بر من وارد شدند، و چون جملگی وارد خانه شدند، برخاسته و به ایشان حملهور شدم و آنان را از خود دور ساختم چنانکه مردم از آن آگاهند.

و چون شب را به صبح رساند، با وجود اینکه اینکه بیست سال داشت، با هیبت و صلابت خویش از خود محافظت نموده و علی رغم خواست مردم مکه به تنهایی در آن شهر باقی ماند تا اینکه حق هرحقداری را به وی بازگرداند.

محمّد واقدی، ابوالفرج نجدی، ابوالحسن بکری و اسحاق طبرانی آوردهاند که چون علی علیه السّلام قصد هجرت نمود، عباس به وی گفت: محمّد جز مخفیانه خارج نشد و قریش به سختی در پی دستگیری وی بودند و تو میخواهی آشکارا همراه با اثاث و زنان کجاوهسوار و مال و مرد و زن راه بیفتی و یبابانها و درّهها را در میان قبایل قریش درنوردی؟ ! صلاح نمیدانم به این سفر بروی در پناه قبیله خزاعه قرار گیری پس علی علیه السّلام فرمود:

-«مرگ شربتی است که لا محاله باید سرکشید، اظهار بیتابی مکن و بار سفر ببند؛

- بیشک پسر آمنه آن پیامبر، محمّد، مردی بسیار راستگوست که از قول جبرئیل فرمود:

- افسار را رها ساز و از هیچ مانعی بیم نداشته باش، زیرا خداوند آنان را از آسب رساندن باز میدارد.

- به یقین من به پروردگارم وبه احمد اعتماد دارم و راه او به راه من پیوسته است»

گفتند: پس مهلع غلام حنظلۀ بن أبی سفیان شبانه در مسیر وی کمین کرد و چون وی را دید، شمشیر برکشید و به سوی او به پاخاست، و علی علیه السّلام چنان فریادی بر سر وی کشید که با صورت بر زمین افتاد و آنگاه او را به همراه شمشیرش طناب پیچ کرد و چون شب را به صبح رساند، به سوی مدینه حرکت کرد.

و چون به نزدیکی ضجنان رسید، هشت سوار که در پی او بودند، سر رسیده و گفتند: ای فریبکار، گمان کردی زنان را نجات میدهی؟....تا آخر داستان

و خداوند متعال هجرت را به صحابه و مبیت و سپس هجرت را بر علی علیه السّلام فرض کرده بود. خداوند متعال او را همانند ابراهیم با اسماعیل، و عبدالمطّلب با عبدالله آزموده بود، از طرفی، فداکاری در شِعب کار علی بود، پس اگر ابوبکر سه شب در غار بیتوته کرد، علی علیه السّلام سه سال در شعب ابی طالب در بستر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خوابید و در روایتی چهارسال.

عکبری در فضائل الصحابه و فنجکردی در سلوۀ الشیعۀ آوردهاند که علی علیه السّلام فرمود:

-«با جان خوداز کسی محافظت کردم که بهترین آدمی است که قدم بر زمین نهاده، و کسی که طواف خانه خدا و حجرالأسود نموده است؛

- محمّد را آنگاه که بیم داشت با خدعه به وی آسیب رسانند، پس پروردگار ذوالجلال و چارهاندیش من او را محافظت نمود؛

- و من در بستر دراز کشیده و چشم به آنها داشتم و آنان به من مهلت نمیدادند در حالی که خود را برای کشته شدن یا به اسارت برده شدن آماده میکردم؛

- و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در غار در امنیت شب را به صبح رساند، و این کار در پناه خدا و در نهان انجام شد.

- قصدم از این کار جلب توجه خدا از روی اخلاص بود، و این امر در ذهن من هست تا اینکه به خاک سپرده شوم»

هرچه رنج و سختی بیشتر، پاداش نیز بزرگتر است و دلیل بهتری بر شدت اخلاص و برخورداری از قدرت بصیرت است؛ یک جنگجوی سواره توان حمله و گریز و جولان دادن را دارد و یک جنگجوی پیاده میتواند جسم و جان خود را با خُود و زره محافظت نموده و در عین حال برای حفظ خود پایداری و شکیبایی به خرج دهد و آنگاه احتمال هر حادثه ناگواری را بدهد و خود را بر تحمل زخمها و

ص: 353

جدایی از محبوب به شکیبایی توصیه کند؛ لیکن کسی که در بستر درون یک پیراهن و مقداری پَر خوابیده، چه حال و روزی خواهد داشت.(1)

میگویم: اکثر روایات مربوط به این باب را در باب اینکه آیه: «و من الناس من یشری» در باره او نازل شد و در باب هجرت ذکر کردیم.

و عبدالحمید بن ابی الحدید در شرح قول امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: «فلا تَبَرَّؤوا منّی فإنّی وُلدتُ علی الفطرة و سبقت إلی الإیمان و الهجرة» (از من بیزاری نجویید که من بر فطرت زاده شدهام و در ایمان آوردن و مهاجرت کردن پیشتاز بودهام.) گوید: اگر گفته شود: آن حضرت چگونه فرمود که وی در مهاجرت پیشتاز بوده در حالی که معلوم است که جمعی از مسلمانان پیش از او مهاجرت کردهاند از جمله آنها عثمان بن مظعون و دیگران، و برخی به همراه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مهاجرت کردند و علی علیه السّلام در مکه ماند و در بستر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله خوابید و چند روز در آنجا باقی بود و امانتهایی را که نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بود به صاحبانشان باز میگرداند و بعد از آن مهاجرت نمود؟ جواب این است که آن حضرت نفرموده است که«من از همه مردم پیشی گرفتهام» بلکه فقط لفظ «پیشی گرفتم» را به کار بردهاند و این دلیل بر آن نیست که که گفته باشد«من از همه مردم پیشی گرفتم» اما شکی وجود ندارد که آن حضرت در مهاجرت بر اکثر مهاجران سبقت گرفته است و پیش از وی چند نفر اندک مهاجرت نکرده بودند؛ و نیز گفته بودیم که آن حضرت علّت افضلیّت خود و تحریم برائت از خویش و نفرت داشتن از خود را مجموعهای از امور میداند که از جمله آنها ولادتش بر فطرت، پیشی گرفتنش در ایمان و سبقت در مهاجرت و این سه امر جز برای او برای دیگری حاصل نشده است و آن حضرت با برخورداری از این سه از بقیه مردم متمایز بوده است؛ و نیز حرف لام در «الهجرة» ممکن است الف لام عهد برای معهود سابق نباشد بلکه الف و لام جنس باشد و امیرالمؤمنین علیه السّلام در هجرتی که قبل از هجرت به مدینه صورت گرفت، بر ابوبکر و دیگران سبقت گرفت، زیرا پیامبر

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 282- 277

صَلی الله علیهِ و آله بارها از مکه هجرت فرموده و در میان قبایل عرب میگشت و از سرزمین قومی به سرزمینی دیگر میرفت و در این سفرها تنها کسی که با وی بود، علی بود، امّا در مورد هجرت وی به قبیله بنیشیبان در میان سیرهنویسان اختلافی وجود ندارد که هم علی و هم ابوبکر را به همراه داشت و آنها سیزده روز از مکه دور بودند و چون نزد بنیشیبان اراده لازم را برای نصرت خود نیافتند، به مکه بازگشتند، و مداینی در کتاب «الأمثال» از مفضّل ضبّی روایت کرده که چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از مکه خارج شد تا دین خود را بر قبایل عرب عرضه کند، در حالی که علی و ابوبکر را به همراه داشت، به سوی قبیله بنیربیعه رفت؛ اما در هجرت به طائف علی و زید بن حارثه را به همراه داشت و در روایت ابوالحسن مداینی در این سفر ابوبکر با ایشان نبود. و اما محمّد بن اسحاق در روایت خود گفته است: تنها زید بن حارثه را با خود داشت؛ و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مکه را به سوی قبیله بنیعامر بن صعصعه و دوستان آنها از قبایل قیس و غیلان ترک نمود و جز علی کسی با وی نبود و این سفر در پی وفات ابوطالب اتفّاق افتاد، زیرا به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وحی گردید که: از آن (مکه) خارج شو که یاورت از دنیا رفت، سپس آن حضرت به همراه علی به سوی بنیعامر بن صعصعه بیرون رفت و دین خود را بر ایشان عرضه نموده از ایشان یاری خواست و برای آنها قرآن تلاوت فرمود لیکن آنها دعوت وی را اجابت نکردند، از این رو آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله به مکه بازگشت و غیبت وی از مکه در این هجرت ده روز بود، و این نخستین هجرتی بود که آن حضرت شخصاً به آن اقدام فرمود. اما نخستین هجرتی که صحابه وی انجام دادند و آن حضرت همراه با ایشان نبود، هجرت حبشه بود که بسیاری از صحابه وی در آن به بلاد حبشه در دریا مهاجرت کردند و از جمله آنها جعفر بن ابوطالب بود. آنها چندسال از مکه غایب بودند آنگاه کسانی از ایشان که در قید حیات مانده بودند و مدت اقامتشان در آنجا به درازا کشیده بود، نزد آن حضرت بازگشتند و بازگشت جعفر نزد وی پس از فتح خیبر اتفاق افتاد، و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نمیدانم به کدامشان شادمانترم: به قدوم جعفر یا به فتح خیبر؟

باب شصت و هفتم : امیرالمؤمنین علیه السّلام اخصّ مردم به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و محبوبترین آنها به وی بود؛ و چگونگی معاشرت آن دو و بیان حال وی در حیات رسول و در آن است که هرگاه نام پیامبر برده شود، نام او نیز برده میشود

روایات:

1. مناقب ابن شهر آشوب: ابوطالب و فاطمه بنت اسد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را سرپرستی کردند و پیامبر و خدیجه سرپرستی علی صلوات الله علیهم را برعهده گرفتند، و گفتگویی را شنیدم مبنی بر اینکه چون علی علیه السّلام متولّد شد، سه روز چشمان خود را باز نکرد و چون پیامبر آمد، چشمان خود را گشود و به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نگاه کرد، پس آن حضرت فرمود: مرا به نگاه مخصوص گردانید و او را به علم مخصوص گردانیدم.

دو تاریخ طبری و بلاذری و تفاسیر ثعلبی، واحدی و شرف النبی و اربعین خوارزمی، درجات محفوظ بُستی، مغازی محمّد بن اسحاق و المعرفهٔ ابویوسف

نسویّ آوردهاند که مجاهد گفت: از جمله نعمتهای خدا بر علی بن ابی طالب آن است که قریش گرفتار یک خشکسالی سخت شد و ابوطالب فرزندان بسیار داشت، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به حمزه و عباس فرمود: ابوطالب عیالوار است و میبینید که مردم از این خشکسالی به چه گرفتار آمدهاند، با من بیایید تا بار او را با سرپرستی برخی فرزندانش سبک کنیم. پس ایشان بر ابوطالب وارد گشته و خواسته خود را مطرح کردند، گفت: اگر عقیل را برای من میگذارید، اختیار بقیه با شماست. پس عقیل تا زمان مرگ ابوطالب نزد وی ماند، سپس تنها بود تا اینکه در جنگ بدر گرفته شد؛ و حمزه سرپرستی جعفر را پذیرفت و جعفر در جاهلیّت و اسلام همچنان با وی بود تا اینکه حمزه به شهادت رسید؛ و عبّاس سرپرستی طالب را برعهده گرفت و طالب تا جنگ بدر با وی بود، سپس ناپدید گشته و خبری از او به دست نیامد؛ و رسول خدا سرپرستی علی را پذیرفت که شش ساله بود یعنی همسن آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله زمانی که ابوطالب سرپرستی وی را برعهده گرفت، سپس خدیجه و پیامبر مصطفی عهدهدار تربیت وی شدند تا اینکه اسلام آمد در حالی که بهتر از ابوطالب و فاطمه بنت اسد او را پرورش داده بودند و علی علیه السّلام همچنان با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بود تا اینکه آن حضرت رحلت فرمود و علی پس از وی زنده بود.

و در روایتی آمده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: کسی را برگزیدم که خداوند او را برای من برگزید و او علی علیه السلام است.

و ابوالقاسم در اخبار ابورافع از سه طریق آورده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله زمانی که با خدیجه ازدواج نمود به عموی خود ابوطالب فرمود: من دوست دارم یکی از فرزندانت را به من بسپاری تا در کارهایم مرا یاری نماید و مرا از دیگران کفایت کند، و من از بابت سختی هایی که به سبب من کشیدی تشکر کرده باشم. ابوطالب گفت: هر کدامشان را که خواستی ببر، و او علی علیه السّلام را بُرد. پس هرکس رگهایش از سرچشمه نبوّت سیراب گشته و نهالش از سینه رسالت شیر نوشیده و شاخ و برگش از شاخه امامت فرو آویخت باشد و در خانه وحی نشأت یافته و در خانهای که قرآن در آن نازل میشده پرورش یافته و تا دم مرگ از

پیامبرصَلی الله علیهِ و آله جدا نشده باشد، با دیگر مردم مقایسه نمیشود. بنابراین، آن حضرت علیه السّلام در اصیلترین خاندان و پاکترین کِشتگاه نشأت یافت و ریشه ی صالح خانوادگی رشد میکند و شهاب ثاقب حرکت میکند و تعلیم رسول الله صلی الله علیه و آله موثر میافتد و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مسؤولیت سرپرستی، تأدیب، حضانت و نیکو تربیت کردنش را برعهده نگرفت مگر به یکی از این دو وجه: یا اینکه از روی فراست به شخصیت وی پی برده بود یا اینکه از جانب خداوند متعال به وی وحی شده بود. اگر این کار از روی فراست انجام گرفته باشد، فراستش هرگز به خطا نمیرود و گمانش اشتباه از آب در نمیآید و به سبب نزول وحی بوده، در این صورت هیچ منزلتی بالاتر و هیچ حالتی بدین روشنی بر فضیلت و امامت او دلالت نمیکند.(1)

2. مناقب ابن شهر آشوب: به راستی کور بوده آنکه گفته است منظور از قول خدای متعال از: «وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَکُم»(2) {ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک} شخص پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بوده است، زیرا محال است که شخص خود را فرا بخواند بلکه منظور کسی است از هر جهت مانند «خودمان» باشد، است و اگر مقصود حضرت علی علیه السّلام نبود که وی را با خود (به مباهله) برده بود، کفار میتوانستند بگویند: کسی را با خود آوردهای که جزء شرط ما نبوده و تو خلاف شرطی که کردهای عمل نمودهای، این کلام تنها زمانی با معنا خواهد بود که مقصود از «انفسنا» کسی باشد که از هر جهت همانند خودمان باشد است. اما شبهه واحدی در الوسیط ضعیف است که گفته احمد بن حنبل گوید: منظور آن حضرت از «انفس» عموزاده است، زیرا عرب از عموزاده به «نفس» تعبیر کرده گویند: «او نفس عموزاده اوست» و خدای متعال فرموده است: «وَ لَا تَلْمِزُواْ أَنفُسَکم»(3) {و از یکدیگر عیب مگیرید} و منظور حق تعالی آن است که از برادران مؤمنتان عیب مگیرید. دلیل ضعف قول واحدی این است که قول جز برای ضرورت حمل بر مجاز نمیشود،

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 363-364
2- . آل عمران/ 61
3- . حجرات/ 11

و اگر هم این را بپذیریم، میگوییم پیامبر صَلی الله علیهِ و آله عموزادگان بسیار داشت اما از میان ایشان تنها علی علیه السلام را به خاطر خصوصیتی که در وی بود برگزید و اصحاب کساء نفس واحده بودند که با کلمات دیگر این معنا افاده شده است.

ابن سیرین گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: تو از منی و من از تو، فضایل سمعانی، تاریخ خطیب و فردوس دیلمی از براء و ابن عباس- و لفظ از ابن عباس است- آوردهاند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: نسبت علی از من نسبت سر من از تنِ من است؛ و نیز فرموده است: تو برای من همانند روح از جسم منی؛ و نیز فرمود: تو برای من همانند روشنایی از روشنایی هستی؛ و فرموده است: تو برای من همانند دکمه برای پیراهن منی؛ و از پیامبر در مورد یکی از یارانش سؤال شد، و پیامبر در مورد آن شخص مطلبی فرمود، پس یکی به وی عرض کرد: درباره علی چه میفرمایید؟ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله

فرمود: تو فقط درباره مردم از من سؤال کردی و درباره نفس خودم از من نپرسیدی. و روایات بریده و بُراء و روایت جبرئیل «و من نیز از شما دو نفر هستم» نیز در آن آمده است.

بخاری: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو از منی و من از تو هستم.

فردوس دیلمی از عمران بن حصین: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی از من است و من از علی، و او بعد از من ولیّ هر مؤمنی است. و نظیر این مضمون را از ابن میمون از ابن عباس نقل کرده است.

عبدالله بن شدّاد: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به جمعی که نزد وی آمده بودند، فرمود: باید نماز بگزارید و زکات بپردازید وگرنه مردی چون خودم را بر شما میگمارم. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ولایت وی را آشکار فرمود و اینکه بعد از او، علی ولیّ اُمّت است.

کتاب الحدائق با اسناد از أنس گوید: هرگاه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله اراده میفرمود که در مکان یا در جمعی علی علیه السلام را بشناساند، او را سوار بر

مرکب خود میفرمود و به مردم امر میفرمود که پایینتر از وی قرار بگیرند. و در کتاب شرف المصطفی آمده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله عمامهای داشت که آن را بر سر میگذاشت و «سحاب» نامیده میشد. آن حضرت این عمامه را بر سر علی بن ابی طالب علیه السّلام پوشاند. از آن پس هرگاه علی علیه السّلام با آن عمامه دیده میشد، گفته میشد: علی در سحاب آمد.

امام باقر علیه السّلام: از روزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سواره بیرون رفت و علی پیاده، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا سوار شو یا برگرد! سپس مناقب وی را نام برده است.

ابورافع: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله چنان بود که چون مینشست، موقع برخاستن کسی جز علی دست وی را نمیگرفت، و صحابه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از این امر آگاه بودند و اقدام به گرفتن دست پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نمیکردند. و جز او کسی دست پیامبر را نمیگرفت.

جمّانی در حدیث خود گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله چون مینشست بر علی علیه السّلام تکیه میداد.

سرّالأدب از ابوثعالبی آورده است که چون علی علیه السّلام سوار بر مرکب میشد، آن حضرت برای وی تعویذ میخواند و جامهاش را در زین مرکب جمع میفرمود.(1)

توضیح: جزری در کتاب النهایهٔ گوید: در آن است:«إنّه عوّذ به علیاً حین رکب و صفن ثیابه فی سرجه» یعنی اینکه جامه او را در زین جمع میفرمود.(2)

3. مناقب ابن شهر آشوب: نقل است که آن حضرت به سفر رفت در حالی که علی علیه السّلام و عایشه با وی بودند و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میان آن دو زیر یک لحاف میخوابید.

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 389- 388
2- . النهایهٔ 2: 268

حلیهٔ الأولیاء و مسند ابویعلی عبدالرحمن بن أبی لیلی از علی علیه السّلام آورده است که فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نزد ما آمد و چنان در نزدیکی ما نشست که پای خود را میان من و فاطمه قرار داد.

انساب الأشراف: مردی به ابن عمر گفت: از علی بن ابی طالب برایم بگو! گفت: اگر میخواهی بدانی که وی نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از چه منزلتی برخوردار بود نگاهی به موقعیت خانه او از خانه رسول بینداز.

بخاری و ابوبکر بن مردویه: ابن عمر گفت: خانهاش آنجاست، وسط خانههای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله.

خصائص نطنزی: ابن عمر گفت: مردی از عمر بن خطّاب درباره علی علیه السّلام پرسید، گفت: این خانه رسول خداست و این هم خانه علی بن ابی طالب علیه السّلام جایگاه صاحب این خانه نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نیز به همین شکل است.

و هرگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عطسه میفرمود، علی علیه السّلام میگفت: خداوند نامتان را بلند گرداند یا رسول الله. ورسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: خداوند عزّت و شرف تو را متعالی گرداند یا علی.

و چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به خشم میآمد، کسی جز علی علیه السّلام جرأت سخن گفتن با وی را نداشت. و روزی نزد علی علیه السّلام آمد و وی را خفته یافت لیکن بیدارش نفرمود.

تردیدی وجود ندارد که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مسنتر و وجیهتر از علی بود، بنابراین، چنین احترامی که آن حضرت برای علی علیه السّلام قایل بود یا از جانب خدا بوده یا از خود پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و در هر دو حال جایگاه و منزلت وی را نزد خدای متعال و نزد رسول او بر همه آشکار گردانید.

از جمله مهربانیها و محبّت آن حضرت روایتی است در امالی طوسی از ابن مسعود گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را دیدم که دستش در دستان علی بود و او آن را میبوسید. پس عرض کردم: جایگاه علی نزد شما چگونه است؟ فرمود: همانند منزلت من نزد خدا!

ص: 361

و مرا ابوالعلاء همدانی با اسنادش به عایشه گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را دیدم که علی علیه السّلام را در آغوش گرفته و بوسید در حالی که میگفت: پدرم به فدای تنهای شهید! پدرم به فدای تنهای شهید! (یعنی علی علیه السلام). این روایت را ابویعلی موصلیّ در مسند از ابن مینا از پدرش از عایشه نقل کرده است.

ابوبصیر در حدیث خود از امام صادق علیه السّلام آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست مبارک خود را بر چهره عرق کرده علی علیه السّلام میمالید و سپس با آن صورت خود را مسح میفرمود.

ابوالعلاء عطار با اسناد خود به عبد خیر از علی علیه السّلام آورده است که فرمود: خوشهای موز به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هدیه شد، پس آن حضرت شروع کرد به پوست کندن موز و گذاشتن آن در دهان من، شخصی به وی عرض کرد: شما علی را دوست دارید؟ فرمود: مگر نمیدانستی علی از من است و من از او؟ !

تاریخ خطیب: هنگام بازگشت از بدر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ناپدید گشت پس دوستان یکدیگر را صدا زده: آیا رسول خدا در میان شماست؟ تا اینکه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به همراه علی علیه السّللام آمد، پس عرض کردند: یا رسوا الله شما را گم کردیم! فرمود: ابوالحسن دچار دل درد شد لذا در کنار وی ماندم و از شما عقب افتادم.

و نقل است که عمرو بن ودّ در جنگ خندق زخمی بر سر علی علیه السّلام وارد کرد، پس نزد رسول خدا آمد و آن حضرت بر آن زخم دمید و آن را بست و بهبود یافت، و فرمود: تا کجا باشم آنگاه که این از این رنگین شود؟

و علی علیه السّلام در سفرها با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میخوابید. شبی تب موجب بیخوابی علی علیه السّلام شد و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نیز آن شب را بیدار ماند و تمام آن شب را به نماز یا بر بالین علی علیه السّلام گذراند بدین ترتیب که بعد از هر نمازی نزد علی آمده و حالش را میپرسید و به وی مینگریست تا اینکه صبح شد و آفتاب بالا آمد، پس فرمود: خداوندا، علی را شفا عنایت فرما و جامه عافیت بر تنش بپوشان که امشب بیماریش خواب را از چشم من ربود. و در روایتی: برخیز که علی شفا یافتی. و فرمود: چیزی از پروردگارم

نخواستم مگر اینکه آن را برای من برآورده ساخت و هرچیزی که برای خود از وی خواستم، برای تو نیز طلب کردم.

ابوالزبیر از أنس گوید: پشت سر الاغ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله راه میرفتم در حالی که او با الاغ سخن میگفت و الاغ نیز با او سخن میگفت در حالی که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله قصد رفتن به جنگل و تالابی را داشت و چون به آن دو رسید عرض کرد: خداوندا، او را به من بنمایان، خداوندا، او را به من بنمایان و بار چهارم عرض کرد: خداوندا چهره او را به من بنمایان، ناگاه علی علیه السّلام از میان درختان بیرون آمده و به دست و پای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله افتاد و پیامبر نیز وی را غرق بوسه کرد. ادامه خبر.

14-هرگاه علی را نمیدید پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: حبیب خدا و حبیب رسول خدا کجاست؟

فضایل احمد: جابر انصاری گوید: به همراه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در خانه زنی از انصار بودیم. آن زن طعامی برای پیامبر آماده میکرد. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: مردی از اهل بهشت بر شما وارد خواهد شد، سپس دیدم پیامبر صَلی الله علیهِ و آله سر خود را زیر شکاف برده و میفرمود: خدایا، اگر اراده فرمودی، او را علی بگردان! پس علی علیه السّلام وارد شد و پیامبر به وی تهنیت گفت.

جامع ترمذی، ابانه عکبری، مسند و فضائل احمد و کتاب ابن مردویه از اُمّ عطیّهٔ، ابوهریره، عبدالرحمان بن أبی لیلی از پدرش روایت کردهاند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله علی را به سریّهای فرستاد. راوی گوید: سپس دیدم پیامبر دستان خود را بلند کرده و گفت: خداوندا، تا علی را نبینم مرا نمیران.(1)

کنز الکراجکی: با سندی مرفوعاً از اُمّ عطیّه مانند آن را روایت کرده است.(2)

4. الأربعین از خطیب آورده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در روز جنگ خندق فرمود: خداوندا، تو عبیدهٔ بن حارث را در جنگ بدر از من گرفتی و

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 389-391
2- . کنز الکراجکی: 136

حمزۀ بن عبدالمطلّب را در جنگ اُحد، و اینک علی را دارم، پس مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثانی.

و از مواردی که تأیید میکند آن حضرت اسرار را برای وی بازگو میفرمود، روایتی است که شیرویه در الفردوس آورده که ابن عباس گفت: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: رازدار من علی بن ابی طالب است.

ترمذی در الجامع، ابویعلی در مسند، ابوبکر بن مردویه در الأمالی، خطیب در الأربعین و سمعانی در الفضائل با سندی از جابر آوردهاند که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز طائف با علی بسیار نجوا کرد، پس یکی از آن دو مرد گفت: گفتگویش با عموزادهاش به درازا کشید، و در روایت ترمذی آمده است: مردم گفتند: نجوای او به درازا کشید! پس این خبر به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله رسید، و در روایت دیگر آمده است که مردی گفت: آیا تنها با وی خصوصی گفتگو میکنید؟ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: من با او نجوا نکردم بلکه خداوند با او نجوا کرد. سپس ترمذی گوید: منظور این است که پروردگارم امر فرمود با وی گفتگوی خصوصی

کنم.

کلبی از ابوصالح از ابن عباس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آورده است که در خطبه الوداع فرمود: مرا «گوش» نامیدند و پنداشتند این بدان خاطر است که وی پیوسته ملازم من است و من به وی روی میآورم و مقبولیتی است که از جانب من دارد تا اینکه خدای عزّوجل آیه: «وَ مِنهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبیّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُن»(1) {و

از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او زودباور است.» } را نازل فرمود.

و امیرالمؤمنین علیه السّلام بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد گشته و در سمت راست وی نشست سپس دو نفر باهم در گوشی گفتگو کردند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: (در مجلسی که سه نفر حضور دارند) دو نفر باهم در گوشی سخن نمیگویند و سومی را رها نمیکنند زیرا این کار مؤمن را میآزارد

1- . توبه/ 61

سپس آیه: «إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْاْ بِالْاثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَتِ الرَّسُول...»(1) {چون با یکدیگر محرمانه گفتگو می کنید، به [قصد] گناه و تعدّی و نافرمانی پیامبر با همدیگر محرمانه گفتگو نکنید...} و قول خدای متعال: «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ »(2) {چنان

نجوایی صرفاً از [القائات] شیطان است، تا کسانی را که ایمان آورده اند دلتنگ گرداند}

و به علی علیه السّلام امر فرمود به هنگام مرگ از وی جدا نشود. آن را دار قطنی در صحیح آورده است، و سمعانی را در الفضائل آورده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله همچنان علی علیه السّلام را در آغوش گرفته بود تا اینکه از دنیا رفت.

أعمش از ابوسلمه همدانی و سلمان گویند: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در آغوش علی علیه السّلام جان داد.

ابوبکر بن عیاش، ابن الجحاف و عثمان بن سعید جملگی از جمیع بن عمیر از عایشه روایت کردهاند که گفت: جان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله

جاری شده و در کف دست علی علیه السلام قرار گرفت و آن را به دهانش باز گرداند.

و مغیرهٔ از ام موسی از ام سلمهٔ آورده است که گفت: سوگند به آنکه به وی سوگند یاد میکنم علی آخرین کسی بود که نزد رسول خدا بود- سپس بعد از سخنانی که بیان کرد- گفت: پس علی علیه السّلام به سمت آن حضرت خم شد (تا سخنان وی را بشنود) و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله با ایشان راز میگفت و نجوا میکرد.

و از آن جمله است که حنوطی را که جبرئیل علیه السّلام از آسمان برای پیامبرآورده بود، پیامبر آن را با علی علیه السّلام تقسیم کرد.

و آنقدر به وی اعتماد داشت که مصالح حرم خود را به او محول کرد - او را مأمور حل و فصل مسائل خانوادگی خویش نمود -، تاریخی در تاریخ خود و اصفهانی در حلیه خود از محمّد بن حنفیّهٔ آورده است که آن مردی که متهم شد با ماریه رابطه دارد، اختهای به نام «مأبور» بود که مقوقس او را با دو کنیز برای پیامبر

1- . مجادله/ 9
2- . مجادله / 10

صَلی الله علیهِ و آله هدیه فرستاده بود، پس رسول خدا علی علیه السّلام را فرمان داد برود و وی را به قتل رساند، و چون مأبور از قصد علی علیه السّلام آگاه شد، پیراهن خود را بالا زد و به آن حضرت نشان داد که آلت مردانگی وی بریده شده است، پس علی علیه السّلام از او دست برداشت.

حلیهٔ الأولیاء: محمّد بن اسحاق با اسناد خود از علی علیه السّلام در روایتی آورده است که ماریه عموزادهای داشت که به دیدارش میآمد، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وی را روانه فرمود تا او را به قتل رساند، علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، آیا مرا مأمور انجام این کار میکنی که همچون تیغ گاو آهن گداخته (السکه المحماه) - در روایت دیگری (المسمار المحماه) میخ گداخته است - بروم و فرمانت را در حال اجرا کنم یا اینکه مرا به عنوان شاهدی میفرستی که چیزهایی را میبیند که غایب نمیبیند؟ فرمود به عنوان شاهدی برو که میبیند آنچه را که غایب نمیبیند. سپس شمشیر به دست به سراغ او رفته و وی را نزد ماریه یافتم، پس شمشیر از نیام برکشیده به سوی وی روانه شدم، و چون دریافت که قصد جانش را کردهام، از بیم شمشیر به سمت نخلی رفت و خود را به زمین انداخته پاهایش را بلند کرد، ناگاه معلوم شد وی مقطوع النسل است و فاقد آلت مردانگی به هر شکل آن است. پس شمشیر را در نیام گذاشته و نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده آن حضرت را از ماجرا آگاه نمودم، پس فرمود: سپاس خداوندی را که امتحان را از ما اهل بیت باز میدارد.

از ابن بابویه از امام صادق علیه السّلام: امیرالمؤمنین علیه السّلام در آخرین احتجاج خود بر ابوبکر خود را در بیست و سه خصلت بر وی برتر دانسته و فرمود: آیا میدانید که عایشه به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عرض کرد: ابراهیم (فرزند ماریه قبطیه) از تو نیست بلکه از نطفه فلان مرد قبطی است؟! پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، برو و او را بکش. عرض کردم: «یا رسول الله، مرا میفرستی که چون آهنی گداخته که در کرک درافتاده باشم و به محض رسیدن فرمان را اجرا کنم یا اینکه حقیقت ماجرا را جویا شوم؟» که معنا یکی است.

بخاری از سهل بن سعد ساعدی: در جنگ اُحد فاطمه سلام الله علیها خون صورت وی را میشست و علی علیه السلام آب میآورد و آن را بر وی میپاشید، سپس حصیری را گرفته و سوزاند و خاکستر آن را بر روی زخمهای وی- پیامبر صَلی الله علیهِ و آله – قرار داد.

تاریخ طبری: بعد از ماجراهایی که در جنگ اُحد افتاد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السّلام را فرستاده و به وی فرمود: در پی آن جماعت برو و ببین چه میکنند، و چه می خواهند و علی علیه السلام میگوید: در پی آن قوم رفتم تا نگاه کنم چه میکنند و چون دیدم از اسبها پیاده شده و بر شترانشان سوار شدند به سمت مکه حرکت کردند، فریاد زنان خبر رفتنشان را آوردم.

مفسران در قول خدای متعال در آیه: «وَ مِن شَرِّ النَّفَّثَاتِ فيِ الْعُقَدِ»(1) {و

از شرّ دمندگان افسون در گره ها }گویند: چون لبید بن اعصم یهودی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را در چاه ذروان جادو کرد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بیمار شد. سپس دو فرشته نزد وی آمده و آن حضرت را از طلسم آگاه کردند. پس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله علی، زبیر و عمّار را فرستاد و آب آن چاه را که به آب ریشههای خیس خورده میمانست کشیدند، سپس صخره را برداشته و آن پوسته گُل خرما را بیرون آورده و در آن موی سری یافتند با چند دندانه از شانهای و زهی که یازده گره داشت. پس علی علیه السّلام آنها را باز کرد و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شفا یافت؛ البته اگر این روایت درست باشد، باید تأویل شود وگرنه باید دورانداخته شود.(2)

توضیح: النُّقاعة: آنچه چیزی در آن خیسانده شود. الجفّ: پوسته گُل خرما. المُشاطة: مویی است که از سر و صورت به هنگام شانه کردن میریزد. الوتر: زه کمان.

5. مناقب ابن شهر آشوب: و از جمله موارد بسیاری که در حق علی علیه السّلام دعا نمود، یکی در غدیر خم بود که فرمود: «خداوندا، دوستدارش را دوست

1- . فلق/ 4
2- . مناقب آل أبی طالب 1: 395-391

بدار...» و در روز خیبر فرمود: «خداوندا او را از گرما و سرما حفظ فرما» و در روز مباهله وی را چنین دعا کرد:«خداوندا، اینان اهل بیت و خواصّ من هستند، پس پلیدی را از ایشان دور ساز و پاک و پاکیزهشان گردان» و چون بیمار گشت دعایش کرد که: خداوندا، او را جامه عافیت بپوشان و شفا عنایت فرما!» و دعاهای دیگر، و دعای آن حضرت در حق وی علیه السّلام برای پیروزی و ولایت یافتن وی که جایز نیست جز در حق ولی امر خواسته شود و با این کار پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، امامت علی علیه السّلام آشکار میشود.

آن حضرت کاتب وحی و عهد نامهها بود و کاتب پادشاه، نزدیکترین شخص به وی میباشد، چون کاتب قلب، زبان و دست پادشاه میباشد. از این رو آن حضرت وی را مکلّف به جمعآوری قرآن بعد از خود نمود و نامههای محرمانه آن حضرت را او مینوشت و اجماع بر آن است که عهدنامه صلح حدیبیه را او نوشت، و ابورافع گوید: علی علیه السّلام کاتب پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بود، عهدنامهها و صلح نامههای آن حضرت را مینوشت و نویسنده پیمان بنی نجران او بود و عهدنامههای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله جز به خطّ علی به خط دیگری نیست.

و در همین رابطه ابورافع روایت کرده که علی علیه السّلام هر شب پس از تاریک شدن کامل هوا یک ساعت به تنهایی با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خلوت میکرد.

تاریخ بلاذری: علی علیه السّلام خلوتی با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله داشت که احدی از مردم چنین خلوتی نداشت.

مسند موصلی: عبدالله بن یحیی از علی علیه السّلام آورده است که فرمود: ساعتی از وقت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در سحر به من اختصاص داشت که در آن نزد وی میآمدم و چون میآمدم، اجازه ورود میخواستم، اگر در حال نماز بود، تسبیح که میگفت، میگفتم: وارد میشوم.

مسند احمد و سنن ابن ماجه و کتاب ابوبکر بن عیّاش با اسنادهای خود از عبدالله بن یحیی حضرمی از علی علیه السّلام آورده است که فرمود: روزی دو بار با

رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ملاقات میکردم: یکی شب هنگام و دیگری در روز، و چنان بود که اگر در حال نماز بر وی وارد میشدم، برایم سرفه میکرد.

و عبدالمؤمن انصاری گوید: از انس بن مالک پرسیدم: چه کسی افضل مردم نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بود؟ گفت: کسی را ندیدهام که منزلت علی علیه السّلام را نزد وی داشته باشد، در دل شب به دنبال وی میفرستاد و تا صبح با وی خلوت میکرد. و این وضع ادامه داشت تا اینکه رسول خدا رحلت فرمود.

و در همین معنا آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود:« نام و کنیه مرا با هم بر کسی نگذارید. من ابوالقاسم هستم، خدا عطا میفرماید و من تقسیم میکنم» و در روایتی آمده:« نام مرا به عنوان اسم بگذارید و کنیه مرا نیز ولی این دو را با هم جمع نکنید، اما علی علیه السّلام و فرزندش را از این امر مستثنی فرمود.

ثعلبی در تفسیر خود، سمعانی در رسالهاش، ابن البیِّع در اصول الحدیث، ابوالسعادات در فضائل العشرهٔ، خطیب و بلاذری در تاریخشان و نطنزی در الخصائص با اسنادهای خود از علی علیه السّلام آوردهاند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فرزنت پسر است، نام و کنیهام را به او دادم. و در روایت سمعانی و احمد: او را به نام من بنام و کنیه مرا به وی ده، و این خود یک امتیاز مختص به علی علیه السّلام است و دیگران حق چنین کاری ندارند. و چون محمّد بن حنفیه به دنیا آمد، طلحه گفت: علی نام و کنیه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را یکجا بر فرزند خود نهاده است. پس علی علیه السّلام کسانی را نزد وی آورد که شهادت دادند رسول خد صَلی الله علیهِ و آله، این اجازه را تنها به علی مرحمت فرموده و آن را پس از خود بر اُمّتش حرام ساخته است. همچنین حضرت مهدی علیه السّلام را نیز مجاز به این کار فرموده گوید: «اگر بیش از یک روز از عمر دنیا باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی خواهد کرد تا اینکه مردی از فرزندان من که نامش همنام من و کنیهاش کنیه من است، قیام کند».

از طرفی، آن حضرت اندوخته پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برای کارهای سخت بود. أنس گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السّلام را بر

قومی گمارد که از وی سرپیچی کرده بودند. علی علیه السّلام جنگجویان ایشان را کشته و

زنان و کودکان ایشان را به اسارت گرفته بازگشت. چون باز گشتش را به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله اطلاع دادند، در بیرون مدینه به استقبالش رفت و چون وی را بدید، او را در آغوش گرفته پیشانی او را بوسیده و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که خداوند بازوی مرا بدو استوار داشته همانطور که بازوی موسی را به هارون استوار گردانید.

و در روایت جابر آمده که آن حضرت به هیأت قبیله هوازن فرمود: سوگند به آنکه جانم در دست اوست باید نماز بخوانند و زکات بپردازند یا اینکه مردی را به سویشان خواهم فرستاد که همانند خودِ من است و قطعاً جنگجویان ایشان را خواهد کشت و زنان و فرزندانشان را به اسارت خواهد گرفت و او این است – و دست علی علیه السّلام را گرفت- و چون شرایط وی را پذیرفتند فرمود: اهل هیچ سرزمینی و هیچ اُمّتی از فرمان من سرپیچی نکردند مگر اینکه آنان را با تیر خدا علی بن ابی طالب نشانه گرفتم و او را به هیچ سریهای نفرستادم مگر اینکه دیدم جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او و فرشتهای در پیشاپیش و ابری بر سرش سایه افکند، تا اینکه خداوند محبوبم را پیروزی و نصرت نصیب فرماید. و خطیب در اربعین شبیه این روایت را از مصعب بن عبدالرحمان نقل کرده گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به نمایندگان قبیله ثقیف فرمود... تا آخر روایت. و در روایتی دیگر آن حضرت این سخنان را به نمایندگان قبیله بنی ولیعه فرمود.

از طرفی، آن حضرت حافظ اسرار وی بود، موفّق مکّی در کتاب خود ضمن روایتی طولانی از اُمّسلمه رضی الله عنها آورده است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی که دست در دست علی علیه السّلام گذاشته بود وارد شده و فرمود: از خانه خارج شو و تنهایمان بگذار. پس خارج شدم و آن دو شروع کردند به نجوا کردن با زبانی که آن را نمیفهمیدم. سپس سه بار اجازه خواستم که وارد شوم لیکن پیامبر نمیپذیرفت و در بار چهارم اجازه ورود فرمود در حالی که علی علیه السّلام دستان خود را روی زانوی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله گذاشته و دهان خویش را به گوش آن حضرت نزدیک کرده و دهان پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نیز نزدیک گوش علی بود و باهم اسرار را ردو بدل میکردند و علی میفرمود: بروم

و انجام بدهم؟ و پیامبر صَلی اللهِ علیهِ و آله فرمود: آری. سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای اُمّسلمه، مرا ملامت نکن زیرا جبرئیل از جانب خدا نزد من آمد و امر فرمود که بعد از خودم علی را بدان وصیّت کنم. و من میان جبرئیل و علی قرار داشتم و جبرئیل در سمت راست من بود، پس جبرئیل علیه السّلام به من امر فرمود که آنچه را تا روز قیامت اتفاق میافتد، برای علی بازگو کنم... الخ

14 و از آن جمله است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، سپر و همه سلاحها و استر و شمشیر و عصا و بُرد خود و چیزهای دیگری را به وی داد.(1)

6. تفسیر عیاشی: از ابوالجارود از امام صادق علیه السّلام در قول خدای عزّوجل: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ»(2) {کسانی

که بر مؤمنانی که [افزون بر صدقه واجب]، از روی میل، صدقات [مستحبّ نیز] می دهند} گوید: علی امیرالمؤمنین علیه السّلام خود را اجیر نمود به اینکه در مقابل هر دلو آبی که میکشد، خرمایی که خود انتخاب میکند به عنوان اجرت بگیرد. سپس مقداری خرما جمعآوری کرده آن را نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آورد. عبدالرحمان بن عوف که کنار در ایستاده بود که از کار وی عیب گرفت، سپس این آیه نازل شد:«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنهُمْ وَ لهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ*اسْتَغْفِرْ لهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لهُم»(3) {کسانی

که بر مؤمنانی که [افزون بر صدقه واجب]، از روی میل، صدقات [مستحبّ نیز] می دهند، عیب می گیرند، و [همچنین] از کسانی که [در انفاق] جز به اندازه توانشان نمی یابند، [عیبجویی می کنند] و آنان را به ریشخند می گیرند، [بدانند که] خدا آنان را به ریشخند می گیرد و برای ایشان عذابی پر درد خواهد بود. چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 395-397
2- . توبه / 79

3- . توبه/ 79-80

[یکسان است، حتّی] اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید }(1)

7. مجالس مفید: با سندی از عایشه آورده است که: علی بن ابی طالب علیه السّلام به خانه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمده اجازه ورود خواست، لیکن آن حضرت به وی اجازه نداد، پس بار دیگر اجازه خواست، سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: وارد شو یا علی، و چون وارد شد، پیامبر برخاسته، او را در آغوش گرفته و پیشانی وی را بوسیده و فرمود: (2)

پدرم به فدای آن تنهای شهید باد، پدرم به فدای آن تنهای شهید باد (منظور علی علیه السلام است).

8. اعلام الوری: ابورافع گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عادت داشت چون مینشست و قصد برخاستن مینمود، کسی دیگری جز علی دست وی را نمیگرفت و صحابه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نیز با این امتیاز او آشنا بودند و جز وی کسی دست رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را نمیگرفت. و حمّانی در حدیث خود گوید: آن حضرت چنان بود که چون مینشست، به علی علیه السلام تکیه میداد و چون برمیخاست دست خود را بر دست علی میگذاشت.(3)

9. کشف الغمّة: از روایاتی که العز المحدث گردآوری کرده این حدیث را مرفوعاً از عبدالله بن عباس نقل کردم که گفت: من و پدرم عباس بن عبدالمطّلب- رضی الله عنهم- نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشسته بودیم که علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شده و سلام کرد. رسول خدا سلام وی را پاسخ گفته و از دیدنش اظهار خوشحالی نموده، برخاست و او را در آغوش گرفته، پیشانیش را بوسیده، وی را در سمت راست خود نشاند. پس عباس عرض کرد: یا رسول الله، او را دوست میدارید؟ فرمود: ای عموی رسول خدا، به خدا سوگند که محبّت خدا نسبت به او بیشتر از دوست داشتن من است، خداوند نسل هر پیامبری را در صلب او قرار داده و اما نسل مرا در صلب این قرار داده است.

1- . نسخه خطی. در تفسیر برهان ج 2: 148 نیز آن را آورده است.

2- . امالی مفید: 44
3- . اعلام الوری: 189

و از مناقب خوارزمی از اُسامهٔ بن زید از پدرش آورده است که گفت: علی، جعفر و زید بن حارثه باهم بودند که جعفر گفت: پیامبر مرا بیشتر از شما دوست دارد. علی فرمود: من نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله محبوبترم و زید گفت: پیامبر مرا بیشتر دوست دارد. زید گفت: برویم نزد رسول خدا تا از ایشان بپرسیم. اُسامه گوید: پس از رسول خدا اجازه ورود خواستند در حالی که من در محضر ایشان بودم. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: برو ببین چه کسانی هستند؟ پس رفتم و برگشتم و عرض کردم: جعفر، علی و زید بن حارثه اجازه ملاقات میخواهند. فرمود: بگذار بیایند. پس وارد شده و عرض کردند: یا رسول الله، آمدهایم از شما بپرسیم که دوست داشتنیترینِ مردم نزد شما کیست؟ فرمود: فاطمه، عرض کردند: سؤال ما درباره مردان بود، فرمود: اما تو ای جعفر، هم به جهت ظاهر و هم به جهت اخلاق شبیه من هستی و تو از خاندان من و از شجره منی؛ و اما تو ای علی، هم داماد منی و هم پدر فرزندانم، و از منی و از خاندان منی و محبوبترین همه نزد منی.

و نزدیک به همین روایت را از مسند احمد نقل کردهام آنگاه که علی، جعفر و زید بن حارثه درباره سرپرستی دختر حمزه آن حضرت را به حکمیت برگزیدند و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله سرپرستی وی را به خالهاش سپرد، به علی علیه السّلام فرمود: «تو از منی و من از تو» و به جعفر فرمود: «تو به جهت آفرینش و اخلاق به من شباهت داری» و به زید فرمود: «تو برادر و دوست مایی».

و از آن کتاب از عایشه آورده است که گفت: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله علی را در آغوش گرفته و بوسید در حالی که میفرمود: پدرم به فدای آن تنهای شهید باد (یعنی علی علیه السلام).

و از آن کتاب از اُمّعطیه آورده است که: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی را به سرّیهای فرستاد. ام عطیّه گوید: رسول خدا را دیدم که در حالی که دست هایش را برای دعا بلند کرده بود میفرمود: خداوندا، تا علی را به من نشان ندادهای، مرا از دنیا مبر! و شبیه این روایت در کتاب «الیواقیت» ابوعمر زاهد آورده شده که: تا اینکه رخسار علی را به من نشان دهی.

و از مناقب گوید: ما را حافظ سلیمان بن ابراهیم اصفهانی مرفوعاً از عایشه روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله – در حالی که در خانه من بود و مرگش فرا رسیده بود، فرمود: محبویم را نزد من بیاورید! پس ابوبکر را آوردم، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نگاهی به وی انداخته سپس سر خود را پایین برده و فرمود: محبوبم را نزد من بیاورید! پس گفتم: وای برشما، علی بن ابی طالب را برایش بیاورید که به خدا سوگند جز او کسی را نمیخواهد. پس چون وی را بدید، رواندازی را بر روی خود انداخته بود، برایش بالا کشید سپس او را وارد رختخواب نموده همچنان وی را در آغوش گرفته بود تا اینکه جان سپرد در حالی که با دست او را گرفته بود.

و از آن کتاب از ابو بُریده از پدرش گفت: روزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به ما فرمود: خداوند به من امر فرموده که چهار کس از صحابه خود را دوست بدارم و به من خبر داد که او نیز آنها را دوست میدارد: گوید: عرض کردیم: چه کسانی هستند یا رسول الله ؟ فرمود: یکی از آنها علی است. روز بعد نیز همان سخن را تکرار فرمود. عرض کردیم: چه کسانی هستند یا رسول الله؟ فرمود: علی یکی از آنهاست. روز سوم نیز سخن دو روز پیش را تکرار فرمود. عرض کردیم: چه کسانی هستند یا رسول الله؟ فرمود: علی یکی از آنهاست، و ابوذر غفاری، ومقداد بن اسود کندی و سلمان فارسی. رضی الله عنهم.(1)

و از آن کتاب است از رجالش از مطلّب بن عبدالله گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به هیأتی از ثقیف که نزد وی آمده بودند، فرمود: اسلام میآورید یا خداوند مردی از من- یا اینکه فرمود: مردی چون خودم- را بر شما میفرستد که قطعاً گردنهایتان را زده و زنان و کودکانتان را به اسارت میگیرد و اموالتان را به غنیمت برمیدارد. پس عمر بن خطاب گفت: به خدا سوگند جز آن روز آرزوی امارت نداشتهام، لذا سینهام را جلو داده تا شاید آن حضرت گوید: آن مرد این

1- . کشف الغمّة: 31-28

است؟! گوید: پس آن حضرت رو به علی بن ابی طالب علیه السّلام کرده، دستش را در دست گرفته و سپس فرمود: این همان مرد است، این همان مرد است!

و از اوست از ابن عباس: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی برای من حکم سر برای بدن را دارد.

و از اوست از سلیمان بن عبدالله بن حارث از جدش از علی علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: بیمار شدم و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به عیادتم آمد، وقتی وارد شد، من دراز کشیده بودم. پس به کنار من آمده و آنگاه پیراهن خود را بر من انداخت. و چون دریافت که ضعیف شدهام، به مسجد رفته و نماز خواند، و چون نمازش تمام شد، آمد و پیراهن خود را برداشت سپس فرمود: برخیز علی که شفا یافتهای! و چون برخاستم چنان بودم که گویی از قبل بیمار نبودهام. پس آن حضرت فرمود: از پروردگارم چیزی نخواستهام مگر اینکه آن را به داده باشد. و هرچه برای خود خواستهام برای تو نیز خواستهام.

و از اوست از جابر نقل کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: من و علی از یک شجره هستیم و مردم از درختان مختلف.

و از اوست از علی بن الحسین از پدرش حسین از علی بن ابی طالب علیه السّلام آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در جنگ خندق فرمود: خداوندا، تو عبیده بن حارث را در جنگ بدر از من گرفتی و حمزهٔ بن عبدالمطّلب را در جنگ اُحد، اینک این علی است(که روانه میدان میشود)، پس مرا تنها مگذار و خیرالوارثین تویی.

و از اوست از اُمّسلمه همسر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله- و مهربانترین همسران پیامبر بود و بیش از همه آن حضرت را دوست میداشت- آورده است که: اُمّسلمه را سرپرستی بود که او را- پدرانه- بزرگ کرده بود و به وی خدمت مینمود. وی نمازی نمیخواند مگر اینکه در آن علی را دشنام دهد. اُمسلمه به وی گفت: پدر، چه چیزی تو را واداشته که علی را دشنام دهی؟ گفت: چون او عثمان را به قتل رساند و در ریختن خونش شریک است. اُمّسلمه گفت: اگر نبود که تو سرپرست منی و مرا بزرگ کردهای و حق پدری به گردنم داری، هرگز راز رسول خدا صَلی الله

علیهِ و آله را برای تو فاش نمیکردم، پس بنشین تا از علی و آنچه دیدهام برایت بگویم:

رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روزی که نوبت من بود، نزد من آمد و هر نُه روز یکبار نوبت من میشد. پس آن حضرت در حالی وارد شد که پنجه در پنجه علی علیه السّلام کرده بود و دست خود را روی وی گذاشته بود، سپس فرمود: اُمّسلمه، از خانه بیرون شو و ما را تنها بگذار. پس بیرون رفتیم و آنها مشغول نجوا کردن با یکدیگر شدند، من سخن آنان را میشنیدم لیکن نمیدانستم چه میگویند تا اینکه روز به نیمه رسید لذا جلو آمده و گفتم! السلام علیکم! وارد شوم؟ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: داخل مشو و به جای خود بازگرد. سپس به نجوای خود ادامه دادند تا اینکه ظهر شد، پس با خود گفتم: روزم به سرآمد و علی او را مشغول کرد. سپس شروع به راه رفتن کردم تا اینکه پشت در ایستاده و گفتم: السلام علیکم، اجازه هست وارد شوم؟ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: وارد مشو! پس بازگشته در جای خود نشستم و با خود گفتم: آفتاب به وسط آسمان رسیده است، اکنون برای نماز بیرون میرود و نوبتم تباه میگردد و هرگز گفتگویی از پیامبر طولانیتر از آن روز ندیده بودم. سپس راه افتاده و به پشت در آمده گفتم: السلام علیکم، اجازه هست وارد شوم؟ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آری داخل شو. پس در حالی وارد شدم که علی علیه السّلام دستان خود را روی زانوان پیامبر صَلی الله علیهِ و آله گذاشته و دهانش را به گوش آن حضرت نزدیک نموده و دهان پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نیز نزدیک گوش علی علیه السّلام بود و در گوشی مشغول گفتگو بودند و علی میگفت: آیا بروم و انجام دهم؟ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آری! من داخل شدم و علی رو برگرداند تا وارد شدم و آنگاه بیرون رفت. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مرا گرفته و در بغل خود نشانده و در آغوش کشید، مرا در کنار خود نگاه داشت و هر لطف و عذر خواهی ای که یک مرد نسبت به زنش میتواند انجام دهد نسبت به من ابراز داشت و فرمود: یا اُمّسلمه، مرا ملامت مکن که جبرئیل از جانب خدا نزد من آمد تا امر کند علی را از آنچه بعد از من اتفاق خواهد افتاد وصیّت کنم. من بین جبرئیل و علی علیه السّلام بودم، جبرئیل در سمت راستم بود و

علی در سمت چپم. پس جبرئیل به من فرمان داد که علی را از آنچه بعد از من تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، آگاه سازم؛ پس عذر مرا بپذیر و ملامتم مکن، همانا خداوند عزّوجل از هر اُمّتی پیامبری برگزید و برای هر پیامبر یک وصی برگزیده؛ من پیامبراین اُمّتم و علی پس از من وصیّ من در عترت، اهل بیت و اُمّت من است.

پدرجان، این بود آنچه از علی دیدم. اکنون خواهی دشنامش ده یا دست از وی بدار. سپس پدرش شب و روز با خدا نجوا کرده و میگفت: خداوندا، نادانی مرا در مورد علی بیامرز که از این پس دوست من دوستدار علی و دشمن من دشمن علی است و آن خدمتکار توبه نصوح کرد و بقیه عمر از خدا میخواست که از تقصیر وی درگذرد.(1)

الطرائف: ابوبکر بن مردویه با سندی از اُمّسلمه همسر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مانند این روایت را نقل کرده است.(2)

10. تفسیر فرات بن ابراهیم: حسین بن علیّ بن بزیع با سندی از ابواُمامه باهلی روایت کرده که گفت: روزی در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشسته بودیم که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام بر ما وارد شد و اتفاقاً پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برپا ایستاده بود و چون علی علیه السّلام را دید، نشست سپس فرمود: ای پسر ابوطالب آیا میدانی چرا نشستم؟ عرض کرد: نه به خدا! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: من خاتم پیامبران شدم و تو خاتم اوصیا پس حقّ خدا این است که موسی بن عمران علیه الصلاۀ و السلام نایستد مگر اینکه یوشع بن نون با وی ایستاده باشد، و (در روز قیامت) من نگاه داشته میشوم و تو نگاه داشته میشوی و از من بازخواست میشود و ازتو بازخواست میشود، پس ای پسر ابوطالب پاسخ را آماده کن که تو عضوی از پیکر من هستی، هرکجا بروم تو هم با منی! پس علی علیه السّلام عرض کرد: از شما چه پرسیده میشود تا من نیز هدایت یابم؟ فرمود: هر که را خدا هدایت فرماید کسی قادر به گمراه کردنش نیست و آنکه خدایش گمراه کند کسی توان هدایتش را ندارد، خداوند میثاق من و تو و میثاق

1- . کشف الغمّۀ: 87--85
2- . الطرائف: 8-7

دوستدارانت و شیعیانت را تا روز قیامت گرفته است که شفیع شما من باشم، پس آیه: «إِنمَّا یَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَاب»(1) {تنها

خردمندانند که عبرت می گیرند.} قرائت کرده و فرمود: یا علی، آنان شیعیان تو هستند.(2)

11. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: امیرمؤمنان به چشم درد مبتلا شد، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به عیادت وی آمد. و ناگهان علی را نالهکنان یافت، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: از بیتابی ناله میکنی یا از درد؟ عرض کرد: یا رسول الله هرگز دردی بدین سختی ندیدهام. فرمود: یا علی، چون ملک الموت برای گرفتن جان کافر آید، با وی سیخی آتشین نازل خواهد شد تا با آن جانش را بیرون کشد و دوزخ فریاد برآورد. سپس علی علیه السّلام درست نشسته و عرض کرد: یا رسول الله، سخنتان را تکرار کنید که گفته شما درد را فراموشم کرد، سپس عرض کرد: آیا کسی از اُمّت شما بدان دچار خواهد شد؟ فرمود: بلی، حاکم ظالم، خورنده مال یتیم به ستم و شاهدی که دروغگو باشد.(3)

12. الطرائف: احمد بن حنبل در مسند خود مرفوعاً از اُمّسلمه نقل کرده که گفت: سوگند به آنکه به وی سوگند یاد میکنم که علی نزدیکترین فرد از مردم به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بود. گوید: من خود شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله هر روز صبح میفرمود: علی آمد،- و بارها آن را تکرار میفرمود- گفتم: فاطمه، گمان کنم وی را در پی کاری فرستاده است. گوید: سپس علی آمد، گوید: پس گمان کردم که با وی کاری شخصی دارد از این رو از خانه خارج شدیم و کنار در نشستیم. و من از همه به در نزدیکتر بودم. پس علی علیه السّلام به طرف وی خم گشت و سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شروع کرد در گوشی با وی سخن گفتن تا اینکه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در همان حال از دنیا رفت و بدین ترتیب وی نزدیکترین مردم به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بود.(4)

1- . رعد/ 19، زمر/ 9
2- . تفسیر فرات: 88-87
3- . فروع کافی (جزء سوم از چاپ تهران) : 254- 253
4- . الطرائف: 38-37

13. الطرائف: ابن مردویه با اسنادش به علقمه و اسود از عایشه روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در بستر مرگ در حالی که در خانه من بود، فرمود: محبوبم را نزد من بخوانید. پس ابوبکر را احضار کردم، رسول خدا سربلند کرد و نگاهی به وی فرمود سپس سرخود را بنهاد و فرمود: محبوبم را نزد من بخوانید. پس گفتم: وای بر شما، علی بن ابی طالب - علیه السّلام- را نزد وی بیاورید که به خدا سوگند کسی جز او را نمیخواهد. و چون وی را بدید، گوشه روپوش خود را گشوده وی را وارد بستر خود نمود و همچنان او را در آغوش کشیده بود تا اینکه فوت کرد و دست مبارکش روی او بود. و نیز این حدیث را جماعتی از علمای عامه روایت کردهاند از جمله آنها: طبری در کتاب الولایهٔ، دار قطنی در صحیح خود، سمعانی در الفضائل، موفّق بن احمد خطیب خوارزم از عبدالله بن عباس،و از ابوسعید خدری،و از عبدالله بن حارث و از عایشه. و برخی بر این حدیث افزودهاند که: عمر بعد از ابوبکر بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وارد شد ولی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله سر برنگرداند تا او ببیند و همان اعراضی را که از ابوبکر کرده بود، از وی نیز بکرد.(1)

14. الطرائف: اخطب خوارزم با سندی مرفوعاً از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله- و از وی پرسیده شده بود: پروردگارت در شب معراج با شما با چه زبانی سخن گفت:-- فرمود: به زبان علی بن ابی طالب علیه السّلام با من سخن گفت و به من الهام فرمود تا اینکه گفتم: پروردگارا، تو با من سخن گفتی یا علی؟ فرمود: ای احمد، من شیئی نه چون دیگر اشیاء هستم، با مردم مقایسه نمیشوم و با شبهات (اشیاء) به وصف در نیایم، تو را از نور خود آفریدم و علی را از نور تو آفریدم، پس بر کنه اسرار قلبت اطلاع یافتم و کسی را ندیدم که محبوبتر از علی بن ابی طالب به قلب تو باشد لذا با زبان وی با تو سخن گفتم تا قلبت آرام گیرد.(2)

1- . الطرائف: 38
2- . الطرائف: 38

کشف الغمّه: از مناقب خوارزمی از ابن عمر نظیر این روایت را آورده است.(1)

15. الطرائف: ابن مغازلی در مناقب خود با اسنادش به عایشه آورده است که از وی سؤال شد: چه کسی محبوبترین مردم نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بود؟ گفت: فاطمه علیها السّلام. گفتم: پرسش من از شما درباره مردها بود. گفت: شوی فاطمه، و چرا چنین نباشد؟ به خدا سوگند که علی بسیار روزه میگرفت و بسیار نماز میگزارد. و جان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در دست وی جاری شد و او آن را به دهان خویش گذاشت. و نیز از چند طریق روایت شده از جمله از ابوالسائب بن یزید که گفت: رسول خدا فرمود: هیچ مسلمانی جز علی حق ندارد به بدن برهنه من یا عورتم نظر کند.(2)

16. الطرائف: احمد بن حنبل در مسند خود با اسنادش به ابوسعید خدری آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پنج خصلت به واسطه علی داده شدهام که نزد من دوست داشتنیتر از دنیا و هرچه در آن است هستند، سپس سه مورد را نام برده و فرمود: اما چهارمی اینکه او پوشاننده عورت من و تسلیم کننده من به پروردگارم میباشد.(3)

17. برسی در مشارق الأنوار از کتاب المقامات از عایشه روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در خانه من بود که در زده شد. فرمود: برخیز عایشه در را به روی پدرت بازکن. پس برخاستم و در را به روی وی گشودم، پس ایشان آمد، سلام کرد و نشست و پیامبر سلام او را پاسخ فرمود اما برای او برنخاست سپس در زده شد. فرمود: برخیز و در را به روی عمر باز کن. پس برخاسته و در را برایش بازکردم و گمان کردم وی از پدرم بهتر است. پس وارد شد و سلام کرد و نشست، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله سلام وی را پاسخ گفت: ولی برای او از جا برنخاست. پس اندکی نشست و در زده شد. فرمود: برخیز و در را برای عثمان بگشا، پس برخاسته و در را باز کردم عثمان سلام کرد و پیامبر پاسخ داد بی

1- .. کشف االغمّهٔ: 31
2- . الطرائف: 38
3- . الطرائف: 38

آنکه از جای خود تکان بخورد. سپس در زده شد که ناگهان پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از جای جست و در را باز کرد ناگاه دیدم او علی بن ابی طالب علیه السّلام است. پس وارد خانه شد و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دست وی را گرفته و در کنار خود نشاند و مدتی طولانی با وی درگوشی سخن گفت آنگاه علی برخاست و پیامبر تا دم در وی را بدرقه نمود. چون رفت، عرض کردم: یا رسول الله، پدرم وارد شد، اما برای او برایش برنخاستی، سپس عمر و عثمان آمد اما به ایشان نیز احترام نگذاشته و برای آنان به پا نخاستی، سپس علی آمد به سرعت برخاسته و شخصاً در را برایش گشودی! فرمود: ای عایشه، چون پدرت آمد، جبرئیل بر در بود، خواستم برخیزم اما مرا منع فرمود. و چون علی علیه السّلام آمد، فرشتگان برای گشودن در باهم به خصومت پرداختند، لذا خود برخاسته آنان را آشتی داده و در را برای وی گشوده، در کنار خود نشانده و به امر الهی به خود نزدیکش کردم. پس این سخن را برای دیگران از من نقل کن و بدان هرکس خدایش زنده بدارد و پیرو سنّت من باشد و عامل به کتاب خدا، دوستدار علی بماند تا اینکه از دنیا برود، در حالی خدا را ملاقات میکند که هیچ گناهی بر او نباشد و جای او در بهشت برین با انبیا و صدِّیقین خواهد بود.(1)

18. میگویم: در کتاب سلیم بن قیس دیدم که نوشته شده بود أبان گفت: سلیم گفت: از مقداد درباره علی علیه السّلام پرسیدم، گفت: به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پیش از آن که همسرانش را امر به حجاب فرماید، سفر میکردیم و او خدمتکار رسول خدا بود و آن حضرت خدمتکاری جز وی نداشت. و رسول خدا لحافی مخصوص به خود داشت و عایشه همراه وی بود و رسول خدا زیر آن لحاف میان علی و عایشه میخوابید و لحاف دیگری روی آنها نبود. و چون رسول خدا برای نماز شب برمیخاست، با دست خود آن روانداز را فشار میداد تا زیر زیراندازهایی که روی آن خوابیده بودند، قرار گیرد. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به پا خاسته نماز میخواند. شبی علی علیه السّلام دچار تب سختی شد و

1- . مشارق الأنوار: 267

پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آن شب را بیدار ماند، گاه نماز میخواند و گاه نزد علی علیه السّلام میآمد و وی را دلداری میداد و چشم از او بر نمیداشت تا اینکه صبح شد. و چون نماز صبح را با صحابهاش اقامه نمود، عرض کرد: خداوندا، علی را شفا داده و عافیت عنایت بفرما که بیماری او مرا تا صبح بیدار نگاه داشته است! پس علی علیه السّلام شفا یافته چنان سرحال شد که گویی از بند آزاد شده باشد بیآنکه اثری از بیماری دیده شود.

سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: مژده باد تو را ای برادر- این سخن را فرمود در حالیکه اصحاب آن حضرت در پیرامون او بودند و میشنیدند- پس علی علیه السّلام عرض کرد: خداوند شما را بشارت خیر عنایت فرماید یا رسول الله و مرا فدای تو گرداند. فرمود: من امشب هرچه از خدا خواستم به من عطا فرمود و هر چه برای خود خواستم، برای تو نیز خواستم؛ من از خدا خواستم میان من و تو عقد اخوّت برقرار نماید که چنین کرد، و از او خواستم پس از من تو را ولیّ هر مؤمنی قرار دهد و چنین کرد، و از وی خواستم همانطور که جامه نبوّت و رسالت را بر من پوشانده، جامه وصایت و شجاعت بر تو بپوشاند و چنین کرد، و از وی خواستم تو را وصیّ و وارث و گنجور علم من قرار دهد که چنین کرد، و به خدا سوگند میخورم که از وی خواستم تو را نزد من منزلت هارون از موسی عطا کند و پشت مرا به تو استوار و در کار من شریک گرداند و چنین کرد إلّا اینکه بعد از من پیامبری نیست، پس بدان رضایت دادم، و از وی خواستم که دخترم را به زوجیّت تو در آورد و تو را پدر فرزندانم قرار دهد و چنین کرد؛ پس مردی به دوست خود گفت: دیدی چه حاجتی برای وی درخواست نمود؟! به خدا سوگند اگر از پروردگارش میخواست فرشتگانی را نازل کند تا وی را در مقابل دشمنش یاری دهند یا اینکه در گنجی را به روی وی گشاید تا او و یارانش خرج کنند که سخت تنگدست است، بهتر از حاجتی بود که درخواست مینمود! و دیگری گفت: به خدا سوگند یک صاع خرما بهتر از چیزهایی است که درخواست کرده است.(1)

1- . کتاب سلیم بن قیس : 145- 144

19. علل الشرائع: مجاهد بن جبیر أبی الحجاج گوید: از جمله نعمتهای خدای عزّوجل بر علی بن ابی طالب علیه السّلام کاری بود که در حقّش انجام داد و خیر را برای وی خواست و آن این بود که قریش دچار قحط سالی شدیدی شد و ابوطالب خانوادهای پرجمعیت داشت، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به عمویش عباس- که از ثروتمندترین بنیهاشم بود- فرمود: ای ابوالفضل، برادرت ابوطالب عیالوار است و میبینی که مردم به سبب این خشکسالی چگونه دچار عسرت شدهاند، پس برویم و باری از دوش وی سبک کنیم، من مردی از فرزندانش را گرفته و تو مردی از فرزندانش را گرفته و کفالت آنها را از جانب وی برعهده میگیریم. عباس گفت: برخیز، سپس به راه افتاده تا اینکه نزد ابوطالب آمده و به وی گفتند: اما میخواهیم بار سنگینی خانوادهات را سبک کنیم تا فرجی برای مردم حاصل شود و این قحطسالی از سر مردم برداشته شود. پس ابوطالب به ایشان گفت: اگر عقیل را برای من بر جای میگذارید، هرکدام از بقیه را که خواستید ببرید. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی را با خود برد و عباس جعفر را با خود برد. از آن پس علی علیه السّلام به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بود تا اینکه خدای عزّوجل وی را به نبوّت مبعوث فرمود، پس علی علیه السّلام به وی ایمان آورده از او پیروی کرده، تصدیقش نمود و جعفر همچنان نزد عباس بود تا اینکه اسلام آورد و از وی بینیاز گشت.(1)

20. عبد المومن انصاری از پدرش روایت کرده گوید: از أنس بن مالک پرسیدم: با توجه به آنچه دیدهای، چه کسی نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از کرامت بیشتری برخوردار بود؟ گفت: هیچ کسی را ندیدهام که منزلت علی بن ابی طالب علیه السّلام را نزد وی داشته باشد. زیرا در دل شب وی را نزد خود فراخوانده، با او تا صبح خلوت مینمود و این کار را تا دم مرگ انجام داد! گوید: و شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله که میفرمود: ای انس، آیا تو علی را دوست میداری؟ عرض کردم: یا رسول الله، چون شما وی را دوست میدارید، من هم او را

1- . علل الشرائع: 67

دوست دارم. فرمود: اگر او را دوست داشته باشی، خداوند تو را دوست خواهد داشت و اگر با وی دشمنی کنی خدا با تو دشمنی میکند و چون خدا با تو دشمنی کند، تو را به دوزخ وارد میسازد.(1)

21. امالی طوسی: ابواُمامه باهلی گوید: روزی در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشسته بودیم که علی علیه السّلام آمده و وارد مسجد شد و هنگام ورودش رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برپا ایستاده بود، و چون آن حضرت دیدند که علی علیه السّلام نشست، نشست و رو به وی کرده فرمود: یا اباالحسن، آمدنت مصادف با برپا بودن من بود و من به احترام تو نشستم. آیا تو را به برخی امور که خداوند آنها را به شما ارزانی داشته آگاه کنم؟ تو را آگاه میکنم که من نبوّت انبیا را ختم کردم و تو ای علی وصایت اوصیا را ختم کردی و بر خدا فرض است که موسی بن عمران را در موقعیتی قرار داده نشود، مگر آنکه یوشع بن نون وصی نیز در همان موقعیت قرار داده شود و من میایستم و تو ایستانده میشوی و سئوال میشوم و سئوال میشوی، پس ای پسر ابوطالب پاسخی آماده کن که تو از منی، به هر طرف که بروم تو هم به همان طرف میروی؟ علی علیه السّلام عرض کرد: ای پیامبر خدا، چه چیزی را برای من روشن میسازی تا به هدایت شما هدایت یابم؟ فرمود: یا علی، هر که را خدا هدایت کند، هیچکس نمیتواند گمراهش سازد و هرکه را خدا گمراه سازد، هیچکس نمیتواند هدایت کند و خدای عزّوجل هادی و معلّم توست و برای تو حق است که دریابی، تحقیقاً خداوند از من، تو و شیعیانت تا روز قیامت پیمان گرفته است که مطیع او باشیم، پس آنان شیعیان و دوستان من و اهل خردند؛ ای علی، بر خداست که ایشان را در بهشت فرود آورد و ایشان را در جایگاه پادشاهان جای دهد و بر ایشان نیز سزاوار است پاک و پاکیزه شوند.(2)

22. اکمال الدین: امام صادق علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام در غیبتی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله داشت و کسی از آن آگاه نشد، همراه بود.(3)

1- . امالی شیخ طوسی: 145
2- . امالی پسر شیخ طوسی: 35
3- . کمال الدین: 197

23. فقه الرضا: روایت میکنیم که امیرالمؤمنین علیه السّلام چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عطسه میکرد، میگفت: خداوند نامتان را بلندمرتبه گرداند که چنین کرده است. و پیامبرصَلی الله علیهِ و آله به امیرمؤمنان اگر عطسه میکرد میفرمود: خداوند پایهات را بلند گرداند که چنین کرده است. (1)

24. امالی طوسی: عبدالله بن الحسن بن الحسن گوید: چون شب هنگام بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وحی نازل میشد، پیش از آنکه صبح کند علی علیه السّلام را از آن آگاه میفرمود و اگر وحی روز نازل میشد، پیش از رسیدن شب علی علیه السّلام را از آن مطلّع میساخت.(2)

25. مناقب ابن شهر آشوب: زید بن علی علیه السّلام در قول خدای متعال:«وَ أُوْلُواْ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىَ بِبَعْض»(3) { و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند.} فرمود: او علی بن ابی طالب علیه السّلام بود، مهاجری بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوند خویشاوندی داشت.

تفسیر جابر بن یزید از امام آورده است: خداوند با این آیه ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام را اثبات فرموده، زیرا علی از دیگری به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سزاوارتر بود، چون در دنیا و آخرت برادر وی بود، زیرا میراث، سلاح، اثاثیه، استر او شهباء و هر آنچه را که آن حضرت داشت، به ارث برد، بعد از او کتابش را به ارث برد، خدای متعال میفرماید:«ثمُ ّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»(4) {سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم} و آن عبارت است از کُلّ قرآن که بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نازل گشت و او پس از پیامبر مردم را تعلیم میداد و کسی وی را تعلیم نداد. از وی پرسیده میشد و از کسی درباره دین خدا نمیپرسید، و خداوند از فرزندان اسماعیل «کنانه» را برگزید و از کنانه «قریش» را برگزید و از قریش «هاشم» را برگزید، و مشایخ دیگر از آن

1- . فقه الرضا: 53
2- . امالی پسر شیخ طوسی: 41
3- . انفال / 75، احزاب / 6

4- . فاطر / 32

کسی که برگزیده ی برگزیدگان بود نصیبی نداشتند، از طرفی، او یک هاشمی است که از پدرو مادری هاشمی زاده شده در زمان وی کسی جز او و برادرانش و دو پسرش از چنین امتیازی برخوردار نبود. پدرش ابوطالب بن عبدالمطّلب بن هاشم بود و مادرش فاطمه بنت اسد بنهاشم.

و در حدیثی آمده است که مادر وی تا بیست و سه پشت که به معدّ بن عدنان برسد، از طرف مادران با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله قرابت داشت. و کسی در این نسب به پای وی نمیرسد و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از دو وجه عموزاده وی بود؛ از عبدالله و از ابوطالب، و از پیوند خوردن مادرش به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از این جهتها از طریق مادران؛ و علی از دو وجه فرزند او به شمار میرفت: نخست اینکه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وی را پرورد به طوری که فاطمه بنت اسد گوید: بیمار بودم، از این رو محمّد زبان در دهان علی میگذاشت تا بمکد و به اذن خدا شیر مینوشید و دوم اینکه علی داماد پیامبر بود و از این روست که اگر مردی صاحب دختر شود به وی گفته میشود: قدم دامادت مبارک!

نهج البلاغه: گویندهای گفت: ای پسر ابوطالب، تو حرص خلافت داری! گفتم: بلکه به خدا سوگند این شما هستید که بدان آزمندترید و دورتر و من بدان مخصوصترم و به وی نزدیکتر-، من حقّم را مطالبه کردم و شما مانع از آن میشوید که من به حقّم برسم. پس چون در جمع حاضران با برهان او را مغلوب کردم، مبهوت شده نمیدانست چه پاسخی به من دهد.

العزّة: از حافظ آورده است که چهارتن رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را در نسق دیدهاند عبدالمطّلب، ابوطالب، علی و حسن.(1)

26. قصص الانبیاء: یزید کناسی از امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: ای ابوخالد، زمین از بدو خلقت آدم صلوات الله علیه حتّی یک روز خالی از حجّت بر مردم نبوده است. عرض کردم: آیا علی بن ابی طالب علیه الصلاة و السلام از جانب خدا و رسول او در حیاة پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر این اُمّت حجّت بوده

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 355-354

است؟ فرمود: آری، در حیات رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و بعد از وفاتش اطاعت از او واجب بوده است. لیکن آن حضرت با وجود پیامبرصَلی الله علیهِ و آله سکوت فرمود و سخنی بر زبان نراند. و اطاعت از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حیات ایشان بر اُمّت واجب بود و علی علیه السّلام نیز جزء اُمّت بود و در آن زمان علی حکیمی عالِم بود.(1)

میگویم: در باب نوشته شدن نامهای ایشان بر آسمانها و زمینها چنین گذشت که قاسم بن معاویه از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هرگاه کسی از شما گفت:« لا إله إلّا الله محمّد رسول الله» در ادامه بگوید« علیٌ امیرالمؤمنین ولیّ الله».

27. کتاب الروضهٔ: ابن عباس گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکس بگوید:«لا إله إلّا الله» درهای آسمان به رویش گشوده میشود و هرکس به دنبال آن بگوید:«محمّدٌ رسول الله» رخسار حق سبحانه و تعالی درخشان میشود و بدان بشارت مییابد، و هرکس آن را با «علی ولیّ الله» ادامه دهد، خداوند گناهان او را حتی اگر به اندازه قطرههای باران باشند، خواهد آمرزید.(2)

28. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آورده است که: محبوبترین برادرانم به من علی بن ابی طالب و محبوبترین عموهایم به من حمزه است.(3)

29. امالی طوسی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی از من است و من از او؛ پس جبرئیل فرمود: یا محمّد، من هم از شما دو نفر هستم.(4)

30. امالی طوسی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی از من به سر از بدنم میماند.(5)

1- . قصص الأنبیاء ، نسخه خطی
2- . الروضهٔ: 2
3- . امالی صدوق: 330
4- . امالی شیخ طوسی: 170 و 213

5- . امالی شیخ طوسی: 226- 225

31. امالی طوسی: عبدالله بن مسعود گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را در حالی دیدم که دست در دست علی بن ابی طالب علیه السّلام گذاشته بود و او آن را میبوسید، پس عرض کردم: یا رسول الله، منزلت علی نزد شما چگونه است؟ فرمود: به مانند منزلت من نزد خدا.(1)

32. نهج البلاغه: اصحاب و یاران حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که حافظان اسرار او می باشند، می دانند که من حتی برای یک لحظه هم مخالف فرمان خدا و رسول او نبودم، بلکه با جان خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را یاری کردم. در جاهایی که شجاعان قدم هایشان می لرزید، و فرار می کردند، آن دلیری و مردانگی را خدا به من عطا فرمود. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حالی که سرش بر روی سینه ام بود قبض روح گردید، و جان او در کف من روان شد آن را بر چهره خویش کشیدم.متصدّی غسل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم من بودم، و فرشتگان مرا یاری می کردند، گویا در و دیوار خانه فریاد می زد. گروهی از فرشتگان فرود می آمدند و گروهی دیگر به آسمان پرواز می کردند.گوش من از صدای آهسته آنان که بر آن حضرت نماز می خواندند، پر بود، تا آنگاه که او را در حجره اش دفن کردیم. چه کسی به آن حضرت در زندگی و مرگ از من سزاوارتر است؟ پس ای مردم ! با دل بینا حرکت کنید، و نیّت خویش را در جهاد با دشمن راست بدارید.سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، من بر جادّه حق می روم، و دشمنان من بر پرتگاه باطلند، می گویم آنچه را می شنوید، و برای خود و شما از خدا طلب آمرزش دارم.(2)

توضیح: المستحفظون: ثبت کنندگان احوال پیامبر و آگاهان بر سیره آن حضرت یا علمای صحابه، زیرا آنها بودند که کتاب و سنّت را ثبت کردند. النجدۀ: شجاعت. الهینمه: سخن آهسته که فهمیده نشود.

33. نهج البلاغه: من بزرگان عرب را به خاک افکندم، و شجاعان دو قبیله معروف «ربیعه» و «مضر» را در هم شکستم ! شما موقعیّت مرا نسبت به رسول خدا

1- . امالی شیخ طوسی: 141
2- . نهج البلاغه (عبده، چ مصر) 1: 433-432

صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در خویشاوندی نزدیک، در مقام و منزلت ویژه می دانید، پیامبر مرا در دامن خویش می نشاند، در حالی که کودک بودم مرا در آغوش خود می گرفت، و در بستر مخصوص خود می خوابانید، بدنش را به بدن من می چسباند، و بوی پاکیزه خود را به مشام من میرساند، و گاهی غذایی را میجوید و آن را لقمه لقمه در دهانم می گذارد، هرگز دروغی در گفتار من، و اشتباهی در کردارم نیافت. از همان لحظه ای که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ ترین فرشته (جبرئیل) خود را مأمور تربیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کرد تا شب و روز، او را به راه های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند، و من همواره با پیامبر بودم چونان فرزند شتری که همواره با مادر است، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هر روز نشانه تازه ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می فرمود، و به من فرمان می داد که به او اقتداء نمایم. پیامبر مدتی از هر سال را در غار حراء می گذراند، تنها من او را مشاهده می کردم، و کسی جز من او را نمی دید، در آن روزها، در هیچ خانه اسلام راه نیافت جز خانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که خدیجه هم در آن بود و من سوّمین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوّت را می بوییدم من هنگامی که وحی بر پیامبر فرود می آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: «علی! تو آنچه را من می شنوم، می شنوی، و آنچه را که من می بینم، می بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می روی من با پیامبر بودم آنگاه که سران قریش نزد او آمدند و گفتند: «ای محمد! تو ادّعای بزرگی کردی، که هیچیک از پدران و خاندانت نکردند، ما از تو معجزه ای می خواهیم، اگر پاسخ مثبت داده، انجام دهی، می دانیم که تو پیامبر و فرستاده خدایی، و اگر از انجام آن سرباز زنی، خواهیم دانست که ساحر و دروغگویی» پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود «شما چه می خواهید؟» گفتند: «این درخت را بخوان تا از ریشه کنده شود و در پیش تو بایستد» پیامبر فرمود: خداوند بر همه چیز تواناست. حال اگر خداوند این کار را بکند آیا ایمان می آورید؟ و به حق شهادت می دهید؟ گفتند: آری، پیامبر فرمود: من بزودی نشانتان

می دهم آنچه را که درخواست کردید، و همانا بهتر از هر کس می دانم که شما به خیر و نیکی باز نخواهید گشت، زیرا در میان شما کسی است که کشته شده و در چاه «بدر» دفن خواهد شد، و کسی است که جنگ احزاب را تدارک خواهد کرد. سپس به درخت اشاره کرد و فرمود: «ای درخت! اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری، و می دانی من پیامبر خدایم، از زمین با ریشه هایت در آی، و به فرمان خدا در پیش روی من قرار گیر» سوگند به خدایی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، درخت با ریشه هایش از زمین کنده شده، و پیش آمد که با صدای شدید چونان به هم خوردن بال پرندگان، جلو آمد و در پیش روی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایستاد که برخی از شاخه های بلند خود را بر روی پیامبر و بعضی دیگر را روی من انداخت و من در طرف راست رسول خدا ایستاده بودم. وقتی سران قریش این منظره را مشاهده کردند، با کبر و غرور گفتند: «به درخت فرمان ده، نصفش جلوتر آید، و نصف دیگر در جای خود بماند» پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمان داد. نیمی از درخت با وضعی شگفت آور و صدایی سخت به پیامبر نزدیک شد گویا می خواست دور آن حضرت بپیچد، امّا سران قریش از روی کفر و سرکشی گفتند: «فرمان ده این نصف باز گردد و به نیم دیگر ملحق شود، و به صورت اول در آید» پیامبر دستور داد و چنان شد. من گفتم: لا اله الا اللّه، ای رسول خدا من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آوردم، و نخستین فردی هستم اقرار می کنم که درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوّت، و بزرگداشت دعوت رسالت، آنچه را خواستی انجام

داد. امّا سران قریش همگی گفتند: «او ساحری است دروغگو، که سحری شگفت آور دارد، و سخت با مهارت است».و خطاب به پیامبر گفتند: «آیا نبوّت تو را کسی جز امثال علی علیه السّلام باور می کند؟» و همانا من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ سرزنشی نمی ترسند، کسانی که سیمای آنها سیمای صدّیقان، و سخنانشان، سخنان نیکان است، شب زنده داران و روشنی بخشان روزند، به دامن قرآن پناه برده سنّت های خدا و رسولش را زنده می کنند، نه تکبّر و خود پسندی دارند، و نه بر

کسی برتری می جویند، نه خیانتکارند و نه در زمین فساد می کنند، قلب هایشان در بهشت، و پیکرهایشان سرگرم اعمال پسندیده است.(1)

توضیح: الکلاکِل: سینهها، مفرد آن «کلکل» و معنای عبارت آن است که من آنها را به ذلّت افکند بر زمینشان زدم یا اینکه همچون چهار پاخوابانده تا بارشان کنم، نجم النبت: گیاه روییدو برآمد، عبدالحمید بن ابی الحدید در شرح این خطبه گوید: اگر بگویی: اینکه آن حضرت «مُضَر» را مغلوب ساخته معروف است، لیکن او حتّی یک نفر از«ربیعه» را هم نکشته است؟ میگویم: بلی کشته است؛ او با دست خود و با سپاه خود بسیاری از سران ایشان را در صفیّن و جَمَل به قتل رسانده و پیش از این آنان را نام بردهایم، و این خطبه را پس از جنگ نهروان ایراد فرموده است. العرف (بافتح): نسیم خوشبو. مضغ الشیء یمضغُه (با فتح ضاد): آن چیز را جوید. الخطله فی الفعل: اشتباه کردن و انداختن کار در مسیری نادرست. حراء: نام کوهی شناخته شده در مکه است. الرّنّه : صوت: قرابت و خویشاوندی نزدیک میان آن حضرت و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و منزلت ویژهای که نزد حضرت دارد به اعتبار اینکه نزدیکترین عمو زادگان به اوست و اینکه پدرانشان برادر تنی هستند اما دیگران جز زبیر تنی نیستند (عبدالله و ابوطالب هم از یک پدر و هم از یک مادرند ولی بقیه فرزندان عبدامطّلب جز زبیر از مادران متعددند). از طرفی، از میان عموهای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله این پدر او بود که از بنیهاشم سرپرستی آن حضرت را برعهده گرفت و بزرگ کرد، در ضمن آن دو داماد و پدرزن بودند و نسل طاهر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از طریق علی علیه السّلام ادامه یافته نه دیگر دامادها و ما آنچه را که سیره نویسان در این معنا نوشتهاند، در این فصل ذکر خواهیم کرد:

طبری در تاریخ خود مرفوعاً از مجاهد آورده است که گفت: از جمله نعمتهای خدای عزّوجل بر علی بن ابی طالب علیه السّلام و اموری که برای وی فراهم

1- . نهج البلاغه:(عبده، چ مصر)1 : 419- 416

نمود و خیر و صلاح وی را در آن قرار داد آن است که قریش دچار قحطسالی سختی شدند (و سخن تا پایان روایت شیخ صدوق ادامه میدهد).

باز هم طبری از ابن حمید آورده است که محمّد بن اسحاق ما را روایت کرده که چون وقت نماز فرا رسید رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به سوی درّههای مکه میرفت و علی بن ابی طالب علیه السّلام با وی میرفت در حالی که خود را از دید عمویش ابوطالب و دیگر عموهای خود و نیز قومش، نهان میداشت و در آنجا نماز میگزاردند و هنگامی که شب میشد باز می گشتند، و تا مدتها به همین شیوه عمل میکردند تا اینکه روزی ابوطالب در حالی به آنها برخورد که مشغول نماز بودند، پس به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عرض کرد: برادرزاده، این چه دینی است که برای خود برگزیدهای؟ فرمود: عموجان، این دین خدا، دین فرشتگان، دین پیامبران و دین پدرمان ابراهیم است یا اینکه فرمود: این دینی است که خداوند مرا با آن برای بندگان فرستاده و تو ای عموجان سزاوارترین کسی هستی که خالصانه نصیحتش کنم و وی را به هدایت دعوت نمایم و سزاوارترین کسی هستی که باید مرا اجابت نموده و در آن یاورم باشد. یا آنگونه که گفت: پس ابوطالب عرض کرد: برادرزاده، من نمیتوانم از دین خود و پدرانم جدا گردم و از رویّه آنان سرپیچی کنم، لیکن تا زندهام اجازه نخواهم داد آسیبی به تو برسد. طبری گوید: همین راویان مذکور آوردهاند که ابوطالب خطاب به علی علیه السّلام گفت: فرزندم، این چه آیینی است که برای خود اختیار کردهای؟ گفت: پدرجان، به خدا و رسول او ایمان آورده، آنچه را که آورده تصدیق نموده و با وی نماز گزاردهام. راوی گوید: گویند ابو طالب به فرزند خود فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله جز به خیر و صلاح دعوت نمیکند، پس دعوت وی را اجابت کن.

و نیز طبری در تاریخ خود گوید: عباد بن عبدالله گفت: علی علیه السّلام را شنیدم که میفرمود: من بنده خدا و برادر فرستاده اویم، و صدِّیق اکبر منم، بعد از من کسی جز دروغگوی بهتانزن چنین ادّعایی نخواهد کرد. من هفت سال پیش از مردم نماز خواندهام.

طبری در بیش از یک روایت آورده است که علی علیه السّلام فرموده: صدِّیق اکبر منم، فاروق اوّل منم و پیش از آنکه ابوبکر اسلام بیاورد اسلام آوردم و هفت سال قبل از اینکه نماز بخواند، نماز خواندهام و گویی آن حضرت نخواسته که نامی از عمر ببرد و او را در آن حد ندیده است که بخواهد با خود مقایسه کند زیرا اسلام عمر با تأخیر واقع شده بود.

و فضل بن عباس روایت کرده گفت: از پدرم درباره فرزندان ذکور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پرسیدم و اینکه کدامیک از ایشان را بیشتر دوست میداشته است؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام! گفتم: من از فرزندان پیامبر سؤال کردم؟ گفت: علی علیه السّلام را بیشتر از همه فرزندان دوست میداشت و نسبت به او مهربانتر بود و هرگز ندیدم که از کودکی حتی یک روز از او دور شود مگر اینکه از طرف خدیجه به سفری فرستاده شده باشد، و هیچ پدری را ندیدم که در حق فرزندش نیکوکار تر از پیامبر نسبت به علی باشد و هیچ فرزندی را ندیدم که برای پدرش مطیع تر از علی نسبت به پیامبر باشد.

و حسین بن زید بن علی بن الحسین علیهم السّلام گوید: شنیدم پدرم زید فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله گوشت و خرما میجوید تا نرم شود سپس آن را در دهان علی علیه السّلام که کودکی در آغوش وی بود، قرار میداد.

و جبیر بن معطم گوید: پدرم به ما که کودکانی در مکه بودیم گفت: علاقه این پسر (علیه السّلام) به محمّد و اطاعت وی را از او با وجود پدرش، میبینید؟! به لات و عزّی سوگند دوست داشتم پسر من بود و او را به همه پسران نوفل عوض نمیکردم.(1)

34. امالی طوسی: ابوذر گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله- در حالی که نمایندگانی از مردم طائف نزد وی آمده بودند- فرمود: ای مردم طائف: شما حتماً باید نماز به پا دارید و زکات بپردازید وگرنه مردی چون خود که خدا و رسولش را دوست میدارد و خدا و رسولش نیز او را دوست میدارند بر شما میانگیزانم تا شما

1- . شرح النهج 3: 369-371

را با شمشیر به قتل آوَرَد! پس اصحاب رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله خود را به آن حضرت نزدیک کرده تا شاید این افتخار را به آنها بدهد، لیکن آن حضرت دست علی را گرفته و بالا برد سپس فرمود: آن مرد این است! پس ابوبکر و عمر گفتند: هرگز روزی چنین پرافتخار برای کسی ندیده بودیم.(1)

35. امالی طوسی: ابوسعید خدری از علی علیه السّلام یاد کرده و گفت: او نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از منرلتی ویژه برخوردار بود. او را هر روز ورودی اختصاصی بر رسول خدا بود که احدی از مردم از چنین امتیازی برخوردار نبودند.(2)

36. امالی طوسی: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، خداوند مردم را از شجرههای متفاوت آفرید و من و تو را از یک شجره آفرید، من تنه آن درخت و تو شاخ و برگ آنی، پس خوشا به حال بندهای که به آن تنه تمسّک جوید و از فرع آن بخورد.(3)

37. الطرائف: احمد بن حنبل در مسند خود روایات بسیاری درباره قول پیامبر صَلی الله علیهِ و آله:« علی از من است و من از او» آورده است از جمله از عبدالله بن خطیب آورده است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به نمایندگان قبیله ثقیف آنگاه که نزد وی آمده بودند، فرمود: آیا اسلام میآورید یا اینکه چنان مردی از خودم- یا اینکه فرمود: مردی مانند خودم- را برانگیزانم که گردنهایتان را بزند و زنان و فرزندانتان را به اسارت گرفته و اموالتان را به غنیمت بَرَد؟! عمر گفت: به خدا سوگند جز آن روز هرگز میل به امارت نداشتهام، پس سینهام را جلوه داده شاید آن حضرت مرا نشان داده و بگوید: این همان مرد است! لیکن آن حضرت رو به طرف علی علیه السّلام برگردانده، دست وی را گرفته و فرمود: این همان است، این همان است- دو بار. باز احمد بن حنبل آن را از عمران بن حصین از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده و بر آن افزوده است: همانا علی از من است و من

1- . امالی ابن شیخ طوسی: 19
2- . امالی شیخ طوسی: 33
3- . امالی ابن شیخ طوسی:34

از اویم، و او بعد از من ولیّ هر مؤمنی است نیز احمد بن حنبل آن را از حبشی به جناده سلولی از دو طریق روایت نموده، در یکی از آنها از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آورده است که فرمود: علی از من است و من از اویم، تعهدات مرا جز خودم یا او ادا نمیکند. و ابن مغازلی با همین الفاظ آن را روایت کرده است. و نیز احمد بن حنبل در مسند خود از ابورافع از پدرش از جدش روایت کرده که گفت: چون در جنگ اُحُد علی علیه السّلام پرچمداران قریش را به قتل رساند، جبرئیل علیه السّلام فرمود: یا رسول الله، مواسات حقیقی این است، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: او از من است و من از اویم! جبرئیل فرمود: و من از شما دو نفر هستم یا رسول الله. و آن را از طریق دیگری نیز روایت کرده است.

و در مسند خود نیز از عبدالله بن بریده از پدرش روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دو سپاه را روانه کرد که فرماندهی یکی از آنها را به علی علیه السّلام و فرماندهی سپاه دیگر را خالد بن ولید واگذار نموده سپس فرمود: اگر به هم رسیدید، فرمانده هر دو سپاه علی است و اگر جدای از هم بودید، هرکدام از شما امیر سربازان خویش است. سپس به بنی زید از یمن برخوردیم و باهم جنگیدیم و مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند، پس جنگجویان را کشتیم و زنان و کودکان را به اسارت گرفتیم، پس علی علیه السّلام از اُسرا زنی را برای خود برگزید. بُریده گوید: خالد بن ولید نامهای همراه من کرد که آن را به دست رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برسانم و در آن پیامبر را از این ماجرا مطلّع ساخته بود. چون به حضور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رسیدم، نامه را تسلیم آن حضرت نمودم که برای ایشان قرائت شد. ناگاه خشم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را در چهره ایشان ملاحظه کرده پس عرض کردم: یا رسول الله، من پناهنده به شما هستم، مرا با مردی روانه فرمودی و فرمان دادی که از وی اطاعت کنم و من نامهای را آوردهام که مأمور ابلاغ آن بودهام. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: از علی عیبجویی مکن که او از من است و من از اویم و پس از من ولیّ شما اوست.

و ابوبکر بن مردویه که از رؤسای مخالفین است این حدیث را از چند طریق روایت کرده است: و در روایت بُریده زیادتی دارد و آن اینکه: پیامبر صَلی الله علیهِ و

آله به بُریده فرمود: ساکت باش بُریده که در بدگویی بسیار یاوه سرایی کردی ، به خدا سوگند تو از مردی عیبجویی میکنی که بعد از من شایستهترین مردم به شماست. و در حدیث زیادت دیگری هم روایت کردهاند که: بریده عرض کرد: یا رسول الله، برای من آمرزش طلب کنید! پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بگذار تا علی بیاید، پس چون علی آمد، بُریده درخواست نمود که برای او طلب مغفرت کند پس پیامبر به علی علیه السلام فرمود: اگر تو برایش طلب مغفرت کنی من هم برایش طلب مغفرت میکنم پس علی علیه السلام برایش استغفار کرد. و در حدیث زیادت دیگری نیز هست: بُریده پس از وفات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از بیعت با ابوبکر امتناع ورزید و به خاطر سخنانی که از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در تصریح به ولایت علی بعد از خود شنیده بود، از علی علیه السّلام پیروی نمود.

و مسعود بن ناصر در صحیح سیستانی روایت بریده را از چند طریق نقل کرده و در بعضی از آنها اضافاتی مهم دارد از جمله اینکه بریده گفت: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ذمّ علی علیه السّلام را شنید چنان به خشم آمد که هرگز مانند آن را تا روز جنگ بنیقریظه و بنیالنظیر ندیده بودم، سپس به من نگاه کرده و فرمود: یا بُریده: بعد از من ولیّ شما علی است، پس علی را دوست بدار، چون برخاستم محبوبتر از وی نزد من هیچکس نبود.

و از جمله آنها اضافات دیگری است: عبدالله بن عطاء گوید: حرب بن سوید بن غفلهٔ در این مورد روایت کرده گفت: عبدالله بن بریده بخشی از حدیث را از تو پنهان کرده است و آن اینکه رسول خدا فرمود: ای بُریده، در غیاب من نفاق ورزیدی؟ ! و نیز از جمله این اضافات اینکه خالد بن ولید به بریده دستور داد نامهاش را برده، برای رسول خدا بخواند و از علی علیه السّلام بدگویی کند. راوی گوید: بُریده گفت: پس در حضور پیامبر شروع کردم به خواندن نامه و بدگویی از علی علیه السّلام که ناگهان رنگ چهره رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله تغییر نموده و فرمود: وای بر تو بُریده ! آیا نمیدانستی بعد از من ولیّ شما علی است؟ !

و بخاری در صحیح خود در ثُلث آخر جزء چهارم از هشت جزء آن در باب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که عمر بن خطّاب گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی رحلت فرمود که از وی راضی

ص: 396

بود.(1)-

منظورش علی بن ابی طالب علیه السّلام بود- و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: تو از منی و من از تو؛ و نیز بخاری در صحیح خود در آغاز جزء پنجم از کتابچه چهارم از نسخهای که از روی آن نگاشته شده آن را نقل کرده کما اینکه آن را در الجمع بین الصحاح السّتّه در جزء دوم از باب مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام از چند طریق روایت کرده است از جمله: ابوجناده از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی از من است و من از علی، وام مرا جز خود یا علی ادا نمیکند. ابن مغازلی شافعی آن را از چند طریق رروایت کرده و این معنا را به مدایح آن حضرت که در بسیاری از روایات آمدهاند، افزوده است و از جمله آنها روایتی است که ابن مغازلی از چند طریق با اسنادهای آن در کتابش در یک معنا آورده است از جمله آنها: گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی برای من همانند سر من است از بدنم.(2)

38. العمدة: عبدالله بن احمد در المسند از پدرش از یحیی بن أبی بکر بن آدم: از اسرائیل از ابواسحاق از حبشی بن جناده که در حجهالوداع حضور یافته بود آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی از من است و من از اویم و وام مرا جز خودم یا علی ادا نمیکند.

و از مناقب ابن مغازلی با سندی از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آورده است که آن حضرت فرمود: اما تو ای علی، داماد و پدر فرزندان منی و تو از منی و من از توأم.(3)

میگویم: اخباری را که سیّد با اسنادهای خود از صحیح بخاری، مسند احمد بن حنبل، الجمع بین الصحاح السّتّه، سنن ابوداود، صحیح ترمذی و مناقب ابن مغازلی ثبت کرده بود، روایت شدند.(4)

1- . صحیح بخاری 2: 185
2- . الطرائف: 18-17
3- . العمدة: 103-101
4- . رجوع کنید به صفحه 107- 100

39. ابن أثیر در جامع الأصول از بخاری و مسلم با اسنادهایشان از بُراء بن عازب روایت کردهاند که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در ماه ذی القعده قصد به جای آوردن عمره را داشت لیکن مردم مکّه اجازه ندادند وارد مکّه شود تا اینکه با آنها به توافق رسید که سال آینده بیاید و سه روز در آن اقامت کند و توافقنامهای به این شرح در این خصوص نوشتند: «قراردادی است که محمّد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله با مردم مکه منعقد میسازد» گفتند: ما این را قبول نداریم زیرا اگر تو را فرستاده خدا میدانستیم از ورودت به مکه جلوگیری نمیکردیم، بنویس «محمّد بن عبدالله»، فرمود: من رسول خدایم و محمّد بن عبدالله، سپس به علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: عبارت:« رسول الله را پاک کن» علی علیه السّلام عرض کرد: نه، به خدا سوگند هرگز این عبارت را پاک نمیکنم. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، در حالی که در کتابت مهارت نداشتند، قلم را گرفته و چنین نوشتند: «این است آنچه محمّد بن عبدالله بر سر آن توافق کرده است: جز با شمشیر در نیام وارد مکه نشود، هنگام خروج از مکه اگر کسی از وی پیروی کرد او را با خود نبرد، اگر هرکدام از یارانش خواستار اقامت در مکه شد، او را از این کار منع نکند» و چون وارد مکه شد و مهلت تمام شد، سراغ علی علیه السلام آمدند و گفتند به درستی که مهلت تمام شده است پس به رفیقت بگو مکه را ترک کند! پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از مکه خارج شد در حالی که دختر حمزه عموجان عموجان گویان به دنبال وی افتاد که علی علیه السّلام دست وی را گرفته و به فاطمه علیها السّلام فرمود، دختر عمویت را بگیر، پس فاطمه وی را در کجاوه خود حمل نمود که موجب بگو مگو میان علی، زید و جعفر گردید. علی علیه السّلام فرمود: من او را گرفتم- حمیدی گوید: علی علیه السّلام فرمود: من به سرپرستی او سزاوارترم- او دختر عموی من است. و جعفر گفت: دختر عموی من است و خالهاش همسر من و در خانه من است، زید گفت: برادرزاده من است؛ سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله امر فرمود وی را به خالهاش بسپارند و فرمود: خاله همانند مادر

است، و به علی علیه السّلام فرمود: تو از منی و من از توأم، و به جعفر فرمود: خَلقاً و خُلفاً به من شباهت داری، و به زید فرمود: تو برادر و دوست مایی.(1)

میگویم: صاحب کتاب الصراط المستقیم از ابن شیرویه در الفردوس در روایت خدری آورده است: علی برای من همانند مُهر نبوّتی است که بر پشت دارم، هرکس مُهر نبوّت پشت مرا انکار کند به یقین کفر ورزیده است. و در روایتی دیگر آمده است: علی از من مانند سر من از بدن من است.

40. کنز الکراجکی: اسماء بنت عمیس گوید: رسول خدا را در کوه ثبیر دیدم که میفرمود: اشرق ثبیر. خداوندا، من آنچه را که برادرم موسی از تو درخواست نمود، طلب میکنم. سینهام را برایم گشاده داری، کارم را برایم آسان گردانی، گرهی از زبانم بگشایی که سخنم را دریابند و وزیری از خاندانم برای من قرار دهی، علی برادرم را، تا به بدو پشت گرم گشته در کارم او را شریک گردانم تا تو را بسیار تسبیح گوییم و بسیار یاد کنیم که تو پیوسته بینا بودهای.(2)

41. و از او با سندی از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در یکی از حجرههای ایشان وارد گشته و اجازه ورود خواستم که اجازه فرمود و چون برایشان وارد شدم به من فرمود: یا علی، مگر نمیدانی خانه من خانه توست، چرا اجازه ورود میطلبی؟ گوید: عرض کردم: یا رسول الله، دوست داشتم إذن دخول بگیرم، فرمود: یا علی، خواست خدا را دوست داشتهای و به آداب خدا رفتار کردهای؛ یا علی، آیا نمیدانی که تو برادر منی؟ آیا ندانستی که خالق و روزی دهنده من نخواسته که من رازی داشته باشم که تو ندانی؟ یا علی، تو بعد از من وصیّ منی و تو آن مظلوم مقهور بعد از منی، یا علی، کسی که در پیروی از تو ثابت قدم باشد، همانند کسی است که با من اقامت دارد، و کسی که از تو جدا گردد، از من جدا گشته است؛ یا علی، دروغ میگوید آنکه گمان میبرد مرا دوست میدارد ولی با تو دشمنی میورزد زیرا خداوند متعال من و تو را از یک نور آفریده است.(3)

1- . جامع الصول : نسخه خطی

2- . كنز الكراجى: 208
3- . كنز الكراجكى: 208

باب شصت و هشتم : برادری امیرالمؤمنین با پیامبر، و مشتمل بر روایات بسیار است

روایات:

1. العمدة: جابر گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بر در بهشت دیدم نوشته شده بود «هیچ خدایی جز الله نیست، محمّد فرستاده خداست علی برادر اوست»

و با اسناد از عبدالله مرفوعاً از جابر انصاری آمده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بر در بهشت نوشته شده است: «محمّد فرستاده خداست، علی برادر فرستاده خداست» دو هزار سال پیش از آنکه خداوند آسمانها را بیافریند؛ و از مناقب ابن مغازلی مرفوعاً از زکریا بن یحیی مانند آن روایت شده است.(1)

میگویم: ابن شیرویه در الفردوس از جابر نظیر آن را روایت کرده است.

2. و از کتاب الأربعین مرفوعاً از ابن عباس آمده است که علی علیه السّلام نگاهی به چهرههای مردم کرده سپس فرمود: به راستی که برادر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و وزیر او هستم، و دانستهاید که من اوّلین کسی هستم از میان شما که به خدای متعال و رسول او ایمان آوردهام، سپس شما به اسلام گرویدید؛ و من عموزاده رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله هستم و برادر و شریک در نسب او و پدر دو فرزندش و شوی دخت او سرور زنان اهل بهشتم. و به تحقیق دانستهاید که با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برای جنگ بیرون نرفتیم مگر اینکه هنگام بازگشت من محبوبترین و قابل اعتمادترین شما نزد او و زیانبارترین و اثرگذارترین شما برای دشمن بودهام. بیشک دیدهاید بارها مرا به جنگ فرستاده و در غدیرخم برخاست و

1- . العمدة: 121-120

مرا با خود بلند کرده دستم را بالا برد، و میان مسلمانان عقداخوّت بست و برادری جز من برای خودبرنگزید، و به راستی که به من فرمود: «تو برادر منی و من برادر توأم، در دنیا و آخرت» و مردم را از مسجد بیرون کرد و مرا نگاه داشت، و به من فرمود: «تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری إلّا اینکه پس از من پیامبری نیست»(1)

3. از همان کتاب مرفوعاً از عمرو بن عاص آورده است که رسول خدا در بیماری خود فرمود: «برادرم علی را برای من بیاورید» پس علی علیه السلام را نزد وی آوردند. آنگاه وی را با جامهاش پوشاند و بر روی وی خیمه زد، و چون از نزد او خارج گردید، به وی عرض شد: رسول خداصَلی الله علیهِ و آله به شما چه فرمود؟ پاسخ داد: هزار باب به من آموخت که هر بابی از آن هزار در دارد.(2)

میگویم: سید مرتضی قدس الله روحه در کتاب الشافی گوید: تصریح از جانب پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به دو صورت است: گاه به صراحت به امامت وی تصریح میفرماید، و گاه عملاً یا قولاً با نحوه ای از ترتیب این معنا را القا میکند و قبلاً روشن کردهایم که هرکاری که از آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله سر میزد چه گفتار باشد و چه عمل، نشان دهنده امتیاز داشتن امیرالمؤمنین بر دیگران و اختصاص آن حضرت به مراتب و درجات عالی ای بود که دیگران از آن بی بهره بودند. پس این کارها دال بر تصریح به امامت است از آن سو که دلالت بر بزرگی منزلت و زیادی فضیلت علی علیه السلام است. و امامت عالی ترین منازل دین بعد از نبوّت است، و هرکس در دین افضل و به جهت قدر و منزلت والاتر و به جهت صداقت در منازل آن پایدارتر باشد، او سزاوارتر به امامت است و هر کس که به این مقامات در حق کسی اشاره کند در حقیقت به امامت او اشاره کرده است. و آنچه این گفته را روشن میسازد آن است که اگر پادشاهی قولاً و عملاً در طول عمر و حکومت خود نشان دهد که به دلیل فضیلت بسیار، خصوصیت، کارگشا بودن و نزدیک بودن به سبب مودّت و یاری دادن، توجّه خاصی به یکی از یاران خود دارد،

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی

این رفتار نزد کسانی که آشنا به اینگونه امور هستند، بیانگر آن است که این فرد، از نظر آن حاکم شایستهترین کس برای به دست گرفتن عالی ترین مناصب بعد از وی میباشد و شاید اینگونه دلالتها قویتر و رساتر از اقوال باشند زیرا اقوال برخلاف افعال،محتمل مجازند و نشان دادیم که امام باید افضل باشد نه مفضول و مؤاخاۀ (عقد اخوّت بستن) نشان دهنده اوج فضل و اختصاص است.

سپس بعد از رد اعتراضاتی که بر این امر وارد شده گوید: و آنچه دلالت دارد بر اینکه مؤاخات مستلزم تفضیل و تعظیم بوده و برسبیل کمک و همدردی نبوده است، و این روایت به نقل از امیرالمؤمنین علیه السّلام بارها با افتخار و اجلال آن را بیان فرموده که «من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم و کسی پس از من آن را نمیگوید مگر اینکه دروغگوی بهتان زن باشد» پس تا در این برادری افتخار و بزرگداشتی عظیم نباشد، به آن افتخار نمیکند و معاندان وی نیز در بیان اینکه هیچ مزیتی بر این برادری مترتّب نیست، خودداری نمیکردند؛ و این نیز گواه بر آن است که این مؤاخاۀ وسیلهای بسیار قوی برای اثبات امامت و راه چارهای بوده برای نشان دادن آن در روز شورا آنگاه که فضایل، مناقب و ابزارهای خود برای نشان دادن اینکه استحقا پیشوایی را دارد و از جمله مواردی که بیان فرمود این است: «آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا میان خود و او عقداُخوت بسته باشد؟» و گواه بر اینکه این مؤاخاۀ فضیلتی درخشان و امتیازی آشکار است، روایتی هست که عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدش از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: از خدا پنج حاجت برای تو درخواست کردم که یکی را نداد و چهار حاجت دیگر را مرحمت فرمود: از وی خواستم اُمّتم را مطیع تو گرداند که نپذیرفت، این حاجت مرا برآورد که اولین کسی باشم که در روز قیامت سر از خاک در میآورم و تو نیز با من باشی، و بیرق الحمد با من باشد و تو آن را پیشاپیش من حمل کنی و با آن اولین و آخرین را به پیش برانی، و این لطف را به من عطا فرمود که در دنیا و آخرت تو برادر من باشی و اینکه خانهات روبروی خانه من در بهشت باشد، و دعای مرا اجابت فرمود که بعد از من تو سزاوار ترین کس بر مؤمنان باشی.

حفص بن عمر بن میمون با سند خود آورده است که علی علیه السّلام بر منبر کوفه فرمود: ای مردم، مرا از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ده خصلت است که نزد من محبوبتر از هرچه خورشید بر آن تابیده است، هستند: به من فرمود: یا علی، تو برادر من در دنیا و در آخرت هستی، و تو در روز قیامت در محضر خداوند جبار نزدیکترین شخص به منی، و خانه تو در بهشت روبه روی خانه من است چنانکه خانههای برادران ایمانی چنیناند، و تو از من ارث میبری، و تو وصیّ من بر وعدههایی هستی که دادهام و در کارم و در هر غیبتی که داشته باشم، و منظور آن حضرت مراقبت از همسران اوست.

و کثیر بن اسماعیل از جمیع بن عمیر تمیمی روایت کرده که گفت: نزد ابن عمر آمده و درباره علی علیه السّلام از وی پرسیدم، گفت: این خانه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و این خانه علی السّلام است، و اگر بخواهی بیشتر میگویم. گفتم: آری، گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان مهاجرین پیمان برادری بست و علی علیه السّلام تنها ماند. پس عرض کرد یا رسول الله، میان مهاجرین عقداخوّت بستی، پس برادر من کیست؟ فرمود: آیا راضی نمیشوی که در دنیا و آخرت برادرم باشی؟ عرض کرد: آری! و همه آنچه را که نقل کردیم، هرچند اندک از بسیار بود، صریحا دلالت دارد بر اینکه عقد اخوت میان رسول خدا و علی علیه السلام نشان دهنده ی فضیلت علی علیه السلام است و با آنها قول مخالفان در این خصوص باطل میشود؛ کلامش تمام !(1)

4. امالی طوسی: عبدالله بن عباس گفت: چون آیه: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَه»(2) {در

حقیقت مؤمنان با هم برادرند} نازل شد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان مسلمانان پیمان برادری بست، میان ابوبکر و عمر عقداخوّت بست، میان عثمان و عبدالرحمان بن عوف و میان فلان و فلان تا اینکه میان همه صحابه خود به حسب

1- . الشافی: 169
2- . حجرات/ 10

منزلتی که داشتند پیمان برادری منعقد نمود، سپس به علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: تو برادر منی و من برادر تو!(1)

5. امالی طوسی: حذیفۀ بن یمان از پدرش روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان انصار و مهاجرین پیمان برادری در دین بست، بدین ترتیب که میان هر مردی و همشأن او عقداخوّت میبست، و دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته و فرمود: این برادر من است. حذیفه گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سرور مسلمانان و امام پارسایان است و در میان مردم شبیه و مانندی ندارد و علی بن ابی طالب علیه السّلام برادر اوست. (2)

6. امالی صدوق: عبدالله بن أبی اوفی گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان صحابه عقداخوّت بست و علی علیه السّلام را تنها گذاشت. پس علی علیه السّلام به وی عرض کرد: میان صحابهات پیمان برادری بستی و مرا رها کردی؟ فرمود: سوگند به کسی که جان من در دست اوست، جز برای اینکه برادر خودم شوی، تو را به تأخیر نینداختم ، تو برادر، وصیّ و وارث منی، عرض کرد: چه چیزی را از شما به ارث میبرم یا رسول الله؟ فرمود: آنچه را که پیامبران پیش از من به ارث گذاشتند، آنها کتاب پروردگار و سنّت پیامبرشان را به ارث گذاشتند و تو در بهشت در قصر من با دو پسرت با من هستی.(3)

الطرائف: احمد بن حنبل از زید بن أبی أوفی از دو طریق نظیر این روایت را آورده است.(4)

7. تفسیر علی بن ابراهیم: چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هجرت فرمود و میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بست، ابوبکر و عمر را برادر یکدیگر کرد و بین عثمان و عبدالرحمان بن عوف، بین طلحه و زبیر و بین سلمان و اوذر و بین مقداد و عمّار عقداخوّت بست و امیرالمؤمنین علیه السّلام را رها ساخت، علی علیه

1- . امالی شیخ ابن شیخ طوسی : 23
2- . امالی شیخ ابن شیخ طوسی: 23
3- . امالی صدوق: 209-208

4- . الطرائف: 17

السّلام از این بابت بسیار غمگین شد و عرض کرد: یا رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد، چرا پیمان برادری مرا با کسی نبستی؟ فرمود: ای علی، به خدا قسم تو را برای کسی جز خودم نگاه نداشتهام، آیا راضی نمیشوی که تو برادر باشی و من برادر تو؟ و تو وصی، وزیر و جانشین من در اُمّت منی، وام مرا میپردازی وعدههای مرا به جا میآوری و غسل مرا بر عهده میگیری و کسی جز تو آن را انجام نمیدهد؟ و تو از من منزلت هارون از موسی را داری اِلّا اینکه پیامبری پس از من نیست؟ پس امیرالمؤمنین علیه السّلام بدین خبر بشارت یافت.(1)

8. عیون اخبار الرضا: علی علیه السّلام فرمود: من بنده خدا و برادر رسول او هستم، بعد از من کسی جز دروغگو چنین ادّعایی نمیکند.(2)

9. امالی طوسی: عقبهٔ هجری از عموی خود آورده است که گفت: شنیدم علی علیه السّلام را بر منبر که میفرمود: امروز سخنی خواهم گفت: که کسی قبل از من آن را نگفته و بعد از من نیز جز دروغگو آن را نگوید: من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم و با سرور زنان اُمّت ازدواج کردهام.(3)

10. مناقب ابن شهر آشوب: آن دو از سه وجه برادر شدند: اوّل به سبب قول آن حضرت علیه السّلام است که: پس همچنان آن را از پدران برگزیده انتقال میداد...الخ، دوم اینکه فاطمه بنت اسد چنان وی را پرورش داد که فرمود:«این مادر من است» و نزد ابوطالب از عزیزترین فرزندان بود، در کودکی او را سرپرستی کرد و در بزرگسالی از وی حمایت نمود و با زبان و مال و شمشیر و فرزندان و هجرت او را یاری کرد، و پدر دو گونه است: پدری که انسان از او زاده میشود و پدری که برای فرزند سودمند باشد، از طرفی عمو همان پدر است، خداوند متعال به نقل از یعقوب میفرماید:« مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِی...»(4) {آیا

وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید؟ هنگامی که به پسران خود گفت: «پس از من، چه را خواهید

1- .در نسخه چاپی آن را نیافتیم.
2- . عیون الأخبار: 223

3- . امالی شیخ طوسی: 52
4- . بقره/ 133

پرستید؟» گفتند: «معبود تو، و معبود پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق- معبودی یگانه- را می پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم.» } و اسماعیل عموی یعقوب بود. و قول خدای عزّوجل به نقل از ابراهیم:«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَر...»(1) {و

[یاد کن] هنگامی را که ابراهیم به پدر خود «آزر» گفت: } زجّاج گوید: نسب شناسان اجماع دارند که نام پدر ابراهیم «تارخ» بوده است، و سوم اینکه در چند جا با وی عقداخوّت بست: یکی در روزی که پیامبر عشیرهٔ خود را جمع کرد اما کسی با وی بیعت ننمود مگر علی آن هم به آن شرط که در دو جهان برادر او باشد. و آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله در جاهای بسیاری از جمله در جنگ خیبر فرمود: تو برادر و وصیّ من هستی» و در روز مؤاخاهٔ که صحت آن را خاصه و عامّه تأیید میکند و ابن بطّهٔ آن را از شش طریق نقل کرده است. و نقل است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در النخلیهٔ بود و هفتصد و چهل مرد پیرامون وی بودند، پس جبرئیل علیه السّلام نازل گشته و فرمود: همانا خداوند میان فرشتگان عقداخوّت بست: بین من و میکائیل، بین اسرافیل و عزرائیل و بین دردائیل و راحیل: سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میان یاران خود عقداخوّت بست.

خطیب خوارزم در کتاب خود با اسناد از ابن مسعود آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اولیّن کسی که علی بن ابی طالب علیه السّلام را به برادری گرفت، اسرافیل و بعد جبرئیل بود...الخ.

تاریخ بلاذری و سلامی و دیگران از ابن عباس و غیر او روایت کردهاند. چون قول خدای متعال: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَه»(2) {در

حقیقت مؤمنان با هم برادرند} نازل شد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان کسانی که همسان و هم منزلت بودند عقداخوّت بست، بر این اساس میان ابوبکر و عمر، بین عثمان و عبدالرحمان، بین سعد بن أبی وقاص و سعید بن زید، بین طلحه و زبیر، بین ابی عبیدهٔ و سعد بن معاذ، بین مصعب بن عمیر و ابوأیوب انصاری، بین ابوذر و ابن مسعود، بین سلمان و حذیفهٔ، بین حمزه و زید بن حارثه، بین ابوالدرداء و بلال، بین جعفر طیّار و معاذ بن

1- . انعام/ 74

2- . حجرات/ 10

جبل، بین مقداد و عمار، بین عایشه و حفصه، بین زینب بنت جحش و میمونه، بین اُمّ سلمه و صفیّه تا اینکه میان همه صحابه خود به حسب مراتب آنها عقداخوّت بسته و سپس فرمود:«ای علی، تو برادر منی و من برادر توأم».

محمد بن اسحاق گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میانه صحابه خود از مهاجرین و انصار پیمان برادری بست و آنها دو به دو برادر یکدیگرند شدند، سپس دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته و فرمود: این برادر من است.

تاریخ بلاذری: علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله: میان صحابه خود عقداخوّت بستی و مرا رها کردی! فرمود: تو برادر منی، آیا دوست نداری چون من دعوت شدم و تو نیز دعوت شوی اگر بدنم پوشانده شود بدن تو نیز پوشانده شود و چون وارد بهشت شوم تو نیز وارد آن گردی؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله.

ترمذی، سمعانی و نطنزی آوردهاند که ابن عمر و زید بن أبی اوفی گفتند: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان صحابه خود پیمان برادری بست سپس علی علیه السّلام با چشمانی پر از اشک آمد و عرض کرد: یا رسول الله، میان یارانت پیمان برادری بستی ولی میان من و دیگری پیمان برادری نبستی! پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرتی!(1)

الطرائف: در الجمع بین الصحاح السنّهٔ از صحیح ابوداود و صحیح ترمذی از ابن عمر مانند آن را روایت کرده است و ابن مغازلی آن را از پنج طریق نقل کرده است.(2)

11. مناقب شهر آشوب: در فضائل احمد: من تو را برای خود در نظر گرفته بودم، تو برادرمنی و من برادرم توأم. و به روایت زید بن أبی أوفی در آن آمده است: سوگند به آنکه مرا به حق فرستاد، به تأخیرت نینداختم مگر بدان سبب که تو را برای خود نگاه دارم، و تو از من منزلت هارون از موسی را داری اِلّا اینکه بعد از من پیامبری نیست. ادامه خبر.

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 366-367
2- . الطرائف: 17

الأربعین از خوارزمی آورده است که ابورافع گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به طرف علی علیه السّلام روکرد و سپس فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی و وزیر و وارث منی.

اعتقاد اهل السنۀ: مخدوج بن زید ذهلی روایت کرده است که چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میان مسلمانان پیمان برادری بست، دست علی را گرفته و بر سینه خود گذاشته و فرمود: یا علی، تو از منی و من از توأم، همان منزلتی که هارون نسبت به موسی داشت. ادامه خبر.

شیخ السنۀ قاضی ابوعمرو با اسناد خود از شرحیل در روایتی آورده است که علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، پس چه کسی برادر من است؟ فرمود: سوگند به آنکس که مرا به حق فرستاد تو را بدان جهت واگذاشتم که برادر خودم باشی و تو منزلت هارون از موسی را نزد من داری اِلّا اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود و تو در دنیا و آخرت برادر منی.

و در کتاب فضائل العشرۀ از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون روز قیامت شود از درون عرش صدا خواهند زد، یا محمّد، نیکو پدری است پدر تو ابراهیم و نیکو برادری است برادر تو علی بن أبی طالب.

فضائل سمعانی: ابوصلت اهوازی با اسناد خود از طاوس از جابر روایت کرده که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله علی را دید سپس فرمود: این برادر و صحابه من است و کسی است که خداوند به داشتن او به فرشتگانش مباهات نمود و کسی است که با سلامت وارد بهشت میشود.

فردوس دیلمی از حذیفۀ روایت کرده که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی برادر و عمو زاده من است.

المناقب از ابی اسحاق عادل آورده است که ابویحیی گفت: علی علیه السّلام بر منبر نرفت مگر اینکه بگوید من بنده خدایم و برادر رسول خدا، بعد از من جز دروغگو چنین ادّعایی نمیکند.

امام صادق علیه السّلام: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان صحابه پیمان برادری بست و علی را تنها گذاشت و علی از این بابت گله نمود، پیامبر صَلی

ص: 408

الله علیهِ و آله به وی فرمود: من تو را برای خودم نگاه داشتهام، تو برادر منی و من برادر تو، در دنیا و آخرت، آنگاه علی علیه السّلام بگریست و سپس گفت:

-«جانم فدای تو باد ای پیامبر برگزیده که خداوند رحمان ما را بدو از ظلمت کوری هدایت فرمود؛

- جان دلم فدای تو باد و خونم چه ارزشی دارد؟ در مقابل کسی که فرع و اصلم بدو پیوسته است؛

- در مقابل کسی که از کودکی و جوانی مرا سرپرستی کرد و مرا با نیکی پرورد و غذا خوراند و آب گوارا نوشانید؛

- در مقابل کسی که نیای او نیای من است و عمویش عموی من ، کسی که همسرش مادر من و دخترش همسر من است؛

- در مقابل کسی که چون میان حاضران پیمان برادری بست، مرا فراخوانده و با من عقداُخوّت بست و فضیلت مرا آشکار ساخت؛

- این فضیلت را تو به من ارزانی داشتی و تا زندهام شکرگزارم، از بابت احسانی که در حق من روا داشتی ای خاتم پیامبران»

توضیح: الحوباء (با فتح و مد): جانِ دل، و گفتهاند «جان» است. الانتماء: منتسَب بودن، و مراد از «فرع» حسن و حسین و فرزندان ایشان است، یا عامتر از آن تا دیگر کمالات و فضایل را در برگیرد. یفع الغلام: به نزدیکی بیست سالگی رسید. و در دیوان منسوب به آن حضرت « وأنعشنی بالعلّ منه و النهل» نعشه و انعشه: او را برکشید، العّل: نوشیدن برای دومین بار و نوشیدن پیاپی، النهل: آغاز نوشیدن، و این کنایهای است از توجه و اهتمام خاص به پرورش آن حضرت علیه السّلام است در همه امور و در همه حال. و در دیوان آمده است: «مَن عمّه عمّی و من نجله نجلی و مَن بنته اهلی» (در مقابل کسی که عموی او عم من است و فرزند او فرزند من و دختش همسر من است) و در دیوان او به جای «لإتمام ما أولیته»، «لإحسان ما اولیته» آمده است.

میگویم: کراجکی نیز آن را در کتاب کنز الفوائد مرفوعاً از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله

میان اصحاب

ص: 409

خود پیمان برادری بست، پس عرض کردم: یا رسول الله، میان یارانت پیوند اخوّت برقرار کردی و مرا تنها و بیبرادر گذاشتی! فرمود: من تو را به برادری با خود برگزیدهام، تو در دنیا و آخرت برادر منی و تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری؛ سپس از شدت شوق و خوشحالی گریان برخاستم و این ابیات را سرودم:«أقیکَ بنفسی» تا آخرابیات.(1)

12. مناقب ابن شهر آشوب: فنجکردی در کتاب «سلوة الشیعة» آورده است که جابر بن عبدالله انصاری گفت: شنیدم علی علیه السّلام این ابیات را میخواند و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میشنید:

-«من برادر پیامبر برگزیدهام و تردیدی در نسبم نیست، با او بزرگ شدم و دو سبط او فرزندان منند؛

- جدّ من و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله یکی است، و فاطمه همسر من است و این گفته کسی نیست که سست رأی باشد؛

- و شاکرانه حمد و سپاس خدایی را به جا میآورم که شریک و انبازی ندارد، آنکه نسبت به بنده نکوکار است و پیوسته باقی است»

گوید: پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله لبخندی زده و فرمود: راست گفتی.(2)

توضیح: الفند (باتحریک): دروغ. و در دیوان آن حضرت این ابیات نیز به دنبال ابیات گذشته آمده است؛

-در حالی که همه مردم در ظلمت بودند از گمراهی و شرک و پلیدی، من او را تصدیق نمودم.

- پس حمد و سپاس از آنِ خداوند یگانهای است که شریک ندارد...»

13. مناقب ابن شهر آشوب: محمد بن اسحاق گوید: پس تا زمانی که خداوند خواسته بود مردم در مدینه به عقد اخوت از یکدیگر ارث میبردند سوای خویشاوندان و خداوند این آیه را درباره ایشان نازل فرمود: إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ

1- .كنز الكراجكى: 282- 281
2- . مناقب آل أبى طالب 1: 268

هَاجَرُواْ وَ جَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فى سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ ءَاوَواْ وَّ نَصَرُواْ أُوْلَئکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ لَمْ يهَاجِرُواْ مَا لَکمُ مِّن وَلَيَتهِم مِّن شىَ ْ ء»(1) {کسانی

که ایمان آورده و هجرت کرده اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده اند و کسانی که [مهاجران را] پناه داده اند و یاری کرده اند، آنان یاران یکدیگرند و کسانی که ایمان آورده اند ولی مهاجرت نکرده اند هیچگونه خویشاوندی [دینی] با شما ندارند} و ارث بردن خویشان از مؤمنانی که مهاجرت نکردند و در مکه ماندند به قوّت خود باقی ماند تا اینکه خداوند این آیه را نازل فرمود:«وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ مِن بَعْدُ وَ هَاجَرُواْ وَ جَاهَدُواْ مَعَکمْ فَأُوْلَئکَ مِنکمُ ْ وَ أُوْلُواْ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىَ بِبَعْض»(2) {و کسانی که بعداً ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده اند، اینان از زمره شمایند، و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند} و بدین ترتیب ارث بردن به خویشاوندان اختصاص یافت.

تفسیر قطّان و تفسیر وکیع از سفیان از أعمش از ابوصالح از ابن عباس آورده است که مردم با عقد پیمان برادری از یکدیگر ارث میبردند و چون آیه: «النَّبىِ ُّ أَوْلىَ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتهُمْ وَ أُوْلُواْ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىَ بِبَعْضٍ فى کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِين»(3) {پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند، و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویّت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدّمند]} و اینها کسانی هستند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میان ایشان عقداخوّت بست، سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس از شما بمیرد و دَینی بر او باشد، پرداخت آن با من است، و هرکس بمیرد و مالی از خود بر جای نهد، برای ورثه اش است. لذا این آیه، آیه اول را نسخ نمود، و از آن پس ارث بردن به خویشاوندان نزدیک و نزدیکتر اختصاص یافت. سپس خداوند متعال فرمود: «إِلَّا أَن تَفْعَلُواْ إِلىَ أَوْلِيَائکُم

1- . انفال/ 72
2- . انفال/ 75
3- . احزاب/ 6

مَّعْرُوفًا»(1) {مگر

آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیّت یا] احسانی کنید} وصیّت از ثلث مال یتیم میتواند باشد پس با نزول این آیه فرمود: آیا من سزاوارتر از هر مؤمنی به خود او نیستم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله. فرمود: آگاه باشید که هرکس من مولای او بودهام، اینک ولیّ خدا علی بن ابی طالب مولای اوست، خداوند دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار تا آخر دعاء.آگاه باشید که هرکس قرضی یا زمینی را برجای نهد متولی آن من خواهم بود و آنکه مالی به ارث گذارد، به ورثهاش تعلّق دارد.

تفسیر جابر بن یزید از امام صادق علیه السّلام آورده است که آن که حضرت علیه السّلام درباره این آیه فرمود:«علی علیه السّلام از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله هم از ولایت دین برخوردار بود و هم ولایت خویشاوندی، از این رو وارث آن حضرت است همانطور که فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی و تو وارث منی.

سمعانی در الفضائل از بریده آورده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرپیامبری وصیّی دارد و وارثی و وصیّ و وارث من علی است. و گفتند: و اما عبّاس ارث نمیبرد زیرا خداوند متعال فرموده است:«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ هَاجَرُواْ وَ جَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ ءَاوَواْ وَّ نَصَرُواْ أُوْلَئكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ لَمْ يهُاجِرُواْ مَا لَكمُ مِّن وَلَيَتهِم مِّن شىَ ْ ءٍ»(2) {کسانی

که ایمان آورده و هجرت کرده اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده اند و کسانی که [مهاجران را] پناه داده اند و یاری کرده اند، آنان یاران یکدیگرند و کسانی که ایمان آورده اند ولی مهاجرت نکرده اند هیچ گونه خویشاوندی [دینی] با شما ندارند} و بر اینکه عباس مهاجرت نکرده است اتفاق نظر وجود دارد.

ابن بطّه در «الإبانه» آورده است که به قثم بن عباس گفته شد: علی با چه چیزی وارث پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شد ولی عباس نشد؟ گفت: زیرا علی بیش از ما ملازم وی بوده و زودتر از ما به وی پیوسته است.

1- . احزاب/ 6
2- . انفال / 72

آن دو به جهت نسب قطعاً برادر نبودهاند بلکه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله این را بدان جهت فرموده تا جایگاه و فضل و امامت او را بر سایر مسلمانان آشکار سازد تا کسی از آنها بر وی پیشی نگیرد و کسی بر علیه وی فرمان دهی نکند بعد از آنکه میان همه آنها پیوند برادری منعقد فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی را شکلی از خود قرار داد و عرب اگر چیزی شبیه چیز دیگر باشد، اگر نزدیک به شبیه آن باشد و با معنایش مطابقت داشته باشد، گوید:« أنّه أخو الشیء» و مثال آن قول خدای متعال است که:«إِنَّ هَاذَا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَه»(1) {این

[شخص] برادر من است. او را نود و نه میش است} و آن دو جبرئیل و میکائیل بودند. و نیز قول خدای متعال:«یَأُخْتَ هَرُون»(2) {ای

خواهر هارون} و از آنجا که علی علیه السّلام وصیّ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله

در اُمّت وی بود، در منزلت شبیهترین مردم به وی بود و اُخوّت آن را الزام نمیکند زیرا ممکن است مؤمن برادر کافر یا منافق باشد، از این رو امامتش ثابت میگردد.(3)

14. ما را ابوطاهر احمد بن محمد بن غشمهٔ عادل با اسناد خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو برادر و دوست منی.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در خطبه بصره فرمود: «من بنده خدایم و برادر رسول خدا و صدِّیق اکبر؛ و فاروق اعظم منم! جز من این را بر زبان نمیراند مگر اینکه دروغگو باشد» پس وی به جهت افتخار کردن بنده خداست کما اینکه خود میفرماید:« مرا همین افتخار بس که بنده تو باشم»(4)

15.کتاب البیان ابن شهر آشوب: چون قول خدای متعال: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ»(5) {در

حقیقت مؤمنان با هم برادرند} نازل شد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله

1- . ص/ 23
2- . مريم/ 28
3- . مناقب آل أبى طالب 1: 368-370
4- . مناقب آل أبى طالب 1: 581- 580
5- . حجرات / 1

پیمان برادری میان صحابه بست و به علی علیه السّلام فرمود: «تو برادر منی و من برادر تو هستم». ترمذی، احمد، محمّد بن اسحاق، بلاذری، سمعانی، وکیع، الأفلیس، ابن صخر، قطّان، سلامی و شیرویه در مناقب طبری و اربعین خوارزمی این حدیث را نقل کردهاند(1).

16. إعلام الوری: از ابوهریره در حدیثی طولانی آمده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان یاران خود و میان انصار و مهاجرین پیوند برادری برقرار نمود و این کار را با علی بن ابی طالب علیه السّلام آغاز نموده دست ایشان را گرفته و فرمود: «این برادر من است» و در روایت دیگری: «تو در دنیا و آخرت برادر منی»(2)

17.کشف الغمّة: از مناقب خوارزمی نقل کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان مسلمانان پیمان برادری بست و سپس به علی علیه السّلام فرمود: یا علی، تو برادر منی و منزلت هارون از موسی را نزد من را داری إلّا اینکه پس از من پیامبری نیست. ای علی، آیا ندانستی که در روز قیامت اولین کسی که فراخوانده میشود من هستم؟ گوید: پس در دست راست عرش در زیر سایه آن میایستم که در آنجا جامهای سبز پوشانده میشوم که از جامههای بهشتی است، بدان ای علی که من تو را خبر میکنم که اُمّت من نخستین اُمّتی است از میان اُمّتها که روز قیامت بازخواست میشوند. سپس تو به سبب قرابتی که از من داری، و جایگاهی که نزد من از آن برخورداری، فراخوانده میشوی و پرچم مرا که«لواء الحمد» است به تو میسپارند و تو میان آن دو صف به حرکت در میآیی، آدم و همه خلایق در روز قیامت زیر سایه پرچم من قرار میگیرند و طول این پرچم به اندازه راهی هزار ساله است، سنانش یاقوتی سرخ. دسته اش از نقره سفید و ته چسبش گوهری سبز است، سه شاخه از نور دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و سومی در وسط دنیا که سه سطر بر آن نوشته شده است: سطر اول «بسم الله الرحمن الرحیم»، سطر دوم «الحمدُلله ربِّ العالمین» و سطر سوم «لا إله إلّا الله محمّد رسول الله» که طول

1- . نسخه خطی
2- . اعلام الوری: 187

هرسطر به اندازه هزارسال راه است. و تو با پرچم من حرکت خواهی کرد در حالی که حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ توست تا اینکه میان من و ابراهیم در سایه عرش میایستی، سپس جامهای سبز پوشانده میشوی که از بهشت است، آنگاه یک منادی در زیر عرش ندا در میدهد: «چه خوب پدری است پدرت ابراهیم و چه خوب برادری است برادرت علی» ، ای علی، مژده باد تو را که هرگاه من جامه پوشانده شدم، تو نیز پوشانده میشوی و چون فراخوانده شدم، تو نیز فراخوانده میشوی. و چون به من خوش آمد گویند به تو نیز خوش آمد گفته می شود.

و از کتاب مناقب از ابن عباس آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این علی بن ابی طالب است، گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من است و او نزد من منزلت هارون از موسی را دارد إلّا اینکه پس از من پیامبری نیست. و فرمود: ای اُمّ سلمه، شاهد باش و بشنو، این علی امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و گنجور علم من است و دری است که از آن به سوی من آیند، در دنیا برادر و در آخرت ندیم من و در آخرت در قلّه شرافت با من خواهد بود.

و از مسند احمد بن حنبل از سعید بن مسیّب آمده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان یارانش پیمان برادری بست، سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، ابوبکر، عمر و علی باقی ماندند، پس میان ابوبکر و عمر پیمان برادری بست و به علی علیه السّلام فرمود: تو برادر منی!

و با اسناد از عمر بن عبدالله از پدرش از جدش آورده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میان مردم پیمان برادری بست و علی را تا به آخر رها ساخت و برادری برایش برنگزید. پس عرض کرد: یا رسول الله، میان مردم پیمان برادری بستی و مرا رها ساختی؟ فرمود: فکر میکنی تو را برای چه کسی کنار گذاشتم؟ من تو را برای خودم کنار گذاشتم، تو برادر منی و من برادر تو، پس اگر کسی در این

مورد با تو سخن گفت، بگو: من بنده خدایم و برادر رسول خدا؛ بعد از تو جز دروغگو کسی چنین ادّعایی نخواهد کرد.(1)

الطرائف: احمد در مسند خود از بیشتر از شش طریق این روایت را نقل کرده است. از جمله: از عمر بن عبدالله از پدرش از جدش روایت را همانگونه که بیان شد تا «کذّاب» نقل کرده است.(2)

18. کشف الغمّه: با اسناد از زید بن أبی اوفی آورده است که گفت: بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد شدم- سپس داستان مؤاخاۀ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را ذکر کرده سپس گفت:- علی علیه السّلام عرض کرد: جانم در رفت و پشتم شکست هنگامی که دیدم میان همه پیمان برادری بستی و مرا تنها گذاشتی، اگر به سبب خشمی که بر من گرفتهای چنین کردی، حق ملامت و بزرگواری از آنِ شماست، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: سوگند به آن کس که مرا به حق فرستاد، تو را جز برای خود برنگزیدهام، تو از من به منزله هارون از موسایی إلّا اینکه پیامبری بعد از من نیست، و تو برادر و وزیر و وارث منی. راوی گوید: عرض کرد: چه چیزی را از شما به ارث میبرم یا رسول الله؟ فرمود: آنچه را که پیامبران پیش از من به ارث گذاشتهاند: کتاب خدا و سنّت پیامبرشان، و تو در کاخم در بهشت با من خواهی بود، همراه دخترم فاطمه، و تو برادر و همراه منی، سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله این آیه را تلاوت فرمود: «إِخْوَانًا عَلىَ سُرُرٍ مُّتَقَبِلِين»(3)

{برادرانه بر تختهایی روبروی یکدیگر نشسته اند. }آنان کسانی هستند که برای رضای خدا یکدیگر را دوست میدارند، و آنها به یکدیگر نگاه میکنند.

و با اسناد از عکرمه از ابن عباس آورده است که علی علیه السّلام در زمان حیاتِ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میگفت: خدای عزّوجل میفرماید:«أَ فَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِل...»(4) {آیا

اگر او بمیرد یا کشته شود... } من بر سرآنچه آن حضرت بر سر

1- . کشف الغمه: 96
2- . الطرائف: 17

3- . حجر/ 47
4- . آل عمران/ 144

آن میجنگد خواهم جنگید تا کشته شوم، به خدا سوگند که من برادر اویم و ولیّ و عموزاده و وارث آن حضرت، و چه کسی محقتر از من به اوست؟ !

و با اسناد از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام آورده است که فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به جستجوی من پرداخت و مرا در باغی خفته یافت، پس با پای خود مرا زده و فرمود: برخیز که به خدا سوگند حتماً تو را راضی خواهم کرد، تو برادر و پدر فرزندان منی، برای دفاع از سنّت من میجنگی، هر کس بر پیمان من بمیرد، در کنف خداست و هرکس در رکاب تو بمیرد شهید شده است و هرکس بعد از مرگ تو بر مهر تو بمیرد خداوند عاقبتش را تا زمانی که خورشید طلوع یا غروب کند، ختم به خیر نماید. و از جابر نظیر آن روایت شده و در پایان آن آمده است: علی برادر و پرچمدار من است.

و از علی علیه السّلام با إسناد فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرزندان عبدالمطّلب را فراخواند و کسانی در میان ایشان بودند که در یک جا یک برّه را به تنهایی میخوردند و یک قدح بزرگ نوشیدنی را یکجا مینوشیدند، پس آن حضرت برای ایشان یک مُد طعام مهیّا فرمود، پس آنها از آن طعام خوردند تا سیر شدند و طعام همچنان بر جای بود که گویی دست نخورده است. سپس ظرف کوچکی را خواست و آنها از آن آنقدر نوشیدند که عطش جملگی آنها برطرف شد بیآنکه محتوای ظرف کم شده باشد و گویی اصلاً دست نخورده باشد. سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطّلب، من اختصاصاً برای شما و عموماً برای مردم مبعوث گشتهام و اکنون خود شاهد این معجزه بودید، اکنون کدام یک از شما با من بیعت میکند بر اینکه برادر و صحابی من باشد؟ گوید: هیچکس دعوت وی را اجابت نکرد. و چون بار سوم کلام خود را تکرار فرمود، با دست خود بر دست من زد.

و از مناقب فقیه ابوالحسن ابن مغازلی از أنس آورده است که گفت: چون روز مباهله شد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بست در حالی که علی ایستاده بود و آن حضرت او را میدید و جای وی را میدانست اما میان او و هیچکس پیمان برادری نبست. پس علی علیه السّلام گریان آنجا را ترک نمود. سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به جستجوی وی پرداخته

فرمود: ابوالحسن را چه شده؟ عرض کردند: گریان رفت یا رسول الله. فرمود: ای بلال، برو و او را نزد من بیاور. پس بلال به سوی علی علیه السّلام رفت در حالی که آن حضرت گریان وارد خانهاش شده بود، پس فاطمه گفت: چه چیز تو را به گریه انداخته است که خدا چشمانت را گریان نسازد؟ فرمود: فاطمه، پیامبر میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بست در حالی که من ایستاده بودم و مرا میدید و جای مرا میدانست اما میان من و هیچ کس پیمان برادری نبست. فاطمه سلام الله علیها گفت: غم مخور، شاید تو را برای خود نگاه داشته باشد! سپس بلال عرض کرد: یا علی، فرمان پیامبر را اجابت کنید. پس علی علیه السّلام نزد پیامبر آمد. پیامبر فرمود: چرا گریه میکنی یا أبا الحسن؟ عرض کرد: یا رسول الله، میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بستی در حالی که من ایستاده بودم، مرا میدیدی و جای مرا میدانستی ولی میان من و هیچ کس عقد برادری نبستی. فرمود: چون تو را برای خود در نظر گرفته بودم، آیا دوست نداری برادر پیامبرت باشی؟ عرض کرد: بلی یارسول الله، چگونه بدان دست یابم؟ پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دست وی را گرفته و از منبر بالا برده سپس فرمود: خداوندا، این از من است و من از او، بدانید که منزلت او نزد من همانند منزلت هارون از موسی است، بدانید که هرکس من مولای او بودهام، اینک علی مولای اوست. راوی گوید: آنگاه علی علیه السّلام خرسند از آنجا رهسپار شد که عمر در پی وی افتاده و گفت: بخٍّ بخٍّ لک یا أباالحسن (خوشا به حالت ای ابوالحسن)، اکنون مولای من و مولای هر مسلمانی شدی.(1)

کتاب الروضه: از ابوالحسین مظفر مرفوعاً از حمید الطویل نظیر این را از أنس بن مالک روایت کرده و در آخر آن آمده است: سپس پایین آمد در حالی که علی بن ابی طالب علیه السّلام را بسیار خوشحال کرده بود و مردم شروع کردند به بیعت کردن با وی و عمر بن خطاب میگفت: «خوشا به حالت ای پسر ابوطالب، اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدهای، زن هرکس که با تو دشمنی کند سه طلاقه باد!!(2)

1- . کشف الغمهٔ: 96-97
2- . الروضهٔ: 11-12

19. کشف الغمّه: ابن مغازلی از زید بن أرقم آورده است که گفت: بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد گشتم، سپس فرمود: همانطور که خداوند میان فرشتگان پیمان برادری بسته، من نیز میان شما پیمان برادری میبندم، سپس به علی علیه السّلام فرمود: تو برادر منی، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «إِخْوَانًا عَلىَ سُرُرٍ مُّتَقَبِلِين»(1) {بر

تختهایی روبروی یکدیگر نشسته اند} دوستان خدایی به سیمای یکدیگر مینگرند.

و از الدّار قطنی مرفوعاً از ابن عمر آورده است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی.

و با اسناد ، از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بهترینِ برادران من علی است.

و با اسناد از ابن عمر آورده است که گوید: در روز مواخاۀ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی.

و با اسناد از حذیفۀ بن یمان، گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بست: او میان هر مردی را با همتایش میثاق برادری میبست، سپس دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته و فرمود: این برادر من است. حذیفه گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سیّد مرسلین و امام متّقین و فرستاده رب العالمین است که هیچ شبیه و مانندی ندارد و علی برادر اوست.

شعر:

-« دشمن و دوست روی میآورند و جوانمرد فقط با امثال خود دوستی و دشمنی میکند»

و با اسناد از ابوالحمراء گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: چون مرا به معراج بردند، بر پایه راست عرش چنین نوشتهای دیدم: من یگانهام، خدایی جز من نیست، بهشت عدن را با دست خود کاشتهام، محمّد برگزیده من است، او را به علی مؤیَّد گردانیدم.

1- . حجر/ 47

و از کتاب «الجمع بین الصحاح السّتّه» رزین عبدری در باب مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام با اسنادی که قبلاً از سنن ابوداود و صحیح ترمذی از ابن عمر آمده است که گفت: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان صحابه خود پیمان اخوّت بست، علی با چشمان پراشک آمده، سپس عرض کرد: یا رسول الله، میان یارانت پیمان برادری بستی ولی میان من و هیچ کسی عقداخوّت نبستی! راوی گوید: پس شنیدم پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میفرمود:تو در دنیا و آخرت برادر منی. (1)

میگویم: در جامع الاصول از ترمذی از ابن عمر نظیر آن روایت شده است. (2)

20. کشف الغمهٔ: از کتاب کفایهٔ الطالب از امام رضا از پدران بزرگوارش از علی علیهم صلوات الله آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، از درون عرش ندا داده میشوم: چه نیکو پدری است پدرت ابراهیم خلیل الرحمان و چه نیکو برادری است برادرت علی بن أبی طالب.(3)

21. تفسیر فرات بن ابراهیم: عبدالله بن أبی اوفی گوید: در حالی در مسجد مدینه بودیم، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برخاسته و حمد و ثنای خدا را به جا آورده سپس فرمود: با شما سخنی دارم، آن را حفظ کرده و نیک بفهمید و برای کسانی که پس از شما میآیند بازگو کنید، خداوند از میان آفریدگانش برای رسالت خود کسی را برگزید و در همین معنا میفرماید:«اللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلَئکَهِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاس»(4) {خدا

از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند، و نیز از میان مردم }و آنان را در بهشت جای داد، و از میان شما کسی را که دوست داشته باشم برمیگزینم و میان شما پیمان برادری برقرار میسازم همانطور که خداوند میان فرشتگان عقداُخوّت بست، و پس از سخنانی طولانی که بیان فرمود، علی بن ابی طالب علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، از اینکه پیوند برادری میان یارانت برقرار کردی و مرا

1- . کشف الغمّهٔ: 97

2- . تيسير الوصول 3: 237
3- . كشف الغمّة: 113
4- .حج/ 75

واگذاشتی کمرم شکست و جان به لب شدم، اگر این کار به سبب خشمی بوده که بر من گرفتهای، حق سرزنش و ملامت داری، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق فرستاد جایگاه تو نزد من جایگاه هارون از موسی است إلّا اینکه پس از من پیامبری نیست و بدان سبب تو را مؤخّر کردم که برای خودم باشی، من رسول خدا هستم و تو برادر و وارث منی. عرض کرد: من چه چیزی را از شما ارث میبرم یا رسول الله؟ فرمود: همان چیزی را که پیامبران گذشته به ارث می گذاشتند. عرض کرد: پیامبران گذشته چه چیزی به ارث گذاشته اند؟ فرمود: کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان، ای علی، تو به همراه فاطمه که همسر تو در دنیا و آخرت است، در بهشت با من در کاخ من خواهی بود و تو همراه منی، سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آیه:« إِخْوَاناً عَلیَ سُرُرٍ مُّتَقَبِلِین»(1) {بر

تختهایی روبروی یکدیگر نشسته اند. }را تلاوت نموده و فرمود: آنان که در راه خدا یکدیگر را دوست میدارند، به یکدیگر نگاه میکنند.(2)

22. الطرائف: ابن مغازلی با اسناد آن به حذیفۀ بن یمان آورده است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بست و چنین بود که آن حضرت میان هر مردی و همتایش پیمان برادری منعقد میکرد، سپس دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته و فرمود:« این برادر من است» حذیفۀ گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سیدالمرسلین، پیشوای پارسایان و فرستاده پروردگار جهانیان است که شبیه و مانندی ندارد و علی علیه السّلام برادر اوست.(3)

توضیح: روایات این باب در دیگر بابها به صورت پراکنده آمدهاند، و ابن بطریق در «العمدۀ» روایات گذشته را از مسند احمد بن حنبل با شش سند از سعید بن مسیّب و از عمر بن عبدالله از پدرش از جدش و از زید بن أبی اوفی و از عباس و از امیرالمؤمنین علیه السّلام با روایت ابوالمغیرۀ و ربیعۀ بن ناجد و از مناقب ابن مغازلی با هشت سند از أنس، زید بن ارقم، ابن عباس و ابن عمر با دو روایت،

1- . حجر/ 47
2- . تفسیر فرات: 82

3- . الطرائف: 28

حذیفهٔ بن یمان و ابوالحمراء؛ و از صحیح ترمذی و سنن ابوداود از ابن عمر نقل کرده است.(1)

و در کتاب «الطرائف» با بیشتر این طرق روایت شده است.(2)

و ابن صبّاغ مالکی در الفصول المهمّهٔ از مناقب ضیاءالدین خوارزمی از ابن عباس آورده است که گفت: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان صحابه خود از مهاجرین و انصار پیمان برادری بست، بین ابوبکر و عمر، عثمان بن عفّان و عبدالرحمان بن عوف، طلحه و زبیر، ابوذر غفاری و مقداد عقداخوّت بست و از مؤاخات علی بن ابی طالب علیه السّلام با شخص دیگری خودداری فرمود، از این رو علی علیه السّلام به حالت دلخوری از آنجا خارج شد و درون جویباری بازوانش را زیر سرگذاشت و خوابید در حالی که باد بر او میوزید، سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به جستجوی وی پرداخت و وی را درون آن جویبار یافته با پا بیدارش نموده و به وی فرمود: برخیز که جز نام «ابوتراب» برازنده تو نیست؛ آیا از اینکه میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بستم و پیوند برادری تو را با هیچکدام از آنان نبستم به خشم آمدی؟! آیا دوست نداری نزد من منزلت هارون از موسی را داشته باشی إلّا اینکه پیامبری بعد از من نخواهد آمد؟ بدان که هرکس تو را دوست بدارد، خود و ایمانش را از هرگزندی مصون داشته و هرکس با تو دشمنی ورزد، خداوند او را برکیش جاهلیت از دنیا خواهد برد.(3)

1- . العمدهٔ: 83-82
2- . الطرائف: 17و 18و 36
3- . الفصول المهمّهٔ:

باب شصت و نهم : روایت پرنده و اینکه امیرالمؤمنین محبوبترین مخلوقات نزد خداست

روایات:

1. کتاب الاحتجاج: امام صادق از پدران بزرگوارش از علی علیهم صلوات الله روایت کرده که آن حضرت فرمود: به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پس از اینکه نماز صبح را به جا آورد در مسجد بودیم، سپس آن حضرت برخاست و من هم با وی برخاستم و هرگاه پیامبری قصد داشت به جایی برود، مرا از قصد خود آگاه میفرمود، و چنانچه از آنجا دیر میآمد، خود به آنجا رفته تا از وی خبری به دست آورم ، زیرا حتی برای یک ساعت هم تاب دوری وی را نداشتم، پس به من فرمود: من به خانه عایشه میروم. سپس او رفت و من هم به خانه فاطمه علیها السّلام آمدم. مدتی را با حسن و حسین سرگرم شدم در حالی که من و فاطمه به وجودشان خوشحال بودیم. سپس برخاسته و به در خانه عایشه رفته و در زدم. عایشه پرسید: کیستی؟ گفتم: علی هستم. گفت: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خوابیده است. پس، از آنجا رفتم لیکن با خود گفتم چگونه پیامبر خوابیده و عایشه در خانه است؟ لذا دوباره برگشته و در زدم. عایشه پرسید: کیستی؟ گفتم: علی هستم. گفت: پیامبر مشغول کاری است. پس شرمگین از اینکه در زده بودم، برگشتم، اما احساس میکردم در سینهام چیزی هست که مرا بیتاب میکند لذا به سرعت بازگشته و در خانه را محکم زدم. پس عایشه به من گفت: کیستی؟ گفتم: علی هستم. ناگاه صدای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را شنیدم که فرمود: عایشه، در را برای وی بازکن. پس عایشه در را باز کرد و من وارد خانه شدم. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: بنشین یا أباالحسن تا درباره وضعی که دارم با تو سخن بگویم یا اینکه تو

بگو چرا دیر نزد من آمدی؟ عرض کردم: یا رسول الله، شما بفرمائید که سخن شما نیکوتر است. پس فرمود: یا أباالحسن، هنگامی که از تو جدا گشتم بسیار گرسنه بودم ولی درد گرسنگی را نهان داشتم، و چون وارد خانه عایشه شدم و مدتی نشستم چیزی برای خوردن نیافتم لذا دست بلند کرده و از خدای قریب مجیب کمک خواستم، ناگاه محبوبم جبرئیل علیه السّلام با این پرنده فرود آمد- و دست روی پرنده گذاشت که در مقابلش بود- و به من گفت: ای محمّد، خداوند عزّوجل به من وحی فرمود که این پرنده را که خوش خوراکترین غذای بهشتی است، بگیرم و برای تو بیاورم. من خدا را بسیار سپاس گفتم و جبرئیل به آسمان رفت. سپس دست به آسمان بلند کرده و گفتم: خداوندا، بندهای را روانه بفرما که تو و مرا دوست میدارد تا در خوردن این پرنده با من سهیم شود. اما بسیار صبر کردم و کسی را نیافتم که در خانه را بزند. سپس دستانم را به دعا بلند کرده و گفتم: خدایا، بندهای که تو و مرا دوست میدارد و من و تو نیز او را دوست میداریم بفرست که این پرنده را با من بخورد. آنگاه در زدن و بلند شدن صدایت را شنیدم ، پس به عایشه گفتم: علی را به خانه دعوت کن که وارد شدی و من همچنان خدا را سپاس میگفتم تا اینکه نزد من آمدی که تو، خدا و مرا دوست میداری و خدا و من نیز تو را دوست میداریم، پس بخور یا علی.

چون من و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آن پرنده را خوردیم، به من فرمود: یا علی، اکنون تو ماجرای خود را برایم تعریف کن. عرض کردم: یا رسول الله، از زمانی که شما را ترک کردم با فاطمه، حسن و حسین سرگرم و همگی خوشحال بودیم، سپس برخاسته به دنبالتان آمدم و در زدم. عایشه گفت: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خوابیده است. از این رو از راهی که آمده بودم، برگشتم. اما با خود گفتم چگونه ممکن است عایشه در خانه باشد و پیامبر خواب باشند؟ چنین چیزی ممکن نیست! از این رو برگشته و در زدم. عایشه به من گفت: کیستی؟ گفتم: علی هستم. گفت: پیامبر سرگرم کاری هستند. پس شرم کردم و برگشتم، اما چون به جایی رسیدم که بار اول از آن بازگشته بودم، دلم پر آشوب شد و نتوانستم صبر کنم و با خود گفتم، عایشه در خانه است و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مشغول کاری است؟ پس

دوباره برگشته و آن چنان که شنیدی در زدم یا رسول الله. سپس شنیدم خودتان یا رسول الله به عایشه فرمودید که علی را به خانه دعوت کن. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: حمیرا! همین را میخواستی؟! چرا چنین کردی؟ عرض کرد: یا رسول الله، دوست داشتم پدرم بیاید و از گوشت این پرنده بخورد. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: این اولین کینهای نیست که از علی به دل گرفتهای! من بر آنچه بر قلب تو درباره علی میگذرد آگاهم، تردید ندارم که با وی خواهی جنگید! عرض کرد: یا رسول الله، چگونه زنان با مردان جنگ کنند ؟ به وی فرمود: عایشه، تو قطعاً با علی خواهی جنگید و چند نفر از صحابه من تو را در این کار همراهی خواهند کرد و تو را وادار به جنگ به او خواهند نمود و جریان جنگ تو با وی چنان خواهد بود که ورد زبان اوّلین و آخرین خواهد شد و علامت آن چنین است که تو سوار بر شیطان (منظور شتری است که عایشه در جنگ جمل بر آن سوار بود) گشته و پیش از رسیدن محل مورد نظر امتحان خواهی شد و سگان حوأب به تو پارس خواهند کرد و در آنجا تو اصرار به بازگشت میکنی و چهل نفر نزد تو شهادت خواهند داد که این سگهایی که پاس میکنند سگان حوأب نیستند، سپس تو به شهری میروی که مردمانش یاوران توأند و آن شهر دورترین شهرها از آسمان است و نزدیکترینشان به آب و تو حتماً شکست خورده و به هدف نرسیده بازخواهی گشت و در چنین گیرو داری این مرد(علی علیه السّلام) تو را با کسانی از یارانش که به ایشان اعتماد دارد، بازخواهد گرداند. او برای تو بهتر از آن است که تو برای او بودهای و او تو را هشدارخواهد داد که ورودت به این جنگ باعث خواهد شد در روز قیامت از من جدا گردی و علی اجازه دارد پس از من هریک از زنان مرا طلاق دهد؛ عرض کرد: یا رسول الله، کاش پیش از آنکه مرا بدان وعده دادی اتفاق بیفتد، بمیرم! فرمود: هیهات هیهات، سوگند به آن که جانم در دست اوست، آنچه گفتم اتّفاق خواهد افتاد و گویی هماکنون دارم آن را میبینم؛ سپس به من فرمود: برخیز علی، وقت نماز ظهر

است، تا به بلال بگویم که اذان سر دهد، پس بلال اذان گفت و پیامبر به نماز ایستاد و من هم با وی نماز گزاردم و همچنان در مسجد ماندیم .(1)

2. امالی طوسی: أنس بن مالک گوید: پرندهای به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله هدیه شد و آن را در مقابل آن حضرت قرار دادند. پس فرمود: خداوندا، محبوبترین مخلوق خود را به سوی من فرست تا با من هم غذا شود، سپس علی علیه السّلام آمد و در زد. گفتم: کیست؟ گفت: علی هستم ! گفتم: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله کار دارد. اما او سه بار این کار را تکرار کرد و بارچهارم در با پا زده وارد خانه شد، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چرا دیرآمدی؟ عرض کرد: سه بار آمدم ! پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به أنس گفت: چرا چنین کردی؟ عرض کرد: دوست داشتم مهمان شما مردی از قوم من باشد.(2)

3. کشف الیقین: ابورافع خدمتکار عایشه گوید: من غلامی بودم که به وی خدمت میکردم و اگر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نزد وی بود در همان نزدیکی و در دسترس میماندم تا به وی خدمت نمایم. گوید: روزی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نزد عایشه بود، شخصی آمد و در زد. گوید: پس رفتم و در را باز کردم، کنیزی بود که ظرفی سرپوشیده به همراه داشت. گوید: پس نزد عایشه آمده و به وی اطلاع دادم. گفت: او را راهنمایی کن. آن کنیز وارد خانه شد و ظرف را در مقابل عایشه گذاشت و عایشه نیز آن را پیش روی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله قرار داد و آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله شروع به خوردن نمود و آن کنیز بیرون رفت. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای کاش امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای پارسایان نزد من بود و با من غذا میخورد. در این هنگام شخصی در خانه را زد. رفتم و در را باز کردم و ناگاه دیدم علی بن ابی طالب علیه السّلام پشت در است. پس آمدم داخل و عرض کردم: علی است ! پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: او را راهنمایی کن. چون علی وارد خانه شد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله

1- . الاحتجاج: 105-104
2- . امالی شیخ طوسی: 159

فرمود: خوش آمدی، دو بار آرزوی آمدنت را کردم و اگر دیرتر میآمدی از خدای عزّوجل درخواست میکردم تو را نزد من بیاورد؛ بنشین و با من غذا بخور.(1)

بشارة المصطفی: اسماعیل بزّاز نظیر این روایت را نقل کرده و به پایان آن چنین افزوده است: سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند با کسی که با تو میجنگد، بجنگد و دشمن کسی باشد که با تو دشمنی کند. دو یا سه بار آن را تکرار فرمود.(2)

4. مناقب ابن شهر آشوب: حدیث طیر(پرنده) را جمعی روایت کردهاند از جمله ترمذی در جامع خود، ابونعیم در حلیة الأولیاء، بلاذری در تاریخ خود، خرکوشی در شرف المصطفی، سمعانی در فضائل الصحابه، طبری در الولایة، ابن البَیِّع در الصحیح، ابویعلی در المسند، احمد بن حنبل در الفضائل، و نطنزی در الاختصاص (الخصائص)؛ کما اینکه محمّد بن اسحاق، محمّد بن یحیی أزدی، سعید، مازنی، ابن شاهین، سدّی، ابوبکر بیهقی، مالک، اسحاق بن عبدالله بن أبی طلحه، عبدالملک بن عمیر، مسعر بن کدام، داود بن علی بن عبدالله بن عباس و ابوحاتم رازی این روایت را با اسنادهای خود از أنس و ابن عباس و اُمّ أیمن روایت کردهاند؛ کما اینکه ابن بطّة آن را در الإبانه از دو طریق روایت نموده و خطیب و ابوبکر در تاریخ بغداد آن را از هفت طریق نقل کردهاند، و احمد بن محمّد بن سعید کتابی به نام «کتاب الطیر» در این خصوص تألیف نموده است؛ قاضی احمد گوید: حدیث طیر نزد من صحیح است، و ابو عبدالله بصری گوید: روش ابوعبدالله جبّائی در تصحیح روایات اقتضا میکند که این حدیث صحیح باشد زیرا علی علیه السلام در شوری آن را بیان کرد و کسی به او اعتراض نکرد. شیخ گوید: امیرالمؤمنین علیه السّلام به این حدیث برای اظهار فضل خود در ماجرای شورا در حضور اعضای آن استناد نموده است، و همه اعضای شورا این حدیث را شناخته و به آن اقرار نمودند و عِلم به صحت این حدیث همانند علم به صحت خود شوراست، از این رو حدیثی متواتر شده است و در میان اُمّت علیرغم اختلاف دیدگاههایشان کسی آن را رد نکرده است. و مرا ابوالعزیز

1- . کشف الیقین: 14-13
2- . بشارة المصطفی: 204-203

کادش عکبری از ابوطالب حربی عشّاری از ابن شاهین واعظ در کتابش«ما قرب سنده» روایت کرده گفت: مرا نصربن ابوالقاسم فرائضی از محمّد بن عیسی جوهری از نعیم بن سالم بن قنبر از أنس بن مالک روایت کرد و سپس عین روایت را نقل میکند. نیز این حدیث را علی بن ابراهیم در کتاب قرب الإسناد نقل کرده، و نیز سیو پنج مرد از صحابه آن را از أنس و ده تن آن را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روایت کردهاند، و بدین ترتیب صحت اینکه خدا و پیامبر وی را دوست دارند به اثبات رسیده و این معنا برای شخص دیگری صحّت ندارد، از این رو باید به وی اقتدا شود و هرکس حدیث طائر را به وی (علی علیه السّلام) منسوب نموده، امامت را در آن حضرت منحصر نموده است. در مجمع الحدیث آمده است که أنس دستاری بر سر بسته بود(تا بیماری برص او را بپوشاند) از او در مورد آن دستار سوال شد. گفت: این اثر نفرین علی علیه السلام است. گفته شد: چگونه؟ گفت: پرندهای بریان به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله هدیه شد، فرمود: خدایا، محبوبترین مخلوقات خودت را نزد من بفرست تا باهم این پرنده را بخوریم پس علی علیه السّلام آمد، به وی گفتم: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مشغول کاری است و نمیتواند شما را بپذیرد- و دوست داشتم مهمان رسول خدا مردی از قوم من باشد- سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دوباره دعای خود را تکرار فرمود و علی علیه السّلام دو بار آمد، گفتم : رسول خدا مشغول کاری است و نمیتواند شما را بپذیرد، آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برای بار سوم دعا فرمود و باز علی علیه السّلام آمد، عرض کردم: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به کاری مشغول است، ناگاه علی علیه السّلام صدای خود را بالا برده و فرمود: چه چیزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را مشغول کرده که نمیتواند مرا بپذیرد؟ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله صدای وی را شنیده و فرمود: أنس، این کیست؟ عرض کردم: علی بن ابی طالب علیه السّلام است. فرمود: بگذار وارد شود، و چون نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمد، آن حضرت به وی فرمود: یا علی، من سه بار از خدا خواستم که محبوبترین خلق خود را نزد من بفرستد تا در خوردن این پرنده مرا همراهی کند و اگر بعد از سه بار نمیآمدی، تو را از خدا به نام میخواستم، عرض کرد: یا رسول الله، من سومین بار

است که میآیم اما هر بار أنس مرا باز گردانده و میگوید: رسول خدا مشغول کاری است و نمیتواند تو را بپذیرد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: چرا چنین کردی؟ عرض کردم: دوست داشتم مهمان شما مردی از قوم من باشد. پس علی علیه السّلام دست دعا به آسمان بلند کرده و عرض کرد: خداوندا، أنس را چنان به بیماری برص مبتلا فرما که نتواند آن را از مردم نهان دارد! – و در روایتی: عمامهاش آن را نپوشاند- سپس عمامه را از سر برداشته و گفت: این نتیجه نفرین علی است، این هم نتیجه نفرین علی است!(1)

امالی صدوق: پدرم از علی از پدرش از ابوهدبه روایت کرده که گفت: أنس بن مالک را در حالی دیدم که پیشانی خود را با دستمالی بسته بود. در این مورد از وی سؤال کردم، در مورد آن گفت: نتیجه نفرین علی بن ابی طالب علیه السّلام است. پس به وی گفتم: ماجرای آن چه بوده است؟ و او ماجرا را همانطور که بیان شد، نقل نمود. و در برخی نسخهها آمده است: و هنگامی که «یوم الدار» (روز شورای پس از مرگ عمر) فرا رسید علی علیه السلام از من خواست که در مورد این ماجرای پرنده شهادت بدهم ولی من آن را کتمان کرده و گفتم: فراموشم شده! پس دست خود را به دعا... تا آخر حدیث.(2)

5. مناقب ابن شهر آشوب: آن حضرت علیه السّلام از چند وجه محبوبترین مردم نزد خدا و رسول اوست از جمله: قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله که فرمود:«خداوندا، محبوبترین بندگانت را نزد خودت و من برسان تا باهم این پرنده را بخوریم»؛ و از جمله آن قول آن حضرت است که فرمود:«فردا پرچم را به دست کسی خواهم سپرد که خدا و رسول او را دوست میدارد و خدا و رسولش نیز او را دوست میدارند» و:« دوست مرا نزد من آورید» سپس فلانی و فلانی را آوردند و آن حضرت از ایشان رو برگردانید. پس چنانچه ثابت شود علی علیه السّلام محبوبترین مردم نزد خدا و رسول او بوده است، جایز نخواهد بود که دیگری بر وی مقدّم شود در حالی که خدای متعال میفرماید:« قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي

1- . مناقب آل أبی طالب 1: 435-436
2- . امالی صدوق: 389

يُحْبِبْكُمُ الله»(1) {بگو: «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد}

در «إبانه» ابن بطّة و «فضائل» احمد در روایتی از عکرمة از ابن عباس آمده است که گفت: و تحقیقاً خداوند یاران محمّد صَلی الله علیهِ و آله را در بیش از یک آیه از قرآن ملامت فرموده و از علی علیه السّلام جز به نیکی یاد نکرده است، مانند قول خدای عزّوجل:«وَ لَقَدْ نَصرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنتُمْ أَذِلَّةٌ»(2) {و

یقیناً خدا شما را در [جنگ] بدر- با آنکه ناتوان بودید- یاری کرد} و قول خدای متعال:« وَ یَوْمَ حُنَینٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُم»(3) {قطعاً

خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است، و [نیز] در روز «حُنَین» آن هنگام که شمارِ زیادتان شما را به شگفت آورده بود...} و قول خدای متعال در آیه مناجات:«فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُواْ وَ تَابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ »(4) { و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود}

بخاری: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در حالی وفات یافت که از وی راضی بود- منظورش علی علیه السّلام است- و پیش از این گفتیم که آن حضرت شایستهترین مردم است به دلیل خدای متعال:«لَّقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تحْتَ الشَّجَرَهِ»(5) {به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد} زیرا صحت و درستی اینکه آن حضرت هرگز در هیچ جنگی پشت به دشمن نکرد ثابت است اما در مورد دیگران چنین چیزی ثابت نشده است.(6)

6. کشف الغمّة: از مناقب خوارزمی از أنس آورده است که گفت: پرنده(بریانی) در مقابل پیامبر صَلی الله علیهِ و آله قرار داشت، پس عرض کرد: خداوندا، محبوبترین خلقت را برسان تا این پرنده را باهم بخوریم. پس علی علیه السّلام آمد و با وی مشغول غذا خوردن شد.

1- . آل عمران/ 31
2- . آل عمران/ 123
3- . توبه/ 25

4- . مجادله: 13
5- . فتح/ 18
6- . مناقب آل أبی طالب1: 551-550

و از اواز ابن عباس نقل است که:(گوشت) پرندهای را برای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آوردند، پس آن حضرت عرض کرد: «خداوندا، محبوبترین خلقت را برسان» سپس علی بن ابی طالب علیه السّلام آمد. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خدایا، دوستش بدار! گوید: ابوعیسی ترمذی این حدیث را در جامع خود آورده، و نسائی نیز آن را در کتاب حدیثش ذکر نموده است.(1)

7. بشارةالمصطفی:(گوشت) پرندهای را برای پیامبرصَلی الله علیهِ و آله آرودند، پس فرمود:«خدایا، محبوبترین خلقت نزد خودت را برسان» سپس علی علیه السّلام آمد، آنگاه فرمود:«خدایا، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار»(2)

8. الطرائف: احمد بن حنبل در مسندش مرفوعاً از سفینهٔ خدمتکار رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آورده است که زنی از انصار (گوشت) دو پرنده را لای دو نان گذاشته و آن را به حضور پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آورد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوندا، محبوبترین خلقت نزد خودت و نزد رسولت را برسان! پس علی علیه السّلام آمد و با صدای بلند اجازه ورود خواست. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این کیست؟ عرض کردم: علی، فرمود: در را برایش باز کن، سپس در را برای وی گشودم و با پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مشغول صرف غذا شد تا اینکه هر دو پرنده را خوردند.

و از جمله اموری که دلالت دارد بر اینکه چنین کاری بارها توسط پیامبر صَلی الله علیهِ و آله تکرار گشته و برای خوردن چند پرنده در چند مجلس با علی علیه السّلام همغذا شده، آن است که این روایت را از طریق دیگری جز این طریق نیز نقل کردهاند: در کتاب الجمع بین الصحاح السّتّهٔ از جزء سوم در باب مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السّلام، از صحیح ابوداود که کتاب سنن است با اسنادی پیوسته از أنس بن مالک آورده است که گفت: پرندهای که آن را برای پیغمبر صَلی الله علیهِ و آله پخته بودند در مقابلش قرار داشت، پس فرمود: خداوندا، محبوبترین

1- . کشف الغمّهٔ: 43
2- . بشارهٔ المصطفی: 202

خلقت را نزد من بفرست تا با من همغذا شود. پس على عليه السّلام آمد و با وى از آن غذا تناول نمود.

ابن مغازلى شافعى در كتاب خود نظير آن را از حدود بيش از سى طريق روايت كرده است كه نشان ميدهد اين كار از پيامبر صَلى الله عليهِ و آله در مورد پرنده ديگرى صادر شده است. با اسنادش از زبير بن عدى از أنس روايت كرده است كه گفت: پرندهاى بريان به رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله هديه شد و چون آن را در مقابل وى قرار دادند، فرمود: خداوندا، محبوبترين خلقت را برسان تا از اين پرنده با من بخورد! راوى گويد: با خود گفتم: خدايا، او را مردى از انصار قرار ده! گويد: پس على عليه السّلام آمد و در را به آهستگى زد. گفتم: كيست؟ فرمود: على هستم. عرض كردم: رسول خدا مشغول كارى است، و على عليه السّلام رفت. سپس نزد رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله آمدم و ديدم دوباره ميفرمايد: خداوندا، محبوبترين خلقت را بفرست تا با من از اين پرنده بخورد. پس با خودم گفتم: خدايا او را مردى از انصار قرار ده! گويد: پس على عليه السّلام آمد و در زد. عرض كردم: مگر شما را خبر نكردم كه رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله كار دارند؟ على عليه السّلام روانه شد و من نزد رسول صَلى الله عليهِ و آله بازگشتم در حالى كه براى بار سوم ميفرمود: خداوندا، محبوبترين خلقت نزد خودت را برسان تا با من از اين پرنده بخورد! گويد: پس على عليه السّلام آمد و به شدت در زد. رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله فرمود: بازكن بازكن، بازكن، گويد: چون نظر رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله بر وى افتاد، فرمود: خداوندا براى من نيز، خداوندا براى من نيز، خداوندا براى من نيز(محبوبترين مردم است). أنس گويد: پس با رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله نشست و پرنده را با وى خورد. و در يكى از از روايات ابن مغازلى آمده است كه پيامبر صَلى الله عليهِ و آله به على عليه السّلام فرمود: چرا دير كردى؟ عرض كرد: اين سومين بارى است كه ميآيم و أنس مرا بر ميگرداند، پيامبر صَلى الله عليهِ و آله فرمود: أنس، چرا چنين كردى كارى از تو سرزده است؟ عرض كرد:

امید آن داشتم که مهمان شما مردی از انصار باشد! پس به من فرمود: ای أنس، مگر در انصار بهتر از علی هست؟! آیا در میان انصار افضل از علی هست؟ !(1)

9. العمدة: از مناقب ابن مغازلی مرفوعاً از انس بن مالک آورده است که گفت: بر محمّد بن الحجّاج وارد گشتم پس گفت: ابوحمزه، حدیثی را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برای ما نقل کن بیواسطه خودت از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شنیده باشی، گفتم: سخن بگویید که سخن شاخ و برگ بسیار دارد و سخن سخن میآورد. سپس أنس حدیثی از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرد و محمّد بن الحجّاج به وی گفت: حدیث از ابوتراب نقل میکنی؟ ما را با ابوتراب چه کار؟ پس أنس به خشم آمده و گفت: درباره علی چنین سخن میگویی؟! به خدا سوگند حال که درباره وی چنین گفتی حدیثی را درباره او نقل میکنم که آن را از رسول صَلی الله علیهِ و آله شنیدهام: چند کبک به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله هدیه شد و آن حضرت از آن تناول کردند و مقداری از گوشت و نان باقی ماند، فردا صبح آن را به حضور ایشان آوردم، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خدایا، بهترین آفریدهات را نزد خودت به سوی من فرست تا این پرنده را باهم بخوریم. پس مردی آمد و در زد، آرزو کردم از انصار باشد اما ناگاه با علی علیه السّلام مواجه شدم، پس گفتم: مگر ساعتی پیش نیامدی و بازگشتی؟ باز رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عرض کرد: خدایا، بهترین آفریدهات را نزد خودت به سوی من فرست تا این پرنده را باهم بخوریم. سپس مردی در زد که دیدم علی علیه السّلام است، در این حال رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله صدای وی را شنیده و فرمود: خداوندا، و محبوبترین آفریدهات نزد من، و محبوبترین آفریدهات نزد من!

أسلم گوید: این حدیث را از أنس بن مالک یوسف بن ابراهیم واسطی، اسماعیل سلیمان الأزرق، اسماعیل سدّی، اسحاق بن عبدالله بن أبی طلحه، یمامة بن عبدالله بن أنس و سعید بن زربی روایت کردهاند. ابن سمعان گوید: سعید بن زربی آن را فقط از أنس روایت کرده است و جماعتی آن را از أنس نقل کردهاند که از جمله

1- . الطرائف: 18

آنها میتوان سعید بن مسیّب، عبدالملک بن عمیر، مسلم ملائی، سلیمان بن الحجّاج طائفی، ابن أبی الرجاء کوفی، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، نعیم بن سالم و دیگران را نام برد. (1)

میگویم: ابن بطریق این روایت را با یک سند با عبارتهایی نزدیک به مسند احمد بن حنبل و از مناقب ابن مغازلی با بیستو چهار سند و از سنن ابوداود با دو سند نقل کرده است. (2)

و شیخ مفید قدس الله روحه در کتاب الفصول- آنگاه که پرسنده اعتراض کرد که این حدیث از اخبار آحاد است و فقط آن را أنس بن مالک روایت کرده است- چنین پاسخ داد که اُمّت این حدیث را به اجماع پذیرفته است و روایت نشده که کسی صحت آن را از أنس نپذیرفته باشد و بدین ترتیب حصول اجماع بر آن دلیل بر درستی آن خواهد بود، در ضمن تواتر وجود دارد مبنی بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام در ذکر مناقب خود در «یومالدار» بدان احتجاج کرده و فرموده است: شما را به خدا سوگند میدهم، آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله درباره وی گفته باشد: خداوندا، محبوبترین آفریدهات را نزد خودت به سوی من فرست تا این پرنده را باهم بخوریم! آیا کسی جز من آمد؟ گفتند: به خدا سوگند نه! عرض کرد: خدایا تو شاهد باش. پس همه به صحّت آن اعتراف کردند و امیرالمؤمنین علیه السّلام کسی نبود که به امری باطل احتجاج کند بالأخص که آن حضرت در مقام منازعه و مقامی که میخواست به فضیلتهای خود استدلال نماید تا ثابت کند که بالاترین منصب یعنی منصب امامت و خلافت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی تعلّق دارد و در عین اینکه میدانست حاضران با وی در شوری خلافت را برای دیگری میخواستند و این در حالی بود که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرموده بود: علی با حق است و حق با علی و حق حول محور علی میچرخد.(3)

1- . العمدة: 126-127
2- . العمدة: 125-132
3- . الفصول المختارة 1: 60-61

و علّامه از کتاب مناقب ابن مردویه با اسناد آن را به ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد گشته و عرض کردیم: کدام یک از صحابه شما نزدتان محبوبتر است تا اگر امری بود با او باشیم و اگر بلایی برایش پیش آمد، از او دفاع کنیم؟ فرمود: این شخص علی علیه السّلام است که پیشتازترین شما در تسلیم شدن و اسلام آوردن است. تمام !(1)

و ابن اثیر در جامع الاصول از صحیح ترمذی از انس روایت کرده که گفت: پرنده بریانی پیش روی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بود، پس آن حضرت فرمود: خداوندا، محبوبترین آفریدهات نزد خودت را بفرست تا باهم این پرنده را بخوریم، سپس علی علیه السّلام آمد و با آن حضرت همغذا شد. و رزین گوید: ابوعیسی داستانی درباره این حدیث آورده که آخر آن چنین است: شخصی به علی علیه السّلام عرض کرد: برای من طلب مغفرت کن تا تو را بشارتی بدهم؛ و علی علیه السّلام چنین کرد و آن شخص او را از قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دربارهاش آگاه نمود. (2)

توضیح: بدان که این روایات با تواتری که دارند و صحت آنها مورد اتّفاق فریقین میباشد دلیل برآنند که آن حضرت صلوات الله علیه بهرین خلق و سزاوارترین آنها به خلافت بعد از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بوده است. اما اینکه دلیل بر افضل بودن ایشان نیز هست، بدان سبب است که حبّ خدا جز با کثرت ثواب و توفیق و هدایت مترتب بر طاعت و موصوف بودن به صفات نیکو به دست نمیآید و خداوند متعال منزّه از آن است که دچار انفعالات و هیجانات گردد بلکه حبّ و بغض ذات اقدس باری تعالی مرتبط با غایات و اهداف است و اثبات این امر پیش از این در کتاب توحید حاصل شده است. تحقیقاً خداوند تبارک و تعالی به حکم عقل کسی را که فضیلت یا خصلتی نیکو نداشته باشد، پاداش نداده و تکریم نمیفرماید و به حکم عقل قبیح است ناقص را بر کامل، نافرمان را بر مطیع، نادان را بر دانا و فاقد کمالات را بر کسی که آراسته به کمالات بسیار است مقدّم

1- . کشف الحق: 101-102
2- . نسخه خطی

بداریم و خداوند متعال فرموده است: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّه» {بگو: «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد} و بدین ترتیب آشکار میشود که جلب محبت خدای متعال مستلزم متابعت از رسول صَلی الله علیهِ و آله است و این خود ثابت میکند که آن حضرت صلوات الله علیه افضل همه مخلوقات است و تنها پیامبر استثنا می شود به دلیل اجماع امت بر برتری پیامبر از همه و به دلیل اینکه کلام به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله اختصاص دارد و ظاهر سخن پیامبر نیز نشان میدهد که مراد وی: محبوبترین دیگر مخلوقات به خداوند متعال است(محبوبتر از همه خود رسول اکرم صَلی الله علیهِ و آله است).

اما اینکه وی احقّ به خلافت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میباشد، بدان سبب است که هرکس افضل از همه صحابه و بلکه از سایر انبیا و اوصیا باشد، عقل اجازه نمیدهد غیر او را بر وی مقدّم بدارند، بالأخص تقدّم کسی که حتی یک فضیلت را هم نمیتوان برای وی ثابت کرد مگر از طریق روایات معاندین که آثار جعلی و دروغ بودنشان آشکار است و برای جلب رضایت سلاطین جور و پشت کردن به طاعت پروردگار زمین و آسمان جعل شدهاند.

در دلالت این روایت بر افضلیت علی علیه السلام از دو جهت مناقشه شده است: اوّل اینکه احتمال دارد مراد آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله، از محبوبترین خلق خدا به وی، در خوردن پرنده باشد نه به طور مطلق! و پاسخ به آن- هرچند که به خاطر سستی و رکیک بودن آن نیاز به پاسخ ندارد و گویندهاش استحقاق همسخنی را ندارد- آن است «یأکل» در قول پیامبر صَلی الله علیهِ و آله جواب برای امر است و هر کس کمترین آشنایی با کلام عرب داشته باشد جز این معنا را از آن استنباط نمیکند، پس اگر حب را به خوردن پرنده اختصاص میداد، تخصیصی شمرده میشد که قرینهای برای دلالت بر آن وجود ندارد و برهانی نیست که آن را ثابت کند، و اگر «یأکل» را قید برای «حُب» قرار دهد، با وجود استبعادی که دارد نیازمند تقدیر (فی أن یاکل) خواهد بود و این برخلاف اصل است و جز با وجود دلیل نمیتوان آن را پذیرفت و این در حالی است که در برخی روایات لفظ «یأکل»

به کلی وجود ندارد و در برخی دیگر به صورت«حتّی یاکل» آمده که در هر دو حالت احتمال این معنا از آنها نمیرود

شیخ مفید پاسخ به آن را به صورتی دیگر داده و آن اینکه اگر کلام محتمل آن معنا بود، دیگر فضیلتی بر آن مترتب نمیشد، و أنس دو بار علی علیه السّلام را باز نمیگردانید تا این فضیلت به انصار تعلّق بگیرد و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نیز از انس بر این مطلب اقرار نمی گرفت، کما اینکه اگر آن معنا محتمل بود، امیرالمؤمنین علیه السّلام در یوم الدار بدان احتجاج نمیفرمود و حاضران نیز آن را از وی نمیپذیرفته و میگفتند: این موضوع بر فضیلتی دلالت نمیکند که امامت و خلافت را ایجاب کند.(1)

دوم اینکه احتمال دارد که در آن زمان وی محبوبترین و افضل خلق بوده باشد، پس چرا جایز نباشد که بعد از آن زمان یکی از صحابه افضل از وی شود؟ و پاسخ به این استدلال نیز آن است که چنین برداشتی برخلاف عموم لفظ است زیرا از ظاهر لفظ چنین برمیآید که منظور محبوبترین همه مردم در همه حال و زمان بوده است و اگر مقصود وی چیزی جز این بود، قطعاً آن را به نحوی به آن مقصود مقیّد میکرد و از خارج کلام دلیلی وجود ندارد که سخن بر تخصیص دلالت کند.

شیخ مفید نیز پاسخ این اشکال را به دو وجه داده است: اوّل اینکه چنین برداشتی خرق اجماع مرکّب است، زیرا همه اُمّت به دو گروه تقسیم میشوند: یا اینکه قائل به تفضیل آن حضرت در هر زمان و مکانی هستند یا اینکه دیگری را در همه حال افضل از وی میدانند بنابراین، آنچه گفته آمد سخنی است که کسی قائل به آن نیست. دوم اینکه احتجاج آن حضرت صلوات الله علیه بعد از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به آن و پذیرفتن قول وی توسط حاضران، این احتمال را رد میکند.(2)

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . الفصول المختاره 1: 63-64
2- . الفصول المختاره 1: 62-63

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109